



# تاریخ ده هزار ساله ایران

جلد چهارم

از سلسله اشاریه تا انقراض قاجاریه

تألیف

عبدالعظیم رضائی



# تاریخ ده ہزار سالہ ایران

(( جلد چہارم ))

از سلسلہ افشاریہ تا انقراض قاجاریہ

تالیف:

عبدالعظیم رضائی

رضایی، عبدالعظیم، ۱۳۱۱ -  
تاریخ ده هزار ساله ایران / تألیف عبدالعظیم  
رضایی - تهران : در : اقبال، ۱۳۷۸  
ع.ج. : نقشه

ISBN 964-6786-13-8 (دوره) - ISBN

ISBN 964-6786-09-X (ج. ۱) - ISBN 964-6786-10-3 (۲)

ISBN 964-6786-11-1 (ج. ۳) - ISBN (ج)

964-6786-12-X (ج. ۴)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی  
پیش از انتشار).

چاپ قبلی: اقبال، ۱۳۶۳ - ۱۳۶۴  
مؤلفان: ج. ۱. از پیدایش آریاها تا انقراض  
پارتها - ج. ۲. از ساسانیان تا انقراض آل زیار  
ج. ۳. از سلسله غزنویان تا انقراض صفویه. -  
ج. ۴. از سلسله افشاریه تا انقراض قاجاریه.  
ج. ۱، ۲، ۳، ۴ (چاپ دهم).  
۱. ایران - تاریخ. الف. عنوان

۹۵۵

ت ۶ ر ۱.۹ DSR

۱۴۲۹-۷۸ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات دُر و چاپ و انتشارات اقبال

نام کتاب : تاریخ ده هزار ساله ایران (جلد چهارم)

نویسنده : عبدالعظیم رضایی

ویراستار : دکتر زین العابدین آذرخش

تیراژ : ۵۰۰۰ جلد

نوبت چاپ : دهم - تابستان ۱۳۷۸

صفحات و قطع : ۲۹۶ صفحه - (۲۴×۱۷)

چاپ : اقبال و مروی

شابک : X-۱۲-۶۷۸۶-۹۶۴

ISBN: 964-6786-12-X

شابک دوره ۸-۱۳-۶۷۸۶-۹۶۴

ISBN: 964-6786-13-8

حق چاپ محفوظ است



## مقدمه

### بنام هستی بخش جانها و توانبخش دلها

میهن عزیز ما ایران کشوریست که در طی قرون و اعصار از بیگانگان صدمات بسیار دیده و ملیت دلیر و جانبازش هیچگاه از پای ننشسته ، در هر مرحله با نهایت فداکاری مجد و عظمت دیرینه را تجدید کرده ، در توفنده ترین طوفانهای حوادث شجاعت و شهامت بی نظیر خود را ابراز داشته و بجهانیان ثابت نموده که ملتی زنده و پابرجاست و هیچ قدرت و نیروئی را تاب از پای در آوردن و تسلیم و زبونی وی نخواهد بود .

تاریخ دورانهای پر آشوب ، نا آرام و بی سامان ایران در عین سرشار بودن از دردها و رنجها و هدمها و ویرانیها ، نمایانگر فر و شکوه ملتییست که با درایت و پایداری خود توانست این کشور را از یوغ اسارت بیگانگانی که پیوسته استقلال و آزادیش را تهدید و سرفرازی و برومندیش را پامال میکردند ، رهائی بخشد و در نهایت امر همان مهاجمان خیره سر را در منتهای خواری و زبونی تار و مار کند و از این ملک کهنسال بیرون براند .

آغاز گر این کتاب ، حماسه نادر است . سرداری که با دلیریها و از جان گذشتگیهای حیرت انگیز خویش موجب شد که ایران عظمت گذشته را بچنگ آورد و در نزد همه جهانیان سرافراز و ارجمند گردد .

و پایان بخش آن سرگذشت دودمان قاجار است که در دوران حکومت آن حاصل همه زحمات گذشتگان برباد رفت و پشت این ملت کهنسال در زیر بار قرار دادهای ننگین و شرم آور خم شد .

ولی آنچه که بکتاب حاضر حسن ختام می‌بخشد نهضت مشروطه و تلاشهای تحسین برانگیز آزادگان و آزادیخواهانی چون ستارخان و باقرخانست که برای عظمت و سرفرازی ایران از هستی خویش مایه گذاشتند.

در اینجا لازم میدانم از جنابان آقایان مهندس سعید اقبال و مهندس فرشید اقبال که در مورد چاپ این کتاب سعی وافق مبذول داشته‌اند تشکر و سپاسگزاری کند. از خوانندگان گرامی انتظار و تقاضا دارد با آگاه کردن مؤلف از نقائص کتاب بروی منت نهند، باشد که چاپهای بعدی از زلات و لغزشهایی که بنظر صاحب نظران میرسد عاری شود.

عبدالعظیم رضائی

# فهرست

## فصل اول :

افشاریه ( ۱۱۴۸ - ۱۲۱۸ هجری )

- ۱۳ ظهور نادر  
۱۳ دفع اشرف افغان  
۱۶ دفع روس و عثمانی  
۱۷ عزل شاه طهماسب ( ۱۱۵۴ هجری )  
۱۹ قتل عثمان پاشا و پیروزی سپاه ایران ( ۱۱۴۶ هجری )  
۲۱ لشکر گشی به قفقازیه و داغستان  
۲۲ تاجگذاری نادر و انقراض سلسله صفوی ( ۱۱۴۸ هجری )  
۲۴ فتح قندهار  
۲۶ لشکر گشی به هندوستان  
۲۶ جنگ گرنال  
۲۸ سفر نادر به بخارا ، خیوه و داغستان  
۳۱ جنگهای نادر با دولت عثمانی  
۳۳ مصالحه با عثمانی  
۳۵ تغییر خوی نادر و قتل او  
۳۶ گشته شدن نادر ( ۱۱۶۰ هجری )  
۳۷ صفات و کشور داری نادرشاه  
۳۸

جانشینان نادر

۴۲ عادلشاه ، ابراهیم شاه و شاهرخ میرزا ( ۱۱۶۰-۱۲۱۰ هجری )

## فصل دوم :

سلسله زندیه ( ۱۱۶۳-۱۲۰۹ هجری )

- ۴۴ اوضاع ایران مقارن ظهور کریم خان  
۴۴ ظهور کریم خان زند  
۴۵ شکست محمد حسن قاجار ( ۱۱۷۱ هجری )  
۴۷

- ۴۸ لشکر گشی باذربایجان (۱۱۷۴-۱۱۷۵ هجری)
- ۴۹ سرکوبی شیخ سلیمان بنی کعب
- ۴۹ سلطنت کریمخان زند (۱۱۶۳-۱۱۹۳ هجری)
- ۵۰ فتح بصره
- ۵۱ اوضاع سواحل و جزایر خلیج فارس در زمان زندیه
- ۵۴ صفات، اخلاق و رفتار کریمخان
- ۵۷ بازماندگان کریمخان زند (۱۱۹۳-۱۲۰۳ هجری)
- ۵۷ زگیخان
- ۵۷ ابوالفتحخان پسر کریمخان
- ۵۸ صادق خان
- ۵۹ علیمرادخان
- ۶۰ جعفر خان
- ۶۱ لطفعلیخان
- ۶۵ وضع علوم و ادبیات از دوران صفویه تا انقراض زندیه
- ۶۶ شعرا
- ۶۶ امیدی
- ۶۷ بابا افغانی
- ۶۷ هاتفی
- ۶۸ هلالی
- ۶۸ اهلی ترشیزی
- ۶۸ زلالی
- ۶۸ لسانی
- ۶۸ نظیری نیشابوری
- ۶۹ ظهوری ترشیزی
- ۶۹ طالب آملی
- ۶۹ بیدل
- ۶۹ اهلی شیرازی
- ۶۹ فضولی

۷۰	وحشی بافقی
۷۰	قادری یزدی
۷۰	محتشم کاشانی
۷۰	عرفی شیرازی
۷۱	فیضی
۷۲	سحابی
۷۲	شفائی
۷۲	ابوطالب کلیم
۷۲	صائب تبریزی
۷۳	وحید قزوینی
۷۳	هاتف اصفهانی
۷۴	آذر بیکدلی
۷۴	فقه‌های دوره صفویه
۷۴	دانشمندان و فیلسوفان دوره صفوی
۷۵	میرداماد
۷۵	ملا صدرا
۷۵	شیخ بهائی
۷۶	ملا محسن فیض کاشانی
۷۶	ملا عبدالرزاق لاهیجی
	فصل سوم
۷۷	سلسله‌ی قاجار (۱۲۰۹-۱۳۴۴ هجری)
۷۷	ابتدای کار قاجاریه
۷۹	آغا محمدخان
۸۰	پادشاهی آغا محمدخان
۸۱	هجوم به گرجستان
۸۲	تاجگذاری آغا محمدخان قاجار
۸۲	تسخیر خراسان
۸۳	تسخیر قلعه‌ی شوش و قتل آغا محمدخان



۸۳	خصائل آغا محمدخان
۸۴	فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲-۱۲۵۰ هجری)
۸۶	روابط ایران و هند
۸۶	مسالهی گرجستان
۸۷	روابط ایران و فرانسه
۸۷	روابط ایران و انگلیس
۸۹	جنگ اول ایران و روس (۱۲۱۹-۱۲۲۸ هجری)
۹۰	جنگ اصلاندوز
۹۱	وهابیان
۹۲	روابط ایران و عثمانی
۹۲	دوره‌ی دوم جنگهای ایران و روسیه (۱۲۴۱-۱۲۴۳ هجری)
۹۵	سفارت گریبایدوف و قتل او
۹۶	مسئله‌ی هرات و افغانستان (۱۲۲۲ هجری)
۹۸	مرگ جانگداز عباس میرزا
۹۸	مرگ فتحعلی شاه
۹۹	محمد شاه قاجار
۱۰۰	قتل قائم مقام (صفر ۱۲۵۱)
۱۰۱	محاصره‌ی هرات
۱۰۲	فتنه‌ی آقاخان محلاتی
۱۰۴	تیرگی روابط ایران و عثمانی
۱۰۵	قیام سالار در خراسان
۱۰۵	مرگ محمد شاه
۱۰۶	ناصرالدین شاه (۱۲۶۳-۱۳۱۳ هجری)
۱۰۷	فرقه بابیه و بهائیه
۱۰۹	اصلاحات امیرکبیر
۱۱۱	عزل امیرکبیر
۱۱۱	جنگهای کریمه
۱۱۲	لشکرکشی بخوارزم

- ۱۱۲ واقعه‌ی هرات
- ۱۱۴ جنگ مرو
- ۱۱۵ وزرای دوره‌ی ناصری
- ۱۱۶ خروج شیخ عبیدالله
- ۱۱۷ صدارت امین‌السلطان
- ۱۱۸ امتیاز تنباکو
- ۱۱۹ اصلاحات دوره‌ی ناصری
- ۱۲۲ مظفرالدین‌شاه (۱۳۱۳ - ۱۳۲۴ هجری)
- ۱۲۳ صدارت عین‌الدوله
- ۱۲۴ علاء‌الدوله
- ۱۲۵ صدور فرمان مشروطیت
- ۱۲۷ قانون اساسی
- ۱۲۷ علل انقلاب ایران
- ۱۲۸ مرگ مظفرالدین‌شاه
- ۱۲۹ محمدعلی‌شاه (۱۳۲۴-۱۳۲۷ هجری)
- ۱۳۰ وزارت اتابک
- ۱۳۱ وزارت ناصرالملک
- ۱۳۲ واقعه توپخانه
- ۱۳۳ استبداد صغیر
- ۱۳۴ به توپ بستن مجلس
- ۱۳۵ قیام مردم تبریز برهبری ستارخان
- ۱۳۶ سخنی چند درباره‌ی شخصیت ستارخان و باقرخان
- ۱۹۹ خلع محمدعلیشاه
- ۱۹۹ احمد شاه (۱۳۲۷-۱۳۴۳ هجری)
- ۲۰۰ افتتاح مجلس دوم
- ۲۰۲ استبداد اجانب
- ۲۰۳ تجاوزات دولت عثمانی

- ۲۰۴ جنگ جهانی اول و ایران
- ۲۰۶ قرارداد ۱۹۱۹ میلادی
- ۲۰۹ وسایل تمدنی جدید که در زمان قاجار به ایران آورده شد
- ۲۱۰ پستخانه
- ۲۱۲ تلگرافخانه
- ۲۱۳ راه آهن
- ۲۱۴ ضرابخانه
- ۲۱۶ چاپخانه
- ۲۲۱ روزنامه
- ۲۲۵ ترجمه و تالیف کتاب
- ۲۲۶ ایجاد کارخانه
- ۲۲۶ تقلید آداب و رسوم اروپائی
- ۲۲۶ امتیازات مهم اواخر قاجاریه
- ۲۲۶ شیلات
- ۲۲۹ نفت
- ۲۳۱ بانگ
- ۲۳۲ حفاریات در ایران
- ۲۳۳ روابط ایران با کشورهای دیگر از اوایل مشروطیت ببعده
- ۲۳۷ وضع ادبیات فارسی در دوران قاجاریه
- ۲۳۷ مجمر اصفهانی
- ۲۳۷ نشاط
- ۲۳۸ صبا
- ۲۳۸ وصال
- ۲۳۹ قائم مقام
- ۲۳۹ قآنی
- ۲۴۰ فروغی بسطامی
- ۲۴۰ سروش اصفهانی
- ۲۴۰ محمدخان ملک الشعراء
- ۲۴۱ سحاب
- یغما جندقی

۲۴۲	ادیب فراهانی
۲۴۲	ادیب نیشابوری
۲۴۳	ادیب پیشاوری
۲۴۳	جلوه
۲۴۴	خسروی
۲۴۴	شوریده
۲۴۴	ادبا و نویسندگان
۲۴۴	اعتقاد السلطنه
۲۴۵	معتدالدوله
۲۴۵	اعتقاد السلطنه
۲۴۵	ذکاء الملک
۲۴۶	شمس العلماء
۲۴۶	مورخان و تذکره نویسان
۲۴۶	نظری اجمالی بدربار قاجاریه

## فصل چهارم

۲۴۹	تاریخ دیپلماسی ایران
۲۵۰	دیپلماسی ایران در آخرین سالهای سلطنت اشکانی
۲۵۱	دوران تشتت بعد از اسلام
۲۵۱	دوران پیش از شاه عباس اول
۲۵۳	روابط شاه عباس با دولت عثمانی
۲۵۵	روابط دیپلماسی شاه عباس با دور قیب سیاسی؛ انگلستان و پرتغال
۲۵۸	روابط دیپلماسی ایران و هند
۲۵۸	روابط دیپلماسی ایران و آلمان
۲۶۱	آغاز وابستگی ایران
۲۶۲	دیپلماسی ایران در آستانه‌ی سلطنت نادر شاه
۲۶۲	روابط خارجی ایران در زمان نادر شاه
۲۶۵	فهرست اعلام نام گسان
۲۸۸	نقشه‌ها



# فصل اول

## افشاریه (۱۱۴۸ تا ۱۲۱۸ هجری)

ظه‌ور نادر

نادر از طایفه‌ی کوچک قرخلو از ایل افشار است و افشارها دسته‌ای از ترکمانانند که مقارن استیلای مغول بر ترکستان، از آن دیار مهاجرت کرده در آذربایجان مسکن گزیدند و تا زمانی که شاه اسماعیل اول ایشانرا کوچانده در ابیورد خراسان سکونت داد، در این سرزمین باقی بودند. افراد ایل افشار ایام تاپستان را در ابیورد و زمستانرا در دستجرد از محال دره‌گز بسر می‌بردند و در همین محل اخیر است که نادر در محرم سال ۱۱۵۵ چشم بجهان گشود. نادر بعد ها بهمین مناسبت در آنجا عماراتی بنا نهاد و آنرا دستجرد مـولودـ خانه نامید.

نادر که نام اصلیش (نادر قلی) است، در کودکی پدر خود امامقلی را از دست داد. ابتدا با مادر خود در میان ایل بسادگی زندگی میکرد، ولی پس از آنکه به هیجده سالگی رسید، بخدمت یکی از رؤسای افشاریه که حاکم ابیورد بود درآمد و دختر او را بزنی گرفت و از این تاریخ قدم در راه ترقی و شهرت گذاشت. نادر پس از مرگ مخدوم و پدر زن خود بحکومت ابیورد و ریاست قبیلہ‌ی او رسید. هنگامیکه همسر اولش که مادر فرزند ارشد او رضا قلی میرزا بود وفات یافت، دختر

دیگری را بهمسری برگزید و ازین زن نصرالله میرزا و امامقلی میرزا بوجود آمدند. شروع اهمیت نادر مقارن با ایامیست که ملک محمود سیستانی برخراسان حکومت میکرد. نادر از طرف محمود مأمور دفع اوزبکان شد، اما از آنجا که نسبت بمخدوم خود سرکش و لجوج بود، کمی بعد از خدمت برکنار گردید و بتاخت و تاز در خراسان پرداخت. مقارن بروزاین وقایع، شاه طهماسب دوم که در فرح آباد مازندران اقامت داشت، یکی از سرداران خود بنام رضاقلیخان را بفتح مشهد و دفع ملک محمود سیستانی فرستاد و او از نادر یاری خواست. گرچه نادر دعوت او را اجابت کرد، لیکن از آنجا که دودوست از پیروزی یکدیگر خشنود نبودند، وحدت را کنار گذاشته جداگانه با محمود بجنگ پرداختند. بهمین جهت هر دو شکست خوردند. ملک محمود بر نیشابور استیلا یافته خود را پادشاه خواند و بنام خویش سکه زد. نادر پس از این شکست سپاهی دیگر فراهم آورد. عاقبت در دو فرسخی مشهد شاهد پیروزی را در آغوش گرفت و ملک محمود با دادن اسیر و کشتهی بسیار فرار اختیار کرد.

نادر پس از این فتح شهرت فراوانی بدست آورد. شاه طهماسب که آوازهی شهرت نادر را شنیده بود، نمایندهای برخراسان فرستاد و او را بخدمتگزاری خواند. نادر مقدم سفیر شاه را گرمی داشته با دادن قول خدمتگزاری، ویرا برخراسان دعوت کرد. شاه طهماسب بهمراهی سردار سپاه خود فتحعلی خان قاجار قوئلو از مازندران رهسپار خراسان شد. هنگامیکه خبر اتحاد آندو منتشر گشت، جمع کثیری از طوایف و قبایل خراسان بمنظور کمک به شاه طهماسب باردوی نادر ملحق شدند که از آنجمله کردان خبوشان بودند. فتحعلی خان قاجار که شاه رامطیع و تحتالحمایهی ایل خود میخواست، از ازدیاد یاران غیر قاجار او که ایل قاجار را تحت الشعاع قرار میدادند برآشفت و در صدد برآمد که جمعیت اکراد خبوشانی را متفرق سازد. هنگامی که یکی از رؤسای ایشانرا ببهانهای گردن زد، کردان شوریدند و بین اکراد و قاجاریه جنگ درگرفت و اتباع فتحعلی خان بسیاری از کردانرا بقتل رساندند. طایفهی کردان ناچار بنادر متوسل شدند. نادر هم وساطت کرده عفو اکرادرا که باغوای فتحعلی خان متمرّد شناخته شده بودند از شاه نقاضا نمود. شاه ایشانرا بخشید و نادر را طهماسب قلی (یعنی چاکر طهماسب) لقب داد.

در ۲۲ محرم سال ۱۱۳۹ پس از آنکه ملک محمود از قبول اطاعت شاه طهماسب سرپیچید، طهماسب قلی خان از خبوشان عازم خراسان شد و در دوم صفر آنجا را

محاصره کرد. بهنگام محاصره‌ی خراسان، فتحعلی‌خان که از شوکت و جلال روزافزون نادر بهراس افتاده بر جان خود می‌ترسید، ببهانه‌ی جمع‌آوری سپاه از شاه اجازه خواست که به استرآباد بازگردد، ولی شاه باین کار رضا نداد. طهماسب‌قلی‌خان یکی از افراد قاجار را که با فتحعلی‌خان کینه‌ی دیرینه داشت بکشتن رئیس ایل قاجار مأمور کرد. باین ترتیب در ۱۴ صفر ۱۱۳۹ فتحعلی‌خان بقتل رسید و طهماسب‌قلی‌خان بجای او سردار کل سپاهیان شاه طهماسب شد.

محاصره‌ی خراسان دو ماه و نیم طول کشید و ملک محمود که دارای اسلحه و توپخانه‌ی کامل بود بخوبی مقاومت میکرد. عاقبت سرداری خیانت کرد و یکی از دروازه‌های شهر را بروی اردوی شاه طهماسب گشود و صحنه‌ی جنگ بداخل شهر مشهد کشیده شد. هنگامیکه ملک محمود عرصه را بر خود تنگ دید، تاج و تخت خود را بشاه طهماسب تسلیم کرد و در یکی از زوایای حضرت رضا (ع) معتکف شد. طهماسب‌قلی‌خان پس از فتح مشهد برای استمالت شیعیان صفه و مناره‌ی آستانه‌ی رضوی رازراندود کرده بنای یک مناره‌ی قرینه را آغاز نهاد. سپس پسرش رضاقلی‌میرزا را در آنجا گذاشته خود برای ازدواج با دختر یکی از رؤسای اکراد که نامزد او بود آهنگ خبوشان کرد. اما شاه طهماسب قبلاً "این دختر را بعقد خود در آورده و عملاً" در راه مقصود وی ایجاد مانع کرده بود. این مسأله روابط بین شاه و سردار سپاه او را تیره ساخت. هر دو برای سبقت در بدست آوردن دختر خبوشان شتافتند و چون گردان حاضر نبودند دختر را بهیچیک از آندو تسلیم کنند، خبوشان را در محاصره گرفتند. از آنجا که تسخیر قلعه امکان‌پذیر نبود، طهماسب‌قلی‌خان بمشهد بازگشت و شاه طهماسب هم بسبب غارت شدن مقداری از خزاین سلطنتی در جاجرم، از آنجا دست برداشت. طهماسب‌قلی‌خان اشیاء تاراج شده را از غارتیان باز پس گرفته نزد شاه فرستاد و دوباره در خدمت او تقرب یافت. سپس در فرصتی مناسب اکراد عاصی خبوشانرا مغلوب ساخته با دختر رئیس قبیله ازدواج کرد. در این اثنا بنامه‌هایی دست یافت که طی آنها محمود اکراد را بشورش تحریک کرده بود. نادر باستناد این نامه‌ها موافقت شاه را با اعدام وی جلب کرده او را در مشهد بهلاکت رسانید.

بعد از آنکه طهماسب‌قلی‌خان دو رقیب مقتدر یعنی فتحعلی‌خان و ملک محمود سیستانی را برانداخت، در صدد سرکوبی افغانه‌ی ابدالی برآمد که از سال ۱۱۲۹ بر هرات مسلط شده بودند و حتی دامنه‌ی تعرض ایشان تا حدود قائنات و مشهد نیز



گسترش یافته بود. ابتدا در ۱۱۳۹ قائنات را از وجود ایشان پاک ساخت. سپس در ۱۱۴۱ در کافر قلعه از محال جام با اللهیار خان حاکم ابدالی هرات به نبرد پرداخت. اللهیار خان نخست گریخت ولی پس از یکی دوبار شکست، از او امان خواست. خان افشار نیز او را بخشیده در حکومت هرات باقی گذاشت.

### دفع اشرف افغان

شاه طهماسب برخلاف طهماسب قلیخان اصرار داشت که پیش از هر اقدامی اصفهان مسخر و دست افغانه‌ی غلجائی از سر مردم آنجا کوتاه شود. پیش از آنکه طهماسب قلیخان عازم دفع افغانه‌ی ابدالی شود، شاه طهماسب یکی از امرای خود بنام محمدعلیخان را به نیابت سلطنت و سرداری عراق و آذربایجان برگزید. این موضوع بر طهماسب قلیخان گران آمد و بار دیگر روابط او و شاه به تیرگی گرائید. طهماسب قلیخان محمدعلی خان را برانداخت و شاه را بمازندران برد و در صد و برآمد که صفحات ساحلی بحر خزر را از روسها و عراق عجم را از افغانه‌ی غلجائی پاک کند. لیکن چون فتنه‌ی افغانه‌ی ابدالی بالا گرفته بود، حرکت بهرات را لازمتر شمرد و بآنجا رفت. هنگامی که طهماسب قلیخان سرگرم جنگ با اللهیار خان ابدالی بود، اشرف غلجائی که از تصمیمات وی درباره‌ی خود آگاهی داشت پیشدستی کرده با سپاهی آماده بطرف خراسان حرکت نمود. اما همینکه نزدیک سمنان رسید، طهماسب - قلیخان که از هرات بازگشته بود بمقابله با وی شتافت. بتاریخ ششم ربیع الاول سال ۱۱۴۲ در کنار رودخانه‌ی کوچک مهماندوست واقع در خاک دامغان جنگ درگرفت. اشرف که کاملاً از لشکریان خود - که چهار سال قبل سپاه عثمانی را مغلوب کرده بودند - مطمئن بود، شکستی فاحش خورده بطرف تهران عقب‌نشینی کرد. طهماسب قلیخان در تعقیب افغانه بتهران رفت. اشرف بار دیگر در دره‌ی خوار شکست خورد و چون خود را قادر بمقاومت نمیدید، با عجله باصفهان بازگشت و قریب بسه هزار تن از سران قزلباش و اعیان صفویه را بقتل رسانید. طولی نکشید که سپاهیان طهماسب قلیخان باصفهان نزدیک شدند. نبردی که در بیستم ربیع الثانی سال ۱۱۴۲ در جلگه‌ی مورچه‌خورت درگرفت، برای طهماسب قلی فتحی دیگر در پی داشت. وی سه روز پس از این نبرد باصفهان رسید و افغانه با شتاب تمام بفارس منهزم شدند. لازم بتذکر است که عده‌ای از سپاهیان عثمانی که با توپخانه بکمک اشرف آمده

بودند نیز در جنگ مورچه‌خورت شرکت داشتند. طهماسب قلیخان پس از غلبه بر اشرف، اسرای عثمانی را مورد نوازش قرار داده آنها را بمیهن خود بازگردانید. پس از ورود طهماسب قلیخان باصفهان، شاه طهماسب دوم که درین هنگام در تهران بسر میبرد سریعاً "خود را بی پایتخت آبا و اجدادی رسانید و بدیدار مادر پیر خود نائل آمد که مدت هفت سال با لباس مبدل کنیزی میکرد.

طهماسب قلیخان پس از گشودن اصفهان میخواست بخراسان بازگشته بحفظ حدود آن قسمت مشغول شود، ولی شاه طهماسب باین کار رضامیداد. بالاخره طهماسب قلی خان بنا بر اصرار شاه پس از چهل روز استراحت در اصفهان، با اختیارات تامه برای تعقیب اشرف عازم فارس شده خود را بدشت زرقان واقع در پنج فرسنگی شیراز رسانید. اشرف بمقابله شتافت، ولی باز هم شکست خورد و بجانب لار و فسا گریخت. شتاب وی در این فرار بحدی بود که بسیاری از افغانه یا در راه تلف شده و یا توسط مردم بقتل رسیدند. اشرف برادر خود را با جواهر و نفایس غارت شده برای جلب مساعدت نزد عثمانیها فرستاد و خود بتحکیم قلعه‌ی لار پرداخت. اما مردم بر برادر او دست یافته ویرا بهلاکت رساندند. خود او نیز پس از نه روز اقامت در لار عازم قندهار گردید، اما در بلوچستان بدست یکی از خانواده‌های بلوچ کشته شد. قاتل مزبور سر اشرف را همراه با قطعه الماس گرانبهائی که بر بازو داشت باصفهان پیش شاه طهماسب فرستاد. شاه الماس را بقاصد بخشید، برای کشنده‌ی اشرف نیز خلعت شایسته‌ای ارسال داشت و بدین ترتیب فتنه‌ی افغانه‌ی غلجائی برای همیشه از ایران دفع گردید.

#### دفع روس و عثمانی

پیش از آنکه طهماسب قلیخان عازم دفع افغانه شود، از روسیه خواست تا ولایات ساحلی بحر خزر را که با استفاده از اوضاع آشفته‌ی ایران تصرف کرده بود باین دولت بازگرداند. بسبب تلفاتی که از بدی آب و هوای سواحل بحر خزر بسپاهیان روسی وارد آمده و در نتیجه طی دوازده سال شمار آنان به بیست هزار نفر رسیده بود، دولت روسیه در این ایام "شخصاً" مایل بود ایالات مزبور را تخلیه کند. ولی از آنجا که نمیخواست عثمانیان آن نواحی را متصرف شوند، برای تحویل آنها بشاه طهماسب پیغام فرستاد. در سال ۱۱۴۵ هجری نمایندگان ایران و روسیه در رشت معاهده‌ای منعقد ساختند. بموجب این معاهده روسها آن قسمت از اراضی ایرانرا که در جنوب

شهر سالیان و نهر کورا قرار داشت قورا" بایران بازگردانند، ولی تخلیهی دربند و باکو را موکول باین کردند که ایران، ایروان و قفقازیه را از عثمانی پس بگیرد و راه استیلای ایشان را بسواحل بحر خزر مسدود سازد. این دو ولایت نیز در سال ۱۱۴۷ - پس از آنکه طهماسب قلیخان شماخی و داغستان را فتح کرد - بموجب معاهدهی دیگری بایران مسترد گردید.

اما راجع به عثمانیها، طهماسب قلیخان بعد از اطمینان یافتن از دفع کلی فتنه افغانه غلجائی، از راه کوه کیلویه بزامهرمز رفت. شاه طهماسب بیاداش فتح شیراز یک تاج جواهر نشان برای نادر و سیصد دست خلعت جهت سران سپاه او ارسال داشته بود. حسنعلی بیگ معیرالممالک عطایای شاه را در زامهرمز بوی تسلیم داشت. طهماسب قلیخان بعنوان تشکر پسر خود رضاقلی میرزا را نزد شاه فرستاده تقاضا کرد یکی از دختران شاه سلطانحسین را بعقد او در آورد و نیابت سلطنت خراسان را بخود وی واگذارد.

محمدخان بلوچ که از جانب اشرف بسفارت نزد عثمانیها رفته بود، در دزفول بخدمت رسیده نوشتهها و پیغامهایی را که برای اشرف داشت عرضه کرد و بناس این خدمت بحکومت کوه کیلویه منصوب شد.

در خرم آباد معیرالممالک از جانب شاه طهماسب فرمان نیابت سلطنت خراسان را برای طهماسب قلیخان آورد و امر شد که بنام او در این سرزمین سکه بزنند. طهماسب قلیخان که رضاقلی - خان شاملو را برای درخواست تخلیهی ایران از عثمانیها باستانبول فرستاده بود، در بروجرد اطلاع یافت که عثمانیها نسبت بتقاضای وی روی مساعد نشان نداده اند. پس بدون قوت وقت بر سر سپاهیان ترک ناخته نهادند و همدان را از ایشان باز گرفت و چون بقیه ی لشکر عثمانی نیز از لرستان و کردستان ببغداد گریخته بودند، ولایات غربی ایران بکلی از وجود آنان پاک شد. تنها مشکلی که در این زمینه پیش آمد آن بود که یکی از سرداران طهماسب قلیخان در کرمانشاه شکست خورد، ولی پس از رسیدن او، کرمانشاه نیز بسهولت مسخر گردید.

طهماسب قلیخان در اوایل محرم سال ۱۱۴۳ عازم آذربایجان شد. پس از فتح ساوجبلاغ و دهخوارقان و شکست سپاه عثمانی، در ۲۷ محرم به تبریز وارد گردید و آهنگ محاصره ایروان کرد، ولی چون شنید که افغانه ابدالی بمشهد هجوم آورده اند، کار خود را نیمه تمام گذاشته، برای یاری پسر دوازده ساله اش رضاقلی میرزا که حکمران مشهد بود، بآن ناحیه رفت. پس از عزیمت طهماسب قلیخان، شاه طهماسب

باین عنوان که با واگذاری اداره امور شرق به طهماسب قلی خان دخالت در کارهای قسمت غربی کشور منحصر" در صلاحیت خود اوست، در جمادی الاول سال ۱۱۴۳ با هیجده هزار مرد جنگی به تبریز رفته، در نزدیکی ایروان عثمانیها را بسختی شکست داد، نود هزار تن از ایشانرا بهلاکت رسانید و ایروان را محاصره کرد. عثمانیها برای آنکه شاه ایران را از ادامه محاصره منصرف سازند، علی پاشا سرعسکر حدود ایران و احمد پاشا حاکم بغداد را مأمور تسخیر عراق عجم کردند که در این هنگام فرمانروا و سرپرستی نداشت. شاه طهماسب بیدرنگ به همدان شتافت و در دهکده کردخان با سپاه ترک روبرو شد. احمد پاشا نخست مدتی شاه را با مذاکرات صلح سرگرم کرد و سپس بطور ناگهانی بر اردوی ایران حمله برد. شاه و سردارش محمد خان بلوچ بسختی شکست خوردند. احمد پاشا کرمانشاه و همدان را گرفت، علی پاشا مراغه و تبریز را بتصرف درآورد، و شاه طهماسب باصفهان گریخت. احمد پاشا که از طهماسب قلی خان وحشت داشت، ادامه خصومت را نادرست شمرده بیدرنگ پیشنهاد صلح کرد. نتیجتاً در بغداد بین او و شاه طهماسب معاهده ننگینی منعقد گردید که بموجب آن شاه حاضر شد در مقابل حفظ تبریز و اردلان و لرستان و همدان و کرمانشاه، ولایات آنطرف رود ارس یعنی گنجه و تفلیس و ایروان و نخجوان و داغستان را بعثمانیان واگذارد. این مسأله بسیار حیرت انگیز است که در معاهده مورد اشاره کوچکترین اشاره‌ای به استرداد اسرای ایرانی نشد و افراد مزبور همچنان در اسارت ترکها باقی ماندند.

ضمناً "بد نیست بدانیم که نمایندگان شاه در رشت نیز قرار داد شرم آورتری با روسیه امضاء کردند که بموجب آن تمام ولایات مصب رود کورا در قفقازیه بدولت مزبور تعلق می‌گرفت.

عزل شاه طهماسب (۱۱۴۵)

طهماسب قلی خان پس از ورود بمشهد، ابتدا اللهیار خان ابدالی را که از دست شورشیان هرات فرار کرده بود، بتسخیر آنشهر گماشت و پس از برگزاری جشن عروسی فرزندش رضا قلی میرزا باخواهر شاه طهماسب، برای کمک برادر خود ابراهیم خان ظهیرالدوله که با تراکمه‌ی حدود تجن سرگرم زدو خورد بود، بآن ناحیه رفت و پس از کسب پیروزی بمشهد بازگشت.

حسین غلجائی، برادر محمود افغان، در غیاب طهماسب قلی خان با کمک حاکم فراء، الهیارخان را از هرات رانده، تا نزدیک مشهد تاخته و ابراهیم خان ظهیرالدوله را شکست داده بود. طهماسب قلیخان ظرف یکسال (رمضان ۱۱۴۳ تا رمضان ۱۱۴۴) افغانستان غربی را آرام کرده، ابتدا هرات را به الهیارخان، و پس از نافرمانی او بدیگری سپرد.

در همان اوان که جنگ هرات جریان داشت، معیرالممالک متن معاهده‌ی شاه طهماسب و احمد پاشا را نزد طهماسب قلی خان برد. خان که از مفاد قرار داد بخشم آمده بود، از امضاء آن خودداری کرد و بتوسط سفیر عثمانی که در اردو بود، بدولت متبوع او پیغام فرستاد که باید همه‌ی ولایات ایرانرا مسترد دارد و در غیر اینصورت آماده‌ی جنگ باشد و خود پس از تسخیر هرات عازم بغداد شد.

طهماسب قلی خان عموم ولایات ایرانرا از بی ارزش بودن مفاد قرار داد منعقدہ بین شاه و عثمانیها آگاه ساخت. وی همچنین مسکوت ماندن سرنوشت اسرای ایرانی را تقبیح کرد و با وجودیکه شاه اصرار داشت طهماسب قلی خان مستقیماً "ببغداد حرکت کند، ابتدا باصفهان رفت،

هنگامیکه طهماسب قلی عازم عراق عرب بود، از شاه دعوت کرد تا برای سان دیدن از سپاه در اردو حضور یابد. آنگاه ضمن بی‌احترامی و کم‌اعتنائی بشاه، ارکان دولت را مورد نوازش قرار داد و بآنها خلعت‌های نفیس بخشید.

شاه بنا بخواهش طهماسب قلی خان شب را نیز در اردو بسر برده بباده گساری پرداخت و در حال مستی مرتکب حرکات و اعمال ناپسند شد. این صحنه که با نقشه و منظور معینی ترتیب داده شده بود، از چشم افرادی که نوازش یافته و خلعت گرفته بودند، پنهان نماند و طهماسب قلی خان با استناد باینکه چنین کسی شایسته مقام سلطنت نیست، در پنجم ربیع الاول سال ۱۱۴۵ او را از پادشاهی خلع و طفل شیرخوارش عباس میرزا یا شاه عباس سوم را نامزد سلطنت کرد. پس از آن نیز شاه مخلوع را بعنوان زندانی به مشهد نزد رضا قلی میرزا فرستاد و شاه عباس سوم را بقزوین گسیل داشت. خود نیز در مقام نیابت سلطنت ایران عازم تنبیه بختیاریه‌ها شد و پس از ختم آن غائله، آهنگ کرمانشاه کرد.

طهماسب قلی خان پس از عبور از کرمانشاه ابتدا عازم کرکوک شد و در آنجا سپاه آذربایجان باو پیوست. وی در صدد بود ترتیبی بدهد که در صحرا با احمد پاشا روبرو گردد تا مجبور بمحاصره قلاع مستحکم بغداد نباشد. اما این نقشه عملی

نشد و طهماسب قلی خان پس از گشودن عتبات، ناگزیر بمحاصره بغداد پرداخت. این محاصره قریب به یکسال طول کشید. احمد پاشا علیرغم بروز قحطی دلیرانه مقاومت کرد، ولی هر چه کوشید، نتوانست دشمن را آماده پذیرش صلح کند. پادشاه عثمانی سردار معروف خود توپال عثمان پاشا را با یکصد هزار مرد جنگی بکمک احمد پاشا فرستاد. طهماسب قلیخان قریب بدوازده هزار نفر از لشکریان خود را در اطراف بغداد گذاشت و خود با بقیه سپاه برای مقابله با عثمان پاشا به کرکوک شتافت. گرچه در ابتداء پیروزی با خان بود و جنگجویان ایرانی ترکان را بعقب راندند، ولی از یکطرف پیاده نظام ایران بسبب شدت گرما و بی آبی از پای درآمد و از سوی دیگر با تیر خوردن اسبان سپاه، سواره نظام نیز کارآئی خود را از دست داد. علاوه بر این طهماسب قلی خان هدف تیر قرار گرفت، و ایرانیان بتصور کشته شدن سردار خود پا بفرار نهاده بکرمانشاه رفتند و بدین ترتیب رشته انتظام سپاه از هم گسیخته شد. احمد پاشا نیز موفق شد در سال ۱۱۴۶ بغداد را نجات دهد. اما این شکست در عزم و اراده طهماسب قلی خللی وارد نیاورد. هنگامیکه به مندلیج رسید، با صدور فرامینی، از اطراف کمک خواست. آنگاه همدان را محل استقرار اردو قرار داد و باستمالت سران سپاه شکست خورده‌ی خود پرداخت. بالاخره پس از شکست کرکوک، اردوی مجهزی در همدان فراهم آمد و طهماسب قلی خان خود را برای جنگ دیگری با نیروی عثمانی آماده ساخت.

#### قتل عثمان پاشا و پیروزی سپاه ایران (۱۱۴۶)

طهماسب قلی خان در بیست و دوم ربیع الثانی سال ۱۱۴۶ از همدان عازم عراق عرب شد و در کنار آب دیاله سپاه هشت هزار نفری عثمانی را مغلوب و پراکنده ساخت.

درین هنگام خبر رسید که محمد خان بلوچ، حاکم کوه کیلویه و خوزستان، سر بطفیان برداشته است. خان باین واقعه اهمیتی نداده، راه کرکوک در پیش گرفت و در دهکده‌ی میلان، واقع در سه فرسنگی کرکوک، سپاه توپال عثمان را شکست داده سپس بسوی دیاله بازگشت تا پس از رسیدن سپاه خراسان، کرمان، اردلان و کرمانشاه، باتفاق آنان عازم تسخیر بغداد شود.

عثمان پاشا بتصور آنکه طهماسب قلی خان بسبب ضعف و ناتوانی دست بعقب—

نشینی زده است، بتعقیب او پرداخت. اما عثمانیان بسختی شکست خوردند و یکنفر از سپاهیان ایران که عثمان پاشا را می شناخت، ویرا در حالی که سوار بر اسب راه فرار در پیش گرفته بود بهلاکت رساند و سرش را نزد طهماسب قلی خان برد.

در نتیجهی این پیروزی بزرگ که در اوایل جمادی الثانی سال ۱۱۴۶ نصیب سپاه ایران شد، احمد پاشا والی بغداد بنمایندگی از طرف دولت عثمانی با طهماسب قلی خان صلح کرد. طبق پیمانی که متعاقبا " منعقد گردید، قرار شد اسرای دو طرف آزاد گردند و مرزهای دو دولت بوضع خود در دوران سلطنت شاه سلطان-حسین بازگردانده شود. طهماسب قلی خان که قصد داشت هر چه زودتر محمدخان بلوچ را سرکوب کند، علیرغم اطمینان به فتح حتمی و قریب الوقوع بغداد، با این قرار داد موافقت کرده عازم شوشتر شد.

هنگامیکه طهماسب قلی خان برای بار دوم بعراق عرب لشکر می کشید، محمد خان بلوچ شایعهای در افواه انداخت مبنی بر اینکه طهماسب قلی بار دیگر مغلوب ترکان شده و اثری از وی در دست نیست. اهالی جنوب که از رفتار ستمگرانهی ماء موران مالیاتی طهماسب قلی خان ناراضی بودند، از محمد خان جانبداری کردند و مخصوصاً " در شوشتر هنگامه ای بر علیه طهماسب قلی خان برپا گردید. علاوه بر آن طرفداران صفویه نیز سر بشورش برداشتند. طهماسب قلی که شدیداً بخشم آمده بود، بشوشتر رفت و سپاهیان بی باک خود را در غارت شهر و هتک حرمت و ناموس مردم آزاد گذاشت. افراد مزبور نیز با ارتکاب فجایع بسیار، آنچنان رسوائی بیار آوردند که دست کمی از رفتار چنگیز بیگانه با مردم مغلوب نداشت.

با وجود آنکه محمد خان بلوچ در حدود کوه کیلویه شدیداً " در مقابل سپاه طهماسب قلی ایستادگی کرد، معهذا ترس و وحشت موجب شد که بسمت لار فرار کند. طهماسب قلی خان خود بشیراز رفت و طهماسب قلی جلایر را به لار فرستاد. وی در سال ۱۱۴۷ محمد خان بلوچ را دستگیر کرده نزد طهماسب قلی خان فرستاد. بفرمان خان، محمد نابینا شد، ولی از آنجا که قدرت تحمل این وضع را نداشت، دست بخودکشی زد.

لشکرکشی به قفقازیه و داغستان

طهماسب قلی پس از فراغت از کار محمدخان بلوچ، از اصفهان باذربایجان

رفت. هنگامی که در اردبیل بود خبر یافت که پادشاه عثمانی پیمان صلح منعقد شده بین او و احمد پاشا را نپذیرفته و عبدالله پاشا کوپرلی زاده والی مصر را - با اختیار تامه در مورد جنگ یا صلح - با سپاهی گران بایران اعزام داشته است. عبدالله پاشا برای تخلیه ولایات غربی ایران دو سال مهلت خواست. خان افشاربیدرنگ از اردبیل بشروان - که تحت تسلط سرخای خان لکزی دست نشاندهی دولت عثمانی بود - حمله برد. سپس در بیست و پنجم ربیع الاول سال ۱۱۴۷ از نهرکورا گذشته وارد شماخی شد. سرخای گریخت و از پاشایان مقیم گنجه و تفلیس کمک خواست. خان افشار سردار معروف خود طهماسب قلی خان جلایر را به تعقیب وی فرستاد. سرخای پس از یکی دو شکست ببلاد چرکس گریخت و داغستان بتصرف طهماسب قلی جلایر درآمد. خان طهماسب قلی جلایر را مأمور فتح قندهار کرده خود عازم گنجه شد و صفی خان بغایری را به محاصرهی تفلیس فرستاد. سپاه علی پاشا سرسختانه از گنجه دفاع کرد. طهماسب قلی خان بکمک تعلیمات سفیر روس و مهندسانی که بدعوت او از باکو بایران آمده بودند، بر شدت محاصره افزود. عثمانیها در صدد برآمدن سلطان شبه جزیرهی قرم (کریمه) را بحمله بر داغستان و ادار سازند. انجام این عمل مستلزم آن بود که سپاهیان قرم از خاک روسیه عبور کنند و اینکار در واقع تجاوز بخاک روسیه محسوب می شد. بهمین جهت بر سر این موضوع بین روسیه و عثمانی جنگ در گرفت و روسها برای استفاده از کمکهای طهماسب قلی خان، در بهار سال ۱۱۴۸ در گنجه قرار داد اتحادی بر علیه عثمانی با وی منعقد کردند.

در بین شهرهائی از ایران که در فاصلهی بین استیلای افغانه و ظهور نادر بتصرف عثمانیان در آمده بود، از چهار قلعهی ایروان، گنجه، قارص و تفلیس بعنوان پناهگاه استفاده می شد، و طهماسب قلی خان بدون تصرف آن چهار دژ محکم قادر نبود دشمن را از این قسمت از خاک ایران بیرون راند.

در آن هنگام که طهماسب قلی خان و سردارانش سرگرم محاصرهی چهار قلعهی موصوف بودند، عبدالله پاشا با هفت هزار سوار و پنجاه هزار پیاده بعزم حمله بر سپاه نادر بحدود ایروان آمد و در جلگهی باغاورد یا مراد تپه با او روبرو شد. طهماسب قلی خان در ۲۶ محرم سال ۱۱۴۸ در همان محل شکست فاحشی بر عثمانیان وارد آورد. در این نبرد پنجاه هزار نفر از سپاه دشمن و از جمله عبدالله پاشا و پاشای دیار بکر بهلاکت رسیدند. پس از این شکست، گنجه و تفلیس تسلیم



شدند، ولی ایروان و قارص بمقاومت ادامه دادند.

دولت عثمانی احمد پاشا والی بغداد را ماءمور عقد صلح کرد. عثمانیان حاضر شدند ایروان را تسلیم کنند، ولی این امر مشروط بدان بود که قارص همچنان در تصرف ایشان باقی بماند.

در اوایل سال ۱۱۴۸ باب عالی قرار داد صلحی را که سابقاً "بین دولت عثمانی و طهماسب قلی خان منعقد شده بود، تصویب کرد و ولایات غربی و شمالغربی ایران مسترد گردید.

نادر پس از ختم این غائله، بسرکوبی پادشاه عاصی گرجستان و شورشیان داغستانی و لزگی شتافت. سپس ماءمورانی در نقاط مزبور نصب کرد و در هشتم رمضان سال ۱۱۴۸ بساحل رود ارس رفت و در صحرای موغان اردو زد.

#### تاجگذاری نادر و انقراض سلسله صفوی (۱۱۴۸)

طهماسب قلی خان پس از استقرار در صحرای موغان، اعیان و رجال مملکت، کدخدایان، قضات و ریش سفیدان سراسر ایرانرا بار دو دعوت کرد. وی ماءموران ویژه‌ای بهمه‌جا اعزام داشت تا در صورت استنکاف دعوت شدگان، آنها را بحضور در اردو مجبور سازند. تاریخ گردهم‌آئی پانزده بهمن و برنامه و هدف آن تصویب سلطنت طهماسب قلی خان بود.

روز موعود فرا رسید و طهماسب قلی خان با حضور افراد سپاه، نمایندگان شهرهای مختلف ایران، علی پاشا مدافع سابق گنجه و سفیر عثمانی و سایر افراد حاضر در اردو مجلس جشنی برپا ساخت. نخست برای نمایش قدرت و معرفی سیاست خود چندتن از افرادش را ببهانه‌های مختلف بهلاکت رسانید. آنگاه سخنانی بمضمون زیر ایراد کرد:

"من آنچه را که لازمی کوشش بود بجای آورده، ایرانرا از چنگ افغانها، ترکها و روسها نجات بخشیدم. شاه طهماسب و پسرش عباس میرزا از سلامت برخوردارند و شما میتوانید یکی از آندو نفر و یا هرکس دیگری را که میخواهید، بسلطنت بردارید. برنامه‌ی من اینست که چندی استراحت و گوشه‌گیری کنم و در خراسان آسوده بکناری بنشینم."

حاضران در مجلس که از منظور قبلی وی آگاه و بمقتضای حالش واقف بودند،

- ۱- یکزبان اظهار داشتند که جز خان افشار، کسی شایسته احراز این مقام نیست. طهماسب قلی خان ابتدا از قبول سلطنت سرپیچی میکرد، ولی بالاخره اعلام داشت که چنانچه شرایط پنجگانه زیر پذیرفته شود، بقبول آن سمت تن در خواهد داد:
- ۱- ایرانیان از عقاید خود نسبت باهل تسنن دست بردارند تا آنان نیز مذهب جعفری را در عداد مذاهب چهارگانه محسوب داشته آنرا پنجمین مذهب مورد قبول خود قرار دهند.
  - ۲- در خانه کعبه که ارکان چهارگانه آن پهائمه اربعه سنت تعلق دارد ایرانیان نیز در یک رکن با ایشان شریک شوند و بر طبق آئین جعفری نماز بگذارند. پیش از ذکر سایر شرایط، لازم میداند توضیح دهد که نادر باعتبار تعلق بیک خانواده سنی، در برانداختن مذهب تشیع جهد فراوان داشت و صفویان را رافضی می خواند، اما اینکه در شرایط اول و دوم بترویج و شناسائی تشیع علاقه نشان داده، هدفش تحبیب قلوب و شاید فریب دادن ایرانیان بوده است. لازم بتذکر است که نادر پس از جلوس بر تخت سلطنت، مخفیانه در صدد آن بود که باتفاق افغانها و قاجاریه، سران شیعه را از میان بردارد، اما این کار عملی نشد و جنگهای پی در پی باو مجال نداد که تصمیم خود را بمرحله اجرا درآورد.
  - ۳- هر ساله از طرف ایران امیرالحاجی تعیین شود که مانند امرای حج شام و مصر، حجاج ایرانی را به کعبه ببرد و رفتار دولت عثمانی با این امیر-الحاج همانگونه باشد که در مورد سایر امرای حج ابراز می شود.
  - ۴- اسرای دو دولت ایران و عثمانی آزاد شوند و خرید و فروش آنان موقوف گردد.
  - ۵- هر یک از دو دولت در پایتخت دیگری وکیلی داشته باشد که امور مربوط به کشور خود را رتق و فتق کند و فیصله دهد.
- شرایط ارائه شده مورد قبول شرکت کنندگان قرار گرفت و طهماسب قلی خان در بیست و چهارم شوال ۱۱۴۸، دوازده روز پیش از فرا رسیدن نوروز، رسماً "تاج بر سر گذاشت و نادرشاه خوانده شد، و با عزل شاه عباس سوم، سلسله صفویه - که در حقیقت در سال ۱۱۴۵ با عزل و خلع طهماسب دوم منقرض شده بود - عملاً برافتاد.
- نادرشاه پس از جلوس بر تخت شاهی، رضاقلی میرزا را باتفاق طهماسب قلی - خان جلایر بایالت خراسان، و برادر خود ابراهیم خان ظهیر الدوله را بحکومت آذربایجان منصوب کرد. آنگاه هر یک از سایر ولایات را بسرداری سپرد و برای

اعلام جلوس خود سفرائی بدرباره‌های روسیه و عثمانی اعزام داشت. فرستاده‌ای که برای اجرای این نیت و ابلاغ شرایط پنجگانه‌ی نادر باستانبول عزیمت کرد، عبدالباقی خان زنگنه نام داشت.

### فتح قندهار

نادرشاه مصمم بود همه‌ی ایالات و ولایاتی را که در زمان سلطنت شاه عباس دوم در تصرف ایران بود، دوباره تحت فرمانروائی این کشور درآورد و مرزهای مملکت را بحدود موجود در آن دوران برساند. از آنجا که حسین خان غلجائی برادر محمود افغان قندهار را در تصرف گرفته دم از استقلال می‌زد، نادر در ماه شوال سال ۱۱۴۹ با سپاهی‌گران عازم آنشهر شد.

قندهار در دامنه‌ی کوههای سلیمان و در دره‌ای واقع شده بود که یکی از شعب رود هیرمند از شمال بجنوب آنرا قطع می‌کرد و حصار و برج و بارویی بسیار مستحکم داشت. با توجه بوضع طبیعی و استحکامات قلعه، محاصره‌ی قندهار بطول انجامید. برای آنکه سپاهیان از طول مدت محاصره خسته و ملول نشوند، نا در دستور داد در آن حوالی شهر جدیدی بنیان نهند و آنرا نادرآباد نامید. سپس در روز ۲۲ ذی قعدة‌ی سال ۱۱۵۰ فرمان حمله را صادر کرد و سپاهیان وی با نهایت رشادت و شجاعت همه‌ی مواضع مستحکم اطراف شهر را اشغال کردند. دفاع پاسداران شهر نیز شدید و سرسختانه بود. این حمله و دفاع مدت یکماه طول کشید. بالاخره افراد فوج بختیاری که در نبردهای کوهستانی از مهارت زیادی برخوردار بودند، یکی از برجها را اشغال و مدخل بزرگی برای ورود بشهر باز کردند. حسین خان که چاره‌ای جز تسلیم نداشت، باتفاق ذوالفقارخان ابدالی و بستگان خود باردوی نادر روی آورد، و او آنها را در یکی از قلاع مازندران زندانی ساخت.

پس از فتح قندهار، فرمان نادر برج و بارو و استحکامات شهر ویران شد، افغانهای ابدالی که بدستوری بخراسان کوچ کرده بودند، به نادرآباد یعنی قندهار جدید انتقال یافتند و افغانهای آنشهر بخراسان فرستاده شدند.

### لشکرکشی به هندوستان

در آنزمان سلطنت دهلی در دست یکی از افراد نادان و بی‌تجربه‌ی سلسله‌ی

گورکانان قرار داشت. ناصرالدین محمد شاه از فرزندان شاه جهان، با کمک و دستیاری دونفر از سران سپاه دهلی بسطنت رسیده بود و از آغاز کار خود در امور کشور دخالتی نداشت. وی بعیاشی و لهو و لعب روزگار می‌گذرانید و بنا بگفته‌ی میرزا مهدیخان استرآبادی در جهانگشای نادری: "هرگز دستش بی‌جام و کنارش بی‌دلارام نبود."

محمد شاه همزمان با فتح قندهار، نظام‌الملک را که از وزرای دوره‌ی اورنگ‌زیب و مردی سخت‌منتبد و جاه‌طلب بود، بوزارت خویش برگزید و از همان زمان بین نظام‌الملک و خان دوران میر بخش که در نزد شاه بی‌کفایت بسیار مقرب و بیگانه مشاور او در امور کشور بود، اختلاف افتاد. آخر الامر نظام‌الملک از وزارت دست کشیده به دکن رفت و بمنظور تنبیه شاه و دربار دهلی، طوایف مهرات را به تاخت و تاز و قتل و غارت در نواحی گجرات و حوالی دهلی برانگیخت.

در چنین اوضاع و احوالی، نادرشاه از قندهار سفیری بدربار دهلی فرستاد و بوسیله‌ی او از محمدشاه خواست که فراریان افغانی را بخاک خود راه ندهد. اما این فرستاده در دهلی دستگیر و زندانی شد. نادر برای اعتراض نسبت بتوقیف سفیر خود، نماینده‌ی دیگری بدهلی اعزام داشت، اما این فرستاده هم بوسیله‌ی حاکم کابل بقتل رسید. نادر که با اطلاع از این وقایع به آشفتگی اوضاع هند پی برده بود، با هنگ لشکرکشی بدان کشور، راه معبر خیبر واقع در شمال شرقی افغانستان را درپیش گرفت.

در اوایل ماه صفر سال ۱۱۵۱ سپاه نادر متشکل از تعداد زیادی پیاده، سواره و تفنگچی، از قندهار بطرف شمال حرکت کرد. نصرالله میرزا پسر دوم نادر شهر غوربند و خودوی شهر غزنه را که بر سر راه واقع شده بود فتح و اشغال کرده بجانب جلال‌آباد پیش رفتند. رضاقلی با دوازده هزار سپاه در نزدیکی جلال‌آباد باردوی نادر پیوست. وی سپس به نیابت سلطنت منصوب و مأمور شد در غیاب شاه به تمام امور کشور رسیدگی کند.

چون خبر حرکت نادر به هندوستان رسید، محمد شاه نیروئی را که بنظر می‌رسید برای حفظ معابر و راهها و قلاع مرزی کافی باشد، مأمور این مهم کرد. سپس زکریا خان را بحکومت لاهور برگماشت و ناصرخان را بکابل اعزام داشت. ناصر خان پیش از رسیدن سپاه نادر، کابل را رها کرده به پیشاور رفت. محاصره و فتح کابل زیاد بطول نینجامید.

نادر پس از فتح کابل، با تحمل تلفات بسیار، از معبر خیبرگذشت و با سواران زبدهای که در اختیار داشت، فاصله‌ی بین خیبر و پشاور را ظرف هفت روز طی کرد. در نخستین حمله ناصر خان را مغلوب و دستگیر ساخت و پس از بیست روز بر پشاور دست یافت. در همان زمان به نادر اطلاع دادند که برادرش ابراهیم خان بدست لزگی‌ها کشته شده است. نادر تنبیه قاتلان برادر را بوقت دیگر موکول ساخته به پیشرفت خود در هندوستان ادامه داد.

هنگامیکه نادر در پشاور بود، زکریا خان حاکم لاهور از دربار دهلی کمک خواست و خود نیز بیست هزار سپاهی گرد آورد. با نزدیک شدن سپاه ایران به لاهور، زکریا بقصد دفاع، از شهر بیرون شد، ولی شکست یافته دستگیر گردید و بخدمت نادر درآمد.

### جنگ کرنال

محمد شاه گورکانی تصور میکرد مرزبانانی چون ناصر و زکریا حمله‌ی نادر را دفع خواهند کرد و تجهیز نیروی جدیدی در دهلی نو ضرورت نخواهد داشت. اما خبر شکست‌های پی‌در پی مرزبانان و حرکت سریع نادر بجانب لاهور و فتح آن شهر، وی و دربارش را بر آن داشت که هر چه نیرو در اختیار دارند، برای دفاع از پایتخت و جلوگیری از پیشرفت نادر آماده کنند.

ظرف یکماه سپاهی مرکب از سیصد هزار نفر سرباز، و دوهزار فیل جنگی و دو هزار قبضه توپ فراهم آمد و دشت کرنال، واقع در ۱۳۵ کیلومتری شمال دهلی، برای اردوگاه انتخاب شد.

هنگامیکه نادر از معبر خیبر گذشت، باختلاف مورخان بین یکصد تا یکصد و شصت هزار سپاهی به‌مراه داشت.

در همان اوان به نادر خبر رسید که سعادت خان حاکم بنگاله با چهل هزار مرد جنگی بسپاه هند خواهد پیوست.

جلوکاران سپاه ایران بسرمداری حاجی بیگا افشار تا سه فرسخی کرنال پیش رفتند. نادر متعاقباً "با سی هزار سپاهی در دشت مزبور فرود آمد. روز پانزدهم ذی‌قعدة بود. نخست سعادت خان - که بعضی از کسانش بدست سپاه نادر کشته یا اسیر شده بودند - بمیدان آمد. سپس بیست و دو نفر از امراء و افسران هند وارد نبرد شدند

و نادر با چهار هزار نفر مرد جنگی حمله‌ی آنانرا بسختی دفع کرد. دفاع سواران دلاور ایران ترس و وحشت عجیبی در هندیها بوجود آورد و روحیه افراد سپاه محمد شاه را دچار تزلزلی شدید ساخت.

یکی از موارد برتری هندیان بر سپاه ایران، وجود پیلان جنگی بود. نادر-شاه برای درهم شکستن این قسمت از نیروی هند، با افراد خود دستور داد تنورهائی بر پشت شتران استوار ساخته درون آنها را با چوب و برگ پر کنند و آتش بزنند و خود بکار نبرد سرگرم شوند. هنگامیکه گرمای سوزنده آتش به پشت شتران رسید، از شدت رنج و درد به نعره در آمده بسوی پیلان روی آوردند. پیلان جنگی که از شنیدن نعره ها و مشاهده‌ی جست و خیزهای عجیب شتران دچار وحشت شده بودند، بطرف اردوی محمد شاه هجوم برده سنگرهای مقدم جبهه‌ی هندیان را ویران کردند. در اثر این پیشامد غیرمنتظره اغتشاش و بلوای عظیمی در اردوی هند بوجود آمد، بطوریکه فرماندهان از استقرار نظم عاجز ماندند و دو جناح اردو از مدافعان تهی شد.

هنگامی که شب فرا رسید، امرای هند اجباراً سنگرها را بهم نزدیک ساخته دامنه‌ی صفوف خود را از دو طرف بجانب قلب سپاه کشاندند، زیرا که قسمت اعظم سربازان از سنگرها گریخته و در صحرا پراکنده یامتواری شده بودند. بدین ترتیب کار محمد شاه بسستی گرائید و نظام الملک برای مذاکره در باره صلح و پرداخت غرامت جنگ باردوی ایران رفت. محمد شاه نیز شخصاً "بخدمت نادر رسید و همه خزاین و ذخائر سلطنتی هند را بوی تسلیم داشت و نادر در مقابل او را در سلطنت هند ابقاء کرد و خود بدعوت محمد شاه عازم دهلی شد.

در هفتم ذیحجه سپاه نادر در اطراف شهر دهلی توقف کرد. روز بعد نادر با بیست هزار سوار بدهلی وارد شد و در کاخ سلطنتی مستقر گردید. وی دستور داد مأموران انتظامی مراقب رفتار افراد سپاه باشند و بمجرد بروز تخلف، نسبت به تنبیه متخلف اقدام کنند.

توقف نادر در دهلی دو ماه طول کشید. در ظرف اینمدت وقایعی روی داد که شاه ایران را وادار ساخت تا نسبت بمردم آنشهر روشی خشونت آمیز درپیش گیرد. طهماسب قلی خان جلایر ماءموریت یافت که برای رفع قحطی، انبار آذوقه شهر را بگشاید و غله موجود را بخر عادلانه بفروش رساند. صاحبان غله که از این دستور ناخشنود بودند ماجراجویان را بر علیه سپاهیان ایران برانگیختند و در ضمن شایع کردند که نادر

مسموم شده است، و انتشار این خبر شورش عظیمی در شهر بوجود آورد. نادر شخصا در میدان چانندیچوک که مرکز اجتماع اشرار بود حضور یافت، اما از بالای بامها بر سر او چوب و سنگ ریختند. همچنین تیری بطرف او پرتاب شد، ولی بوی اصابت نکرد و کسی را که در نزدیکی او ایستاده بود از پای در آورد. هنگامی که کار بدینجا کشید، نادر دریافت که خاموش کردن آتش فتنه راهی جز توسل بخشونت ندارد. ناچار فرمان قتل عام داد و خود بمسجد روشن الدوله رفت. کشتار مردم پنج ساعت ادامه داشت. محمد شاه با جمعی از امراء و درباریان برای شفاعت نزد نادر رفت. متعاقب این ملاقات، دستور توقف کشتار صادر گردید و ظرف یکساعت بموقع اجرا گذاشته شد. با توجه به وسعت شهر دهلی، سرعتی که در مورد اجرای فرمان نادر بکاررفت موجبات شگفتی و اعجاب ناظران آنرا فراهم آورد. بهنگام اقامت نادر در دهلی، بتدریج وجوه لازم برای تأمین غرامت جنگ از امرا و اعیان دربار جمع آوری شد.

نادر در تاریخ بیست و ششم ذیحجه دختر یزدان بخش از نوادگان اورنگ زیب را بازدواج نوه خود نصرالله میرزا درآورد و چند روز پس از کشتار هولناک دهلی، مجلس جشنی برای آندو بیاراست. محمد شاه درین جشن تحف و هدایای زیادی به نصرالله میرزا داد.

بدستور نادر در روز سوم صفر سال ۱۱۵۲ در کاخ سلطنتی جلسهای تشکیل شد که محمد شاه، فرماندهان سپاه و رجال دربار او در آن حضور داشتند. نادر در آن مجلس تاج سلطنتی را بر سر محمد شاه گذاشت و روز هشتم همان ماه سپاه را سان دید و بسمت لاهور حرکت کرد.

بموجب قرار دادی که در دهلی بسته شد، مجرای رود سند، از مصب آن در دریای عمان، تا کوههای سلیمان، مرز بین ایران و هندوستان شناخته شد و همه قطعاتی که در سمت شرقی آن قرار داشت جزء خاک ایران قرار گرفت.

نادر پس از عقد قرار داد مزبور عزم قندهار کرد و در دهم ربیع الاول سال ۱۱۵۳ بهرات وارد شد. آنگاه بیاد بود فتح هندوستان بر تخت مرصع جلوس کرد و غنایمی را که با خود از هندوستان آورده بود بنظر امرا و اعیان و نمایندگان ولایات رساند.

مورخان میزان غنایم هند را باختلاف تا ۵۶۵ کرور ذکر کرده اند. حسن پیرنیا مشیر الدوله و عباس اقبال آشتیانی در تواریخ خود قیمت نفایسی را که نادر از

هند بدست آورده، ۳۰/۰۰۰/۰۰۰ تا ۸۷/۵۰۰/۰۰۰ لیره انگلیسی تخمین زده‌اند و از آن میان میتوان از تخت طاوس و قطعه‌ی الماس درشتی نام برد که به کوه نور معروف است.

نادر به میمنت این پیروزی بهر یک از سران سپاه ایران و امرای هند انعامی در خور داد و مالیات سه ساله‌ی ایران را بخشید.

چنانکه قبلاً اشاره رفت، هنگامیکه نادر در هند بود، خبر قتل وی انتشار یافت. رضاقلی میرزا از بیم آنکه مردم ایران با شنیدن این خبر بطرفداری از خاندان صفویه برخیزند، محمد حسن خان قاجار را مأمور کشتن شاه طهماسب دوم کرد که در آن زمان در سبزوار بسر میبرد. خود نیز پسران او یعنی شاه عباس سوم و سلیمان میرزا را بقتل رسانید و بدین ترتیب مدعیان بالقوه‌ی سلطنت دودمان صفوی را از میان برداشت.

میگویند نادر پس از آگاهی بر این قضیه، عمل پسر خود را تقبیح نکرد و بهمین دلیل گروهی را اعتقاد بر اینست که اینکار اصولاً "باشاره‌ی خود نادر صورت گرفته است.

### سفر نادر به بخارا و خبوه (۱) و داغستان

نادر در بازگشت به کابل خبر یافت که خدایار خان عباسی حاکم سندان ضمیمه شدن خاک خود بایران خشنود نیست و دم از نافرمانی میزند. پس، از کابل رهسپار صحرای تار شد و بتعقیب حاکم نافرمان سند پرداخت. خدایار خان چاره‌ای جز تسلیم نیافت و نادر او را بخشیده در وضع موجود ابقاء کرد. سپس گروهی را به بلخ فرستاد تا بمنظور حمله به بخارا، در ساحل جیحون برای او کشتی تهیه کنند.

رضاقلی میرزا و علیقلی خان پسر ابراهیم ظهیرالدوله با نیروئی که نادر خواسته بود، در هرات بوی پیوستند. شاه پس از واگذاری حکومت هرات به رضاقلی میرزا، عازم بلخ شد و در دوازدهم جمادی‌الاولی ۱۱۵۳ بدانجا رسید. ابوالفیض خان امیر بخارا اظهار فرمانبرداری کرد. نادر او را بگرمی پذیرفت، یکی از دختران ویرا بعقد

۱- خورم قدیم را خبوه می‌گفتند و آن شهری بود در آسیای مرکزی که امروز ازبکستان نام دارد.



خود و دیگری را بازدواج نوه خویش شاهرخ درآورد. آنگاه جیحون را مرز بین ایران و بخارا قرار داده با یکهزار و یکصد کشتی عازم خیوه شد تا ایلبارس خان را که بهنگام اقامت نادر در هند بحدود تجن تجاوز کرده بود، تنبیه نماید.

ایلبارس خان دستگیر و هلاک شد. نادر در شعبان سال ۱۱۵۳ بر خیوه دست یافت و یکی از نوادگان چنگیز را بحکومت آن ناحیه گماشت. سپس بمشهد رفت و برای سرکوبی لزگیها که برادرش ظهیرالدوله را کشته بودند، بتهیهی سپاه پرداخت. نادر در ماه محرم سال ۱۱۵۴ از مشهد آهنگ داغستان کرد. بهنگام عبور از جنگل سوادکوه، از پشت درختها تیری بسوی اوها شد. آن تیر زیر با زوی راست نادر را مجروح ساخت و اسب ویرا بر زمین افکند. این رویداد خیال نادر را سخت پریشان کرد. پس رضاقلی میرزا را که همراه وی بود در تهران گذاشت و خود به داغستان رفت.

گرچه بعضی از رؤسای طوایف لزگی (۱) اظهار فرمانبرداری کردند، ولی غالب سکنه داغستان بقلل کوههای مرتفع پناه برده با تعرضی سرتاسری، صدمات زیادی بر اردوی نادر وارد آوردند، بطوریکه حتی خیمه شاه را نیز مورد تجاوز قرار دادند.

دولت روسیه که از لشکرکشی نادر به داغستان و نقشه‌ی او در مورد تهیهی تجهیزات در بحر خزر و حمله به شبه جزیره‌ی قرم آگاه شده بود، نیروئی در هشتراخان گرد آورد. اقدام روسیه موجب پشتگرمی لزگیها شد و نادر ناچار به دربند بازگشت. اکنون ناکامی‌های یکسال و نیم اخیر او را سخت خشمگین ساخته بود. علاوه بر آن، اخبار رسیده از ولایات حاکی از بروز شورش بود و دولت عثمانی هم به پیشنهادهای نادر پاسخ مثبت نمیداد. این وقایع بتدریج مزاج شاه را از حالت اعتدال خارج و ویرا دچار اختلال حواس ساخت.

در رمضان سال ۱۱۵۴ که هنوز نادر در داغستان بسر میبرد، غلامی را که در جنگل سوادکوه مرتکب تیراندازی شده بود بنزد وی آوردند. نادر سوء قصد کننده را کور ساخت و چون رضاقلی میرزا را محرک اصلی قضیه میدانست، او را از تهران فرا خواند و دستور داد بوسیله کارد از دو چشم نابینایش کنند.

۱- لزگی (Lazgi) قوم کوچکی که در لزگستان قفقاز سکونت داشتند و دارند

زبانشان ترکی و رقصشان معروفست.

جنگهای نادر با دولت عثمانی

نظر باینکه دولت عثمانی در پذیرفتن پیشنهاد نادر راجع بشناسائی مذهب جعفری بعنوان رکن پنجم اسلام تعلل می‌ورزید و از دادن پاسخ صریح طفره می‌رفت، نادر تصمیم گرفت آن پیشنهاد را با قوهی قهریه بزمانداران مزبور بقبولاند. بنا بر این پس از استقرار نظم و ایجاد آرامش در ناحیهی قفقاز، در ذیحجهی سال ۱۱۵۵ هجری از آن منطقه خارج شد و راه تبریز و سنندج را در پیش گرفت. در ضمن توپخانهی او نیز از راه کرمانشاه و زهاب بمرز عراق رسید.

احمد پاشا والی بغداد چند تن از امرا و بزرگان شهر را با تحف و هدایای فراوان بسنندج فرستاد، اما نادر بدون توجه و اعتنا باین موضوع، بسوی بغداد پیش راند.

چون بنزدیکی آنشهر رسید، بخشی از سپاه را مأمور حمله به بصره کرد و خود با غدهی دیگری به کرکوک رفته آنرا بتصرف درآورد. همچنین گروهی از سپاهیان وی قلعهی اربیل واقع در نزدیکی کرکوک را مسخر ساختند، و پس از آن نادر راه موصل را در پیش گرفت.

مردم موصل از نادر تقاضا کردند پیشروی خود را موقوف ساخته بآنها فرصت دهد که کسانی را بنزد سلطان محمود خان، سلطان عثمانی گسیل دارند و با جلب موافقت وی، موجبات رضایت او را فراهم آورند. شاه افشار این تقاضا را پذیرفت، ولی جمعی از لشکریانش قوچ پاشا سردار عثمانی را در شمال موصل بسختی شکست داده او را بهلاکت رساندند.

در همان هنگام فرستادهی حاکم بغداد نزد نادر آمده پیامی بمضمون زیر بوی تسلیم کرد:

" چون موافقت دولت عثمانی با قبول مذهب جعفری بعنوان رکن پنجم اسلام کشور را به شورش و اغتشاش کشانده است، لذا تقاضا میشود پادشاه ایران بمرزایران مراجعت و در آنجا قرار داد صلحی با احمد پاشا منعقد کند."

نادر تقاضا را پذیرفته به کرکوک بازگشت. نحوهی استقبال و میزان احترامات احمد پاشا نسبت بنادر بقدری چشمگیر بود که شاه افشار مأمور خود به حیا شد در موقع ترک خاک عراق دستور داد کرکوک، اربیل و نقاط دیگری که سپاه ایران در حوالی بصره

تصرف کرده بود، باحمد پاشا واگذار گردد. از آنچه بنظر رسید چنین بر میآید که پادشاه ایران باوجود پیروزیهای حاصله، از این سفر جنگی نتیجهی مهمی بدست نیاورد.

نادر در فاصله‌ی بین سالهای ۱۱۵۶ و ۱۱۵۸ بدفع شورشیان فارس و گرگان پرداخت. همچنین محمد علی رفسنجانی را که در قارص خود را شاهزاده صفی میرزا می‌نامید و ادعای سلطنت داشت، سرکوب کرد و مدتی نیز برتق وفتق امور داخلی کشور مشغول بود.

سلطان عثمانی بمنظور آزمایش مجدد نیروی خود در برابر نادر و نیز بتصور اینکه بروز شورشهای داخلی در عزم وارده آهنین شاه افشارخلل وارده آورده است و سپاه عثمانی میتواند با استفاده از فرصتی که پیش آمده او را از حدود عراق عرب و قفقازیه دورسازد، نیروئی مرکب از یکصد و پنجاه هزار سوار و چهل هزار تفنگچی بسرداری یکن محمد پاشا صدر اعظم سابق خود به ارزنة الروم اعزام داشت. علاوه بر آن سپاه دیگری تحت فرمان عبدالله پاشا و سلطان وردی خان اردلان که از فراریان ایرانی بود، از جانب دیار بکرو موصل آغاز به پیشرفت کرد. نادر نصرالله میرزا را بمقابله‌ی عبدالله پاشا فرستاد و چون تصمیم داشت بار دیگر سپاه عثمانی را در مراد تپه تا رومارو خاطره‌ی پیروزی نخستین را در آن ناحیه تجدید کند، خود بجانب ایروان پیش رفت و در دشت مراد تپه اردو زد. یکن محمد پاشا در برابر نیروی نادر توقف کرد و بین دو سپاه نبردی خونین در گرفت.

نصرالله میرزا در حوالی موصل سپاه عبدالله پاشا را شکست داد. یکن پاشا نیز که بمنظور غلبه بر نادر روش جنگی خندق را در پیش گرفته بود، بسختی بیمار شده درگذشت و سپاهیان او در اثر فقدان سردار خویش دچار وحشت و اضطراب شدند. نادر فرصت را غنیمت شمرده سپاهگران عثمانی را متلاشی و منهزم ساخت و سرداران او فراریان را تا کنار رود آریاچای (از شعب علیای ارس) تعقیب کردند. در این جنگ دوازده هزار نفر از سپاهیان ترک کشته و پنجهزار تن اسیر شدند و توپخانه و مهمات جنگی و باروبنه و مواشی سپاه یکن پاشا تماما بتصرف ایرانیان درآمد. در نتیجه‌ی این پیروزی بزرگ ایرانیان و شکست فاحش ترکان، دربار عثمانی که آخرین نیروی خود را به مقابله با نادر فرستاده و از این تلاش هم سودی نبرده بود، به انعقاد قرار داد مصالحه تن در داد.

### مصالحه با عثمانی

نادر از راه آذربایجان و غرب ایران عازم اصفهان شد و پس از چند هفته توقف، در ربیع الاول سال ۱۱۵۹ برای بازدید ساختمانهای جدید به کلات رفته مدتی باستراحت پرداخت و سپس باصفهان بازگشت.

در محرم سال ۱۱۶۰ هجری مصطفی خان شاملو باتفاق میرزا مهدیخان استرآبادی بمنظور عقد قرار داد صلح باستانبول فرستاده شد. برای آنکه باختلاف ایران و عثمانی خاتمه داده شود، مواد راجع بمذهب از متن معاهده حذف و پیشنهاد شد حدود ایران و عثمانی بوضع زمان سلطان مراد چهارم بازگردد.

این پیمان نامه که چند ماه قبل از آن تاریخ پیش نویس تهیه شده و بامضای نمایندگان سیاسی عثمانی رسیده بود، از جانب دربار عثمانی برسمیت پذیرفته شد و با انعقاد قرار داد مزبور اسرای طرفین مبادله شدند، قفقازیه بایران واگذار گردید و موصل و دیار بکر و کرکوک و بغداد و بصره در تصرف دولت عثمانی باقی ماند، و بدین ترتیب نادر پس از آنهمه جنگ و ستیز با ترکان، بسبب تعصب شدید دولت ایران و عثمانی، از نظر خویش درباره وحدت مذهب چشم پوشید. مفاد معاهده‌ی صلح مورد اشاره که در دهم محرم سال ۱۱۶۰ بین میرزا مهدیخان منشی-الممالک استرآبادی مؤلف جهانگشای نادری و مصطفی خان شاملو بنمایندگی ایران از یکطرف و دولت عثمانی از طرف دیگر منعقد گردید بقرار زیر است:

۱ - حدود مملکتی همان خواهد بود که در ۱۰۴۹ بین سلطانمراد چهارم و شاه صفی مقرر شده است.

۲ - طرفین از این تاریخ ببعد از ابراز دشمنی و ارتکاب امور منافی صلح خودداری نمایند.

۳ - ولایات عثمانی حجاج ایرانی را سالم از محلی بمحلی دیگر برسانند.

۴ - طرفین سفرایی را برای مدت سه سال بخرج طرف مقابل بپایتخت یکدیگر

بفرستند.

۵ - حکام سرحدی از حرکات منافی دوستی دست بردارند و اهالی ایران از

سب و لعن خلفا خودداری کنند و ماءموران دو طرف از تجار یکدیگر باج و خراج خلاف قاعده درخواست ننمایند.

## تغییر خوی نادر و قتل او

با وجود پیروزیهای درخشان و خدمات شایان نادر و حیثیت و اعتباری که او برای ایران کسب کرده بود، ایرانیان از همان آغاز کار از وی ناراضی بودند، چه بر خلاف مفاد شرایط عرضه شده در دشت موغان، عملاً در برانداختن مذهب شیعه، جلوگیری از آداب و مراسم دینی شیعیان و ضبط موقوفات سعی بلیغ داشت. علاوه بر آن تلاش می‌کرد نام و نشان صفویه را از میان بردارد، مردم را بفراموش کردن آن خاندان و از یاد بردن آثار خیرشان وادار کند و نهایتاً "سلطنت را در خاندان خویش موروثی سازد. علاوه بر آن، از آنجا که در اواخر عمر بسیار سخت‌کش و سفاک شده به کوچکترین بهانه‌های بیگانه‌ها را بهلاکت می‌رساند، و حتی به پسر خود رضاقلی میرزا رحم نکرده وی را نابینا ساخته بود، هیچکس نسبت باو دلخوش نبود و رغبتی بدوام دولتش نداشت.

دوره‌ی زمامداری نادر از ابتدای ورود او بخدمت شاه طهماسب تا آخرین لشکرکشی بسرحدات غرب را باید عصر سلطنت نظامی کامل العیار در ایران دانست، زیرا اشتغال نادر بامر سپاه، توجه او به تشکیل وحدت ارضی ایران، دفع اجانب و بازگرفتن ولایات از دست رفته، مجالی برای توجه وی بامور داخلی و استقرار تاءسیسات و انتظامات اداری باقی نمی‌گذاشت. در حقیقت با آنکه وی بمقام شاهی رسید، تا پایان عمر خود خوی نظامیگری و سلحشوری را حفظ کرد، بطوریکه عملاً "کار اصلی و عمده" وی به لشکرکشی، تهیه سپاه و کشورگشایی محدود می‌شد. در مدت بیست سالی که این سردار بی نظیر حرکت در صحرا و بیابان را بر استراحت در شهرها ترجیح میداد، نیروی بزرگی را که پیوسته با افزایش قسمت‌های جدید در حال تقویت و ترمیم بود، از شرق بغرب و از غرب بشرق ایران کشانید، دمی ب فکر آسایش نیفتاد، تمام نیروی جسمی و روحی خود را صرف اعتلای ایران کرد، کشوری را که در اواخر دوره‌ی صفویه ارکان استقلالش سست و ناپایدار شده بود باوج عظمت و افتخار رسانید و ایران و ایرانی را در سراسر جهان بلند آوازه ساخت.

اگر درست بوقایع دوران سلطنت نادرشاه توجه کنیم می‌بینیم که در اثر اشتغالات مورد اشاره، برخورد او با مردم ایران بسیار کم بود، و بسبب تماس دایم با سران سپاه و فرماندهان نظامی، عکس‌العمل‌هایی از غلبه خوی خشونت و سخت‌گیری

بر وی، متوجه آنها می‌شد و در نتیجه شهرنشینان و روستائیان بخشونت اخلاقی وی پی نمیدادند و از گزند خشم و سخط او برکنار می‌ماندند. از اینجا است که در ابتدای امر نمیتوان سبب و علت روشنی برای تغییر اخلاق او در دوره‌ی آخر سلطنت تشخیص داد. بویژه آنکه با ادعای مورخان، این تغییر اخلاق ناگهانی و بقدری شدید صورت گرفت که در اندک مدتی سرداری دادگر را بیادشاهی ستمکار تبدیل کرد.

چنانکه اشاره شد، هنگامیکه نادر عازم داغستان بود، در جنگل سوادکوه مورد سوء قصد قرار گرفت. وی به سعایت و اغوای بداندیشان به فرزند لایق خود رضا - قلی میرزا بدگمان شده او را نابینا ساخت، و در حالیکه از کور ساختن فرزند مضطرب و از غلبه بر رعایای سرکش مایوس بود، پی در پی خبر از شورش و عصیان تازه بگوشش می‌رسید. این پیش‌آمد که در مقایسه با سایر حوادث ایام سلطنت نادر جزئی می‌نمود برای او غیرمنتظره بود و همین جنبه‌ی قضیه، طوفان عظیمی در روح او ایجاد و او را به تغییر رویه و خط مشی سیاسی در داخل و خارج کشور وادار کرد. اگر ضعف مزاج و ابتلای او را بمرض استسقا در سفر داغستان - که قطعا در تغییرات روحی وی بی‌اثر نبوده است - با حوادث فوق‌تواّم کنیم، علت تغییر ناگهانی اخلاق نادر برای ما روشن می‌شود. نخست شعله‌ی خشم او دامنگیر نزدیکانش شد، سپس حوادث ناگوار لهیب این آتش را سوزانتر کرد و در نتیجه کار بیدادگری و سفاکیش بدانجا رسید که بنا بنوشته‌ی میرزا مهدیخان استرآبادی: "مردم از ستم و جور او بغارها پناه بردند." مالیات سه ساله را که پس از فتح هندوستان به مردم بخشیده بود با خشونت بازگرفت، در اصفهان سیصد نفر ارمنی و مسلمان را در میدان نقش جهان زنده در آتش سوزاند، همچون تیمور از سرهای مردم منارها ساخت و دیری نپائید که بر اثر خونخواری و ستم، جان خود را نیز از دست داد.

کشته شدن نادر (۱۱۶۵)

علی قلی میرزا برادر زاده‌ی نادر ماء مورجمع آوری خراج سالانه مردم سیستان شد. چون بآن ناحیه رسید و استعداد مردم را برای شورش حس و مشاهده کرد، پس از اخذ خراج مزبور سر بشورش برداشت و سپاهی عظیم فراهم آورد. طهماسب قلیخان جلایر یعنی وفادارترین سردار نادر که حکومت کابل را داشت، ماء مور سرکوبی علی - قلی میرزا شد. اما وقتی که بسیستان رسید، در صدد برآمد که یکی از فرزندان نادر

را بشاهی بردارد و این راز را با علی قلی میرزا در میان گذاشت. علی قلی میرزا ظاهراً با این نظر موافقت کرد، ولی طهماسب قلیخان را مسموم ساخت و دم از استقلال زد.

در همان اوقات در خراسان شمالی، کردهای قوچان بر سر جمعی از طوایف افشار ریخته در اطراف کلات دست بغارت و چپاول زدند. نادر که از این ماجرا بخشم آمده بود، در جمادی الاولی سال ۱۱۶۰ عازم خراسان شد، اما در طول راه نسبت به سران قزلباش و بعضی از رؤسای افشار و قاجار سوء ظن حاصل کرده تصمیم گرفت آنها را بوسیلهی ترکمانان و افغانهای اردوی خویش از میان بردارد. انتشار این خبر، رؤسای قزلباش و افشار را بیمناک ساخت، از سوی دیگر علی قلی میرزا که از عزیمت نادر سخت متوحش شده بود، مخفیانه با سران قزلباش رابطه برقرار ساخته ایشان را بکشتن نادر تحریک کرد. در شب یازدهم جمادی الثانی سال ۱۱۶۰ صالح خان افشار رئیس قراولان و محمد علی خان افشار باتفاق چند نفر از همدستان خویش بسوی خیمه‌ی نادر که در فتح آباد نزدیکی قوچان برافراشته شده بود، عزیمت کردند. چند نفر از آنان در میان راه دچار وحشت شده پا بفرار گذاشتند و در نتیجه تنها پنج نفر وارد سرا پرده نادر شدند. نادر از خواب برجست و با تبریزی که به همراه داشت دو نفر از مهاجمین را از پا درآورد، ولی صالح بیک شمشیر از نیام برکشید و با کمک دو نفر دیگر او را بسختی مجروح کرده سرش را از تن جدا ساخت. این کار بقدری سریع و مخفیانه انجام گرفت که تا صبح روز بعد ساکنان اردو از آن آگاهی نیافتند.

روز بعد خبر کشتن نادر منتشر شد، و در آن اردو که از عناصر نامتجانس تشکیل یافته و تنها واسطه‌ی هماهنگی و وحدتش وجود شخص نادر بود، هرج و مرج و اضطراب بیمانندی بروز کرد. سرا پرده‌ی سلطنتی و خزاین و اموالی که همراه پادشاه بود بچپاول رفت. افغانهای ابدالی و اوزبکان تحت سرپرستی احمد خان ابدالی بر طایفه‌ی افشار تاخته ایشان را مغلوب کردند و احمد خان خود رهسپار قندهار شد. بالاخره افشاریه دست توسل بدامن علی قلی میرزا که در هرات بود زدند و او را بمشهد دعوت کردند تا باوضع پریشان آن سامان بهبود بخشد.

صفات و کشورداری نادر شاه

نادر شاه قامتی بلند، اندامی تنومند و بنیه‌ای بسیار قوی داشت. صورتش برازنده،

رنگ رخسارش سرخ، چشمانش درشت، ابروانش پر پشت و صدایش رسا بود. کم و ساده غذا می‌خورد، بهیچ‌روی در نوشیدن مسکرات زیاده‌روی نمی‌کرد و هیچگاه بحال مستی و بیخبری نمی‌افتاد. بهنگام سرگرمی بکار و اشتغال بامور دولتی و نظامی، غذا خوردن را فراموش می‌کرد و اغلب با چند دانه نخود برشته رفع گرسنگی می‌نمود. حافظه‌ای عجیب داشت و همه‌ی امرا و صاحب‌منصبان سپاه متعدد خود را با اسم و رسم می‌شناخت. از صفات اخلاقی درخشان، شجاعت، رشادت، ثبات و پایداری بهره‌ی وافیه داشت. هوش و استعداد سرشار او در امور جنگی و سوق‌الجیشی و تعبیه‌ی سپاه و لشکر داری، مافوق مردم آن‌عصر بود. اراده‌ی راسخ، متانت و بردباری در نبرد، سرعت حرکت و پیشقدمی در جنگ، سرمشق قرار گرفتن در حمله به دشمن و شرکت مستقیم و بلاواسطه‌ی آن سردار کشورگشا در جنگ و ستیز، بزرگترین عامل تقویت روحیه‌ی سپاه و در نتیجه سبب عمده‌ی پیروزی او بود. نادر رسیدگی باحوال سپاهیان را بر سایر امور کشور ترجیح میداد. بگاه لشکرکشی از خواب و خوراک و استراحت صرف‌نظر می‌کرد. سان سپاه و تقسیم جیره و مواجب و لباس افراد را شخصا عهده‌دار میشد و اجازه‌ی میداد صاحب‌منصبان دیناری برسم تعارف و هدیه از سربازان بگیرند. نقشه‌ها و تاکتیک‌های جنگی نادر در ادوار گذشته بی‌سابقه بود و محتملا بعد از وی هم مورد استفاده‌ی دیگران قرار گرفت. اساسی‌ترین و مؤثرترین تاکتیک جنگی نادر سرعت او در حرکت بود. وی همیشه در مواقعی بر دشمن هجوم می‌برد که بهیچ وجه انتظار ورود او را نداشت. علاوه بر آن استمرار و تداوم او در پیشروی و حمله بنحوی بود که دشمن مجال تجدید قوا پیدا نمی‌کرد. تدابیر و حیل‌های جنگی جزء اصلی و اساسی نقشه‌های او را تشکیل میداد. تا وقتی که میتوانست با تدبیر و حیل پیشرفت کند، از بازکردن آتش شدید توپخانه و بکار بردن افراد زیاد خودداری می‌کرد. کثرت عددی سپاه خصم وی را فریب میداد. بنابر این همیشه بخشی از سپاه را بعنوان ذخیره و احتیاط در محلی دور از میدان جنگ نگاه میداشت و در طول مدت نبرد مرتبا دست‌های سپاه خود را تجدید می‌کرد تا از فرسودگی و خستگی آنها جلوگیری شود.

اکثر مورخان نادرشاه را مردی سخی، کریم و بخشنده نوشته‌اند. مورخ معاصر او میرزا مهدیخان در موارد مختلف کتاب خود از بخشش‌ها و انعام‌های نادر نسبت بافراد سپاه سخن رانده است. در اواخر عمر که تعادل روانی خود را از دست داده بود، بجمع آوری مال و ثروت حرص زیاد پیدا کرد، بطوریکه بنوشته‌ی برخی از مورخان، ماء‌موران مالیات برای فرونشاندن آتش ولع وی چند برابر مواقع دیگر از مردم پول



میگرفتند و در این مورد از اعمال هیچگونه خصومت و سختگیری فروگذار نمی‌کردند . در اجرای اوامر خویش سخت‌گیر بود . کسانی را که مرتکب خطای بزرگ میشدند میکشت و آنها را که گناهشان کمتر بود با بریدن گوش و بینی و سایر مجازاتها که در آن زمان معمول بود کیفر میداد و مقصر را از هر درجه و مرتبه‌ای که بود بهیچ وجه نمی‌بخشید . ولی بنا بر مصالح سیاسی ، حکام و سلاطینی را که از امر او سرپیچی کرده بودند ، مورد عفو قرار می‌داد . شفاعت افراد پس از صدور حکم مجازات دربارهی مقصر ، وی را خشمگین و متغیر می‌ساخت ، ولی اشخاص میتوانستند پیش از ثبوت جرم متهم ، با کسب اجازه از نادرشاه دربارهی وی اظهار نظر و وساطت کنند . نادر اداری ولایات را - چنانکه معمول صفویه بود - بحکام ، و ایالات را به بیگلربیگی و والی می‌سپرد و همراه از اوضاع تمام نقاط گزارش مخصوص باو میرسید . وی در هر شهر نماینده‌ای داشت که در حقیقت ناظر حاکم و والی بود . این نماینده شخصا "و مستقیما" با نادر مکاتبه داشت و در صورت لزوم خود باردوی شاه می‌رفت و مطالب را شفاه "بعرض میرسانید . علاوه بر آن ، در هر ولایت یک نفر مأمور مخصوص از جانب شاه تعیین میشد که حکام و ولایة در امور کشوری و اداری با او مشاوره میکردند . نماینده‌ی مزبور جز گزارشی که حاکم همراه برای شاه میفرستاد ، در هنگام لزوم نیز بدون آگاهی حاکم یا والی گزارش مخصوصی بنادر تسلیم میداشت . نادر به اینگونه نمایندگان - که همکلام نام داشتند - در ازاء حسن خدمت و صداقت پادشاه زیاد میداد . علی الاصول رفتار نادر نسبت بامرا و اعیان بر اصل خشونت و نسبت برعایا و دهقانان بر اساس راءفت و حسن سلوک استوار بود و اگر مظلوم سه سال آخر عمر وی را در نظر بگیریم ، رویهمرفته نادر پادشاهی بود رعیت پرور ، طرفدار آبادی و امنیت و رفاه حال روستائیان و پیشه‌وران ، و تمام تشکیلات جاسوسی او در ولایات بر این سیاست مبتنی بود که از ظلم و تعدی حکام و مأمورین نسبت برعایا جلوگیری شود . سختگیری و خشونت طبع نادر در مقابل رؤسای ایلات ایران و سران لشکر یکی از ارکان مهم سیاست او را تشکیل میداد ، زیرا نادر بفراست در یافته بود که رؤسای ایلات و سران لشکر که از دیرباز بخودسری و استبداد عادت کرده بودند ، جز بوسیله‌ی اعمال نظامات و مقررات سخت‌تابع و فرمانبردار دولت نخواهند شد ، چه در کشوری که همیشه سلاطین بزور شمشیر و قوه‌ی قهریه سلطنت می‌رانند ، برای ایجاد آسایش و امنیت عمومی جز اعمال زور و سیاست خشن نسبت باین طبقات چاره‌ای وجود نداشت . نادر برای دفع فتنه‌ی سرکشان داخلی و ایجاد امنیت عمومی

سیاستی را دنبال کرد که بعضی از سلاطین صفویه درباره‌ی ایلات پیش گرفته بودند. چنانکه ضمن وقایع جنگهای او ذکر شد، نادر بسیاری از ایلات افشار وزند و بختیاری و افغانی را از محیط مسکونی خود - که بوضع طبیعی آن آشنا بوده و بنا بر این در هنگام شورش قدرت مقاومت زیادی داشتند - بنقاط دیگر کوچاند. بعضی از قبایل مذکور را بزندگی شهرنشینی عادت داد و بسیاری از ایلات مغرب و جنوب ایران را بخراسان منتقل ساخت.

نادر علاوه بر توجه بزارعین و دهقانان و حمایت از پیشه‌وران، بامر تجارت نیز فوق‌العاده علاقه داشت. بازرگانان را محترم می‌شمرد و در رعایت حال ایشان میکوشید. مخصوصاً "برای آنکه سرمایه‌داران خارجی بتوانند آزادانه در ایران تجارت کنند و روابط مبادلاتی بین ایران و کشورهای دیگر بیشتر شود، نسبت بتجار خارجی توجه زیادتری ابراز میکرد. یکی از نمایندگان تجاری انگلیسی بنام جونس هانوی از جانب کمپانی انگلیسی سن پترزبورگ (لنینگراد) از راه خوارزم و دشت گرگان بایران آمد و مقارن بروز شورش ترکمانان بگرگان رسید. ترکمانان اموال او را غارت کرده چند روزی بچیدن پشم گوسفند و ادارش ساختند. آخر الامر بکمک یکی از سران ایل قاجار از دست ترکمانان رهایی یافت و خود را بهمدان رسانید. نادر که در همدان بود او را بگرمی پذیرفت و فرمان داد عین اموال او را از ترکمانان بازگیرند، یا اموال ترکمانان را بفروشند و بهای کالای او را بپردازند.

توجه نادر را با ایجاد نیروی دریایی در دریای خزر و خلیج فارس گذشته از جنبه‌ی سیاست حفظ سرحدات، میتوان مبتنی بر سیاست اقتصادی وی نیز دانست. در این باره نادر از وجود رقابت تجاری بین روسیه و انگلستان استفاده کرد. هنگامیکه نادر - شاه درگیر فتح هندوستان بود، مهندس دریایی انگلیس بنام جان التون از طرف شرکتهای تجاری روسیه با مال‌التجاره بایران آمد. رضاقلی میرزا او را بگرمی تمام پذیرفت و فرمانهایی دائر بر کمک به پیشرفت کار او در ایران بحکام ولایات شمال صادر کرد. وی در رشت دارالتجاره‌ای تاسیس نموده به تجارت ابریشم پرداخت. همچنین در همان اوقات از جانب روسیه مأمور ساختن دو کشتی در دریای سیاه شد. ولی کمی بعد روابط او با کنسول روس در باکو تیره شده از استخدام روسها خارج گردید و بخدمت نادرشاه درآمد و بدستور او در لنگرود بساختن کشتی اشتغال ورزید و این امر موجب هراس دولت روسیه از شکست اقتصادی خود در دریای خزر گردید. ساختن کشتی در خلیج فارس در اواخر دوره‌ی سلطنت نادر آغاز یافت. در بندر

سورات هند نیز بیست فرزند گشتی بدستور نادر تهیه شد.

### جانشینان نادر

عادلشاه - ابراهیم شاه و شاهرخ میرزا (۱۱۶۰ تا ۱۲۱۰)

پس از انتشار خبر قتل نادر، افغانه و اوزبکان که بخان افشار متکی و از ایرانیان سخت بیمناک بودند، اردوی نادر را غارت کرده بسرکردگی احمد خان ابدالی بقندهار گریختند. افشاریه شرح واقعه را باگاهی علیقلی میرزا برادرزاده‌ی نادر که در آن ایام در هرات بود رساندند. وی باشتاب بمشهد رفت و یکی از غلامان خود را بتصرف کلات و ضبط خزاین نادر فرستاد. سپس بر جمیع شاهزادگان خاندان خود تسلط یافته جز شاهرخ میرزا پسر رضا قلی میرزا همه را بقتل رسانید. ضمناً شاهرخ را پنهان کرده خبر کشته شدن او را نیز منتشر ساخت. و اما تنها انگیزه‌ای که او را وادار باین کار میکرد سودای حکومت بر کشور بود؛ چنانچه موفق بتصرف تاج و تخت نمیشد، شاهرخ را بسلطنت برمی داشت و بنام او حکومت می کرد و اگر سلطنتش مورد حمایت و تاءبید قرار می گرفت، او را نیز از میان می برد و خاطرش از هر جهت آسوده می شد. علیقلی میرزا در ۲۷ جمادی الاخری سال ۱۱۶۰ در مشهد با لقب عادلشاه بر جای نادر نشست و به بذل و بخشش و اسراف و عیاشی پرداخت. آنگاه برادر کوچک خود ابراهیم خان را سردار عراق و ماءمور اصفهان کرد و میر سید محمد دختر زاده‌ی شاه سلیمان صفوی را بصدارت و تولیت آستانه‌ی قدس برگزید.

سال بعد ابراهیم خان در اصفهان خود را ابراهیم شاه خوانده مدعی برادر شد. طی نبردهائی که در خاک زنجان بین این دو حریف درگرفت، عادلشاه مغلوب و دستگیر و بحکم برادر نابینا شد.

ابراهیم شاه که پیروزی خود را مدیون امیر اصلانخان قرخلوی افشار سردار آذربایجان بود، شاهرخ را از مشهد خواست تا او را بسلطنت برگزیند. مردم مشهد که این دعوت را حيله و خدعه می دانستند، خود در نهم شوال ۱۱۶۱ شاهرخ را پادشاه خواندند.

در سال ۱۱۶۲ ابراهیم شاه در قم بدست هواداران شاهرخ نابینا شد و علیشاه یا عادلشاه کور هم که در اردوی او بود، از طرف شاهرخ بمشهد احضار و مقتول گردید و با این ترتیب دیگر رقیبی برای شاهرخ باقی نماند.

اما میر سید محمد متولی مشهد که سلطنت ایران را حق صفویه میدانست، شاهرخ را دستگیر و نابینا ساخته خود بنام شاه سلیمان دوم بیادشاهی نشست. مردم مشهد پس از چهل روز شاه سلیمان را نیز از بینائی محروم ساخته باز هم شاهرخ نابینا را بسلطنت برگزیدند و این عنوان تا پایان عمر برای وی باقی ماند. شاهرخ در سال ۱۲۱۰ و قات یافت و پسرش نادر میرزا بجای او نشست. بسال ۱۲۱۸ فتحعلیشاه نادر میرزا را از خراسان برانداخت و با این ترتیب سلسله‌ی افشاریه بکلی منقرض شد.

## فصل دوم

### سلسله‌ی زندیه (۱۱۶۳ تا ۱۲۰۹)

اوضاع ایران مقارن ظهور کریم‌خان

هنگامیکه سران سپاه قزلباش برای کشتن نادر هم‌پیمان شدند، در نظر داشتند که پس از هلاک وی بر افغانه و اوزبکان هجوم برده آنها را نابود سازند. افغانه از این ماجرا آگاه شدند و احمد خان ابدالی که یکی از رؤسای ایشان و از سرداران نادر بود، به‌مراه آنان عازم قندهار شد و بزودی هرات و مشهد و قسمتی از هندوستان و پنجاب و کشمیر را بتصرف درآورد.

احمدخان ابدالی را بنام طایفه‌ی مخصوص او احمد خان درانی نیز میخوانند و چنانکه بعداً خواهیم دید، وی پایه‌گذار استقلال افغانستان شد. همچنین یکی دیگر از سرکردگان افغانی نادر که از طایفه‌ی غلجایی و نام او آزادخان بود، در کردستان سر بشورش برداشت. وی پس از زوال دولت ابراهیم شاه بر قلعه‌ی ارومیه دست یافته به گرجستان حمله برد و بعد از مصالحه با پادشاه این کشور قرار بر این گذاشت که رودخانه‌ی ارس مرز بین متصرفات پادشاه گرجستان و آزادخان افغان شناخته شود. شاهرخ در زمان سلطنت خود حکومت اصفهان را به یکی از خوانین بختیاری بنام ابوالفتح خان بخشید. خانی دیگر از همین طایفه بنام علی مردانخان بر ابوالفتح خان رشک برده با او بمبارزه پرداخت، ولی شکست یافته فراری شد و برای کشیدن

انتقام و هجوم باصفهان بکار جمع‌آوری نیرو پرداخت. مدعی دیگری که در موقع ضعف افشاریه سر بشورش برداشته ادعای سلطنت کرد، محمد حسن خان قاجار پسر فتح علیخان بود که شاه طهماسب پدراو را بسعایت و توطئه‌ی نادر بقتل آورده بود. محمد حسن خان که در تمام مدت اقتدار سرسلسله‌ی افشاردر دشت ترکمنستان میزیست و چند بار نیز بیاری ترکمانان باسترآباد حمله برده مغلوب شده بود، پس از قتل نادر بسواحل بحر خزر آمد و در این حدود به بسط قدرت و جمع نیرو مشغول شد و عده‌ی بیشماری از ترکمانان و قاجاریه را بگرد خویش جمع کرد.

#### ظهور کریم‌خان زند

اصل و نسب - طایفه‌ی زند از قبایل لر است و پیش از ظهور کریم‌خان چندان اسم و رسمی در تاریخ نداشت. افراد ایل زند که اصلاً در یکی از نواحی ملایر سکنی داشتند، در ایام تسلط عثمانیها و افغانه، گاهی بر ترکان می‌تاختند و زمانی بر افغانها. نادرپس از آنکه آن دو گروه را از ایران بیرون راند، زندیه را نیز سرکوب کرد و جمع کثیری از ایشان را به دره گز خراسان کوچاند و آنان را در برابر اقامتگاه‌های ترکمانان حوالی ابیورد سکنی داد. در زمان عادلشاه، زندیه بمنظور مراجعت بوطن اصلی، اختیار خود را بدست یکی از سپاهیان قدیم نادری سپردند که کریم توشمال نام داشت. کریم بیاری برادر خود صادق، علیرغم تعرضات اردوی علیشاه، طایفه زندیه را بخاک ملایر بازگرداند و از آن زمان ریاست ایل زندیه بر عهده وی قرار گرفت.

زمانیکه ابراهیم شاه بر برادر خود عادلشاه عاصی شد، کریم خان از طرف او مأمور سرکوبی بعضی از ایلات یاغی عراق گردید. وی در مقابل این خدمت تحف و هدایایی از ابراهیم شاه دریافت داشت و بیش از پیش مشهور شد. علیمردانخان بختیاری که قبلاً "بشکست او از ابوالفتح خان اشاره گردید، برای از بین بردن حریف، بکریم - خان توسل جست. کریمخان و علیمردانخان ابوالفتح خان را از اصفهان رانده خود وارد شهر مزبور شدند. ابوالفتح خان که جز تسلیم چاره‌ای نمیدید، بفرمانبرداری از رقبای غالب خود گردن نهاد. سه خان لر در سال ۱۱۶۳ در باب سلطنت ایران بمشورت پرداخته تصمیم گرفتند یکی از دختر زادگان شاه سلطان حسین بنام اسماعیل سوم را بپادشاهی برگزینند و علیمردانخان نایب السلطنه، کریم خان سردار سپاه و

ابوالفتح خان والی اصفهان باشند، آنها همچنین سوگند یاد کردند که متفقا " سلطنت شاه اسماعیل سوم را حفظ کنند و اگر هر یک از آنها پیمان بشکنند، دو نفر دیگر بدفع او برخیزند، نخستین کسی که از این عهد و پیمان سرپیچید، علیمردانخان بود. وی که بر حسن توجه مردم به کریم خان رشک میبرد و اختیار همه کارها را در دست خود میخواست، در غیاب کریم خان ابوالفتح خان را کشت و بازار عیسویان جلغا پرداخت. کریمخان که در این تاریخ برای دفع یکی از سرکشان به کردستان رفته بود، باصفهان بازگشته آنرا تصرف کرد. علیمردانخان به بختیاری پناه برد. کریم خان پس از شکست علیمردانخان قدم در راه دفع مدعی بزرگ سلطنت ایران یعنی محمد حسنخان قاجار گذاشت. در مرحله نخست گیلان را از تصرف او بیرون آورد. سپس از آنجا بمحاصره قلعه استرآباد شتافت و بدستیاری شیخ علیخان زند باین کار مشغول شد. شیخ علیخان در این نبرد تاب مقاومت نیاورده فراری شد. کریم خان شنید که شاه اسماعیل سوم به محمد حسنخان پناه جسته و از آنجا که خود بتنهائی از عهدهی فتح استرآباد بر نمی آمد، بتهران منهزم شد. وی همچنین اطلاع یافت که علیمردانخان و آزاد خان افغان بر علیه او طرح اتحاد ریخته اند و از این رهگذر در دسر جدیدی برایش ایجاد شده است. پس با شتاب بکرمانشاه رفت و علیمردانخان را که در آنجا بود شکستی فاحش داد. آزاد خان امان خواست، ولی کریم خان عذرش را نپذیرفت و بجنگ شتافت، اما مغلوب شد و بفارس گریخت. آزاد خان مادر کریم خان و شیخ علیخان را اسیر ساخته باصفهان برد و بار دیگر در قمسه کریم خان را شکست داد. خان زند بلرستان منهزم گردید و پس از اندک زمانی سپاهی تازه فراهم آورده عازم فارس شد. در همین ایام علیمردانخان بدست یکی از یاران خود بقتل رسید. آزاد خان افغان برای دفع کریمخان از اصفهان رهسپار فارس شده در کتل کمارج واقع در سر راه بوشهر با او روبرو گردید. کریم خان در این محل آزادخان را بسختی مغلوب ساخت. سردار شکست خورده در سال ۱۱۶۶ خود را باصفهان رسانید و چون اطلاع یافت که محمد حسن خان قاجار از طرف شمال عازم اصفهانست، چاره ای جز ترک آن شهر ندید و بآذربایجان عزیمت کرد. کریم خان پس از این پیروزی شهرهای لار و گرمسیرات فارس را فرمانبردار خود ساخت و با آگاهی از خبر حرکت محمد حسنخان، شیخعلیخان را برای جلوگیری از او بسمت اصفهان فرستاد و خود بترتیب امور فارس مشغول گردید. شیخ علیخان از محمد حسن خان شکست خورد. کریم خان شخصا " باصفهان روی آورد، اما این بار هم مغلوب شد و ناچار اصفهان را ترک گفت

و بفارس گریخت.

محمد حسنخان پس از فتح اصفهان عزم تسخیر فارس و تعقیب کریمخان داشت، ولی هنگامی که شنید آزادخان از آذربایجان بقصد او حرکت کرده است، بگیلان عقب نشست و در این محل و نیز در آذربایجان چند بار بر سپاه آزادخان تاخت و او را بطوری مستأصل ساخت که ناچار بکریم خان پناه برد و از آن پس اهمیت پیشین را از دست داد. شیخعلیخان زند با استفاده از عقب نشینی محمد حسن خان اصفهان را متصرف شد، اما محمد حسنخان پس از غلبه بر آزادخان بار دیگر زندیه را از اصفهان بیرون راند و خود بر آنشهر استیلا یافت.

#### شکست محمد حسن قاجار در ۱۱۷۱

با از میان رفتن علیمردانخان و آزادخان، تاج و تخت ایران دو مدعی بزرگ بیشر نداشت: یکی محمد حسن خان قاجار که بر سواحل بحر خزر و شمال ایران تا اصفهان حاکم بود و دیگری خان زند که بر فارس و قسمتی از ایران غربی حکومت میکرد. در سال ۱۱۷۱ محمد حسن خان برای از میان بردن رقیب خود بشیراز لشکر کشید و آنشهر را در محاصره گرفت. کریم خان در اثر کمکهای مردم و شجاعتهای شیخ علیخان زند، اردوی قاجار را از پای درآورد. محمد حسن خان شکستی فاحش یافته با اصفهان بازگشت و چون بسبب بدرفتاری کسانش با مردم آن شهر اقامت در آنجا را مشکل میدید، بمازندران رفت. کریم خان پیروزمندانه با اصفهان وارد شد و چون میخواست کار محمد حسنخان را یکسره کند، فارس را به برادر خود صادقخان سپرده از اصفهان بتهران آمد و از آنجا شیخ علیخان را روانه‌ی مازندران کرد. شیخ علیخان در ورود بمازندران با یکی دیگر از طوایف قاجار که افراد آن نسبت بایل محمد حسنخان کینه‌ی دیرینه داشتند متحد شده از میان ایشان حسین خان دولو را که پیش از آن از جانب محمد حسن خان حاکم اصفهان بود، بخدمت خود آورد. سپس بیاری او و طایفه‌اش در نزدیکی اشرف با محمد حسن خان روبرو شد، ولی از این جنگ نتیجه‌ای بدست نیاورده عزم فتح استرآباد کرد. محمد حسن خان بیدرنگ بآن شهر شتافت، اما شکست خورد، بمازندران گریخت و هنگامیکه میخواست از پلی عبور کند، اسبش بزمین در غلتید و در همانجا قاجاریان مخالفی که بدنبالش بودند بر او حمله برده سر از تنش جدا ساخته پیش شیخ علیخان فرستادند. شیخ



علیخان هم آنرا بتهران نزد کریم خان زند فرستاد.  
پس ازگشته شدن محمد حسن قاجار، طایفه و کسان و بخصوص پسر بزرگتر او آقا محمدخان از ترس دشمنان خانوادگی عازم صحرای یموت شده به ترکمانان پناه بردند، ولی پس از چهار سال به پناه کریم خان آمدند و خان زند همه را تحت حمایت خود قرار داد.

### لشکر کشی باذربایجان از ۱۱۷۴ تا ۱۱۷۵

فتحعلی خان افشاریکی از سرداران قدیم نادر بود که در وقایع مهم این دوره سهم بسزائی داشت. وی مدتی از جانب ابراهیم خان بر فارس و اصفهان حکومت میکرد، زمانی در خدمت آزادخان افغان بود و سرانجام باردوی محمد حسن خان پیوست، ولی بعد از شکست او در مازندران، سپاه خود را برداشته باذربایجان که در آن هنگام از مدعیان سلطنت بکلی خالی بود شتافت، تبریز و ارومیه را اشغال کرد و در شهر ارومیه بطرح حکومت مستقلی پرداخت.

کریمخان چون از جانب فارس و کرمان و مازندران و نواحی بختیاری آسوده خاطر شد، در اوایل سال ۱۱۷۴ باذربایجان رفت و تبریز و اردبیل را اشغال و ایلات شاهسون را سرکوب کرد، ولی از آنجا که سپاه کافی بهمراه نداشت، بتهران بازگشت و دستور جمع آوری سپاه فارس و بختیاری را صادر کرد. سپس بجانب آذربایجان رهسپار شد و دهکدهی سپاه چمن را که سرزمینی کوهستانی بود جهت اردوی خود برگزید.

فتحعلی خان برای آنکه از رسیدن کریمخان به تبریز جلوگیری کند، با عجله خود را بدان محل رسانید و جنگی سخت درگرفت. در آغاز امر سپاه زندیان شکست خورد و جمعی فراری شدند، اما آخر الامر پیروزی نصیب کریمخان گردید و نیروی وی بتعقیب دشمن پرداخت. فتحعلیخان مدت نه ماه در شهر ارومیه محصور بود و چون آذوقهی سپاهیان وی رو باتمام گذاشت، بخدمت خان زند آمد و تسلیم شد. کریمخان وی را بخشید و در حق او اعزاز و اکرام تمام روا داشت.

کریمخان چون از کار آذربایجان آسوده خاطر شد، با سپاهی که بهمراه داشت از رود ارس گذشته امرای خطهی قفقاز را بزیورفرمان خویش درآورد. (۱۱۷۵) در موقع محاصرهی ارومیه بعضی از متصدیان امور مالیاتی باو خبر دادند که شیخ علیخان زند بدون اطلاع وی

و با مهر خود حواله‌های متعدد صادر و بیشتر احکام خان زند را در جهت خلاف اجرا میکند؛ همچنین بماء مورین وصول مالیات دستور داده است با مردم بخشونت و سختی رفتار کنند. کریمخان از این عمل سخت برآشفت و پس از انجام تحقیقات دستور داد آن سردار بزرگ را نابینا سازند.

### سرکوبی شیخ سلیمان بنی کعب

جمعی از امرای بنی کعب که در ساحل راست شط‌العرب ساکن بودند، از جور و ستم حاکم بغداد بستوه آمده تحت فرماندهی شیخ سلیمان از شط‌العرب گذشته، در ناحیه‌ی فلاحیه‌ی خوزستان متوقف شدند. شیخ سلیمان چند زورق و کشتی فراهم آورده مدخل شط‌العرب در خلیج فارس را بر روی مسافران و کشتی‌های تجاری بست و کشتی‌های عثمانی را در دهانه‌ی شط‌العرب توقیف کرد. عمر پاشا والی بغداد سفیری بنام محمد سلام آغاسی نزد کریمخان اعزام داشته دوستانه از او خواهش کرد سپاهی برای سرکوبی شیخ سلیمان بفرستد. کریمخان نیز برای حفظ دوستی و اتحاد با دولت عثمانی، این درخواست را پذیرفته جمعی از تفنگچیان تنگستانی را بفرماندهی زکی خان زندمآء مور این مهم کرد. زکی خان با کشتی‌های والی بصره از کارون عبور کرده بر شیخ سلیمان هجوم برد و سنگ‌های ویرا ویران ساخت. شیخ عاقبت سرتسلیم فرود آورده میرزا محمد علی صدر الممالک را که نزد کریمخان محترم بود بشفاعت برانگیخت و متعهد شد که سالانه خراج کافی بدربار ایران بپردازد. از آنجا که طوایف بنی کعب پیرو آئین تشیع بودند، خان زند درخواست شیخ را پذیرفت و دستور بازگشت نیروی اعزامی را صادر کرد. سپس در سالهای ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ شورشیان بهبهان را بجای خود نشاند.

### سلطنت کریمخان زند (از ۱۱۶۳ تا ۱۱۹۳)

کریمخان که در سال ۱۱۶۳ ظهور کرده بود، پس از گشته شدن محمد حسن خان قاجار تقریباً "با استقلال کامل بر تمام ایران - بجز خراسان - تسلط یافت و حکومت وی تا پایان زندگیش دوام پیدا کرد. کریمخان، بیاس‌حق نعمت، هیچگاه متعرض خراسان - که در دست شاهرخ میرزای نابینا بود - نشد و شاهرخ تا آخر زندگی اسما" در آن خطه سلطنت می‌کرد. پس از محمد حسن خان، فتح‌علیخان افشار از پیروان آزادخان با کریمخان بمخالفت

برخاست و کریمخان و شیخ علیخان برای سرکوبی او بارومیه رفتند. شیخ علیخان از کارزار گریخت، ولی کریمخان ایستادگی کرد. فتح علیخان پس از عذر خواهی بخشوده شد و کمی بعد در نتیجهی بد رفتاری بدست یکی از کسان کریمخان مقتول گردید.

در همین هنگام بود که کریمخان بعلی که درست معلوم نیست، شیخ علی خان زند را کور کرد. آنطور که پیداست سردار مزبور به پیروزیهای خود مغرور شده در دسیسه‌هایی که در حین محاصره‌ی ارومیه برای کشتن کریمخان طرح شده بود دست داشت.

کریمخان پس از سرکوبی فتح علیخان افشار و تسخیر آذربایجان، طایفه‌ی زندیه‌ی کرمان و یزد و جنوب خراسان را هم تحت فرمان خود درآورد. خان از این تاریخ تا آخر عمر خود جز فتح بصره فعالیت نظامی دیگری نداشت، بلکه بیشتر اوقات خود را در شیراز - که آنرا به پایتختی برگزیده بود - صرف خوشگذرانی می‌کرد و در رفاه حال مردم می‌کوشید، و همین اهتمام وی در فراهم آوردن موجبات عیش و آسایش مردم و دفع ظلم و تعدی از ایشان است که کریمخان را نزد معاصرانش محبوب و از دید تاریخ سربلند و نیک نام ساخته است.

#### فتح بصره

یکی از مقررات پیمان نامه‌ی نادرشاه با دولت عثمانی آن بود که امنای آن دولت در بین‌النهرین زوار ایرانی را مورد آزار و اذیت قرار ندهند. ولی بعد از مرگ نادر این ماده عملاً "نقض شد و ما موران عثمانی با ایرانیان بنای مخالفت را گذاشتند. کریمخان بسبب گرفتاریهای جاری تا مدتی باین امر توجه نداشت. ولی هنگامیکه ستم و بیداد عمرپاشا نسبت بزوار ایرانی شدت گرفت، نامه‌ای بسطان مصطفی خان نوشت و سر عمر پاشا را از او خواست. اما دربار عثمانی باین امر توجهی نکرد، (۱۱۸۷ هجری) و کریمخان با پنجهزار سپاهی عازم فتح بصره شد.

در همان وقت سلطان مصطفی وفات یافت و برادرش سلطان عبدالمجید اول بسلطنت رسید. وی عمر پاشا را کشته سرش را بشیراز نزد کریمخان فرستاد و از او تقاضا کرد که سپاه خود را از بصره بازخواند و اضافه کرد که بصره ملک شخصی مادر اوست و در عوض آن ولایت، هر ناحیه‌ی دیگری را که پادشاه ایران بخواهد، بتصرف او خواهد داد. این امر ضعف و ناتوانی شدید دولت عثمانی را آشکار ساخت و کریمخان را در انجام فتح بصره مصمم‌تر گردانید. دولت عثمانی ناچار سپاهی

برای دفاع از بصره اعزام داشت. کریمخان متقابلاً سی و پنجهزار نفر مرد جنگی را بفرماندهی صادقخان به بصره فرستاد. در اواخر سال ۱۱۸۸ سپاه ایران بکنار شط العرب رسید و برای عبور از شط بساختن پل مشغول شد. در همین اثنا ده هزار نفر از ترکان با چند کشتی در شط العرب بجلو آمدند. در اوایل سال ۱۱۸۹ بین طرفین نبرد در گرفت. سپاه ترک منهزم شد، فوج بختیاری و تفنگچیان تنگستانی و بوشهری از شط العرب گذشته در مدت ۱۸ روز پل مورد نظر را برای عبور سپاه ایران آماده ساختند و بصره بمحاصره‌ی ایران درآمد.

محاصره‌ی بصره سیزده ماه بطول انجامید. سرانجام سلیمان خان حاکم بصره از کمی آذوقه و طول محاصره به تنگ آمد و شهر را بتصرف سپاه ایران داد. صادقخان چهار ماه در بصره توقف کرد و در موقع مراجعت، علی محمد خان زند را بحکومت آن شهر برگماشت و در اواخر سال ۱۱۹۰ باتفاق سلیمان خان بشیراز بازگشت.

در غیاب صادقخان مردم بصره و طوایف عرب اطراف شهر سر بشورش برداشته علی محمد خان را کشتند. با اینحال ایرانیان بصره را حفظ و کریمخان را از آن واقعه آگاه کردند. صادقخان مجدداً بحکومت بصره منصوب شد و با سپاه چریک فارس و فرزند خود جعفرخان بدانسوشتافت و چون بحوالی شهر رسید، شورشیان عرب پراکنده شدند. صادقخان تا زمان وفات کریمخان یعنی تا سال ۱۱۹۳ در حکومت بصره باقی بود و در این مدت با مردم شهر بویژه بازرگانان انگلیسی با حسن سلوک رفتار میکرد و ایشان در سایه‌ی توجه او از آزار مردم شهر در امان بودند.

کریمخان در ۱۳ صفر سال ۱۱۹۳ در سن ۷۴ سالگی وفات یافت و در عمارت کلاه فرنگی در مقبره‌ی ایکه قبلاً بدستور او ساخته بودند، بخاک سپرده شد. وی در آخر عمر مسلول گردیده روز بروز ضعیف‌تر میشد و عاقبت هم قولنجی سخت او را از پای در آورد.

#### اوضاع سواحل و جزایر خلیج فارس در زمان زندیه

چنانکه در احوال افشاریه دیدیم، نادرشاه در سال ۱۱۵۶ بوسیله‌ی محمدتقی - خان بیگلربیگی فارس و کلبعلیخان برادرزن خود عمان و مسقط را بکلی تسخیر کرد، ولی بزودی بین این دو سردار اختلاف افتاد. محمد تقیخان، کلبعلیخان را کشته و بر نادر عاصی شد و نادر بدفع او پرداخت. این اوضاع که با اختلال مزاج نادر و

گرفتاریهای او در جنگهای اخیر با عثمانی مصادف و بگشته شدن او منجر گردید، ایران را از توجه باوضاع جزایر و سواحل خلیج فارس غافل کرد و شیخ عمان بتدریج قدرت خود را در قسمت اعظم سواحل جنوبی خلیج فارس استوار ساخت.

کریمخان باوجود نزدیکی پایتخت خود بخلیج، بسبب اشتغال بزد و خورد با مدعیان وعاری بودن از میل به کشورگشائی و لشکرکشی، جز در یکی دومورد - آتیم برای جلوگیری از تعدیات دزدان دریائی - چندان اعتنائی نسبت بجزایر و سواحل خلیج نشان نداد. در آنزمان تجارت دریایی ایران در دست هلندیها و انگلیسیها بود. فرانسویها که در این ایام با انگلیسیها در حال جنگ بودند، در خلیج نیز مزاحم دشمنان خود میشدند، چنانکه در محرم سال ۱۱۷۳ با چهار کشتی به بندر عباس آمدند و دارالتجاره‌ی انگلیسیها را گلوله باران کردند و پانزده روز پس از سوختن عمارت و غارت اشیاء آن عزیزت کردند.

چهار سال بعد از این واقعه انگلیسیها مرکز تجاری خود را از بندر عباس به بصره منتقل ساختند و با توجه باینکه هلندیها هم مرکز تجارت خود را از ایران بخاک عثمانی انتقال داده بودند، عمل مزبور صدمه‌ی بزرگی بتجارت خارجی ایران وارد آورد. کریم خان برای تلافی این وضع، در سال ۱۱۷۷ انگلیسی‌ها را به بوشهر بازگردانیده بموجب فرمانی نمایندگان کمپانی هند شرقی انگلیس را بافتتاح تجارتخانه‌ی در آن بندر وادار کرد و حق انحصار تجارت بوشهر را بایشان واگذاشت. انگلیسیها در آن بندر باین فرمان دلگرم شده تجارتخانه‌ی خود را در بوشهر افتتاح کردند و تا ۱۱۸۳ در آنجا بودند، اما در این تاریخ بسبب ناامنی داخلی و تعدیات شیوخ اطراف بصره رفتند.

در سال ۱۱۶۷ رئیس تجارتخانه‌ی هلندی در بصره (کیپ‌ها وزن) جزیره‌ی کوچک خارک را بتصرف درآورده آنجا رامرکزسید و تجارت مرواریدقرار داد و باحداث یک قلعه‌ی نظامی پرداخت. شیخ بندرریگ از رعایای عرب ایران بود. وی چندین بار بر کریم خان عاصی شد، ولی خان زند بحرمت دامادش که در سلک خدمتگزاران زندیه قرار داشت از سرخون او درگذشت. در این ایام وی نیز بر صادقخان والی فارس و برادر کریمخان شورید. صادقخان جمعی را برای دستگیری میر مهنا فرستاد و او بجزیره‌ی خارکوگریخت، ولی چون جزیره مزبور آب شیرین نداشت، بخارک حمله برد و در ۱۱۷۹ پس از کشتن یا اسیرگرفتن سپاهیان هلندی، آن جزیره را تحت استیلای خود درآورد. و این تاریخ، زمان ختم دوره‌ی تسلط هلندیها بر خلیج فارس و سواحل

و جزایر آنست. میر مهنا بعد از این پیروزی سخت مغرور و متعددی شده براهزنی و غارت در دریا پرداخت. کریمخان برادر مادری خود زکیخان را بدفع وی فرستاد. میر مهنا در آنجا کشته شد و جزایر خارک و خارکو ضمیمه قلمرو کریمخان گردید. در سال ۱۱۸۵ کریمخان تصمیم گرفت بعمان و مسقط لشکرکشی کند. بدین منظور زکیخان را به بندر عباس فرستاد و والی هرمز را هم بیاری او خواند. زکیخان از بندر عباس به هرمز رفت، ولی چون قصد دست درازی بناموس والی هرمز را داشت، بوسیله وی دستگیر و زندانی و موضوع به کریمخان اطلاع داده شد و بدینجهت لشکرکشی بعمان صورت نگرفت.

پس از انتقال مرکز تجاری انگلیسیها ببصره، کریم خان تصمیم گرفت آنشهر را تسخیر کند تا هم زهر چشمی از انگلیسیها گرفته باشد و هم بصره را از رونق و اعتبار تجاری ببندازد، و برای اینکار بدرفتاری عثمانیها نسبت بزوار ایرانی و بعضی امور جزئی دیگر را بهانه قرار داد.

در اواخر زمان کریمخان، بر سر حمایت خان زند از ولایت کردستان عثمانی، بین دو کشور اختلاف افتاد. عمر پاشا والی بغداد، پاشای تحت‌الحمایه ایران را از حکومت کردستان معزول ساخت و کریمخان خواهرزاده‌ی خود علیمراد خان زند را بکردستان فرستاد. در آغاز پیروزی از آن زندیه بود، اما علیمرادخان در اثنای جنگ در حال مستی به جنگ‌توگان افتاد و لشکریانش منهزم شدند. عمر پاشا که از سخط کریمخان بیمناک بود، علیمرادخان را بایران بازگرداند. کریمخان میخواست او را بهلاکت رساند، ولی بشفاعت صادقخان از خطایش درگذشت. سپس برای تلافی این شکست، یکی دیگر از سرداران خود را به کردستان اعزام داشت و او عثمانیهای منطقه‌ی مزبور را شکست داد. ضمناً «همانطور که قبلاً» گفته شد - کریمخان از اولیای دولت عثمانی خواست تا عمر پاشا را بهلاکت رسانده سر بریده‌اش برای وی ارسال دارند، اما پیش از آنکه جواب این درخواست برسد، در اواخر ۱۱۸۸ برادر خود صادقخان را با سی هزار سرباز برای تنبیه سلیمان خان حکمران بصره - که بر علیه ایران به شیخ عمان کمک میکرد - فرستاد. در این مأموریت ناصر خان بن مذکور حکمران بوشهر و بحرین نیز از طریق دریا به صادقخان کمک می‌رساند.

در ماه صفر ۱۱۸۹ نیروی ایران از دریا و خشکی بصره را محاصره کرد. انگلیسیها که میدانستند انگیزه‌ی اصلی کریمخان در لشکرکشی ببصره دشمنی با ایشانست، دو کشتی جنگی خود را در اختیار سلیمان خان گذاشتند. بعضی از اعراب خوزستان هم

بحمايت از عثمانیها برخاستند. جهت تلاش عمده‌ی دشمن آن بود که از پیوستن دو نیروی صادقخان و ناصرخان بیکدیگر جلوگیری کند، اما این اقدامات مثمر واقع نشد و لشکریان صادقخان پیروزمندان از شط العرب عبور کرده بصره را بتصرف درآوردند.

### صفات و اخلاق و رفتار کریمخان

کریمخان یکی از افراد رشید و شجاع طایفه‌ی زندیه، ایرانی الاصل و از اهالی مغرب ایران بود. وی کودکی را در محیطی ساده و بی آرایش گذرانید و مدتی از دوره‌ی جوانی را در اردوی نادر بسر برد. مردی پاکدل، رئوف و مهربان، واجد نشاط طبیعی و طالب عیش و خوشگذرانی بود. تا پایان عمر تحت تأثیر مقتضیات زمان قرار نگرفت و همواره صفات اصلی و تربیت ساده‌ی خود را حفظ کرد. آنچه مورخان زندیه از قبیل میرزا صادق موسوی متخلص به نامی و علیرضا ابن عبدالکریم نوشته و تاریخنگاران زمان قاجار از آنها نقل قول کرده‌اند، همه مبنی بر تحسین و تمجید صفات نیک و اخلاق مردانه و شهامت و جوانمردی و رحم و مروت و انصاف کریمخان است. بعضی از ایشان باستناد وقایع زمان کریمخان - که دیده یا شنیده‌اند - او را عادلترین شاهی برشمرده‌اند که ایران تا آنزمان بخود دیده بوده است.

زندگی شخصی کریمخان بسیار ساده و بی آرایش بود. پیوسته در مورد لباس و سایر مایحتاج زندگی از تکلف دوری می‌گزید. تن‌پوش تابستانی او قبایی از چیت ناصرخانی و لباس زمستانی‌اش اطلس و قدک اصفهانی بود. عبایی بر روی لباس می‌پوشید، کلاه نمندی خود را با شال ترمه‌ای زرد می‌آزاست و شالی بدور کمر می‌پیچید. غالباً هر لباسی را آنقدر می‌پوشید تا کهنه و مندرس شود. از جواهرآلات زینتی بهیچ وجه استفاده نمی‌کرد. بنیه‌ی او سالم و نیروی بدنیش زیاد بود و بسبب رعایت اعتدال در زندگی، نیروی جسمانی خود را تا پایان عمر حفظ کرد. گرچه طالب عیش و خوشی بود، ولی تسلیم لهو و لعب نمیشد و اینگونه سرگرمیها نمی‌توانست او را از رسیدگی بشکایات مردم و اداره‌ی امور کشور بازدارد و در همه حال خوشخویی و نشاط طبیعی خود را که ناشی از صحت مزاج و نیروی جسمانی و در حقیقت نتیجه‌ی مستقیم تربیت ساده‌ی او بود حفظ می‌کرد. وی در بیشتر موارد ملایمت و رافت را بر سختگیری و عفو و گذشت را بر انتقام و عقوبت ترجیح میداد.

کریمخان که تا آخر عمر نام پادشاه بر خود ننهاد، طرفدار رعیت و طالب امنیت

و آرامش و دل‌بسته‌آبادانی و ترقی کشور بود و پیوسته تدابیری بکار می‌برد تا جان و مال رعایا را از تعدی حکام و فرمانروایان حفظ کند، و برای رسیدن باین هدف شخصا "تاحد مقدور برعایا نزدیک و از حال ایشان جويا می‌شد و درین کار آنقدر تمایل و علاقه‌نشان میداد که متعدیان از خیال دست‌اندازی بجان و مال مردم منصرف میشدند. خان زند با همه‌ی پرافت و مهربانی، هرگز کسانی را که در صدد آزار مردم برمی‌آمدند نمی‌بخشید. کریمخان که وقایع زمان نادر را بچشم دیده و از زیانها و ضایعات لشکرکشی‌های آن زمان آگاه بود، نیاز مردم را برفاه و امنیت حس میکرد و همیشه می‌کوشید تا مردم در سایه‌ی عدل و انصاف او روزگار خود را بخوشی و کامرانی بگذرانند.

سیاست داخلی کریمخان استقرار امنیت سیاسی و قضائی و ایجاد آرامش در کشور بود و برای اجرای این منظور قطع نفوذ و تسلط حکام دوره‌ی هرج و مرج ایرانرا که بخودسری عادت کرده بودند لازم میدانست. از طرف دیگر خوی مردم‌داری و مهربانی ذاتی وی مانع از آن بود که بعد از غلبه بر حکام سرکش، ایشان را از میان بردارد. بهمین سبب امرا و حکام مغلوب را در دربار خود نگاه میداشت تا هم دست تعدی آنها را از سر مردم کوتاه کرده و هم گروگانی در اختیار داشته باشد و این امر بمقاصد نیکخواهانه‌ی کریمخان کمک بسیار میکرد، بطوریکه در مدت چهارده سال حکومت او هیچگونه فتنه و شورش بروز نکرد و چنان امنیت و آرامشی در کشور برقرار گردید که تا آن زمان کمتر دیده شده بود.

کریمخان شخصا "از خشونت اخلاقی برکنار بود، ولی در ولایاتی که دارای حکام متعددی و ستمگر بودند، سرداران خشن و شدید‌العامل میگماشت تا سخت‌گیری آنان موجب رعب و هراس حکام شده، دست از تعدی بمال و جان و عرض و ناموس مردم بازدارند. یکی از کسانی که در این رابطه خدمات بزرگ بوی کرد، زکیخان زند بود که در شدت عمل و سخت‌گیری نظیر نداشت، و همین خصوصیات او سبب شد که در ایالات شمالی و بنادر جنوبی امنیت و آسایشی عمومی تأمین گردد. همچنین میتوان از برادر او صادقخان نام برد که برخلاف کریمخان مردی سفاک و بیرحم بود و خان زند همیشه او را به ماء‌موربت‌هایی میفرستاد که مستلزم اعمال خشونت و سخت‌گیری بود.

افراد ایل زند پیرو آیین تشیع بودند. کریمخان نیز شخصا "مردی متدین و پایبند بحفظ آداب و مراسم مذهبی بود حتی بتقلید شاهان صفویه در ایام محرم مراسم عزاداری برپا میکرد. با توجه باینکه ایرانیان آنزمان بآداب و شعائر مذهبی پایبند بودند، رفتار کریمخان در این زمینه در توجه عمومی نسبت به وی تأثیر



زیاد داشت. ضمناً " باید توضیح داد که گرچه کریمخان مردی متدین بود، ولی در امر مذهب تعصبی نداشت و مانند شاهان دوره‌ی آخر صفویه، عقاید شخصی او بمقاصد سیاسیش لطمه نمی‌زد، پیروان تمام ادیان را محترم می‌شمرد، از لحاظ تعهدات اجتماعی و مقررات کشوری میان افراد ملت فرقی نمی‌گذاشت و چنانچه بنا بمقتضیات زمان، پیروان یکی از ادیان غیراسلامی تحت فشار توده‌ی مسلمان قرار میگرفتند، از ایشان حمایت می‌کرد.

بنا بگفته‌ی اغلب مورخان، کریمخان خواندن و نوشتن نمی‌دانست، ولی نسبت به علما و دانشمندان زمان رفتاری احترام آمیز داشت، مخصوصاً " بطبقه‌ی عرفا و مشایخ ایشان بسیار علاقمند بود و وجود بعضی از وزرای دانش دوست مانند میرزا محمد حسین فراهانی متخلص به وفا که باتفاق میرزا محمد جعفر از منشیان قدیم نادرشاه امور کشور را اداره میکرد، در ترویج علم و معارف در آن زمان بی تأثیر نبود.

کریمخان در زور بازو، کاربرد صحیح ابزار جنگ، تربیت سپاه و سواری و تیراندازی بی‌نظیر بود و وجود سپاه منظم و مسلح را برای حفظ امنیت و آسایش عمومی لازم میدانست. بهمین جهت پس از آنکه خیالش از جهت حکام ولایات آسوده شد، شیراز را بپایتختی برگزید و برای حفظ امنیتی که بضرط شمشیر برقرار ساخته بود، یک سپاه چهار صد و چهل و پنج هزار نفری در شیراز نگاهداشت. این سپاه تا زمان مرگ کریمخان تحت فرمان و دستور او بود و همه‌ی افراد آن جیره و مواجب معینی از خزانه میگرفتند. علاوه بر سپاه مزبور، کریمخان یک هزار و چهار صد تفنگچی مخصوص در اختیار داشت که دارای تفنگهای چخماقی و شمشیرهای مرغوب بودند و آنها را غلام چخماقی می‌گفتند. وی همچنین هزار نفر مرد زبده‌ی جنگی بنام فوج یساول، هزار نفر نسقچی (نظیر دژبان فعلی)، هفت صد نفر فراس و سیصد نفر شاطر<sup>(۱)</sup> داشت و رویهمرفته در سپاه او شش هزار نفر افسر - از ده باشی<sup>(۲)</sup> تا سردار کل و سپهسالار - خدمت میکردند.

بیست و چهار هزار نفر از ایلات لک و لر در شیراز متوقف بودند و در مواقعی که خان زند بسلام عام می‌نشست، هشت هزار نفر از آنها در سلام حاضر میشدند. پس از مرگ کریمخان زند شیرازه سپاه او از هم پاشیده شد و افراد آن متابعت از فرماندهان

۱ - شاطر = مرد چالاک و بی‌باک.

۲ - ده‌باشی بمعنی فرماندهی ده نفر است.

و سرداران خود را بر فداکاری در راه تحکیم پادشاهی اولاد کریمخان مقدم شمردند و در نتیجه همانطور که در مورد سپاه نادر دیدیم، جانشین سرسلسله زندیه نیز از سپاه منظم و مسلح سلف خود سودی نبرد.

کریمخان در تمام دوران حکومت، خود را وکیل الرعایا خواند، از بناهای او در تهران عمارتی بود بنام خلوت کریمخانی. آثار عمده‌ی او در شیراز عبارتست از ارگ وکیل، مسجد وکیل، بازار وکیل و حمام وکیل. گرچه بعضی از عمارات دولتی مربوط بآن زمان از جهت عظمت و استحکام عاری از اهمیت نیست، اما هیچکدام از آنها اعتبار هنری ندارد و بطور کلی بناهای مزبور نمایانگر دوره‌ی تنزل هنرکاشی کاری و معماری در آن زمان است.

بازماندگان کریمخان زند (۱۱۹۳ تا ۱۲۰۳ هجری)

#### ۱ - زکیخان

هنوز جنازه‌ی کریمخان بخاک سپرده نشده بود که بین نزدیکان او بر سر جانشینی نزاع درگرفت. زکیخان برادر مادری‌وی که به قساوت و بیرحمی معروف بود، چون میدانست که بزرگان خاندان زندیه و پسران کریمخان زند زیر بار فرمان او نخواهند رفت، برای اجبار ایشان به‌قیادت خود، ارگ سلطنتی و حرم کریمخانی را که منزل و پناهگاه آن گروه بود، بمحاصره درآورد. محصور شدگان پس از سه روز مقاومت قرار را بر مصالحه گذاشتند. زکیخان با استفاده از این مصالحه پانزده تن از بزرگان زند را بدام انداخته هلاک کرد، و در تمام این مدت جسد کریمخان بر زمین افتاده بود.

#### ۲ - ابوالفتح خان پسر کریمخان

زکیخان پس از دفن کریمخان، ابوالفتح خان پسر بزرگتر کریمخان را سلطان نامید، چند روز بعد برادر او محمد علیخان را هم که داماد خود او بود در این سلطنت شرکت داد و در واقع خود زمام امور را بدست گرفت. سپس بغارت اموال مقتولان پرداخته آنها را بین لشکریان تقسیم کرد. از جمله سران زندیه که به دام زکیخان نیفتاده بودند یکی صادقخان برادر تنی کریمخان بود که با جعفر خان پسر خود در بصره میزیست و دیگری علیمرادخان سردار کریمخان بود که اندکی پیش از مرگ وی

ماء‌مور عزیمت باصفهان شده بود. هنگامی که زکیخان از خبر حرکت صادقخان بطرف شیراز آگاهی یافت، باو پیغام داد که در آمدن شتاب کند تا امور سلطنت را بدلبخواه خود ترتیب دهد - هدف او این بود که صادقخان را هم بطریقی بدام بیندازد. صادقخان با نزدیک شدن بشیراز از حقیقت نیت زکیخان آگاهی یافت، ولی نظر باینکه همراهانش بر اثر خستگی راه و تهدیدات زکیخان پراکنده شده بودند، ناچار بکرمان گریخت. علیمرادخان نیز در اصفهان سر بطغیان برداشت و زکیخان با چهل هزار نفر عازم دفع او شد. در ایزد خواست جمعی از لشکریان که از بی اعتدالیها و اعمال زشت زکیخان به تنگ آمده بودند او را کشتند. ابوالفتح خان موضوع را بعلیمرادخان اطلاع داده خود بشیراز بازگشت و مستقلاً " بر تخت شاهی نشست.

### ۳ - صادق خان

صادقخان و پسرش جعفر خان با شنیدن خبر قتل زکیخان خود را از رفسنجان بشیراز رسانیده بفرمان ابوالفتح خان گردن نهادند. ابوالفتح خان از جوانی بیاده - گساری عادت داشت و باوجود پندها و تنبیهات پدر، دست از این کار نمی کشید. اکنون نیز که بزمامداری رسیده و خیالش از هر جهت آسوده شده بود، راه افراط می - پیمود و هرچه صادقخان می کوشید تا او را باعتدال بکشاند، موفق نمی شد. عاقبت صادقخان ابوالفتح خان را خانه نشین کرد و خود به تمشیت امور سلطنت مشغول شد.

علیمرادخان که تا این تاریخ از ابوالفتح خان اطاعت داشت و بنام خدمتگزاری نسبت باو، ذوالفقارخان افشار حاکم یاغی خمسه و اسماعیل خان قشقائی از سرکشان مخالف راکشته و سرهای ایشان را بشیراز فرستاده بود، با وصول خبر عزل ابوالفتح خان مدعی صادقخان شد و در اصفهان خود را پادشاه خواند. صادقخان بمنظور پراکنده ساختن فرماندهانی که گرد علیمرادخان را گرفته بودند، بستگان آنها را مورد زجر و آزار قرار داد، اما نتیجهی این عمل برخلاف انتظار وی بود، زیرا سرکردگان مزبور بر علیه او طغیان کردند و این وضع تا دو سال ادامه یافت. در سال ۱۱۹۵ علیمرادخان یکی از سرداران خود را برای نبرد با صادقخان بشیراز فرستاد. علی نقیخان پسر صادقخان حمله کنندگان را در بیرون شیراز شکستی سخت داد، شمار زیادی از سران سپاه علیمرادخان اسیر شدند و علیمرادخان بحدود کرمانشاهان رفت و پس از جمع آوری نیرو، بشیراز حمله برد. جعفر خان پسر صادقخان که برادرمادری

علیمرادخان بود، بپدر خیانت کرده باتفاق اکبر خان پسر زکیخان به علیمرادخان پیوست، و صادقخان و پسر دیگرش علی نقیخان در شیراز محصور شدند. علیمرادخان در محرم ۱۱۹۶ بعد از نه مان محاصره، شیراز را تسخیر کرد، صادقخان و علی نقیخان را کشت، ابوالفتح خان و پسران دیگر کریم خان را نابینا ساخت و خود بر اربکهای سلطنت نشست و حکومت کردستان را در ازاء خدمت جعفر خان، باو واگذاشت.

#### ۴ - علیمرادخان

پس از آنکه علیمرادخان از جانب زندیه آسوده خاطر شد، نزدیک بچهل هزار مرد جنگی در اصفهان فراهم آورد و بعزم تسخیر مازندران و استرآباد و دفع قاجاریه عازم تهران شد.

علیمرادخان مردی ثابت قدم و شجاع، ولی شرابخواره و تندخو بود. در اوایل سلطنت او آغا محمد خان قاجار<sup>(۱)</sup> در ایالات شمالی قدرت زیادی بهم رسانید، همه‌ی شهرهای مازندران و گرگان و گیلان را تحت سیطره‌ی خود درآورد و تا قزوین و تهران پیش رفت. در سال ۱۱۹۸ علیمرادخان پس از شنیدن خبر پیشروی آغا محمد خان، سپاهی گران برداری فرزند پانزده ساله‌ی خود شیخ ویس خان روانه‌ی مازندران کرد. هنگامی که حکام شهرهای مازندران از رسیدن سپاه زندیه به تهران آگاهی یافتند، سر باطاعت شیخ ویس خان فرود آوردند، سزدار زند در مازندران بسرعت پیشروی کرده شهر ساری را بتصرف درآورد و آغا محمد خان که در مدت شش سال فاصله‌ی بین وفات کریمخان و هجوم شیخ ویس خان عمر خود را به زد و خورد با برادران خود و حکام محلی مازندران گذرانیده بود، از آن ایالت چشم پوشیده بگرگان گریخت. شیخ ویس خان بتعقیب آغا محمد خان پرداخت، ولی در نزدیکی شهرگرگان بشدت شکست خورده تلفات فراوان داد و جمع کثیری از سپاه زند متواری شدند.

هنگامیکه فراریان بتهران رسیدند، علیمرادخان که در آن شهر اقامت داشت، جمعی

(۱) - پس از قتل محمد حسن قاجار، بدستور کریمخان زند، پسرش آقا محمّد خان قاجار را دستگیر ساختند و یکی از سرداران کریمخان ویرا اخته کرد، بهمین سبب است که آقا محمد خان را آغا محمد خان و خواجه‌ی تاجدار نامیده‌اند.

از سران سپاه را بجرم خیانت در جنگ اعدام کرد و مجدداً "نیروئی مرکب از چندین هزار سواره و پیاده بسرداری رستم خان پسر عموی خود بمازندران فرستاد، ولی این سپاه نیز از جعفر قلی خان برادر آغا محمد خان شکست خورد. جعفر خان زند که خبر شکست‌های پی در پی نیروی علیمرادخان را شنیده بود، در مقر حکومت خود زنجان لوای استقلال بر افراشت و عازم اصفهان شد. علیمرادخان برای دفع او بدانصوب شتافت، اما بسبب ضعف ناشی از ابتلای بمرض استسقاء در مورچه خورت اصفهان بدرود زندگی گشت. (صفر سال ۱۲۰۰ هجری)

#### ۵- جعفر خان

پس از وفات علیمرادخان، جعفر خان فرزند صادق خان زند بسطنت نشست. وی برای مقابله با آغا محمد خان قاجار که از راه قم و کاشان بجانب اصفهان پیش می‌آمد، نیروئی جمع‌آوری کرد و آنها را در دو دسته بسرداری نجف خان و احمد خان ابدالی پسر آزادخان بدفع دشمن فرستاد، ولی هر دو سپاه در حوالی کاشان شکست خوردند. جعفر خان اصفهان را رها کرده بشیراز رفت و چون مدعی زورمندی مانند آغا محمد خان را در برابر خود دید، در صدد برآمد متصرفات خود را بسمت شرق و شمال شرقی فارس گسترش دهد. بدینمنظور به یزد حمله برد و با آنکه سپاه کافی ومهمات فراوانی داشت، در برخورد با مقاومت و پایداری تقی خان حاکم یزد پای ثبات سست کرده بجانب شیراز گریخت، نیمی از سپاهیان او پراکنده شدند و چیزی نمانده بود که شیرازهی سلطنتش بکلی از هم پاشیده شود، اما فتوحات فرزند رشیدش لطفعلیخان آبرو و اعتبار او را تجدید کرد. لطف علیخان با نیروی کم خود قلعه‌ی لار را که در محل کوهستانی مرتفعی واقع بود در محاصره گرفته چهار ماه پای فشرد. عاقبت فرزندان نصیرخان لاری که قلعه را در دست داشتند در برابر حملات پی در پی لطف علیخان ناتوان شده آنرا تسلیم کردند. لطف علیخان ایشان را بشیراز برد و خود نیز بحکومت لارستان منصوب شد و در عرض چند ماه همه‌ی نواحی کوهستانی لار و سواحل خلیج فارس را از بندر عباس تا بوشهر تحت تسلط خویش درآورد. (۱۲۰۲ هجری). جعفر خان در سال ۱۲۰۳ بوسیله‌ی یکی از امرای زندانی که موفق بفرار شده بود بقتل رسید.

## ۶ - لطفعلیخان

پس از کشته شدن جعفرخان، بر سر جانشینی او بین امرای زند اختلاف بوجود آمد و هرج و مرج عجیبی بر شیراز حکمفرما شد. بالاخره حاجی ابراهیم کلانتر فارس در نهایت فداکاری سپاهی فراهم آورد و سپس لطف علیخان فرزند جعفرخان را که در آن تاریخ در غرب فارس میزیست بشیراز خواست و در ۱۵ شعبان سال ۱۲۰۳ هجری وی را که بیست و دو سال داشت بر تخت نشاند.

لطف علیخان جوانی خوش سیما بود، چهره‌ای جذاب، قامتی کشیده و اندامی باریک و قوی و چالاک داشت. وی در سواری و تیراندازی و شمشیر بازی و سایر فنون سپاهگیری بی مانند و بسیار شجاع و متهور و بی باک بود.

با توجه باین فضایل اخلاقی و علاقه‌ی شدیدی که مردم فارس بسلطنت خاندان زند داشتند، چنین بنظر میرسید که لطف علیخان عظمت و اقتدار زمان کریم خان را بار دیگر تجدید خواهد کرد. اما با وجود حریف سرسختی چون آغا محمد خان و حوادث غیرمنتظره‌ای که در دوران سلطنت لطف علیخان روی داد، این امید بی‌اس مبدل گردید. در تمام مدت فاصله‌ی بین مرگ کریمخان و جلوس لطفعلیخان، ایران مرکزی و جنوبی میدان کشمکش و زد و خورد خوانین زند و رؤسای ایلات فارس و خوزستان بود. آغا محمد خان قاجار اساس حکومت خود را در ایلات شمالی ایران مستحکم ساخته بود و می‌کوشید با استفاده از فرصتی شیراز را نیز اشغال کند. چنانکه پیش از این گذشت، وی حتی در زمان سلطنت صادقخان و علیمرادخان و جعفرخان چندین بار از حدود ایلات شمالی تجاوز کرد، ولی کاری از پیش نبرد.

هنگامیکه خبر جلوس لطف علیخان را شنید، بتصور آنکه وی در امور نظامی و جنگی جوانی کم تجربه است، و در اندک زمانی بر او غلبه خواهد یافت، راه شیراز را در پیش گرفت. اردوی قاجار در صحرای هزار بیضا واقع در ۳۲ کیلومتری شیراز فرود آمد و علیقلیخان برادر آغا محمد خان ماء‌مور حفاظت اردوگاه شد. آنگاه آغا محمد خان شخصا "با چندین هزار سواره و پیاه آهنک شیراز کرد. در ۱۲ کیلومتری آنشهر بین دو سپاه جنگ در گرفت. لطف علیخان با دو هزار سوار بجناح راست اردوی قاجار حمله برد و افراد را پراکنده ساخت، ولی بعلت فرار جمعی از سپاهیان خود به شیراز عقب نشینی کرده در شهر متحصن شد. آغا محمد خان مدت

یکماه شیراز را در محاصره گرفت ولی نظر باینکه فاقد وسائل قلعه کوبی و برج و باروی شهر بسیار محکم بود، با سپاه خود بتهران بازگشت (ذی حجهی ۱۲۰۳ هجری). لطف علیخان بیاس خدمات حاجی ابراهیم کلانتر، وزارت خویش را بوی اعطا کرد، ولی ارباب نفوذ و بزرگان زند رنجیده خاطر شده بسعایت پرداختند و وی را متهم به خیانت و دورویی کردند. این سخنان در ذهن لطف علیخان تاثر بخشیده نسبت به وزیر باوفای خود بدبین شد و رفتار شاه، وزیر را از او دلسرد کرد. بدبینی وی اعتنائی لطف علیخان نسبت بحاجی ابراهیم که در میان مردم شیراز نفوذ کامل داشت و حکومت بیشتر شهرها و نواحی در دست برادران و فرزندان او بود، وی را بحکم صیانت نفس وادار بمخالفت و معاندت با ولی نعمت خویش ساخت و چنانکه خواهیم دید، با آغا محمد خان قاجار کنا آمد و او را برانگیخت تا سپاهی برای تسخیر شیراز گسیل دارد. هنگامیکه خبر حرکت سپاه قاجار واصل شد، لطف علیخان غافل از دورویی و خیانت حاجی ابراهیم، حکومت فارس را بوی سپرده با نیروی خویش از شیراز بیرون رفت و در سمیرم علیا واقع در ۳۶ کیلومتری شهرضا فرود آمد. در آنجا با نیروی قاجار که فرماندهی آنها بابا خان برادرزادهی آغا محمد خان بعهدده داشت روبرو شد و بآرایش سپاه پرداخت. اما پیش از شروع جنگ، در یکی از شبها بوسیلهی ایادی حاجی ابراهیم تیری بسرا پردهی خان زند شلیک شد و شورش و غوغا در سراسر اردو بروز کرد. لطف علیخان برای اطلاع از میزان درستی و امانت و وفاداری سران سپاه، همهی آنها را بخیمهی خود دعوت کرد، اما جز طهماسب - قلیخان قیلی هیچکس در آنجا حاضر نشد، لطف علیخان از ترس آنکه میادا شیراز را نیز از دست بدهد، مخفیانه خود را بآنجا رسانید، ولی حاجی ابراهیم با ورود او بشهر مخالفت کرد و باین ترتیب خیانت خود را آشکار ساخت. خان زند با چند نفر از نزدیکان خود بدشتستان رفت و از آنجا عازم بندر ریگ شد.

امیر علیخان حیات داودی حاکم بندر مقدم وی را گرامی داشته نیروئی اندک فراهم آورد، چون این خبر بحاجی ابراهیم رسید، دو دسته از سپاهیان خود را برای جلوگیری از پیشرفت کار لطف علیخان روانه کرد. اما هر دو گروه شکست خوردند. خان زند بجانب شیراز راند و در دشت زرقان اردو زد. مصطفی خان دولو بکمک حاجی ابراهیم آمد، ولی در صحرائی باجگاه از لطف علیخان شکست خورد. حاجی ابراهیم چون کار را بدین منوال دید، از آغا محمد خان کمک خواست. وی نیز یکی از سرداران قاجار بنام جان محمد خان را با بیست هزار مرد جنگی بشیراز فرستاد، ولی در اثر

شجاعت و دلاوری خان زند این عده نیز در صحرای قبله‌ی شیراز از پای درآمدند.  
(۱۲۵۶ هجری)

شکست سردار قاجار در جنگ قبله موجب شد که خود آغا محمد خان با سپاهی متشکل از قریب چهل هزار نفر عازم شیراز شود. لطف علیخان که به زحمت توانسته بود سه هزار نفر را گرد خود جمع آورد، بمقابله‌ی او شتافت. در محل شهرک واقع بر سر راه شیراز با صفهان نبرد سختی بین طرفین بوقوع پیوست. خان زند بقلب سپاه دشمن زد و خود را بخر گاه آغا محمد خان رسانید، ولی در اثر خیانت همراهان خویش و کثرت نیروی قاجار کاری از پیش نبرد و با آنکه تلفات سنگینی بدشمن وارد آورد، ناگزیر عقب نشینی کرده بجانب کرمان گریخت. (شوال ۱۲۵۶ هجری). آغا محمد خان در اوایل ذی حجه‌ی سال ۱۲۵۶ وارد شیراز شد، در عمارت کلاه فرنگی بر تخت سلطنت نشست و بلافاصله دستور داد قبر کریمخان وکیل را نبش و جنازه او را بتهران منتقل کنند و در جائیکه همیشه زیر قدمهای وی باشد دفن نمایند. همچنین دستور داد دو ستون سنگی و همی سنگهای مرمر و درهای خاتم کاری عمارت وکیل را از جای کنده به همراه زنان و فرزندان زندیه که در شیراز بودند بتهران ببرند، و نیز برج و بارویی که بفرمان کریمخان بر گرد شیراز کشیده شده بود ویران گردید.

فتح شیراز بزرگترین ضربه را بر پیکر دولت زندیه وارد آورد. لطف علیخان از آن تاریخ تا سال گرفتاری خود بدست سردار قاجار (سال ۱۲۵۹) برای تسخیر آن شهر کوشش فراوان بکار برد و دلاوریها و فداکاریهای بسیار نشان داد، ولی در تمام این مدت هیچگاه نتوانست بیش از هزار تن سپاهی فراهم کند. با اینحال وی چندین بار سپاهیان قاجار را در ناحیه‌ی کرمان شکست داد و عاقبت با هزار نفر از همراهان وفادار و عموی رشید و شجاع خود عبدالله خان زند، محمد حسین خان قراگزلو سردار قاجار را مغلوب و بنه و مهمات سپاه او را تصرف کرد. در اوایل شعبان ۱۲۵۸ وارد کرمان شد و بنا بتقاضای مردم شهر خود را شاه خواند و بنام خویش سکه زد. پس از فتح کرمان بدست لطف علیخان، آغا محمد خان بقصد تسخیر آن شهر با سپاهی که شمار نفرات آن به پنجاه هزار نفر میرسید از راه قم عازم جنوب گردید. اولین لشکر او که بسرداری حسین علیخان قاجار بطرف کرمان پیش رفته بود از لطف علیخان بسختی شکست خورد. آغا محمد خان شخصا شهر را بمحاصره درآورد. میگویند دیدن سکه‌ای طلا که بنام لطفعلی خان منقش بود او را چنان بخشم آورد



که دستور داد کودک خردسال وی را که در تهران اسیر و نامش فتح الله خان بود اخته کنند. محاصره‌ی شهر چهار ماه بدرازا کشید و در اینمدت لطف علیخان نهایت پایداری و مقاومت را بخرج داد. عاقبت جمعی از پیادگان کرمانی که ماءمور حفاظت یکی از دروازه‌های شهر بودند، نزدیک غروبی دروازه را بتصرف سپاه قاجار دادند. چون لطف علیخان از این واقعه آگاه شد، عده‌ای از گروه سه‌الی چهارهزار نفری سواران قاجار را که وارد شهر شده بودند از دم تیغ گذرانید و بقیه را از شهر بیرون کرد. ولی باریگر خیانت پیشگان وسایل شکست او را فراهم کردند. نجف قلیخان خراسانی که از معتمدین لطف علیخان و ماءمور نگاهداری ارک کرمان بود، با سران قاجار سازش کرد و در ۲۹ ربیع الاول ۱۲۵۹ ارک را بتصرف ایشان داد. لطف علیخان هنگامی از خیانت زیر دستان خود آگاهی یافت که قریب به دوازده هزار نفر از سپاهیان قاجار وارد شهر شده بودند. با وجود بر این بمدد پایمردی و رشادت، تا نیمه‌ی روز در برابر ایشان مقاومت کرد. آنگاه شبانه با ۳ تن از خواص خود از ارک خارج شده بقلب سپاه انبوده قاجار حمله برد و از آن معرکه رهایی یافت. چون آغا محمد خان از فرار لطف علیخان آگاه شد، با خشم و غضبی که ناشی از کینه‌ی شدید او نسبت بخاندان زند بود، دمار از روزگار مردم کرمان برآورد. دستور داد هشت هزار نفر زن و بچه‌ی آن شهر را مانند کنیز و غلام بین سپاهیان تقسیم کنند. گروه کثیری را کشت و جمعی را نابینا ساخت. لطف علیخان نیز توسط محمد علی خان حاکم بم دستگیر و پیش خان قاجار فرستاده شد و آغا محمد خان وی را کور کرده بتهران فرستاد. اسارت خان زند در تهران بیش از یکماه طول نکشید. میرزا محمد خان قاجار حاکم تهران بدستور آغا محمد خان او را کشت و در بقعه‌ی امامزاده زید بخاک سپرد.

( سال ۱۲۵۹ هجری )

## وضع علوم و ادبیات از دوران صفویه تا انقراض زندیه

چنانکه در تاریخ سیاسی خاندان صفویه خواندیم، در اوایل قرن دهم هجری یعنی در بحبوحه‌ی ضعف بازماندگان گورکانان ایران و دوران ملک الطوایفی این سرزمین و وجود سلسله‌هایی چون آق‌قویونلو و تهاجمات و حملات پی در پی اوزبکان و عثمانیان از شمال شرقی و شمال غربی باین آب و خاک، دودمان صفویه پا برصحنه‌ی روزگار نهاد. پادشاهان این سلسله بادر آمیختن مذهب و سیاست توانستند حکومتی واحد با قدرتی عظیم در ایران بوجود آورند و بتدریج دست دشمنان مذهبی و سیاسی را از سرحدات این کشور کوتاه سازند. با آنکه اغلب شاهان صفوی سست اراده و ضعیف‌النفس بودند، دوره‌ی دو بیست و چهل ساله‌ی حکومت ایشان دوران مجد و عظمت ایران بود. اما اشتغال دائمی پادشاهان صفویه بزد و خورد با این و آن و نیز ظهور و سلطنت نادرشاه افشار و کریمخان زند و جانشینان آنان در فاصله‌ی کوتاه پنجاه ساله‌ی بین انقراض صفویه و تشکیل سلسله‌ی قاجاریه، بآنان فرصت نمیداد که مانند شاهان گذشته بتشویق شعراء و علماء و فضلاء و نویسندگان بپردازند. از طرف دیگر تعصب شدید صفویه در تشیع، پادشاهان خاندان مذکور را از توجه بدانش و پرورش گویندگان و نویسندگان بازمی داشت. تنها دانشهائی که در دوران صفویه توسعه یافت، علوم دینی والهی بود. در این زمینه فضلاء و علمای بزرگی چون شیخ بهائی و مجلسی که در

فقه و حدیث و تفسیر احاطه و تبحر داشتند ظهور و کتب زیادی تدوین کردند . بطور کلی باید این عصر را دروهی تنزل و انحطاط دانش و ادب فارسی دانست . با آنکه تاریخ روی کار آمدن صفویه بدورهی مشعشع ادب ایران در عهد تیموریان بسیار نزدیک بود ، معهذا در دوره مورد نظر ، شرایط و موجبات لازم برای ظهور گویندگانی چون حافظ و سعدی و خواجو و جامی فراهم نیامد ، اما بعلت توجه پادشاهان صفوی بمذهب تشیع و تعظیم و تکریم آنان نسبت بآل علی (ع) با پیدایش شعرای مرثیه گوئی چون محتشم کاشانی و نوپردازانی در سبک هندی چون کلیم و صائب ، این نقص بزرگ تا حدودی مرتفع گردید . با توجه باینکه تحقیق و تتبع در ادب فارسی در دورهایکه شرح آن گذشت از حوصله و زمینهی کار کتاب حاضر بیرونست ، بذکر نام و شرح مختصر احوال بعضی از شعرا و فضلاء و فلاسفه اکتفا می کنیم . ضمناً یادآوری این نکته لازمست که گرچه عصر صفویه دوران انحطاط دانش و ادب و علوم جدید بود ، ولی در عوض بازار صنایع ظریفه رونق تمام داشت و نقاشان و خطاطان بزرگی ظهور کردند که در تاریخ دنیهای زیبای این کشور قدر و منزلت فراوان دارند . از آن جمله اند کمال الدین بهزاد - که اختصاص بزمان تیموریان داشت ولی اوایل دورهی صفوی را نیز درک کرد - میر سید علی ، سلطان محمد ، میرک و علیرضا عباسی . اینک بطور خلاصه بشرح احوال شعرا فقها ، فلاسفه ، لغویون ، مورخان و تذکره نویسان دورهی مزبور می پردازیم . (کتابهای جامع عباسی شیخ بهائی ، حلیة المتقین و بحار الانوار مجلسی و ابواب الجنان قزوینی در این دوره نوشته شده است . این کتابها همه بزبان عربی نگارش یافته یاز عربی برگردانده شده است . مجلسی همچنین قریب به پنجاه جلد کتاب و رساله در مسائل دینی به فارسی نوشت . گویندگان معروفی چون صائب تبریزی ، فیضی دکنی ، عرفی شیرازی ، نظیری نیشابوری ، ظهوری ترشیزی و امثال آنان فقط در هند مشهور شدند نه در منقطهی حکمرانی صفویه .)

الف - شعرا

۱ - امیدی

وی اهل تهران بود و در خدمت حکیم جلال الدین دوانی معروف شاگردی

میکرد. غزل را چندان خوب نمی‌سرود ولی در قصیده مهارت تمام داشت. رضا قلیخان هدایت در مجمع‌الفصحاء و صاحب تذکره‌ی آتشکده‌ی آذر شرح احوال او را آورده‌اند. بنا بنوشته‌ی ایشان، امیدی بر سر اختلافیکه در مورد قطعه زمینی در تهران داشت، در سال ۹۲۵ بتحریک قوام‌الدین نوربخشی کشته شد. ساقی‌نامه و کمی شعر از وی در دست است.

## ۲ - بابا فغانی

بابا فغانی از مردم شیراز بود و رضا قلیخان هدایت درباره‌ی او شرح مختصری بدست می‌دهد. وی را باختلاف اقوال فرزند میفروش و سیاف (۱) نوشته‌اند. در آغاز امر مردی لاابالی و میخواره بود، ولی در اواخر عمر از این کار توبه کرد و در مشهد گوشه‌ی عزلت اختیار نمود. این شاعر منسوب بدربار سلطان یعقوب آق قویونلو بوده و قصایدی چند در مدح حضرت علی (ع) دارد. وفات او در سال ۹۲۵ اتفاق افتاد.

## ۳ - هاتفی

هاتفی خرجردی متوفی بسال ۹۲۷ ه.ق. نوه‌ی جامی بود. وی خمسه‌ای به سبک نظامی پرداخت، لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت منظر و تیمورنامه را بنظم درآورد و شاهنامه‌ای نیز به نام شاه اسماعیل سرود. این شعر معروف از اوست:

اگر بیضه‌ی زاغ ظلمت سرشت  
بهنگام آن بیضه پروردنش  
دهی آبش از چشمه‌ی سلسبیل  
شود عاقبت بیضه‌ی زاغ، زاغ  
وی این مضمون را در برابر شعر زیر سرود که فردوسی در هجای سلطان محمود گفته بود

درختی که تلخ است ویرا سرشت  
گرش برنشانی به باغ بهشت

۱- سیاف یعنی شمشیر زن و مجازاً "معنی میرغضب را میدهد."

ور از جوی خلدش بهنگام آب      به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب  
سرانجام گوهر بکار آورد      همان میوه تلخ بار آورد

#### ۴ - هلالی

هلالی جغتایی متوفی بسال ۹۳۹ غزل را نیکو می سرود. مثنوی شاه و درویش  
از اوست. هلالی در استرآباد بدنیا آمد و چون از بازماندگان ترکان جغتایی بود،  
به جغتایی معروف شد. وی در خدمت امیر علیشیر نوایی کسب کمال کرد.

#### ۵ - اهلی ترشیزی

اهلی ترشیزی متوفی بسال ۹۴۲ ه.ق. از زمره‌ی شعرای دربار سلطان حسین  
بایقرا و مورد نوازش امیرعلیشیر نوایی بود. اشعار او بعلت سبک خاص خود در  
ایران خریدار ندارد. وی معاصر شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی بود.

#### ۶ - زلالی

زاللی خوانساری متوفی بسال ۱۰۲۴ ه.ق. ملک‌الشعراى شاه‌عباس کبیر و مرید  
و مداح میرداماد بود. وی هفت مثنوی بنام سبعة سیاره سرود و شهرت خود را  
از همین سبعة بدست آورد.

#### ۷ - لسانی

لسانی از اهل شیراز بود و شرح احوال او در آتشکده‌ی آذر و هفت اقلیم و  
مجالس المؤمنین مسطور است. وی بیشتر اوقات عمر خویش را در بغداد و تبریز  
گذراند و در سال ۹۴۰ دیده فرو بست.

#### ۸ - نظیری نیشابوری

نظیری نیشابوری متوفی در ۱۰۲۱ ه. ق. شاعر ایرانی مقیم هند بود. دیوان

او شامل قصاید، ترکیبات، ترجیعات، مقطعات ورباعیات است و در غزل و قصیده استاد بود.

۹ - ظهوری ترشیزی

ظهوری ترشیزی متوفی در ۱۰۲۵ ه. ق. به سال ۹۸۰ به هند رفت و تا وقت مرگ در همان جا اقامت داشت. آثار بسیاری از مثنوی، قصیده و غزل از وی بجا مانده است.

۱۰ - طالب آملی

طالب آملی متوفی بسال ۱۰۳۶ شاعر پارسی‌گوی ایرانی و مقیم هند بود. وی علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات، منظومه‌ای به نام جهانگیر نامه دارد.

۱۱ - بیدل

عبدالقادر بیدل آخرین شاعر نامی خوش قریحه‌ی ایرانی مقیم هند است که بالغ بر صد هزار بیت شعر ساخته است. وی در غزل عرفانی، اشعار عاشقانه و مثنوی استاد بوده و بهترین نمونه‌ی سبک هندی را ارائه کرده است. گذشته از کلیات، مجموعه‌ای مرکب از پند و حکم منظوم و منثور به اسم نکات از او باقی مانده است. وفاتش در سال ۱۱۳۳ در دهلی اتفاق افتاد.

۱۲ - اهلی شیرازی

اهلی شیرازی قصاید و غزلیات زیبا سروده و در تجنیس و صنایع دیگر شعری قوت تمام داشته است. تاریخ وفات او را سال ۹۴۲ ه. ق. نوشته‌اند.

۱۳ - فضولی

فضولی ایرانی بود ولی در بغداد اقامت داشت و چون از تبعه‌ی دولت عثمانی

بود، بعضی ویرا در زمره‌ی شعرای ترک بشمار می‌آورند. علت قبول تابعیت عثمانی از طرف وی آن بود که در سال ۹۴۰ بغداد بدست عثمانیها افتاد. اما صرفنظر از ظاهر قضیه، حقا "باید ویرا ایرانی دانست. این شاعر به ۳ زبان عربی، ترکی و فارسی شعر سروده است و اشعار ترکی او در ادبیات ترک مقامی ارجمند دارد. وفات او بسال ۹۷۰ اتفاق افتاد.

#### ۱۴ - وحشی بافقی

وحشی در بافق کرمان متولد شد، ولی قسمت عمده عمر را در یزد بسر برد. وی غزلیاتی دل‌انگیز و پرشور دارد. وحشی مثنوی فرهاد و شیرین را شروع کرد ولی موفق باتمام آن نشد و اینکار بدست وصال شیرازی انجام گرفت. قصاید این شاعر غالباً در مدح شاه طهماسب صفوی و بزرگان و رجال دربار اوست. وی بسال ۹۹۱ بدرود حیات گفت.

#### ۱۵ - قادری یزدی

وی اشعاری در خصوص انواع مختلف لباسها گفته و بهمین مناسبت بشاعر البسه مشهور شده است. این شاعر با وحشی بافقی و محتشم کاشانی همعصر بود و ادوارد براون مستشرق انگلیسی تاریخ وفات او را با شک و تردید سال ۹۹۳ میدانند.

#### ۱۶ - محتشم کاشانی

این شاعر که بسال ۹۹۶ وفات یافت، در دوران جوانی اشعاری عاشقانه می‌سرود، اما در زمان پیری طبعش به قطعات و قصاید مذهبی گرایید و در منقبت ائمه‌ی اطهار اشعار فراوان گفت. مراثی و خاصه ترکیب‌بند او شهرت بسیار دارد.

#### ۱۷ - عرفی شیرازی

جمال‌الدین محمد بن بدرالدین متخلص عرفی در شیراز چشم بجهان گشود

و در همانجا تربیت یافت. در آغاز جوانی به هندوستان رفت، بخدمت اکبر شاه پیوست و مورد عنایت فیضی شاعر معروف و برادر وزیر آن پادشاه قرار گرفت. شبلی نعمانی در کتاب شعرالعجم عرفی را یکی از ۳ تن شاعر مشهور دوران او میدانند. بعقیده‌ی وی دو نفر دیگر فیضی و بابا فغانی بودند. معروف است که عرفی و سنایی (شاعر دوره‌ی غزنویان) در هندوستان بیش از شعرای دیگر شهرت داشتند و نسخه‌ی دیوان این دو شاعر در همه کتابفروشی‌ها در دسترس مشتریان بود. عرفی غرور و تکبر فراوان داشت و همین امر موجبات انزجار اطرافیان وی را فراهم می‌آورد. خودستایی و بلند پروازی وی تا حدی بود که خود را برتر و بالاتر از شعرای دیگر حتی استاد سخن سعدی شیرازی میدانست و میگفت:

نازش سعدی بمشت خاک شیراز از چه بود  
گر نمیدانست باشد مولد و ماء‌وای من؟

### ۱۸ - فیضی

فیضی یکی از سه شاعر معروف قرن دهم بود. وی بتقلید نظامی خمسه‌ای تحت عنوان مرکزادوار، سلیمان و بلقیس، تل و دمن، هفت کشور و اکبرنامه دارد. این گوینده قصاید و غزلیات فراوان نیز سروده است. برای آگاهی از اشعار او بد نیست ۳ بیت زیر را که در رثای فرزند خویش ساخته است از نظر خوانندگان گرامی بگذرانیم:

ای روشنی دیده‌ی روشن چگونه‌ای؟	من بی‌توتیره‌روز، تو بی من چگونه‌ای؟
ماتم سراسر خانه‌ی من در فراق تو	تو زیر خاک ساخته مسکن چگونه‌ای؟
برخار و خس که بستر و بالین خواب‌تست	ای یاسمین عذار سمن تن چگونه‌ای؟

فیضی بسبب تازگی و طراوت مضامین اشعار خود مانند عرفی در خاک عثمانی شهرت بسیار کسب کرد. ضیاء پاشا در مقدمه‌ی کتاب خرابات نام این دو شاعر را در ابیاتی که در حق آنها سروده است یکجا می‌آورد. معروفست که فیضی کتابخانه‌ی محتوی چهارهزار و ششصد جلد کتاب خطی داشت که اکثر آنها بخط مؤلفین کتب مزبور بود. فیضی در سال ۱۰۵۴ هجری چشم از جهان فرو بست.



## ۱۹ - سحابی

سحابی از مردم استرآباد بود و چهل سال از عمر خویش را در نجف اشرف گذراند. وی بسال ۱۰۱۰ درگذشت. شش هزار بیت غزلیات و رباعیات از او باقی مانده است.

## ۲۰ - شفائی

بنا بگفته‌ی صاحب مجمع الفصحاء و اشاره‌ی آتشکده‌ی آذر، حکیم شرف‌الدین حسن شفائی طبیب و ندیم ویژه‌ی شاه‌عباس کبیر بود. وی علاوه بر هجویات و غزلیات، یک‌مثنوی بنام نمکدان حقیقت دارد که به تقلید حدیقه‌الحقیقه‌ی سنائی ساخته شده است. شفائی در سال ۱۰۳۷ چشم از جهان فرو بست.

## ۲۱ - ابوطالب کلیم

ابوطالب کلیم در همدان چشم بدنیا گشود و چون قبل از سفر هند بیشتر در کاشان روزگار می‌گذرانید، بکاشانی نیز معروف بود. کلیم پس از چندی اقامت در هندوستان، در سال ۱۰۲۸ عازم همدان شد و دو سال بعد به هندوستان بازگشت، مقام ملک‌الشعرایی دربار شاه جهان را بدست آورد، در التزام رکاب وی به کشمیر رفت و بسبب خوشی آب و هوا، تا آخر عمر در آنجا ماند. از اشعار دلکش و نغز او چند بیتی در زیر می‌آوریم:

ما ز آغاز و ز انجام جهان بی‌خبریم      اول و آخر این کهنه کتاب افتادست  
در جای دیگر می‌گوید:

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش      آن‌هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت  
یک روز صرف بستن دل شد باین‌وآن      روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت  
این شاعر نامی در سال ۱۰۶۱ جهان را بدرود گفت.

## ۲۲ - صائب تبریزی

صائب در قریه‌ی عباس‌آباد اصفهان بدنیا آمد. برابر تحقیقات شبلی نعمانی

در حدود سال ۱۵۳۵ عازم هندوستان شد، مدت شش سال در خدمت ظفرخان از امرای هند بسربرد و عاقبت بنا بدرخواست و التماس پدر پیر خود باصفهان بازگشت و تا آخر عمر در آنجا باقی ماند. صائب همواره پاس احترام استادان خود را نگاهمیداشت و در حق رکن و شفائی کمال اعزاز و احترام را رعایت میکرد. وی در بزرگداشت شفائی چنین گفته است:

در اصفهان که بدرد سخن رسد صائب      کنون که نبض شناس سخن شفائی نیست؟  
صائب در جمیع صنوف شعر طبع آزمایی کرد، اما در غزل سرایی استادی کامل بود. اشعار او سرشار از مضامین بکر و لطیف و دلکش و تکبیت‌های او - که چند فقره از آنها را بعنوان نمونه می‌آوریم - ازین نظر بسیار معروفست.

معیار دوستان دغل روز حاجت است      قرضی برسم تجربه از دوستان طلب  
آدمی پیر چو شد، حرص جوان میگردد      خواب در وقت سحرگاه گران میگردد  
مرا بروز قیامت غمی که هست اینست      که روی مردم عالم دوباره باید دید  
صائب بسال ۱۵۸۵ یا ۱۵۸۱ در اصفهان وفات یافت.

### ۲۳ - وحید قزوینی

وحید قزوینی متوفی بسال ۱۱۲۵، اشعاری بترکی و فارسی و رسالاتی در فنون مختلف دارد. وی در آغاز کار منشی دوتن از وزرای ایران بنام میرزانقی‌الدین محمد و خلیفه سلطان بود. بسال ۱۵۵۵ رسماً بعنوان مورخ دربار شاه‌عباس دوم انتخاب شد. در سال ۱۱۵۱ بمقام وزارت رسید، هیجده سال در آن مقام باقی ماند و از آن پس تا آخر عمر گوشه‌نشینی اختیار کرد.

### ۲۴ - هاتف اصفهانی

هاتف بزرگترین گوینده‌ی دوره‌ی افشاریه و زندیه بود. وی علاوه بر زندگی در مولد خود اصفهان، غالباً "در قم و کاشان روزگار می‌گذرانید. در زبان عربی-مهارتی تمام داشت. دیوان او را قصائد و غزلیات و رباعیات و قطعات تشکیل میدهد و شهرت وی بیشتر در اثر ترجیع‌بندیست که در ستایش پروردگار سروده است. این شاعر با صباحی کاشی و آذربیکدلی همزمان بود و در سال ۱۱۹۸ بدرود حیات گفت،

## ۲۵ - آذر بیکدلی

لطفعلی بیک آذر بیکدلی متوفی به سال ۱۱۹۵ هجری، مانند مشتاق و هاتف و دیگران از بانیان بازگشت ادبی بود. وی مدتی در خراسان و اصفهان و شیراز روزگار گذرانید و نادرشاه و سپس کریمخان زند را مدح گفت. در قصیده و غزل از روش شاعران قدیم پیروی کرد و سبک عراقی را از نو در شعر خود بوجود آورد. منظومه‌ای بنام یوسف و زلیخا و نیز تذکرة‌ای بنام آتشکده‌ی آذر دارد. این قطعه شعر از اوست:

بشیر شهر فقیری ز جوع برد پناه  
بدین امید که از لطف خواهدش نان داد  
هزار مسأله پرسیدش از مسائل و گفت  
که گر جواب تگویی، نخواهمت نان داد  
نداشت حال جدل آن فقیر و شیخ غیور  
ببرد آیش و نان نداد، تا جان داد  
عجب که با همه دانائی او نمیدانست  
که حق به بنده نه روزی بشرط ایمان داد  
من و ملازمت آستان پیر مغان  
که جام می‌بکف کافر و مسلمان داد

## ب - فقهای دوره‌ی صفویه

- ۱ - نورالدین علی بن عبدالعالی مشهور به محقق ثانی - محقق در دربار شاه طهماسب اول قرب و منزلت داشت و بسال ۹۴۰ درگذشت.
- ۲ - احمد بن محمد معروف به مقدس اردبیلی - وی طرف توجه شاه عباس بود و در سال ۹۹۲ وفات یافت.
- ۳ - ملا محمد تقی مجلسی - اولین کسی بود که احادیث و اخبار مربوط بفضایل شیعه را جمع‌آوری کرد و بسال ۱۰۷۰ چشم از جهان فرو بست.
- ۴ - ملا محمد باقر مجلسی فرزند ملا محمد تقی مجلسی - وی بیش از پدر خویش شهرت داشت. از کتب مشهور او بحار الانوار، عین الحیات، مشکوة الانوار، حلیة المتقین، حیات القلوب، تحفة الزائرین، جلاء العیون، حق الیقین و زاد المعاد را نام می‌بریم. وفات وی بسال ۱۱۱۱ اتفاق افتاد.

پ - دانشمندان و فیلسوفان دوره صفوی که غالباً بزبان عربی تألیفات دارند.

## ۱ - میرداماد

میرمحمدباقر بن محمد استرآبادی متوفی بسال ۱۰۴۱ از مشاهیر فلاسفه و دانشمندان زمان صفوی است. لقب داماد از پدرش که داماد محقق ثانی بود برای او بجای ماند. زادگاهش استرآباد بود، در مشهد بتحصیل پرداخت و در اصفهان اقامت گزید. نزد معاصران خود احترام زیاد داشت و مجالس درس او در نظر اهل علم بسیار مفتنم بود. صدرالدین شیرازی از مجلس درس او استفاده کرده است. میرداماد تالیفات متعدد فلسفی و مذهبی دارد که همه بزبان عربی نوشته شده و از آن جمله است کتاب صراط المستقیم و قبسات در مسائل حکمت و کشف الحقایق در حکمت و دین. میرداماد اشعار فارسی نیز سروده و مثنوی مشرق الانوار از اوست. وی در اشعار خود اشراق تخلص می‌کرد.

## ۲ - ملا صدرا

صدرالدین محمد اصلش از شیراز و نام پدرش ابراهیم بود. مدتی نزد میر داماد به تحصیل فلسفه پرداخت. او را میتوان معروفترین فیلسوف دوره‌ی اخیر ایران شمرد. افکار فلسفی دقیق داشت و در این رشته دارای مقام و شهرتی خاص بود. تالیفات وی در حکمت مرجع و مآخذ اهل علم و نخبه‌ی آنها عبارتست از اسفار، شواهد ربوبیه، مشاعر و کتاب المبدء والمعاد. همچنین رسایل متعددی در مسائل مختلف علمی از او باقیست. شرح قسمتی از اصول کافی تالیف شیخ کلینی و تفسیر چند سوره از قرآن از آثار اوست. شیخ صدرالدین بسال ۱۰۵۰ در بازگشت از سفر مکه در بصره وفات یافت.

## ۳ - شیخ بهائی

شیخ بهاءالدین حسین عاملی معروف به شیخ‌بهائی چون از شیعیان جبل‌عامل بوده عاملی شهرت یافت. پدر وی از شاگردان شیخ زین‌الدین شهید ثانی بود و

هنگامی که استادش بجرم تشیع توسط ترکان بقتل رسید، باتفاق بهاءالدین باصفهان آمد. بهاءالدین نزد استادانی چون ملا عبدالله یزدی و ملاعلی و ملا افضل قائنی بفرگرفتن الهیات و ریاضیات و طب مشغول شد، در زمره‌ی فقها درآمد و بمقام شیخ الاسلامی رسید. وی سفری بزیارت مکه رفت و پس از بازگشت بلباس اهل طریقت ملبس گردید. آنگاه به حجاز و مصر و شام و عراق سفر کرد و با علما و عرفای بزرگ آشنا شد. تولداو در ۹۵۳ هجری و وفاتش در ۱۰۳۱ اتفاق افتاد. از تالیفات مهم او جامع عباسی - مشتمل بر فتاوی شرعیه - مفتاح الفلاح و تشریح الافلاک و خلاصه الحساب و کشکول و مثنوی نان و حلوا و مثنوی شیر و شکر را میتوان نام برد.

#### ۴ - ملامحسن فیض کاشانی

محمدبن مرتضی کاشانی معروف به ملامحسن فیض شاگرد و داماد ملاصدرا بود. وی علاوه بر حکمت و فقه، در سرودن شعر نیز مهارت داشت. شمار تالیفات او را بالغ بر دویست رساله و کتاب دانسته‌اند. او این کتب را در فاصله سالهای ۱۰۲۹ تا ۱۰۹۵ برشته‌ی تحریر در آورده است. ملامحسن در سال ۱۰۶۵ از کاشان بشیراز رفت و در خدمت سید ماجد بحرینی (از علمای معروف) و ملاصدرا بکسب کمالات اشتغال ورزید. مهمترین تالیف فارسی او ابواب الجنان است. وفات وی در حدود سال ۱۰۹۱ اتفاق افتاد و معروف است که شش الی هفت هزار بیت شعر فارسی سروده است.

#### ۵ - ملا عبدالرزاق لاهیجی

وی مانند ملامحسن فیض کاشانی شاگرد ملاصدرای شیرازی بود و شعر نیز میسرود و فیاض تخلص میکرد. از کتب معروف او یکی گوهر مراد و دیگری سرمایه‌ی ایمان و هر دو بزبان فارسی است. شوارق‌الالهام را در شرح تجرید خواجه نصیر طوسی نوشته است.

دیگر از دانشمندان معروف، محقق ثانی متوفی بسال ۹۴۰ و میرزا ابوالقاسم میرفندرسکی را میتوان نام برد که در سال ۱۰۵۰ هجری وفات یافت. میرفندرسکی در ریاضیات و حکمت استاد بود و به فارسی نیز شعر می‌سرود.

# فصل سوم

## سلسله‌ی قاجاریه

( ۱۲۰۹ تا ۱۳۴۴ هجری )

الف - ابتدای کار قاجاریه

بنا بنوشته‌ی حسن پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی و دکتر محمد جواد مشکور، قاجاریه طایفه‌ی اصلا " از نژاد مغول و از قبایلی هستند که در عهد چنگیز و اخلاف او همراه کشورگشایان تاتار از مغولستان ببلاد اسلامی آمده در نواحی بین شام و ایران و مخصوصاً " در حدود ارمنستان مقیم شدند .

تا زمان تشکیل دولت صفوی چندان اسمی از ایل قاجار در تاریخ دیده نمیشود . یکی از هفت ایل ترک که سلسله‌ی صفویه را در رسیدن بقدرت یاری کردند ، طایفه‌ی قاجار بود . در آن هنگام قاجاریه در ارمنستان بسر میبردند و سپس در زمره‌ی طوایف هفتگانه‌ی قزلباش بشمار آمدند .

شاه عباس طایفه‌ی قاجار را از مسکن اصلی خود ارمنستان مهاجرت داده به سه طایفه تقسیم کرد و به مرزهای ایران کوچانید : یک طایفه را به گرجستان ، دسته‌ای را برای جلوگیری از ازبکان به مرو و گروه سوم را برای مقابله با ترکمانان به استرآباد فرستاد . طایفه‌ای که در استرآباد بود خود به دو دسته تقسیم شد : گروهی که در بالای قلعه‌ی مبارک آباد آنطرف رود گرگان اقامت کرد به یوخاری باش یعنی ساکن

قسمت علیای رود معروف گردید و دسته‌ای که در طرف پائین سکونت گزید، آشاقه باش یعنی ساکن قسمت سفلی رود نامیده شد.

بعقیده‌ی رابرت گرنٹ واتسن، ایشان از نژاد ترک و شامل سه تیره بنام سولدوز، تنگکوت (تنگقوت) و جلایر بودند. سولدوزها هیچوقت بایران نیامدند. تنگکوتها که چند صد خانوار بودند با اقوام مغول مخلوط شدند، ولی جلایرها در ایران و توران اقامت گزیده ابتدا نام خود را به تمام آن قبیله دادند. و اما بگفته‌ی اکثر مورخان، غالباً "بین دو طایفه‌ی یوخاری‌باش و آشاقه‌باش اختلافاتی وجود داشت. در زمان هجوم افغانان به ایران، فتحعلی‌خان قاجار رئیس تیره‌ی قوانلو که از قبیله‌ی آشاقه‌باش بود به اردوی شاه طهماسب دوم پیوست و در نزد او قرب و منزلتی پیدا کرد و بمقام سپهسالاری رسید. ولی چنانکه در پیش خواندیم، نادرقلی وسایل قتل او را فراهم کرد و خود زمام امور لشکر شاه طهماسب را در دست گرفت. فتحعلی قوانلو دو پسر داشت: یکی محمد حسین‌خان که در کودکی وفات یافت و دیگری محمد حسن‌خان که بهنگام کشته شدن پدرش دوازده سال داشت. نادر که موجبات قتل فتحعلی‌خان آشاقه‌باش را فراهم آورده بود، در مقابل آن قبیله، طایفه‌ی دیگر قاجار یعنی یوخاری‌باش را مورد حمایت خود قرار داد و یکی از افراد این طایفه را که محمد حسین‌خان نام داشت به فرمانروایی گرگان و استرآباد منصوب کرد، و او همان کسی است که در سال ۱۱۵۱ بدستور رضاقلی‌میرزا پسر نادرشاه، شاه طهماسب دوم و دو پسر او را بقتل رسانید.

در سال ۱۱۵۶ که نادر گرفتار جنگ با عثمانیها بود، محمد حسن آشاقه‌باش باکسان خود استرآباد را تسخیر کرد. نادر محمد حسن‌خان یوخاری‌باش را به سرکوبی او فرستاد. محمد حسن‌خان آشاقه‌باش به دشت ترکمن پناهنده شد و تا نادر زنده بود کاری از پیش نبرد و همچنان مخفی میزیست. پس از کشته شدن نادر، محمد حسن‌خان قاجار قوانلو از مخفیگاه خود بیرون آمده استرآباد را تسخیر کرد، احمد خان ابدالی و آزادخان افغان را شکست داد و آذربایجان را گرفت، ولی دو پسر او آقا محمد خان و حسین‌قلی‌خان در دست‌هواداران کریمخان گرفتار شدند. چنانکه گفتیم، آقا محمد خان بدستور سبزه‌علی بیک اخته شد و بشرحی که در پیش گذشت، محمد حسن‌خان قاجار سرانجام در جنگ با شیخ علیخان زند مغلوب و بدست یکی از امرای قاجار که بدسته مخالف او تعلق داشت، کشته شد.

## ب - آغا محمدخان

آغامحمدخان پسر محمد حسن خان آشاقه‌باش در تحت حمایت کریمخان زند درآمده در شیراز بسر می‌برد. کریمخان که از عمل ناشایست یکی از سرداران خود درباره‌ی آغامحمدخان منفعل بود، ویرا مورد شفقت قرار داده با او مهر و ملاطفت می‌کرد و از آنجا که به عقل و درایتش اعتقاد داشت، غالباً در امور کشور با او بمشورت می‌نشست و حتی برسم تعارف ویرا پیران ویسه<sup>(۱)</sup> میخواند. بعلاوه عمه‌ی آغامحمدخان زن کریمخان بود و چون وی خواجه بود، میتوانست بدون برخورد با مانع و مخالفت، در حرم خان زند داخل شود.

بهنگام بیماری کریمخان، آغامحمدخان پیوسته مترصد مرگ او بود. روز پیش از درگذشت کریمخان برای شکار به خارج شهر رفت. نزدیک دروازه‌ی شهر رسیده بود که از خبر مرگ وی آگاه شد. با شنیدن این خبر شیراز را ترک گفته باصفهان عزیمت کرد. سپس راه مازندران را در پیش گرفته اموال کاروانی را که حامل وجوه مالیات بود تصرف کرد و بقبیله‌ی خویش پیوست. نابرداری وی مرتضی قلیخان با او به مخالفت برخاسته خود را شاه اعلام کرد و آغامحمدخان را محبوس ساخت. اما آغامحمدخان بزودی از زندان گریخته بر ایالات بحر خزر دست یافت و دعوی حکومت کرد.

کوششهای اولیه‌ی آغامحمدخان صرف ایجاد وحدت و یگانگی بین قبایل قوئلو (آشاقه‌باش) و دولو (یوخاری باش) قاجار شد. در این امر با نهایت تدبیر و سیاست عمل کرد و در حالیکه هرج و مرج شدیدی جنوب ایران را در بر گرفته و خوانین زند و بختیاری بر سر سلطنت بنزاع برخاسته بودند، وی با فراغ خاطر گرگان و مازندران و گیلان را تحت تصرف در آورد. سپس مقارن جلوس علیمراد خان بر تخت سلطنت، نفوذ خود را تا حدود اصفهان بسط داد و از آن پس با خوانین زند وارد جنگ شد. شرح اقدامات و لشکرکشیهای آغامحمدخان در ولایات مرکزی و جنوبی ایران ضمن وقایع دوره‌ی جانشینان کریمخان گفته شد و در اینجا نیازی بتکرار آن نمی‌بینیم.

۱ - پیران ویسه وزیر افراسیاب پادشاه توران بود.



## ۱ - پادشاهی آغامحمدخان

آغامحمدخان پس از دستگیری لطف‌علیخان و سه‌ماه استراحت در شیراز، عازم تهران شد و آن شهر را بی‌ایتختی برگزید. سپس در شوال سال ۱۲۰۹ از تهران بطرف آذربایجان حرکت کرده از راه سراب و خلخال و اردبیل بکنار رود ارس رسید و پس از گذشتن از پل آن رودخانه، دوتن از سرداران را مأمور محاصره‌ی قلعه‌ی شوشی کرد و دو دسته از سپاهیان را برای تسخیر ایروان گسیل داشت. همچنین سفیری نزد ارایکلی (هراکلیوس) پادشاه گرجستان فرستاده او را باردوی خویش خواند.

هراکلیوس برابر قراردادی که قبلاً با کاترین دوم ملکه‌ی روسیه بسته بود، از تبعیت ایران خارج شده زیر حمایت دولت روسیه قرار گرفته و در مقابل، کاترین از طرف خود و جانشین خویش متعهد شده بود که ارایکلی و جانشینان او را برای همیشه تحت حمایت خود قرار دهد. مخالفت ارایکلی و ابراهیم خان جوانشیر حاکم قراباغ آغامحمدخان را دچار زحمت کرد. با این وصف ابتدا بجانب شوشی شتافت و درهشت فرسنگی آنشهر اردو زده مصطفی‌خان دولو را با پنجهزار نفر به عسکران واقع در سه فرسنگی قلعه‌ی شوشی فرستاد. دسته‌ی دیگری از سپاه قاجار بسررداری پیرقلیخان شام بیانی در شش فرسنگی مغرب شوشی برادرزادگان جوانشیر را مغلوب و عده‌ی کثیری از همراهان ایشان را دستگیر نمود. ابراهیم خان اظهار اطاعت کرد و آغامحمدخان بعد از دو ماه توقف در حوالی شوشی و گنجه، عازم تفلیس شد.

چنانکه پیش از این اشاره شد، آغامحمدخان سفیری نزد ارایکلی فرستاده‌او را بنزد خود دعوت کرد. ارایکلی باین امر تن در نداده تفلیس را مستحکم ساخت و با سپاه خویش از شهر خارج شد. در چهارفرسنگی آن شهر با چهل‌هزار نفر از سپاهیان قاجار که از حوالی شوشی و گنجه آمده و در آن ناحیه بهم پیوسته بودند روبرو گردیده شکستی فاحش یافت و عازم تفلیس شد و سپاهیان نیز با بفرار نهادند. آغامحمدخان بجانب تفلیس حرکت کرده آنجا را باسانی مسخر ساخت و پس از تعیین و انتصاب حکام تفلیس و شیروان و ایروان و دربند، بتهران بازگشت. آغامحمدخان در آغاز کار شهر استرآباد را بی‌ایتختی انتخاب کرد، ولی هنگامیکه غرب ایران را بتصرف در آورد، دریافت که آن شهر دورافتاده برای

مرکزیت چنین کشوری مناسب نیست. سهمین جهت تا مدتی شیر ساری را پایتخت خود قرار داد، اما این شیر را نیز برای منظور خود شایسته نیافت. سرانجام هنگامی که در سال ۱۲۵۵ پادشاهی خود را اعلام کرد، مقر سلطنت را در تهران قرار داد. جهت این گزینش آن بود که تهران از استرآباد و محل ایل قاجار چندان فاصلهای نداشت. بعلاوه آغامحمدخان از آنجا بهتر میتوانست مواظب اعمال و فعالیت‌های کشور روسیه باشد.

در همین سال آغامحمدخان حاجی ابراهیم کلانتر پسر حاجی هاشم شیرازی را که سابقاً "وزارت جعفرخان و لطف‌علیخان را برعهده داشت بصدارت برگزید و او را اعتمادالدوله لقب داد. ضمناً از آنجا که مقطوع‌النسل و فاقد فرزند بود، باباخان پسر بزرگتر برادر فقید خود حسینعلیخان جهانسوز را به ولیعهدی و نیابت سلطنت اختیار کرد. در ضمن - بشرحیکه در پیش گذشت - برای خاتمه‌ی کار سلسله‌ی زندیه بجنوب لشکر کشیده لطفعلیخان را در کرمان شکست داد. لطفعلیخان بدست حاکم بم گرفتار و بدشمن خود تحویل داده شد. آغامحمدخان پس از دستگیری لطفعلیخان دستور داد که با مردم کرمان - بسبب کمکی که به لطفعلیخان کرده بودند - با نهایت شدت و قساوت رفتار شود. دژخیمان او بیست‌هزار جفت چشم اهالی را از حدقه بیرون آورده به وی تقدیم کردند و بدین طریق تمام جمعیت مردان شهر کور شدند و علاوه بر آن زنانشان نیز مانند بردگان بدست لشکریان بیرحم و خونخوار آغامحمدخان اسیر گردیدند. سپس دستور داد که شصت نفر اسیر کرمانی را گردن زدند و سیصد نفر دیگر - که آنها را نیز بعداً "کشت - سرهای کشته‌شدگان را به شهر بم حمل کرده در آنجا در نقطه‌ای که لطف‌علیخان دستگیر شده بود از سرهای آنان مناره‌ای ترتیب دادند. همچنین دستور داد قبر کریمخان زند را نبش کنند و استخوانهای آن مرد بزرگ را از شیراز بتهران برده زیر پلکانهای قصرش مدفون سازند تا بهنگام ورود و خروج بر استخوانهای آن پادشاه عادل گام بگذارد و بدینوسیله حس کینه‌توزی خود را نسبت بوی ارضا کند. آغامحمدخان در اینراه به کارهای ننگین دیگری نیز دست زد که تاریخ از نوشتن آنها شرم دارد.

## ۲ - هجوم به گرجستان

بطوریکه اشاره رفت، پس از سقوط تفلیس، ایروان نیز تسلیم شد ولی قلعه‌ی

شوشی همچنان بمقاومت خود ادامه میداد. در اواخر سال ۱۲۱۰ از جانب روسیه سپاهی به سرداری ژنرال گودویچ و ژوبوف به حمایت هراکلیوس آمده شهرهای قفقاز مانند دربند و باکو و شوشی و قراباغ و گنجه را تصرف کرد. اما از آنجا که بخت با آغامحمدخان یار بود، در همان زمان کاترین ملکه‌ی روسیه درگذشت و پسرش پل بجای او نشست و لشکریان روسی قفقاز را ترک کرده بکشور خود بازگشتند.

### ۳ - تاجگذاری آغامحمدخان قاجار

با اینکه آغامحمدخان در سال ۱۲۰۵ پادشاهی خود را اعلام کرده بود، معهذ از تاجگذاری خودداری میکرد. بالاخره در رمضان سال ۱۲۱۰ بنا بدرخواست مکرر مردم مراسم تاجگذاری را در کاخ گلستان بعمل آورد و تاج کیانی بر سر گذاشت.

### ۴ - تسخیر خراسان

قبل از مراسم تاجگذاری، جز خراسان همه‌ی شهرهای ایران در تصرف آغامحمد خان بود. شاه قاجار پس از انجام مراسم مزبور از راه استرآباد بخراسان رفت و بعد از تنبیه و سرکوبی ترکمانان بسوی مشهد رهسپار شد. در این هنگام شاهرخ میرزای نابینا نوه‌ی نادرشاه در خراسان سلطنت میکرد. پسر او نادرمیرزا از ترس آغامحمدخان به افغانستان گریخت و پدر کور و ناتوان خود را در چنگال حریفی قوی پنجه تنها گذاشت.

در هنگام ورود آغامحمدخان به مشهد، شاهرخ میرزا به استقبال او رفت. آغا محمدخان او را بگرمی پذیرفت، اما کمی بعد به این عنوان که جواهرات نادری به پادشاه وقت تعلق دارد آنها را از شاهرخ گرفت و چون گمان میکرد که هنوز نفایسی در نزد وی باقی مانده باشد، دستور داد او را شکنجه کنند. اما شکنجه‌های گوناگون او را بحرف نیاورد و تنها پس از آنکه خمیر بر سرش گذاشته سرب گذاخته بر آن ریختند، یاقوت مشهور اورنگ زیب را بروز داد. آغامحمدخان که دیوانه‌ی پول و جواهر بود، از فرط خوشحالی دستور داد شکنجه را متوقف سازند، ولی دیگر دیر شده و شاهرخ در اثر شکنجه‌ها در گذشته بود.

در ژوئیه‌ی سال ۱۲۹۶ میلادی دو سفیر بنامهای الیویه و بوگی از طرف

دولت فرانسه به تهران وارد شدند تا سه دولت ایران، فرانسه و ترکیه را بر علیه روسیه متحد سازند. گرچه آغامحمدخان این دو سفیر را بحضور نپذیرفت، ولی با وجود براین با آنان در کمال احترام رفتار کرد و با پاسخ رضایت بخشی دلگرمشان ساخت.

#### ۵ - تسخیر قلعه‌ی شوشی و قتل آغامحمدخان

آغامحمدخان پس از تسخیر خراسان بجانب گرجستان رفت و آهنگ تسخیر قلعه‌ی شوشی کرد، زیرا ابراهیم خلیل‌خان والی آن حدود به هیچ‌وجه فرمان وی را گردن نمی‌نهاد. پادشاه قاجار در بهار سال ۱۲۱۱ به گرجستان لشکر کشید و با اینکه رود ارس به سبب بارانهای بهاری خروشان و پر آب بود، با سپاه خود بر آب زد و از آن رود گذشت و قلعه‌ی شوشی را محاصره کرد. در اندک زمانی قلعه فتح شد و ابراهیم خلیل‌خان به داغستان گریخت. سه روز پس از تصرف قلعه، شاه از غوغای نزاعی که بین دو نفر از نوکرهای شخصی او در گرفته بود ناراحت شده دستور قتل هر دو را صادر کرد. صادقخان شقاقی سردار او به عنوان اینکه شب جمعه است، تقاضا کرد اجرای حکم اعدام بروز بعد موکول شود. آغامحمدخان این پیشنهاد را قبول کرد و در اثر تشویشی که بر وی عارض شده بود جانب احتیاط را رعایت نکرده آنان را آزاد گذاشت. خدمتکاران که وی را می‌شناختند و میدانستند که از کشتن آنها چشم‌پوشی نخواهد کرد، سحرگاه همان شب بر بالین او رفته ویرا کشتند (شب بیست و هفتم ذی‌حجه ۱۲۱۱) و تاج و کمر و صندوقچه‌ی جواهراتش را که همواره با خود داشت نزد صادقخان شقاقی برده‌او رابه‌قیام بر ضد قاجاریه تحریک نمودند. نخستین شاه قاجار بهنگام مرگ ۶۳ سال داشت.

#### ۶ - خصائل آغامحمدخان

سرسلسله قاجار در طی ۱۸ سال حکومت خود قسمت اعظم خاک ایران را تحت انقیاد خویش در آورد و درینراه از سه حربه شمشیر، رشوه و تدبیر استفاده کرد. مردی سنگدل و عقده‌ای (بسیب مقطوع‌النسل بودن)، خشن و کینه‌توز، سخت‌کش و بیرحم بود. اندامش از دور بیک جوان میمانست، ولی کسی که باو

نزدیک می‌شد، مرد کوسه‌ای را می‌دید که صورتی چروکیده و قیافه‌ای ترسناک دارد. آغامحمدخان به یک نکته خوب توجه داشت و آن اینکه تا یک قبیله‌ی متحد از او پشتیبانی نکند، نخواهد توانست به آمال خود برسد. بنابراین رؤسای شاخه‌ی دیگر قبیله‌ی قاجار اعم از آنها را که پدرش را کشته یا نسبت بشخص او بد کرده بودند، مورد عفو قرار داد و با ابراز ملامت، آنان را فدایی و جان‌نثار خویش ساخت. وی با وجود همه‌ی سفاکیها و خونریزیها توانست ایرانی متحد و قوی و امن از خود بیادگار بگذارد و مرزهای کشور را تا حدودی در چارچوب طبیعی خود تثبیت کند.

سرجان ملکم در کتاب خود چنین مینویسد: "آغامحمدخان اندامی ضعیف داشت، چنانکه از دور پسری ۱۴ ساله بنظر می‌آمد. صورت بی‌موی پرچینش چون زنان سالخورده می‌نمود. صورتش اگرچه هیچوقت از دیدن نیکو نبود ولی در هنگام غضب حالتی مهیب می‌گرفت، طبیعتی منتقم داشت. حب جاه و مال بر مزاجش غالب و رسوخش در مزاج دیگران بغایت بود. بسبب شناخت طبایع دیگران و قوه‌ی اخفای سرایر خود، بر دشمنان خود ظفر بیسافت، در جنگها اگر کار باحیله پیشرفت میکرد، بشمشیر متوسل نمیشد. با اهل شریعت با احترام و رافت میزیست و خود نیز علی‌الظاهر مقدس بود و همیشه نماز بوقت میخواند و هر نیمه شب - اگرچه در عرض روز زحمات بسیار کشیده بود - بزمیخاست و عبادت می‌پرداخت. در مورد بی‌رحمی و سنگدلی و قساوت او همین بس که برای جانشین کردن برادرزاده‌ی خود باباخان، از کشتن برادران و پسرعموهای خود نیز احتراز نکرد، و با اینکه پس از دستگیری لطف علیخان تمام مردان کرمان را اعم از جوان یا پیر یا کشت و یا کور کرد و شهر کرمان را بشهر کوران تبدیل ساخت، در حالیکه کرمان را تسخیر کرده بود و از شهرهای خود او بحساب می‌آمد و مردم کرمان جزو ملت او بشمار می‌آمدند!

پ - فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ هـ .)

هنوز نعش آغامحمدخان را بخاک نسپرده بودند که قسمتی از اردوی او به سرکردگی صادقخان شقاقی سربشورش برداشت، اما با تدبیر حاجی‌ابراهیم خان کلانتر (اعتمادالدوله) بقیه‌ی افراد سپاه بسوی تهران حرکت کردند. باباخان ولیعهد

ایران که در پنهنگام فرمانفرمای فارس بود، با شنیدن خبر کشته شدن عموی خود شتابان بتهران عزیمت کرد. آغامحمدخان در هنگام لشکرکشی به گرجستان، به میرزا محمدخان قاجار حکمران تهران دستور داده بود که دروازه‌های شهر را بروی هیچکس بجز باباخان نگشاید. محمدخان بر اساس همین دستور دروازه‌های شهر را بسته منتظر ورود باباخان شد. در بیستم صفر سال ۱۲۱۲ ولیعهد به پایتخت رسید و حاجی ابراهیم خان کلانتر علیرغم وجود مدعیان شاه جوان، در رسیدن او به تهران و بدست گرفتن زمام امور کشور، کفایت خاصی از خود نشان داد.

باباخان که بهنگام رسیدن بسلطنت بیست و شش سال داشت، در عید فطر سال ۱۲۱۲ با نام فتحعلی شاه در تهران تاجگذاری کرد. در آغاز یکی از عموزادگان خود را که دعوی شاهی داشت نابینا ساخت. سپس بسرکوبی صادقخان شقاقی شتافت که جواهرات آغامحمدخان را تصاحب کرده و لشکری ترتیب داده تا قزوین پیش آمده بود. شاه جوان در ربیع‌الاول همان سال صادقخان را شکست داد. صادقخان به آذربایجان گریخت؛ ولی دیری نگذشت که با پس دادن جواهرات مورد عفو قرار گرفت و به حکومت سراب رسید. ابراهیم خلیلخان جوانشیر حاکم سابق قلعه‌ی شوشی نیز از در اطاعت درآمد. فتحعلی شاه دستور داد جسد آغامحمدخان را که در شوشی بامانت سپرده شده بود به نجف اشرف برده در آنجا دفن کنند.

یکی دیگر از مدعیان فتحعلی‌شاه، محمدخان زند پسر زکیخان بود که اصفهان را گرفته دعوی شاهی میکرد. اما وی نیز بزودی شکست خورده و به کوههای بختیاری گریخت و سرانجام دستگیر و نابینا گردید. مدعی دیگر سلطنت علیقلیخان برادر آغامحمدخان بود. او نیز در اندک زمانی گرفتار و نابینا شد. حسین‌قلیخان برادر فتحعلی‌شاه که از طرف برادرش به فرمانروائی فارس منصوب شده بود نیز در محل ماء‌موریت خود علم طغیان برافراشته برادر حاجی ابراهیمخان اعتمادالدوله را که کوتوال قلعه‌ی فارس بود دستگیر و نابینا کرد. سپس به اصفهان حمله برده آنشهر را مسخر ساخت. فتحعلی‌شاه که در این هنگام در آذربایجان بود بمقابله با برادر شتافته، او را شکست داد، ولی دو برادر بوساطت مادر خود با یکدیگر صلح کردند. فتحعلی‌شاه در ذیحجه‌ی سال ۱۲۱۳ چهارمین پسر خود عباس‌میرزا را به ولیعهدی برگزید، او را بفرمانروایی آذربایجان فرستاد و میرزا عیسی‌خان فراهانی معروف به میرزا بزرگ یا قائم‌مقام اول را به وزارت او منصوب کرد. از آنجا که نادر میرزا پسر شاهرخ افشار پس از کشته شدن آغامحمدخان با کمک

افغانها بر خراسان چیره شده بود، فتحعلی‌شاه به خراسان لشکر کشیده‌نادر میرزا را دستگیر کرد و ویرا در تهران بقتل رسانید.

### روابط ایران و هند

در سال دوم پادشاهی فتحعلیشاه، زمانشاه‌نواده‌ی احمدخان درانی امیرافغانستان از کابل به سند و پنجاب حمله کرد. لرد ولسلی فرمانفرمای بنگال که در این هنگام مشغول فرونشاندن قیام تیپو سلطان میسور بود، برای جلوگیری از حمله‌ی افغانها به هند که خطری برای آن کشور محسوب می‌شدند، مهدیقلی خان نماینده‌ی شرکت تجاری هند در بوشهر را به دربار ایران فرستاد تا از فتحعلی‌شاه بخواهد از حمله‌ی زمانشاه به هندوستان ممانعت کند. فتحعلی‌شاه بعد از عقد معاهده با حکومت هند، دو برادر زمانشاه یعنی محمود و فیروز را که از بیم وی بایران پناهنده شده بودند بر علیه او تحریک و تقویت کرد. محمود میرزا در سال ۱۲۱۶ قندهار و کابل را از برادر گرفته زمانشاه را دستگیر و کور کرد و خود را تحت حمایت ایران قرار داد. بسال ۱۲۱۵ فتحعلی‌شاه نسبت به حاجی ابراهیم کلانتر بدگمان شده دستور داد او و خویشان ذکورش را بیرحمانه بقتل برسانند.

### مسأله‌ی گرجستان

شش ماه پس از کشته شدن آغامحمدخان در شوشی، هراکلیوس پادشاه پیر گرجستان در گذشت و پسرش گیورگی - که بفارسی گرگین خوانده میشود - بجای پدر بر تخت نشست. گیورگی خود را تحت حمایت روس قرار داد و به موجب معاهدہ‌ای که با پل اول جانشین کاترین منعقد کرد، عنوان تسار یا تزار گرجستان هم به امپراتور روس داده شد و عنوان پادشاهان گرجستان به نایب‌السلطنه تبدیل شد. گیورگی در شعبان ۱۲۱۵ درگذشت و دو ماه بعد روسها رسماً "گرجستان را ضمیمه" روسیه کردند.

پس از الحاق گرجستان بروسیه، الکساندر سردار گیورگی که از عهده‌ی مقابله با سپیانوف - و بقول مردم ایران اشپخدر یعنی انسپکتور<sup>(۱)</sup> - فرمانروای جدید

قفقاز - که در تاریخ ذی‌قعدةی ۱۲۱۷ به تفلیس آمده بود - بر نمی‌آمد، با کسان خود به فتح‌علی‌شاه پناه برد. سیسیانوف بگرفتن گرجستان قناعت نکرده گنجه و شوشی را نیز متصرف شد. سپس قراباغ به تصرف روسیه درآمد و این عمل بمنزله‌ی آغاز جنگ بین ایران و روسیه بود.

### ۳ - روابط ایران و فرانسه

هنگامیکه انگلستان در هندوستان گرفتار قیام تیپو سلطان میسور بود، ناپلئون بناپارت که با انگلیسی‌ها رقابت سیاسی داشت، بر علیه آندولت به تیپو کمک میکرد؛ اما تیپو در ضمن جنگ با انگلیسی‌ها از پای درآمد و کشته شد. ناپلئون که در هندوستان دوست خود را از دست داده بود، ب فکر افتاد که در آسیا متحد دیگری بر علیه دولت مزبور بدست آورد و بدین نیت که با جلب دوستی فتح‌علیشاه از راه ایران به هندوستان لشکرکشی کند، نماینده‌ی با کفایتی بنام آماده ژوبر را بدربار ایران فرستاد و مقدمات عقد قراردادی را با ایران فراهم آورد. شاه ایران میرزا رضاخان قزوینی را به عنوان سفارت به لشکرگاه ناپلئون در فین‌کن‌اشتاین واقع در لهستان گسیل داشت و وی در ۲۵ صفر سال ۱۲۲۲ از طرف فتح‌علی‌شاه معاهده‌ای در شانزده ماده با پادشاه فرانسه امضاء کرد. به موجب این عهدنامه فرانسه تعهد نمود که با ارسال اسلحه و مهندس و مربی نظامی، در مورد استرداد گرجستان و دیگر متصرفاتی که روسیه در خاک ایران بچنگ آورده بود، بایران کمک کند. در مقابل ایران متعهد شد که در جنگ فرانسه با انگلیس و روس متحدان دولت باشد، رعایای افغانی خود را برای حمله به هند آماده سازد و در صورتی که ناپلئون بخواهد از طریق ایران به هند لشکرکشی کند، امکانات خود را در اختیار آن دولت بگذارد. پس از انعقاد این پیمان، ناپلئون ژنرال گاردان را بعنوان سفیر دولت فرانسه به ایران فرستاد و عده‌ای از افسران و مربیان فرانسوی را نیز بهمراه وی اعزام داشت تا تاکتیک‌های جنگی اروپائی را به سپاهیان ایران بیاموزند.

### ۴ - روابط ایران با انگلیس

انگلیسیها که حرکات حریف خود یعنی فرانسه را در ایران زیر نظر داشتند،



قبل از معاهدهٔ فین‌کناشتاین بوسیلهٔ شرکت تجاری هند شرقی - که جانشین دولت انگلیس در هند بود - هیأتی بریاست سرجان ملکم بایران فرستادند. وی که شخصی زیرک و با تدبیر بود، با تقدیم هدایای گرانبها به فتحعلی‌شاه و دادن رشوه بدرباریان وی موفق شد با ایران قرارداد تجاری و سیاسی منعقد کند. فتحعلی‌شاه تعهد نمود مادام که زمانشاه افغان دست از تعدیات خود به حدود هند انگلیس برنداشته باشد، با او صلح نکند و فرانسویان را بایران راه ندهد. انگلستان متقابلاً "متعهد شد که اگر ایران مورد تهدید روسیه یا افغانان واقع شود، برای آن کشور اسلحه بفرستد. پس از آنکه معاهدهٔ فین‌کناشتاین بین ایران و فرانسه منعقد شد، انگلیسیها بار دیگر در تابستان ۱۲۲۳ سرجان ملکم را به بوشهر فرستادند، ولی فتحعلی‌شاه از پذیرفتن وی خودداری کرد. ملکم به هند بازگشت و حکمران هند برای جبران توهینی که به وی شده بود، نیروئی برای تصرف جزیرهٔ خارک و حمله بسواحل ایران گسیل داشت.

سال ۱۲۲۲ ناپلئون با الکساندر اول امپراتور روسیه صلح کرد و در شهر تیلسیت از شهرهای پروس باوی ملاقات نمود. دو امپراتور در این دیدار پیمانی بر علیه انگلیس منعقد ساختند. ناپلئون علی‌رغم تعهداتی که بموجب معاهدهٔ فین-کن اشتاین با ایران داشت، پیمان شکنی کرده با امپراتور روسیه هیچگونه بحثی در مورد ایران و گرجستان بمیان نیاورد و فتحعلی‌شاه که از کمک فرانسه بایران ناامید شده بود، بناچار در برابر روسیه با انگلیسیها سازش کرد.

در پائیز سال ۱۲۲۳ دولت انگلیس سرهار فورج جونز را که نمایندهٔ آنکشور در بصره بود، به‌عنوان سفیر بتهران فرستاد. وی دو روز پس از حرکت ژنرال گاردان به ایران وارد شد. در محرم ۱۲۲۴ به حضور فتحعلی‌شاه رسید و از طرف جرج سوم پادشاه انگلیس یک قطعه الماس گرانبها بوی تقدیم کرد. در صفر سال ۱۲۲۴ قراردادی مبنی بر اتحاد دو دولت ایران و انگلیس بر علیه روسیه بین وی و فتحعلی‌شاه بسته شد. بموجب این قرارداد عده‌ای از افسران انگلیسی برای تعلیم فنون نظامی به سپاهیان ایران وارد این کشور می‌شدند. ضمناً انگلستان تعهد میکرد که مبلغ یکصد و بیست هزار لیرهٔ انگلیسی بایران بدهد. در همان سال سرجان ملکم با گروهی از کارشناسان نظامی و از جمله سه نفر افسر انگلیسی بنام کاپیتان لیندسی که بیش از دو متر قد داشت - ، پوتین جبر و مازور کریستی بایران آمد و گروه اعزامی مشغول نظم سپاه و تعلیم سپاهیان ایران شدند. فتحعلی

شاه پس از آمدن سرهارفورد جونز، خواهرزاده‌ی حاجی‌ابراهیم کلانتر را که به‌میرزا ابوالحسن‌خان ایلیچی معروفست به‌مراه‌جیمز موریه دبیر سفارت انگلیس بلندن فرستاد. در سال ۱۲۲۵ دولت انگلیس سرگراوزلی را بعنوان سفیر به ایران فرستاد. وی موفق شد طرح عهدنامه‌ی شومی را بریزد که در ذی‌حجه‌ی ۱۲۲۹ به‌گوشش الیس سفیر بعدی انگلیس بتصویب رسید. بر طبق این پیمان دولت ایران متعهد شد که همه‌ی قراردادهائی را که با دولتهای اروپایی دشمن انگلیس بسته بود لغو نماید و به‌دشمنان آن کشور اجازه ندهد برای رفتن به‌ند از خاک ایران عبورکنند. دولت انگلیس هم پذیرفت که در صورت بروز جنگ بین ایران و دولتهای دیگر اروپایی، برای رفع اختلاف بکوشد و در صورت عدم حصول توافق، یا از هندوستان بایران کمک نظامی اعزام دارد و یا در طول مدت جنگ سالی یکصد و پنجاه‌هزار لیره-معادل با دویست‌هزار تومان آنزمان-بعنوان مساعده بایران بپردازد. همچنین در صورت بروز اختلاف احتمالی بین ایران و افغانستان، دولت انگلیس بیطرف بماند و اگر امیرافغانستان به‌هند لشکرکشی کند، دولت ایران الزاماً " به‌وی اعلان جنگ بدهد. این عهدنامه را جیمز موریه از طرف انگلیس و میرزاشفیعی مازندرانی صدراعظم ایران از سوی ایران امضاء کردند.

#### ۵ - جنگ اول ایران و روس ( ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۸ )

دولت روس که از زمان پتر کبیر میل داشت خود را به‌هندوستان و دریای آزاد برساند، پس از ضمیمه کردن گرجستان به خاک خود، خانات گنجه و شوشی و قراباغ را تسخیر کرد و چون مردم آن نواحی بر ضد روسها سر بشورش برداشته بودند، ژنرال لازارف شورش قراباغ را بشدت سرکوب نموده شهر گنجه را که در قلمروایران بود تصرف و ساکنان آنرا قتل عام کرد ( ۱۲۱۸ هجری ). مردم گرجستان و قفقاز از ظلم و ستم روسیه‌ی تزاری بوحشت افتاده بایران توسل جستند و این امر موجب بروز جنگ بین ایران و روسیه شد. فتحعلی شاه پس از وصول خبر تسخیر گنجه و تسلیم ایروان و قراباغ، پسر رشید خود عباس میرزا را باتفاق میرزا شفیع صدراعظم برای جلوگیری از روسها اعزام داشت.

دوران جنگ اول ایران و روسیه ده سال طول کشید. عباس میرزا نخست برای سرکوبی محمدخان قاجار حاکم ایروان که تسلیم سیسیانوف شده بود بانجا حرکت

کرد. محمدخان از عمل خویش پشیمان شده تقاضای عفو کرد و عباس میرزا نیز او را بخشید. نیروهای ایران از همه‌ی جوانب موجبات مزاحمت سیسیانوف را فراهم آورده راه ارتباط او را با تفلیس قطع کردند و او که از عهده‌ی تسخیر ایروان بر نمی‌آمد، در حوالی اچمیادزین از سپاه ایران شکست خورده به تفلیس عقب‌نشینی کرد. سیسیانوف که از پیشرفت بسوی ایروان ناامید شده بود بفرق افتاد که با تسخیر سواحل گیلان، تهرانرا مورد تهدید قرار دهد. اما مردم گیلان در جنگ‌ها پنهان شدند و با جنگ‌های پارتیزانی سپاهیان روس را در تنگنا قرار داده تلفاتی بایشان وارد آوردند. سیسیانوف این‌بار نیز شکست خورده به باکو گریخت و در پای قلعه‌ی آنشهر بضر بگلوله‌ی یکی از فرماندهان ایرانی کشته شد. (۱۲۲۵ هجری). سال ۱۲۲۲ عباس میرزا در محل خانشین از قراء قراباغ با سپاهیان روس روبرو شده ایشان را بسختی شکست داد و شوشی و شیروان را بتصرف درآورد.

#### ۶ - جنگ اصلاندوز

پس از کشته شدن سیسیانوف، گودویچ به فرماندهی سپاه قفقاز برگزیده شد. عباس میرزا در حدود دریاچه‌ی گوگچه سپاهیان روس را بسختی شکست داد. سال ۱۲۲۸ در محل اصلاندوز در کنار رودخانه‌ی ارس بین جنگجویان ایران و روس نبرد در گرفت. هنگامیکه عباس میرزا بشکار رفته بود، روسها ناگهان بر لشکرگاه او حمله برده انتظام سپاه ایران را بهم ریختند. عباس میرزا که غافلگیر شده بود خونسردی خویش را از دست داده دستور عقب‌نشینی صادر کرد. بهنگام عقب‌نشینی هرج و مرج عجیبی در سپاه ایران بوجود آمد، ایرانیان تلفات سنگینی دادند و ماژور کریستی انگلیسی که در کنار لشکریان ایران می‌جنگید نیز کشته شد. گودویچ پس از این پیروزی، بندر لنکران را تسخیر کرد. فتحعلی‌شاه که خطر را نزدیک می‌دید، حاجی میرزا ابوالحسن خان ایلچی را برای درخواست صلح به پترزبورگ فرستاد و سرگراوزلی سفیر انگلیس که بجای سرهارفورد جونز منصوب شده بود از تهران به تفلیس عزیمت کرد و از آنجا وارد پایتخت روسیه شد. دولت روسیه که در این‌هنگام گرفتار جنگ با ناپلئون بود، از پیشنهاد ایران خشنود شد و ژنرال یرمولوف را برای عقد پیمان صلح به ایران فرستاد.

در نتیجه‌ی انعقاد قراردادی که به پیمان گلستان معروف است، به دوره‌ی اول

جنگهای ایران و روس پایان داده شد. این قرارداد در دهکده‌ی گلستان از محال قراباغ آذربایجان کنونی شوروی به میانگیری سرکراوولی و از طرف ایران سماندکی حاجی میرزا ابوالحسن خان به امضاء رسید. عهدنامه‌ی گلستان شامل بازده ماده بود. بموجب این عهدنامه ایران قبول کرد که همه‌ی ولایاتی که تا آن تاریخ بسوی روسیه درآمده بود، همچنان متعلق به این کشور باشد. این قرارداد در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ به امضاء رسید. مالکیت روسیه بر قراباغ و شروان و باکو و دربند و لنکران و قسمی از طالش تا یبید گردید. بعلاوه ایران ناگزیر شد از همه‌ی دعاوی خود در داغستان و گرجستان و ارمنستان و ابخاز بگذرد. همچنین حق کشتیرانی در دریای خزر از ایران سلب گردید و در عوض دولت روسیه تنها متعهد شد که نیابت سلطنت عباس میرزا را برسمیت بشناسد و به سلطنت رساندن وی را تضمین نماید.

#### ۷- وهابیان

مقارن این احوال یکی از مشایخ عرب به نام عبدالعزیز که در ناحیه‌ی درعیه از بلاد نجد حکومت داشت، به مذهب عبدالوهاب نجدی ( ۱۱۱۵ تا ۱۲۵۶ هجری) درآمد. پیروان این مذهب را وهابی می‌خوانند. وهابیان خود را محمدیه نیز می‌گویند. ایشان در تفسیر قرآن به ترحمی ظاهر اکتفا و از تاءویل آن خودداری میکنند. ایشان بنای قبه و گنبد را بر مقابر ائمه و مشایخ دین حرام و زیارت قبور و عزاداری برای پیامبر و ائمه را غیر جایز میدانند. عبدالعزیز که این مذهب را عامل تجدیدی در اسلام می‌پنداشت، در ترویج آن کوشید و پسر خود مسعود راماء مور حمله بکربلا و نجف کرد. سال ۱۲۲۶ وهابیان به کربلا وارد شده پنج هزار مرد و زن را کشتند، ضریح امام حسین (ع) را شکستند و نقایس و قندیلهای زرین و سیمین را بیغما بردند. فتحعلی شاه با شنیدن این خبر بحمایت شیعیان عراق برخاست. وهابیه همچنین مسقط پایتخت عمان را مورد حمله قرار دادند و امام مسقط از شاهزاده حسینعلی میرزا والی فارس استمداد کرد. سپاه ایران از راه مسقط بجانب درعیه یا دژ وهابیان رهسپار شد. مسعودبن عبدالعزیز شکست خورد و امام مسقط به شکرانه‌ی این پیروزی هدایائی تقدیم والی فارس کرد.

## ۸- روابط ایران و عثمانی

سال ۱۲۳۵ روابط ایران و عثمانی تیره شد. علت این امر آن بود که سلیم - پاشا حاکم بایزید قبایل حیدرانلو و سبکی را از ایران منتقل ساخته در سرزمین عثمانی سکنی داد. از طرف دیگر دولت عثمانی نسبت بزوار ایرانی شروع به بد رفتاری کرد. اما در حقیقت آتش اختلاف بین ایران و عثمانی را مازارویچ سفیر روسیه در تهران دامن میزد. فتحعلی شاه عباس میرزا را مأمور جنگ با عثمانی کرد. وی در ذی حجه سال ۱۲۳۶ از راه خوی و چالدران وارد کردستان شد و شهرهای موش و اخلاط و وان و بتلیس را مسخر و شهر ارزروم را محاصره کرد. از طرف دیگر محمدعلی میرزای دولت شاه فرمانروای غرب فرزند کوچکتر فتحعلی شاه مأمور حمله ببغداد شد. شهر مزبور بمحاصره درآمد نزدیک به سقوط بود که محمدعلی میرزا بیمار و مجبور ببازگشت شد. وی در اثر همان بیماری در گذشت و پسرش حشمت الدوله بجای او منصوب گردید.

دولت عثمانی پس از شکست در کردستان و ارمنستان و عراق عرب تقاضای صلح کرد. علت توقف جنگ هم شیوع بیماری و با در عراق عرب بود. در ذی قعدة سال ۱۲۳۸ در ارزروم بین دو دولت معاهدهای به امضاء رسید و به موجب آن قرار شد دولت ایران ولایاتی را که از عثمانی گرفته بود، باز پس دهد و حدود کشور همان مرزهای سابق باشد. اولیای عثمانی نیز تعهد کردند که بزوار و حجاج ایرانی آزار نرسانند و هر یک از دو طرف در پایتخت دیگری نمایندهای بعنوان سفیر داشته باشد.

## ۹- دوره دوم جنگهای ایران و روسیه ( ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ هجری )

عهدنامهی گلستان مرز بین ایران و روسیه را بدرستی تعیین نکرده بود. بخشی از اراضی مرزی واقع در قسمت ایروان و حدود دریاچهی گوگچه عملاً " چراگاه ایلات فرمانبردار ایران بود، ولی روسها ادعای مالکیت آنرا داشتند. مردم مسلمان قفقاز و خوانین طالبش که از تصرف اراضی ایران بدست روسها سخت ناراضی بودند و همچنین علمای دین که کفار را بر مسلمانان مسلط میدیدند، همواره فتحعلی شاه را

به استرداد آن اراضی تشجیع میکردند. گرچه در فصل اول معاهده‌ی گلستان نوشته شده بود که جنگ و خصومت بین دو دولت متروک خواهد ماند، در سال ۱۲۳۲ یعنی چهارسال پس از آن عهدنامه، ژنرال یرمولوف فرماندهی کل سپاه قفقاز از جانب دولت روسیه بایران آمد. فتحعلی‌شاه امیدوار بود که دولت روسیه در مورد استرداد قسمت‌های از دست‌رفته‌ی خاک خود بنمایند و مزبور اختیاراتی داده باشد، ولی با اطلاع از مأموریت او امیدش مبدل بی‌اس شد. یرمولوف چنین پیشنهاد میکرد:

- ۱- ایران بر علیه ترکیه‌ی عثمانی با روسیه متحد شود. ۲- نظر باینکه بازرگانان روسی از دست مردم خوارزم در زحمت هستند، شاهنشاه ایران یا خود آن اراضی را تصرف کند و یا اجازه دهد لشکر روسیه از راه استرآباد و خراسان به خوارزم برود. ۳- یکنفر نماینده‌ی بازرگانی روسی در رشت اقامت گزینند.

فتحعلی‌شاه به هیچیک از آن درخواستها جواب موافق نداد. در همان اوان پرنس منچیکف برای اعلام جلوس نیکلای اول امپراتور جدید روسیه به ایران آمد. دولت‌ایران نسبت به او احترامات شایسته معمول داشت و سفیر روسیه از تبریز برای ملاقات فتحعلی‌شاه به سلطانی‌ی زنجان رهسپار شد. نمایندگان ایران به امید اینکه از ورود او استفاده کرده مرز بین ایران و روس را تعیین نمایند، از اختیارات او سؤال کردند. منچیکف پاسخ داد که وی هیچگونه دستور و اختیاری درباره‌ی تخلیه‌ی ناحیه‌ی اطراف دریاچه‌ی گوگچه ندارد.

نظر باینکه از یکطرف لشکریان روسی گوگچه را بتصرف در آورده و از استرداد آن خودداری میکردند و از طرفی علما هم فتوای جهاد داده و برای تجدید جنگ با روسیه بدولت فشار می‌آوردند، دیگر باره بین ایران و روس جنگ در گرفت و عباس‌میرزا برخلاف میل خود بفرماندهی سپاه ایران منصوب شد. در مرحله‌ی نخست روسها غافلگیر شدند. سپاهیان ایران بیاری مسلمانان مناطق از دست رفته به پیشروی زیادی نائل آمده روسها را از طالش و مغان اخراج و بندر لنکران را دیگر باره تسخیر کردند. مردم باکو و شکی و شروان نیز بر پادگانهای روسی شوریدند و آن ولایات دیگر باره بدست ایران افتاد. همچنین ایروان و تغلیس و گنجه باز به تصرف ایران درآمد. ژنرال مدداف روسی حکمران قراباغ شکستی فاحش یافت و شهر شوش به محاصره‌ی قوای ایران درآمد. اما در این احوال یکی از سرداران معروف روس موسوم به ژنرال پاسکیویچ که از جنگهای عثمانی تجارب بسیاری آموخته بود، پس از ختم جنگ روسیه با عثمانی، نامزد عزیمت به جبهه‌ی ایران شد و به سرداری کل سپاه

قفقاز منصوب گردید. وی در صفر سال ۱۲۴۲ در ناحیه‌ی شمکور و در ربیع‌الاول همان سال در گنجه در نزدیکی مقبره‌ی نظامی گنجوی شاعر مشهور شکست فاحشی بسپاه ایران وارد آورد. عباس میرزا که دچار بی‌پولی شده بود از تهران تقاضای کمک مالی کرد، اما درباریان مفرضانه مانع کمک فتحعلی شاه شدند. ژنرال پاسکیویچ از رود ارس گذشته قلعه‌ی عباس‌آباد را که دژ نظامی استواری بود بمحاصره گرفت. فتحعلی‌شاه و عباس‌میرزا با چهل‌هزار تن عازم استخلاص قلعه‌ی عباس‌آباد شدند، اما دژ مزبور در اثر خیانت قلعه‌دار، بدست روسها افتاد. در سال ۱۲۴۳ عباس میرزا نیروی خود را جمع کرده در حوالی اچمیادزین قوای روس را شکستی سخت داد، ولی باز هم بعلت تهیدستی موفق به ادامه‌ی عملیات خود نشد و فتحعلی‌شاه نیز از آذربایجان بتهران بازگشت. پاسکیویچ ایروان و تبریز و اردبیل را تسخیر کرد. عباس‌میرزا بطرف قافلانکوه عقب‌نشست و چون می‌ت رسید پاسکیویچ پیشروی کرده بتهران برسد، در دهخوارقان به دیدار او رفت. سفیر انگلیس نیز برای میانجیگری پاسکیویچ را ملاقات کرد.

در پنجم شعبان ۱۲۴۳ در قریه‌ی ترکمانچای واقع در راه بین تبریز و میانه عهدنامه‌ی میان ایران و روسیه به امضاء رسید که بمراتب از عهدنامه‌ی گلستان ننگین‌تر و شوم‌تر بود. بموجب این عهدنامه ولایات ایروان و نخجوان به روسیه واگذار شد. خط بین دو کشور نیز از نقطه‌ای واقع در آرات کوچک شروع گردید، به موازات رود ارس امتداد یافته تا نقطه‌ای واقع در سی میلی ملتقای رود ارس و کر رسید، سپس بطرف جنوب شرقی و بعد بسمت مشرق رفته بساحل دریای خزر در آستارا منتهی گردید. میزان غرامتی که ایران میبایستی بپردازد بمبلغ سی میلیون روبل نقره‌ی روسی معادل پنج میلیون تومان بالغ می‌شد. حق کشتیرانی در دریای خزر مجدداً "برای کشتیهای روسی تثبیت و مقرر گردید که بازرگانان روسی و ایرانی کالاهای خود را بکشورهای یکدیگر صادر نمایند و فقط بمیزان پنج درصد بهای کالای مورد معامله حقوق گمرکی بپردازند. دولت روسیه ولیعهدی عباس میرزا و رساندن او رابه تخت سلطنت تاءبید کرد. علاوه بر آن رعایای روسیه در ایران از حقوق ارضی برخوردار شدند که شبیه کاپیتولاسیون<sup>(۱)</sup> ترکیه بود. این حقوق سپس بتدریج بسایر افرادی

۱- حق قضاوت کنسولی برای یک دولت در کشور دیگر - قرارداری که با

دشمن در مورد ترک مخاصمه یا تسلیم بسته شود.

که تابع دول اروپایی بودند اعطا گردید، این امر حق اجرای مجازات نسبت به اتباع روسیه را هم که در ایران مرتکب جرم میشدند از دولت ایران گرفت و بعدها کم کم کار به جایی رسید که تقریباً "اختیار محاکمه از مأمورین دولت ایران سلب شد و استقلال قضایی ایران محدود گردید. کاپیتولاسیون تا یک قرن همچنان ادامه داشت و تنها در زمان سلطنت رضاشاه ملغی گردید.

اما باید دولت انگلیس را مسبب تمام گرفتاریهای ایران و از دست رفتن ولایات مزبور دانست؛ دولتی که از دوران صفویه بایران رخنه کرده و از آن زمان تاکنون باعث تیرمروزی ایران و ایرانیان شده است. در واقع درباریان مغرضی که از ارسال کمک برای عباس میرزا که در حال جنگ بود خودداری میکردند نیز نوکران سرسپرده انگلیس بودند، چون همیشه دولت انگلیس برای رسیدن بمقاصد شوم و تاءمین منافع خود ایران را ضعیف و ناتوان میخواست. انگلستان از زمان پیدایش خویش برای رسیدن باهدف شوم خود در کشورهای مسلمان از اعمال هیچ نیرنگ و حيله و تزویری خودداری نکرده و همیشه باعث نابسامانی دولتهای مزبور بوده است. اگر در جنگ بین روس و ایران عباس میرزا پول و سلاح کافی در اختیار داشت، "محتماً" دو معاهدهی ننگین گلستان و ترکمانچای منعقد نمیشد، بلکه حتی بعضی از شهرهای روسیه هم بتصرف ایران درمیآمد. اما دشمنان باطنی ایران یعنی انگلیسیها و ایرانی نماهای انگلیسی مآب نمیخواستند - و نمیخواهند - ایرانی نفس راحتی بکشد. انگلیسیهای آدم نما دیو صفت و مکار همیشه در صدد بوده اند که با کشتار و فساد در کشورها، منافع خود را حفظ کنند و با حيله و نیرنگ ممالک عقب مانده را زیر چنگ و دندان سیاست ناشایست خویش بگیرند و آنها را استثمار کنند. به کتاب انگلیسیها در میان ایرانیان مراجعه کنید تا جنایات و وحشیگری آنها کلاً بر شما آشکار شود و کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس را بخوانید تا به بینید آنها چگونه با فریفتن مردم، کشور آنها را از هستی ساقط کرده ایشان را خاک سپاه نشانده اند. اگر انگلستان بعد از عهدنامهی ایران با ناپلئون حيله بکار نمیبرد، ایران متحدبزرگی چون فرانسه داشت و هیچوقت شهرهای ایران بوسیلهی قراردادهای ننگین یکی پس از دیگری بدست روسیه نمیافتاد.

#### ۱۵ - سفارت گریبایدوف و قتل او

بموجب معاهدهی ترکمانچای هر یک از دو دولت میبایستی نمایندهی فوق العادهای



به دربار طرف دیگر بفرستد. دولت روسیه گریبایدوف خواهرزاده‌ی ژنرال پاسکیویچ را که از شاعران و نویسندگان جوان روسی بود نخست به تبریز و سپس بتهران فرستاد (سال ۱۲۳۴) و فتحعلی‌شاه وی را بگرمی پذیرفت. گریبایدوف که برای استرداد اسیران ارمنی و گرجی به تهران آمده بود، در امر جمع‌آوری آنان رفتاری خشن داشت. در تهران جمعی از ارامنه و گرجیان مغرض او را احاطه کرده و ادارش ساختند تا به تفتیش خانه‌های مردم بپردازد. در یکی از این تفتیش‌ها گریبایدوف در صدد برآمد دو نفر از زنان تازه مسلمان را بعنوان اینکه تابع دولت روس هستند از خانه‌ی شوهرانشان بیرون بیاورد. میرزا مسیح مجتهد که از علمای تهران بود باستناد این تجاوز، مردم را بقیام بر ضد سفارت روس برانگیخت. مردم بازارها را بسته و سفارت روس را محاصره کردند و در این محاصره سه تن از ایشان به دست مستحفظین سفارت کشته شدند. بهمین جهت اجتماع‌کنندگان سفارت ریخته گریبایدوف و کسان او را بقتل رسانیدند. در این واقعه جز یک روسی کسی جان بدرنبرد. این شخص به روسیه گریخت و طی گزارشی به امپراتور اطلاع داد که دولت ایران بهیچوجه در قتل سفیر دخالت نداشته است. فتحعلی‌شاه از این فاجعه ی‌عظیم سخت متأثر شد و چون می‌ترسید جنگ بین ایران و روس بار دیگر تجدید شود، خسرومیرزا پسر عباس‌میرزا را باتفاق محمدخان امیرنظام و منشی او میرزا تقی‌خان فراهانی - که بعدها ملقب به امیرکبیر گردید - برای عذرخواهی به پترگراد پایتخت روسیه اعزام داشت. خسرومیرزا بخوبی از عهده‌ی ماء‌موریت خود برآمد و سفیر انگلیس هم به بیگناهی دولت ایران شهادت داد. نیکلای اول امپراتور روسیه که با عثمانی‌ها در حال جنگ بود، خسرومیرزا را مورد احترام قرار داده عذر دولت ایران را در بری بودن از قتل گریبایدوف پذیرفت و حتی نیمی از دوکروار تومانی را که دولت ایران بابت قسط اخیر غرامات به روسیه بدهکار بود به خسرومیرزا بخشید. دولت ایران هم میرزا مسیح مجتهد را از تهران به عتبات تبعید کرد و بدین ترتیب غائله خاتمه یافت.

#### ۱۱ - مسئله‌ی هرات و افغانستان ( ۱۲۲۲ )

حاجی فیروز میرزای افغانی که تحت حمایت ایران و حکمران هرات بود، یکی از کماشنگان ایران را که یوسف‌علیخان نام داشت و بر قلعه‌ی غوریان حکومت میکرد بچنگ با دولت ایران برانگیخت، ولی وی در برابر سپاه ایران تاب مقاومت نیاورده

شکستی فاحش خورد و حاجی فیروز میرزا ناچار خراج دوساله و یوسف علیخان را تسلیم ایران نمود. از آنجا که محمدولی میرزا پسر شاه که حکومت خراسان را بعهدہ داشت نسبت به خوانین آن حوالی بی‌اعتنایی و سختگیری میکرد، پس از شکست ایران در اصلاندوز در ۱۲۲۸ هجری، خوانین خراسان سر بشورش برداشتند. فتحعلی شاه محمدولی میرزا را از فرمانروایی خراسان خلع کرد و پسر دیگر خود حسنعلی میرزا ملقب به شجاع‌السلطنه را بحکومت آنجا فرستاد. بسال ۱۲۳۲ شجاع‌السلطنه به دستگیری اسماعیلخان دامغانی امنیت را در خراسان برقرار کرد. یکی از این مخالفان فتحخان، وزیر محمود شاه افغانی بود. شجاع‌السلطنه فتحخان را در نزدیکی کافر قلعه (که بعدها اسلام قلعه نامیده شد) شکستی سخت داد. فتحخان در ۱۲۳۲ بکامران میرزا پسر محمود شاه افغان پناهنده شد و سرانجام کامران میرزا بدستور فتحعلی شاه اورا نابینا کرد. فتحخان برادران متعدد داشت. آنها پس از استماع خبر کورشدن وی سر بطفیان برداشتند و دوست محمدخان که در میان نوزده برادر فتحخان از همه معروفتر بود، در نزدیکی غزنین کامران میرزا را بسختی شکست داد. وی در سال ۱۲۴۲ سلسله افغانان درانی را از کابل و قندهار برانداخته ادعای استقلال کرد و سلسله‌ی افغانان بارکزانی را بنیاد نهاد.

فتحعلی شاه که جنگ با روسیه را بی‌نتیجه میدید، برای اعاده‌ی حیثیت ایران توجه خود را به شرق مبذول داشت. در سال ۱۲۴۸ عباس میرزا را بخراسان فرستاد تا شاید بتواند قسمتی از خاک میهن را که در این ناحیه از ایران جدا شده بود، بکشور بازگرداند. عباس میرزا پس از غلبه بر ترکمانان و خان خیوه، بافغانستان حمله برد.

پس از مرگ احمدشاه درانی در افغانستان، سلسله‌ی درانی به سبب جنگهای متمادی با دو طایفه‌ی سدوزایی و بارکزانی دچار انحطاط شده بود. چنانکه گفتیم، در سال ۱۲۴۲ دوست محمدخان رئیس قبیله‌ی بارکزانی کابل را تسخیر کرد و بر قسمتی از افغانستان تسلط یافت. در سال ۱۲۴۸ عباس میرزا به کامران میرزا سدوزایی حکمران هرات اخطار کرد که تسلیم دولت ایران شود و چون وی تسلیم نشد، ولیعهد ایران بمحاصره‌ی هرات پرداخت، ولی در همان احوال از طرف فتحعلی شاه بتهران احضار و پسرش محمد میرزا مأمور محاصره‌ی هرات شد.

## ۱۲ - مرگ جانگداز عباس میرزا

ولیعهد ایران که علیل شده بود و از بیماری رنج می‌برد، با اجازه‌ی فتحعلی شاه باتفاق یکی از پزشکان انگلیسی خود به مشهد رفت تا اگر عمرش بسر رسیده باشد در آن شهر مقدس جان بسپارد. در طی راه بیماریش شدت یافت و چون بمشهد رسید، از شدت درد کلیه که سالها بدان مبتلا بود، در شب دهم جمادی‌الآخر ۱۲۴۹ بسن ۴۷ سالگی چشم از جهان فرو بست.

عباس میرزا را میتوان بزرگترین شخصیتی دانست که در خانواده‌ی قاجار ظهور کرده است. در عین حال که مردی شجاع، میهن‌دوست، ثابت‌قدم و بی‌پروا بود، از صفات عالی‌ه‌ی اخلاقی نیز بهره‌ی کافی داشت. یکی از نویسندگان خارجی آنزمان وی را شریف‌ترین فرد خاندان قاجار شمرده است. او نخستین کسی بود که قشون ایران را با نظام نوین اروپایی آراست، دانش و فرهنگ را تشویق کرد و صنعت چاپ را در ایران رواج داد. اگر در جوانی نمی‌مرد و بجای پدر بی‌کفایتش به پادشاهی ایران میرسید، می‌توانست در اندک مدتی کشور قرون وسطایی ایران را در شمار ممالک مترقی در آورد. پس از انتشار خبر مرگ ولیعهد، محمد میرزا عجولانه قرار صلحی با کامران میرزا بسته دست از محاصره‌ی هرات برداشت و راهی تهران شد و بجای پدر به ولیعهدی ایران و فرمانروایی آذربایجان رسید.

## ۱۳ - مرگ فتحعلی شاه

پس از مرگ عباس میرزا، فتحعلی شاه برای وصول بقایای مالیات فارس که پسرش حسینعلی میرزا فرمانفرما، والی آن ایالت، از پرداخت آن خودداری میکرد، از تهران رهسپار جنوب شد. در فین کاشان حسینعلی میرزا به خدمت پدر رسید، ولی بجای بدهی خود که مبلغی هنگفت بود، اندک پولی تقدیم داشت. شاه با مشاهده‌ی این رفتار، فرمان داد حسینعلی میرزا را به زندان افکنند و مستوفیان برای وصول بقایای مالیاتی بفارس بروند؛ و با توجه باینکه از چندی پیش علیل بود، در اثر رفتار نامطلوب فرزند بضعف بیشتری دچار گردید و چون به اصفهان رسید، در نوزدهم جمادی‌الآخر سال ۱۲۵۰ بسن ۶۸ سالگی پس از ۳۷ سال سلطنت چشم از

جهان فروبست و جسدش را در قم بخاک سپردند.

فتحعلی شاه در دوره‌ی دراز پادشاهی خویش همواره سرگرم کشمکش با نیروی داخلی و خارجی بود. وی به کمک فرزندان خود توانست بر مشکلات داخلی کشور فائق آید. بیش از همه چیز بزن گرفتن و مال‌اندوزی علاقه داشت. مورخان او را دارای ۱۵۸ زن دانسته‌اند که از آنان ۶۰ پسر و ۴۸ دختر داشت. در موقع مرگ ننگینش ۵۷ پسر، ۳۶ دختر، ۲۹۶ نوه‌ی پسر و ۲۹۲ نوه‌ی دختری از او بجای ماندند. همین شرح مختصر نشان می‌دهد که در حالیکه ملت ایران در فقر و گرفتاری دست و پا می‌زد، مخارج دربار ایران تا چه حد گزاف بوده و چه بار سنگینی بر دوش این مردم گرفتار تحمیل می‌کرده است. کثرت اولاد فتحعلی شاه چه در زمان حیات و چه پس از مرگش موجبات تشویش و نابسامانی اوضاع اداری کشور را فراهم آورد، چه این شاهزادگان متوقع دستگاه و جاه و جلال خاصی بودند. درین میان بالطبع بر اثر تجاوزات ایشان مردم ایران مورد ستم و آزار قرار می‌گرفتند و چون متجاوزان فرزندان شاه بودند، مرجعی برای شکایت از مظالم ایشان وجود نداشت و ستمدیدگان جز تحمل چاره نداشتند.

وی بر خلاف عمویش آغامحمدخان، رقیق‌القلب بود و در مواقع اجرای احکام اعدام همواره روی برمیگرداند تا آن مناظر غم‌انگیز را نه‌بیند. از اصلاحات کشور خبری نداشت و شاید اصولاً "هرگز به فکر این کار نیفتاده بود. پادشاهی ادب‌پرور و شعر دوست بود و خود گاهی شعر میگفت و خاقان تخلص می‌کرد. غیر از حاجی ابراهیم کلانتر اعتمادالدوله - که بفرمان او در ۱۲۱۵ با کسان و متعلقان خود کشته شد - در دوره‌ی سلطنت خود چهاروزیر دیگر داشت که عبارت بودند از: میرزاشفیعی مازندرانی، حاج محمدحسین خان اصفهانی، عبدالله خان امین‌الدوله و اللهیارخان آصف‌الدوله.

ت - محمدشاه قاجار

با انتشار خبر مرگ فتح‌علیشاه، شاهزادگان در پایتخت و اغلب ولایات ایران بادعای سلطنت برخاستند. در تهران ظل‌السلطان بکمک بعضی از برادران خویش بر تخت سلطنت نشست، خود را عادل‌شاه نامید و به نیروی بذل و بخشش، چندتن از سرداران مقیم پایتخت را نیز با خود همداستان کرد. در فارس و اصفهان شجاع -

السلطنه و فرمانفرما بمخالفت با محمد میرزا ولیعهد قیام کردند. در همین اوقات سفرای روس و انگلیس خود را به تبریز رساندند. چند تن از افسران انگلیسی که ریاست ایشان با راولینسن بود، افواج آذربایجانی را جمع کرده بانفاق محمد میرزا عازم تهران شدند. میرزا ابوالقاسم قائم مقام که وزارت ولیعهد را بعهده داشت، دو تن از برادران وی بنام جهانگیر میرزا و خسرو میرزا را گرفتار و در اردبیل کور کرد. پیشقراولان محمد میرزا نیز در سیاه‌دهن واقع درهفت فرسنگی مغرب قزوین با سپاهی که ظل السلطان بسرداری برادر خود اماموردیخان ایلخانی فرستاده بود مصاف داده آنرا در هم شکستند و در نتیجه سپاهیان ایلخانی پراکنده شده دسته دسته باردوی ولیعهد پیوستند. محمد میرزا در اوایل رمضان ۱۲۵۰ وارد تهران شد، در ۱۴ آن ماه تاجگذاری کرد و بسطنت ۹۰ روزهی ظل السلطان خاتمه داد. قائم مقام برای استحکام بنیان سلطنت محمد شاه به از بین بردن شاهزادگان همت گماشت؛ باین ترتیب که ابتدا همراهان ایشان را با نیروی تدبیر بتهران جلب نمود، سپس بوسیلهی چند فوج سپاه بر فرمانفرما و شجاع السلطنه نیز دست یافت و آنانرا در ارک دولتی شیراز دستگیر ساخته شجاع السلطنه را کور کرد و او را با چندتن از عموهای محمد شاه که دستگیر شده بودند در اردبیل بزندان انداخت و با این تمهیدات محمد شاه را از خطر بزرگی که متوجه سلطنت او بود نجات بخشید.

#### ۱ - قتل قائم مقام در صفر ۱۲۵۱

میرزا ابوالقاسم فرزند میرزاعیسی فراهانی معروف به قائم مقام از دیرباز در دستگاه عباس میرزا در تبریز خدمت میکرد. مردی ادیب و دانشمند، مدبر و باهوش و در امور اداری هنرمند بود و چنانکه اشاره شد، در تحکیم اساس سلطنت محمد شاه لیاقت و کفایت زیادی از خود نشان داد. پس از آنکه شاهزادگان مدعی سلطنت از میان برخاستند، دشمنان قائم مقام که وجود او را مانع پیشرفت مقاصد خود میدانستند، ببدگوئی از وی پرداختند. بعضی از ایشان - و از آن جمله حاجی میرزا آغاسی - اقدامات و خدمات قائم مقام را برای سلطنت محمد شاه زیان آور جلوه داده، گاه و بیگاه نظر شاه را بسیاست خشن و ناهنجاری که قائم مقام در قلع و قمع شاهزادگان درپیش گرفته بود جلب کرده، او را از قدرت و نفوذ صدراعظم بسختی ترساندند. محمد شاه نیز که شب و روز با دشمنان قائم مقام همنشین و تحت تأثیر افکار و عقاید

ایشان قرار گرفته بود، فرمان قتل صدراعظم را صادر کرد. روز ۳۰ صفر ۱۲۵۱ قائم مقام را برای ملاقات پادشاه بباغ نگارستان - که در آن موقع قصر محمدشاه بود - دعوت نمودند، و اسماعیل خان قراچه‌داغی رئیس فراشهای خلوت او را بقتل رسانید. بعد از قتل قائم مقام و دستگیری فرزندان و برادرزاده‌ی او، بامر محمدشاه میرزا مسلم بیات ایروانی معروف به حاجی میرزا آغاسی بمقام صدارت عظمی انتخاب شد. حاجی میرزا آغاسی بدستور شاه، میرزا احسن خان آشتیانی را با لقب مستوفی الممالک بریاست دیوان انشاء، و میرزا آقاخان نوری را بوزارت کشور برگزید.

## ۲ - محاصره‌ی هرات

بطوریکه قبلاً اشاره شد، محمد میرزا در زمان ولیعهدی عباس میرزا ماء مور تسخیر هرات گردید. در حین محاصره‌ی آن شهر عباس میرزا وفات یافت. محمد میرزا بتهران مراجعت کرد و از جانب فتحعلی شاه بولایتعهدی منصوب و عازم آذربایجان شد. هنگامی که محمد میرزا بسلطنت رسید، بعضی از حکام محلی خراسان سر بشورش بر داشتند. محمدشاه با سپاهی مجهز عازم مشهد شد و چون به بسطام رسید، اردو زد. در آن هنگام وضع حکومت افغانستان برای پیشرفت محمدشاه از هر حیث مساعد بود، زیرا کامران میرزا پسر محمود میرزای افغانی از خاندان درانی که در سال ۱۲۴۵ برافغانستان شمالی مسلط شده بود، بر هرات حکومت میکرد و امیری دیگر بنام دوست محمدخان در کابل فرمانروائی داشت، و نیکلای اول تزار روسیه با حمله‌ی سپاه ایران بهرات موافق بود، اما انگلستان از لحاظ حفظ هندوستان با این امر بسختی مخالفت میورزید، حرکت محمدشاه بطرف مشهد بیشتر بمنظور سرکوبی حکام محلی و انتظام امور داخلی خراسان بود، ولی دعوت نیکلای اول از وی و نتیجه‌ای که از ملاقات ناصرالدین میرزای ولیعهد با تزار روسیه در اوچکلیسای ایروان حاصل شد، نظر محمدشاه را متوجه هرات ساخت. توضیح اینکه نیکلای برای بازدید مؤسسات و استحکامات جدید ایروان بدان شهر رفت و از محمدشاه که در بسطام بود دعوت کرد که ملاقاتی با وی بعمل آورد. محمدشاه پسر هشت ساله‌ی خود ناصرالدین میرزا را به همراهی میرزا محمد خان - امیر نظام‌زننگه - و میرزا تقی خان فراهانی وزیر نظام و یکنفر از علماء و جمعی از اعیان و درباریان ولیعهد به ایروان فرستاد. فرستادگان در رجب سال ۱۲۵۳ به شهر ایروان رسیدند. نیکلای ایشان را بگرمی تمام پذیرفت و

قول داد که در تسخیر هرات و کابل بمحمدشاه کمک کند. در این هنگام پیشقراولان اردوی محمدشاه از نیشابور گذشته بمشهد رسیدند. محمدشاه در رجب ۱۲۵۳ بمشهد وارد شده اردوی خود را بکنار هریرود در نزدیکی قلعه‌ی غوریان انتقال داد، پس از بیست روز محاصره، غوریان را فتح کرد و در نزدیکی هرات اردو زد، ولی با توجه به موقع مستحکم هرات و ضعف توپخانه و فقدان آلات محاصره، تسخیر آن ناحیه برای محمدشاه مشکل بود. از طرف دیگر بعد از تسخیر قلعه‌ی غوریان، سفیر انگلیس از تهران باردوی محمدشاه شتافت و با ایجاد روابط مخفی با کامران میرزا، او را بمساعدت مادی و معنوی حکومت هندوستان امیدوار کرد. در همان اوقات یکنفر از افسران انگلیسی مقیم هندوستان بنام پوتین جر که توپچی هنرمندی بود ماء مور هرات گردید و در استحکام حصار آن شهر کوشید. محاصره‌ی هرات و زد و خورد بین سپاه ایران و افغانها یکسال بطول انجامید. عاقبت قسمتی از برج و باروی شهر ویران گردید، چند فوج از سربازان ایران بر برجهای جنوبی شهر بالا رفتند و کامران میرزا در مدافعه و پایداری سست شد. جمعی از بزرگان هرات در صدد برآمدند دروازه‌های شهر را بر روی سپاه ایران باز کنند. در همان هنگام سفیر انگلیس سر جان مکنیل که چندین بار بمحمدشاه را بترک محاصره‌ی هرات دعوت کرده بود، اردوی ایران را ترک گفت و با افسران انگلیسی که در زیر فرمان داشت بطرف اصفهان حرکت کرد. وی ضمن راه نامه‌ای بمحمدشاه نوشت و طی آن از طرف دولت انگلیس به اعلان جنگ داد. اندکی بعد باردوی ایران خبر رسید که کشتی‌های جنگی انگلیس جزیره‌ی خارک را تصرف کرده به بندر بوشهر نزدیک شده‌اند. محمدشاه که از مساعدت روسیه نومید شده و جنگ با انگلیس را نیز بمصلحت نمیدانست، از تصرف هرات چشم پوشیده قلعه‌ی غوریان را بیکی از امرا داد و در جمادی‌الثانی ۱۲۵۴ با بقیه‌ی سپاه بتهران بازگشت و دولت انگلیس نیز خارک را تخلیه کرد.

### ۳- فتنه‌ی آقاخان محلاتی

آقاخان پسر شاه خلیل الله رئیس اسماعیلیه‌ی کرمان که در حوالی بم و کرمان مریدان زیاد داشت، در اواخر سال ۱۲۵۳ - مقارن حرکت محمدشاه بجانب خراسان - در بم قیام کرد. محمدشاه او را بدربار احضار نمود، ولی وی در قلعه‌ی بم متحصن شد، پس از اندک مقاومتی تسلیم گردید و بشفاعت فرمانروای فارس و حاجی میرزا

آغاسی صدراعظم مورد عفو قرار گرفت. بسال ۱۲۵۵، هنگامیکه محمدشاه در هرات بود، آقاخان قریب چهارهزار نفر را گرد خود جمع آورد و بشهر بابک حمله برد. ولی حاکم کرمان فضلعلی خان قراباغی که مردی شجاع و دلیر بود، با سه چهار هزار نفر سواروی را بسختی شکست داد و آقاخان بجانب لارگریخت. در آنجا نیز بتجمع نیروپرداخته بجانب جیرفت کرمان شتافت و قلعه‌ی اسفندقه‌ی جیرفت را تصرف کرد، ولی بار دیگر از فضلعلیخان شکست خورده به میناب گریخت و چون زمستان فرارسیده بود، در همانجا متوقف شد. سپس در بهار سال ۱۲۵۶ بکمک عمال انگلیس سپاه انبوهی گرد آورده چندین عراده توپ نیز فراهم کرد و راه کرمان در پیش گرفت. نخست دو دسته از سپاه فضلعلیخان را شکست داده تا بردسیر ۱۲ فرسنگی جنوب کرمان پیش رفت، ولی بالاخره از فضلعلیخان شکست خورده راه قندهار در پیش گرفت و به هندوستان رفت.

اما بنوشته‌ی مورخین دیگر، خروج آقاخان محلاتی باین شرح است: هنوز چیزی از واقعه‌ی هرات نگذشته بود که حسینعلی‌شاه ملقب به آقاخان محلاتی امام و پیشوای فرقه‌ی اسماعیلیه سر بشورش برداشت. نسب وی به رکن‌الدین خورشاه آخرین امیر اسماعیلیه‌ی الموت میرسد، وی پسر شاه خلیل‌الله رئیس اسماعیلیان بود. شاه‌خلیل‌الله پسر ابوالحسن‌خان است که در زمان حکومت زندیه حکمران کرمان بود و بعد از انفصال از حکومت، در محلات قم عزلت گزید. پسرش شاه‌خلیل‌الله محل اقامت خود را در یزد قرار داد، اما پس از دو سال توقف در نزاعی که بتحریک ملاحسین نامی بین اتباع او و شیعیان در گرفت، ملاحسین کشته شد. فتحعلی‌شاه محرک این فتنه را تنبیه و مجازات کرد و یکی از دخترانش را به حسینعلی‌شاه پسر شاه‌خلیل‌الله داد و او همان آقاخان محلاتی است که داماد شاه شد. این نام را نیز محمدشاه برای او انتخاب کرد و ویرا بحکومت قم و محلات نامزد نمود.

آقاخان محلاتی همچنان در دستگاه قاجاریه محترم بود. محمدشاه در سال ۱۲۵۱ حکومت کرمان را باو سپرد. آقاخان که از رفتار حاجی‌میرزا آغاسی نسبت بخود ناراضی بود، در سال ۱۲۵۵ سربطغیان برداشت و قلعه‌ی بم را تصرف کرد. اما چون در برابر نیروی دولتی یارای مقاومت نداشت، به فیروز میرزا حاکم کرمان تسلیم شد. فیروز میرزا او را بتهران گسیل داشت و حاج میرزا آغاسی دوباره بحکومت قم و محلات منصوبش کرد. چون آقاخان باز هم از رفتار دولت ایران ناراضی بود، پس از چندی خانواده و دارائی خود را از راه بغداد به کربلا فرستاد. آنگاه با خریدن



اسبان قوی و استخدام سواران دلیر، قشون کوچکی ترتیب داد و با تظاهر باینکه قصد دارد از طریق بندرعباس بزیارت خانه‌ی خدا برود، از راه کویرلوت بجانب کرمان رهسپار شد. شاهزاده بهمن‌میرزا که ازین قصد آگاهی یافته بود، بتعقیب وی پرداخته پس از جنگ خونینی او را بسوی لار فراری ساخت. آقاخان بسال ۱۲۵۷ از راه بلوچستان و قندهار به هند رفت و در آنجا به تبلیغ و اشاعه‌ی مذهب اسماعیلیه پرداخت و تحت حمایت دولت انگلیس قرار گرفت و فرقه‌ی آقاخان‌ی اسماعیلی را در آن سرزمین بنیاد نهاد.

#### ۴ - تیرگی روابط ایران و عثمانی

در سال ۱۲۵۸ محمودپاشا والی ایالت سلیمانیه که بدستور دولت عثمانی معزول شده بود بایران آمد و به والی کرد اردلان که استاندار کردستان بود پناهنده شد. محمدشاه میانجیگری کرده از دولت عثمانی خواست که او را بکارش بازگرداند. باب عالی عثمانی از پذیرفتن وساطت پادشاه ایران خودداری کرد و محمدشاه بوالی کردستان فرمان داد که لشکری گرد آورده بیاری محمودپاشا بر خاک عثمانی حمله کند. والی اردلان که دارای قشون مجهزی نبود، از عهده‌ی انجام این کار برنیامده شکست خورد. محمدشاه خود را برای جنگ با عثمانی آماده کرده سپاه ایران را در همدان مستقر ساخت. بسبب تعدیات ماموران عثمانی نسبت بزوار ایرانی در عتبات، همواره بین دو کشور اختلاف وجود داشت. شکست نیروی والی اردلان از ماءموران مرزی عثمانی، در تهران سوءتعبیر شد و چیزی نمانده بود که محمدشاه سپاه خود را برای نبرد با ترکان عثمانی اعزام دارد، ولی با وساطت انگلیس و روسیه از بروز جنگ جلوگیری بعمل آمد. از طرف دیگر در آن هنگام که بمحاصره‌ی هرات اشتغال داشت، علی‌رضا پاشا والی بغداد که از رونق و آبادانی بندر محمره (بندر خرمشهر) و از بی‌رونقی و کسادگی گمرک بصره ناراحت بود، به محمره شبیخون زده عده‌ای از ماموران گمرک ایران و اهالی شهر را بقتل رسانید و انبارهای دولت را غارت کرده به بصره بازگشت. همچنین در سال ۱۲۵۸ والی بغداد به این بهانه که مردم کربلا و نجف از اوامر دولت اطاعت نمیکنند، به کربلا لشکر فرستاد، دست به قتل عام مردم آن شهر زد و قریب نه‌هزار تن از اتباع ایرانی را بهلاکت رسانید. محمدشاه با شنیدن این اخبار بمرزهای عثمانی لشکر فرستاده قصد داشت با آن

دولت بجنگ پردازد، سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی به امپراتور روسیه توسل جست و عاقبت با صلاحدید دو دولت روس و انگلیس، قرار شد نمایندگان چهار دولت ایران و عثمانی و روس و انگلیس در شهر ارزروم واقع در خاک عثمانی گرد آیند و اختلاف مرزی بین ایران و عثمانی را حل نمایند. بسال ۱۲۵۹ کمیسیون مذکور در ارزروم تشکیل گردید و سرانجام پس از مدتها مذاکره، معاهده‌ی دوم ارزروم در سال ۱۲۶۳ بامضاء رسید. نماینده‌ی ایران میرزا تقی‌خان فراهانی بود که زیردست میرزا محمدخان زنگنه امیرنظام و در دستگاه ولیعهد خدمت میکرد. بموجب این معاهده که شامل نه ماده بود، دولت ایران از دعاوی خود نسبت بسلیمانیه و قسمت غربی ولایت زهاب صرفنظر کرد. در مقابل، دولت عثمانی حق‌کشورایران، نسبت به بندر محمره و جزیره‌ی خضر و ساحل چپ شط العرب و کشتیرانی در رودخانه‌ی مزبور را برسمیت شناخت و قرار شد عثمانیها نسبت بزوار و بازرگانان ایرانی بدرفتاری نکنند.

#### ۵ - قیام سالار در خراسان

محمدشاه در اوایل سلطنت، دائی خود اللهیارخان آصف‌الدوله را بحکومت خراسان فرستاد تا به اتفاق پسرش حسن‌خان سالار در آنجا به فرمانروایی پردازد. (۱۲۶۲) حسن‌خان سالار که به سبب سالخوردگی پدر نیابت و حکومت خراسان را داشت، از اطاعت دستورات حاج میرزا آغاسی سرپیچی میکرد. آصف‌الدوله برای اصلاح بین او و صدراعظم بتهران رفت، ولی موفق به بازگشت بخراسان نشده ناگزیر گردید به عتبات سفر کند. پس از وی پسرش سالار به یاری کردان قوچان قلعه‌ی کلات را گرفته با نیروئی آهنگ تهران کرد و تا سبزوار پیش راند. محمدشاه برادر خود حمزه‌میرزا حشمت‌الدوله را بفرمانروایی خراسان و دفع سالار فرستاد. وی سالار را شکست داد و او بقبایل ترکمن پناهنده شد.

#### ۶ - مرگ محمدشاه

محمدشاه از کودکی گرفتار بیماری نفرس بود. هنگامیکه سنش به چهل رسید، مورد حمله‌ی امراض مختلف قرار گرفت و چون حال رسیدگی به امور کشور را نداشت،

همه‌ی کارهای مملکت بدست حاج‌میرزا آغاسی انجام می‌گرفت که مدت سیزده سال حکمران و فرمانفرمای حقیقی ایران بود. شاه در ششم شوال ۱۲۶۴ در کاخ تازه‌ی خود معروف به محمدیه ( زعفرانیه‌ی امروز ) در نزدیک تجریش در گذشت، در حالیکه بیش از چهل و دو سال نداشت.

محمد شاه سلطانی ضعیف‌النفس بود و بیماری دائمی بر ضعف نفسش می‌افزود. بحاجی‌میرزا آغاسی که از سیاست زمان خود بیخبر بود اعتماد کامل داشت و با خیال راحت همه‌ی امور کشور را بدست او سپرده بود. حاجی هم بیشتر درآمد دولت را صرف حفر قنوات و ریختن توپ می‌کرد. ایران در زمان محمدشاه عرصه‌ی رقابت روس و انگلیس بود.

ث - ناصرالدین شاه ( از ۱۲۶۳ تا ۱۳۱۳ )

هنگام مرگ محمدشاه، پسر شانزده‌ساله‌اش ناصرالدین‌میرزا که مقام ولیعهدی داشت در آذربایجان بسر می‌برد. با انتشار خبر درگذشت محمدشاه، رجال و بزرگان کشور که غالباً از حاجی‌میرزا آغاسی رنجیده خاطر بودند، از اطاعت او سرپیچیده برکناریش را خواستار شدند. حاجی که از عهده‌ی مقابله با مخالفان خود بر نمی‌آمد از ترس به آستانه‌ی حضرت عبدالعظیم پناه برد و در آنجا بست نشست و پس از رسیدن شاه بتهران، به کربلا تبعید شد.

تأپیش از آمدن ناصرالدین شاه به تهران، قریب چهل روز اداره‌ی امور کشور بدست مهد علیا مادر ولیعهد بود. ناصرالدین شاه پس از آنکه در تبریز بر تخت سلطنت جلوس کرد، بتدبیر میرزا تقی‌خان امیرنظام که پیشکار او بود بالشکری آراسته بسوی تهران رهسپار شد و در بیست و یکم ذی‌قعدة‌ی همان سال بتهران رسید. وی پیش از ورود بتهران امیرنظام را بلقب اتابک اعظم ملقب کرده او را بصدر اعظمی برگزید.

در آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه در بعضی از ولایات ایران شورشهایی بوجود آمد که شورش حسنخان سالار - که از زمان محمدشاه در خراسان سر بطغیان برداشته بود - از همه مهمتر است. سالار در اواخر سلطنت محمدشاه با عده‌ای از ترکمانان بسوی مشهد رهسپار شد و سپاهیان حمزه میرزا حشمت‌الدوله را شکست داد. میرزا تقی‌خان امیرکبیر سلطان مراد میرزا برادر حشمت‌الدوله را با لشکری بخراسان فرستاد.

وی در ۱۲۶۶ مشهد را گرفته سالار و کسان او را کشت و بر اثر این خدمت به لقب حسام السلطنه ملقب گردید.

### ۱ - فرقه‌ی بابیه و بهائیه

نهضت فرقه‌ی بابیه که در سالهای آخر عمر محمد شاه شروع شد، یکی از وقایع مهم قرون اخیر ایران است. این مذهب از فرقه‌ی شیخیه ریشه می‌گیرد که از طرفداران شیخ احمد احسائی بودند. شیخ احمد احسائی در زمان فتحعلی شاه میزیست و از مردم احساء از بلاد شبه جزیره‌ی عربستان بود. وی طریقه‌ای بنیاد نهاد که با مذهب امامیه‌ی اثنی عشری اندکی فرق داشت، به این معنی که او از اصول پنجگانه‌ی دین و مذهب تنها سه رکن توحید و نبوت و امامت را پذیرفت، معاد جسمانی را منکر شد و گفت عدل هم مانند دیگر صفات ثبوتیه است و نمیتواند رکنی جداگانه باشد. وی پس از این سه رکن به رکنی دیگر قایل بود که آنرا رکن رابع می‌خواند و آن عقیده به یک نفر وکیل و یا نائب بعنوان واسطه میان شیعیان و امام غایب است. پیروان شیخ احمد احسائی به شیخیه معروفند. وی در سال ۱۲۴۱ درگذشت. شیخ احمد شاگرد میرزی بنام حاج سید کاظم رشتی داشت. حاج سید کاظم مروج مذهب استاد خود بود. او نیز دو شاگرد نامبردار داشت: حاج محمد کریم قاجار و سید علی محمد شیرازی.

با مرگ سید کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹، سید علی محمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی، پس از سفر مکه به بندر بوشهر رفت، در آنجا با چند نفر انگلیسی مراوده پیدا کرده با راهنمایی آنها خود را رکن یا باب یعنی امام زمان خواند، از این جهت پیروان او به بابیه مشهور شدند. او مدعی بود که ظهور وی هزار سال پس از غیبت کبرای امام دوازدهم - که بعقیده‌ی شیعیان در سال ۲۶۰ هجری اتفاق افتاد - صورت گرفته است (توضیح اینکه سید علی محمد در سال ۱۲۶۰ ادعای بابیت کرد که با زمان غیبت امام دوازدهم هزار سال فاصله داشت). وی در شیراز بدینا آمد و در نوزده سالگی به بوشهر رفت. چیزی نگذشت که از ادعای بابیت عدول کرده، خود را نقطه‌ی اعلی یا نقطه‌ی بیان و سپس امام دوازدهم دانست و کتابی به نام بیان نوشت.

سید علی محمد نخستین دعوت خود را در بوشهر و سپس در شیراز آشکار کرد.

علما و مجتهدین شیراز از دولت تقاضا کردند او را مورد تعقیب قرار دهد. از طرفی بحاجی میرزا آغاسی دستور داده شد که او را بتهران بیاورد. هنگامیکه باب باصفهان رسید، منوچهر خان معتمد الدوله فرمانروای آنشهر وی را مدتی تحت حمایت خود گرفت. پس از مرگ منوچهر خان در سال ۱۲۶۳، باب را از پشت دروازه‌ی تهران عبور داده به آذربایجان بردند و در قلعه‌ی چهریق نزدیک سلماس (شاهیپور) محبوس داشتند. باب سپس از قلعه‌ی چهریق بقلعه‌ی ماکو منتقل و در آنجا زندانی شد. در آغاز سلطنت ناصر الدین شاه پیروان باب در بسیاری از ولایات ایران سر بشورش برداشتند. از جمله ملاحسین بشرویه در مازندران و قلعه‌ی شیخ طبرسی و ملا محمد علی زنجانی در زنجان قیام کردند. امیرکبیر عده‌ای را برای دفع بابیه به اطراف کشور فرستاد و بدینوسیله بسیاری از ایشان را هلاک و جمعی را زندانی کرد. اما قوای دولتی در مازندران و زنجان با مقاومت سخت آنان روبرو شد. ملا حسین بشرویه در بار فروش مازندران (بابل کنونی) گروهی را بدان مذهب دعوت کرد و از آن شهر خارج شده مزار شیخ طبرسی را پناهگاه قرار داد و بساختن قلعه و برج و حفر خندق پرداخت. محاصره‌ی قلعه‌ی طبرسی چهارماه بطول انجامید و قسمت عمده‌ای از نیروی دولت در این فعالیت تلف شد. بالاخره ملاحسین بشرویه کشته شد و دیگر بابیان از قلعه بیرون آمده خود را تسلیم کردند. (سال ۱۲۶۵) در زنجان نیز ملا محمد علی زنجانی بطرفداری از باب قیام کرد و شورش او مدتها بطول انجامید، ولی آخر الامر طی یک نبرد زخم برداشته پس از یک هفته درگذشت. با مرگ ملا محمد علی، بابیان زنهار خواسته تسلیم شدند و شورش زنجان فرونشست. امیر کبیر پس از دفع بابیان شورش‌ی تصمیم گرفت پیشوای آنانرا از میان بردارد. از اینرو به حمزه میرزا حشمت الدوله والی تبریز دستور داد باب را از قلعه‌ی ماکو به تبریز منتقل سازد. علمای تبریز حکم بقتل او دادند و باب در میدان تبریز بدار آویخته شد. در آن هنگام که جمعیت کثیری در میدان جمع آمده بعنوان موافق و مخالف هیاهو بر راه انداخته بودند، ناگهان طناب دار پاره شد و سید علی-محمد باب جان بدر برده در اصطبل سرباز خانه پنهان گردید. همین پاره شدن دار و گریختن سید علی محمد عده‌ای را معتقد ساخت که وی غایب شده است، ولی پس از چندی امام غایب را از اصطبل سرباز خانه بیرون آورده تیرباران کردند. بابیان را عقیده بر آنست که سید علی محمد باب را تیرباران نکردند، بلکه از همان وقت غایب گردید و درین مقوله سخن‌ها گفتند. ولی گروهی که اعدام او را دیده بودند چنین

سرودند:

آن پادشاه کشور جان را کشتند — معبود همه پیمبران را کشتند —  
 جمعی که در انتظار قائم بودند — خود قائم عصر والزمان را کشتند —  
 اعدام سید علی محمد باب در بیست و هفت شعبان ۱۲۶۶ هجری اتفاق افتاد،  
 پس از کشته شدن سید علی محمد باب، در امر جانشینی او بین پیروانش  
 اختلاف افتاد. گروهی اندک پیرو میرزا یحیی نوری معروف به صبح ازل شدند.  
 دسته‌ی دیگر که عده‌ی ایشان زیاد بود از برادر بزرگتر وی حسینعلی نوری ملقب به  
 بهاء الله پیروی کردند. پیروان میرزا یحیی تاکنون معروف به ازلی هستند. میرزا  
 حسینعلی بهاء الله آئین جدیدی آورد که بمناسبت لقب او بمذهب بهائی معروفست.  
 وی مدعی بود که باب ظهور شخصی را بنام من یظهره الله یعنی کسیکه خدا او را  
 ظاهر خواهد ساخت پیشگویی نموده‌است. این دو برادر از ایران بخاک عثمانی تبعید  
 شدند و چون بین پیروان آنان در بلاد عثمانی اختلاف افتاد، سرانجام به دستور  
 دولت عثمانی میرزا یحیی صبح ازل به جزیره‌ی قبرس و میرزا حسینعلی بهاء الله  
 به عکا — که هر دو در آن روزگار از مستعمرات عثمانی بشمار میرفت — فرستاده شدند.  
 مذهب ازلی در اقلیت ماند و رواجی نیافت، ولی کیش بهایی توسعه‌ی بسیار پیدا  
 کرد. کتاب دینی میرزا حسینعلی اقدس و ایقان است.

## ۲ — اصلاحات امیرکبیر

میرزا تقی خان امیرکبیر یکی از بزرگترین رجال سیاسی ایران در دوره‌ی قاجار  
 است. میتوان او را در تدبیر و کشور داری همانند خواجه نظام الملک و خواجه  
 رشیدالدین فضل‌الله دانست. وی از مردم هزاوه از دهکده‌های فراهان و از خانواده‌ی  
 فقیر بود. پدرش کربلائی قربان نخست آشپزی میرزا ابوالقاسم قائم مقام و سپس  
 نظارت خرید خانه‌ی او را بعهده داشت. تقی در دستگاه قائم مقام پرورش یافت و  
 در زیر دست او دبیری کارآمد و لایق شد. پس از آن بخدمت میرزا محمد خان  
 زنگنه امیر نظام درآمد و بمقام معاونت رسید و بلقب وزیر نظام ملقب گردید. پس  
 از کشته شدن گریبایدوف، بدستور فتحعلی شاه با خسرو میرزا به پترزبورگ رفت.  
 در زمان محمد شاه بنمایندگی ایران در کمیسیون ارزروم تعیین شد و در هر دو سمت  
 لیاقت و شایستگی خود را نشان داد. پس از درگذشت میرزا محمد خان زنگنه،

میرزا تقی خان وزیر نظام در آذربایجان جانشین او شد و ملقب به امیر نظام گردید. وی همچنان در دستگاه ناصر الدین میرزا ولیعهد خدمت میکرد، تا محمد شاه در گذشت و امیر نظام در استقرار آن شاهزاده بر تخت سلطنت و دفع دشمنان از خود لیاقت فراوان نشان داد.

هنگامی که ناصرالدینشاه بر تخت شاهی نشست، امیر نظام با لقب اتابک اعظم بصدارت ایران برگزیده شد و با وجود مخالفت مهد علیا مادر ناصرالدینشاه، به افتخار دامادی او نایل آمد و عزت الدوله تنها خواهر شاه را به زنی گرفت. وی بعد از سرکوبی دشمنان داخلی و آرام کردن اوضاع آشفته‌ی کشور ملقب به امیرکبیر شد و در مدت سه سال و سه ماه وزارت خود در تأمین امنیت و گسترش عدالت و اقدام به اصلاحات مفید چندان لیاقت از خود نشان داد که تا آنزمان کمتر نظیر داشت. از آنجا که راز ترقی اروپا و پیشرفت ملل غرب را بخوبی میدانست، اصلاحات ایران را بشیوه‌ی اروپائی شروع کرد.

نخست دستور داد از بکار بردن القاب و تعارفات بی معنا در نامه‌های اداری خود—داری شود. حتی مقرر داشت که در خطاب بوی و دیگر وزیران به همان لفظ جناب اکتفا نمایند. گرفتن رشوه را بهر صورتی که بود برای مأموران دولت ممنوع ساخت و برای ایشان حقوق و مواجبی شایسته معین کرد. برای متعادل کردن دخل و خرج کشور بر بیشتر وظایف و مستمریهایی که اشخاص با نفوذ مانند شاهزادگان و ملایان بدون استحقاق از خزانه‌ی دولت دریافت میداشتند، خط بطلان کشید. اخذ مالیاتها را بر اساس صحیحی قرار داد و تبعیض را در این امر موقوف داشت، چنانکه در اندک مدتی خزانه‌ی کشور با وجوهی که از مالیات بدست آمده بود، پر شد. امیر کبیر در گسترش کشاورزی و بازرگانی و فواید عامه سعی بلیغ بکار برد. برای اینکه جوانان کشور به سبک تازه و صنایع اروپائی آشنا شوند، عده‌ای از ایشان را برای فرا گرفتن دانش و صنعت با اروپا فرستاد. یک مدرسه‌ی عالی پلی تکنیک بنام دارالفنون در تهران تأسیس کرد و استادان و معلمان خارجی را استخدام نمود تا به جوانانیکه در آن مدرسه مشغول تحصیل بودند علوم تازه‌ی اروپایی را بیاموزند. برای آگاه کردن مردم از اخبار و حوادث کشور و جهان، روزنامه‌های هفتگی بنام وقایع اتفاقیه تأسیس کرد که تا هنگام صدور فرمان مشروطیت بنامهای مختلف در تهران بچاپ میرسید. چون خود او از فنون نظامی سررشته داشت، به دستگیری مربیان فرنگی به تشکیل قشون تازه‌ای پرداخت که از لحاظ نظم و ترتیب تا آنزمان نظیر نداشت. دست سفرای

روس و انگلیس را از دخالت در امور داخلی ایران کوتاه کرد و سفارتخانه‌ها و خانه‌های علما و رجال را از حالت بست بودن خارج ساخت.

### ۳ - عزل امیر کبیر

لیاقت و تدبیر و طهارت اخلاقی امیر کبیر موجب وحشت درباریان ناپاک و حسود می‌شد. شاه بی تجربه و ناآزموده بر اساس دسایس و تحریکات درباریان و مادر خود مهد علیا در بیستم محرم سال ۱۲۶۸ او را از صدارت برکنار کرد و جای وی را به میرزا آقاخان نوری ملقب به اعتماد الدوله داد، ولی مقام امیر نظامی را همچنان بر عهده‌ی او گذاشت. پس از عزل امیر کبیر، مهد علیا و اعتماد الدوله همچنان از ماندن او در تهران نگران بودند. بنابر این برای اینکه شاه دیگر باره با وی بر سر مهر نیاید، در کار او بدسیسه چینی پرداختند. از بخت بد، اتفاق کوچکی شاه را نسبت به امیر کبیر بدبین ساخت. سفیر روس بخاطر دل‌بستگی خاصی که به حفظ جان امیر نشان میداد - زیرا که از انتصاب میرزا آقاخان نوری اعتماد الدوله که مشهور بطرفداری از سیاست انگلیس بود خشنود نبود - برای حفظ جان امیر در کمال بی سیاستی پاسدارانی به گرد خانه‌ی وی گماشت و اعلام کرد که امیر نظام تحت حمایت تزار روسیه قرار دارد. این کار بی‌خردانه شاه را بر سر خشم آورد و معاندان امیر کبیر را جسورتر ساخت، بطوریکه توانستند فرمان تبعید او را به دهکده‌ی فین کاشان از وی بگیرند. سرانجام دشمنان او که سرجنبان ایشان مهد علیا مادر شاه بود، ناصر الدین‌شاه بی‌خرد را وادار بصدور حکم قتل او ساختند. حاجی علیخان حاجب الدوله که مأمور ابلاغ حکم بود، در هجدهم ربیع الاول سال ۱۲۶۸ در حمام فین کاشان با قطع رگ بازوی امیر ویرا بقتل رسانید. جسد او را به عراق برده، در کربلا بخاک سپردند.

### ۴ - جنگ‌های کریمه (۱).

در این هنگام دولت عثمانی و انگلیس و فرانسه متحداً با دولت روسیه در جنگ

---

۱- قریم شبه جزیره‌ایست در جنوب اتحاد جماهیر شوروی واقع در ساحل بحراسود. بسبب اتحاد سه کشور فرانسه، انگلیس و عثمانی که بر علیه روسیه متحد شده بودند، در این ناحیه جنگی در گرفت که بنام جنگ قریمه یا کریمه معروف شد.



بودند. در پائیز سال ۱۲۶۹ پرنس دالگورکی سفیر روسیه بطور محرمانه به ناصرالدینشاه پیشنهاد کرد که ایران در این جنگ به عنوان متحد روسیه بر ضد عثمانی وارد جنگ شود و وعده داد که ایران هر مقدار از خاک عثمانی را بتصرف درآورد، روسیه آنرا از آن ایران خواهد شناخت و علاوه بر این، از وصول بقایای غراماتی که برابر پیمان نامه‌ی ترکمانچای بایران تعلق میگرفت نیز صرفنظر خواهد کرد. شاه بفریب این وعده با پیشنهاد مزبور موافقت نمود. میرزا آقاخان راء‌ی شاه را زد و اصرار ورزید که بجای این کار بهتر است ایران با دول عثمانی و انگلیس و فرانسه بر علیه روسیه متحد شود. اما وقتی که دولتهای انگلیس و فرانسه از این پیشنهاد آگاه شدند، شاه را تشویق کردند که همان وضع بیطرفی را حفظ نماید.

#### ۵ - لشکر کشی بخوارزم

خوارزم در سابق جزو خاک ایران بود و طبعاً " فرمانروایان آن از ایران اطاعت میکردند. محمد امین خان (خان خیوه) که در مکاتبات خویش با ناصرالدین شاه، خود را با او برابر میدانست، به مرو لشکر کشید و از آنجا به سرخس تاخت. مردم سرخس که طرفدار ایران بودند، از فریدون میرزا فرمانفرما که والی خراسان بود کمک خواستند. فریدون میرزا در رجب سال ۱۲۷۱ لشکر محمد امین خان را شکست داده او را هلاک ساخت و سرش را نزد ناصرالدین شاه فرستاد.

#### ۶ - واقعه‌ی هرات

هنگامی که ناصر الدین شاه از گرفتاری انگلیس در جنگ کریمه آگاهی یافت، به تشویق میرزا آقاخان موقع را مغتنم شمرده عزم تسخیر هرات کرد. یار محمد خان وزیر کامران میرزا که پس از کشتن ولینعمت خود بر هرات مسلط شده بود، بسال ۱۲۶۸ درگذشت و پسرش صید محمد خان ظهیر الدوله که جوانی نالایق و ستمکار بود، برجای او نشست. مردم هرات که از ظلم و ستم وی بجان آمده بودند، محمد یوسف میرزای سدوزایی نواده‌ی فیروز میرزا را که در مشهد اقامت داشت به آن شهر طلبیدند. وی در محرم سال ۱۲۷۲ بهرات آمد و صید محمد خان را از میان بر داشته بجای او نشست و خود را دست نشانده‌ی دولت ایران خواند. در همان احوال

دوست محمدخان فرمانروای کابل، قندهار را گرفت و عزم تسخیر هرات کرد - وی باطنا" با دولت انگلیس همدست بود. محمد یوسف میرزا از حسام السلطنه والی خراسان کمک خواست، ولی پیش از آنکه نیروی ایران بهرات وارد گردد، محمد یوسف میرزا تغییر عقیده داد و طرفدار دولت انگلیس شد. ناصرالدین شاه سلطان مراد میرزا حسام السلطنه را مأمور فتح هرات کرد و آن شهر پس از شش ماه محاصره، در ۲۵ صفر ۱۲۷۳ بدست سپاه ایران گشوده شد. انگلستان که مایل نبود هرات بدست ایرانیان بیفتد و دولت ایران دیگر باره بر افغانستان چیره شود، به ایران اعلان جنگ داد و جزیره‌ی خارک را اشغال نمود و پس از اندکی بوشهر را نیز مسخر ساخت. در بندر بوشهر بین قوای ایران و انگلیس جنگ مختصری در گرفت و ژنرال سر جیمز اوترام با نیروی خود از بوشهر عقب نشست و به محمره حمله برده آن بندر را گرفت و میرزا محمد خان قاجار را که مأمور جلوگیری از انگلیس ها بود شکست داد. اعتمادالدوله، فرخ خان امین الدوله‌ی کاشانی را با اختیار تام مأمور کرد تا در استانبول و پاریس با سفرای انگلیس ملاقات و نسبت به تجدید روابط حسنه بین ایران و آن دولت اقدام نماید. سرانجام فرخ خان امین الدوله موفق شد که در رجب سال ۱۲۷۳ پیمانی با سفیر انگلیس در پاریس امضاء نماید. بموجب این پیمان دولت ایران متعهد شد که در امور کشور افغانستان مداخله نکند و از جمیع ادعاهای خود در هرات صرفنظر نماید. دولت انگلیس نیز بسهم خود توافق نمود که نیروی خود را از ایران خارج سازد. معاهده‌ی پاریس که بکلی دست ایران را از دخالت در افغانستان کوتاه ساخت، باعث افزایش نفوذ انگلستان در دربار ایران شد. ناصرالدین شاه که بسبب سستی و بی کفایتی اعتماد الدوله در مورد مسأله‌ی هرات و اختلال امور کشور از او رنجیده خاطر بود، در محرم سال ۱۲۷۵ وی را از صدارت برکنار کرد. اعتماد الدوله بدون در نظر گرفتن اوضاع و احوال زمان اقدام بمحاصره‌ی هرات کرد، ولی آنقدر کفایت نداشت که جنگ ایران و انگلیس را تا مدتی که لازم بود ادامه دهد، در حالیکه چنانچه از طرف ایران قدری پافشاری میشد، ممکن بود بزودی اوضاع عوض گردد، چنانکه چندان مدتی از آن پیمان نگذشته بود که بلوای معروف هند آغاز گردید و کار انگلیسیها سخت شد و اگر ایرانیان تا آن زمان پایداری میکردند، مسلماً ایالت هرات را از دست نمیدادند.

ناصرالدین شاه پس از عزل میرزا آقا خان شخصاً " بتقلید سلاطین فرنگستان زمام امور را در دست گرفت و چند وزارتخانه مانند وزارت خارجه، وزارت داخله،

وزارت جنگ، وزارت مالیه، وزارت علوم و وزارت وظایف تاسیس کرد. وی اداره‌ی وزارت مالیه را بعهده‌ی میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی گذاشت، علیقلی میرزا اعتمادالسلطنه را به وزارت علوم گماشت و وزارت جنگ را به میرزا محمدخان قاجار سپرد، اما در سال ۱۲۸۱ بار دیگر بانتخاب صدراعظم پرداخت و این منصب را به میرزا محمدخان قاجار واگذار کرد.

### ۷ - جنگ مرو

کشتیهای جنگی دولت روسیه در جزایر آشوراده واقع در ۳۳ میلی مردابی در نزدیکی دماغه‌ی طویلی در استرآباد از عملیات دزدان دریایی ترکمن‌ها در دریای خزر جلوگیری میکردند، ولی وسیله‌ای برای جلوگیری از حملات آنان در خشکی وجود نداشت. در سال ۱۲۷۴ هجری سپاهیان ایرانی به فرماندهی سلطان مراد میرزا حسام - السلطنه مرو را متصرف شدند. اما دبری نگذشت که ترکمانان امنیت ایالت خراسان را متزلزل ساختند. در سال ۱۲۷۷ شاهزاده حمزه حشمت الدوله برادربی کفایت حسام - السلطنه و پیشکار میرزا محمد آشتیانی قوام الدوله از طرف دربار ایران با لشکری گران‌مهر سرکوبی ترکمانان گردید. در این جنگ بین حشمت الدوله و قوام الدوله کار نفاق سخت بالا گرفت و این مسأله موجب تضعیف سپاه ایران شد. حمزه میرزا از روی نادانی سپاهیان خود را از شهر مستحکم مرو خارج ساخت. با این کار لشکریان ایران مورد حمله‌ی ناگهانی قبیله‌ی تکه قرار گرفته بسختی از ترکمانان شکست خوردند و چندین هزار نفر از آنان به هلاکت رسیده یا اسیر شدند. از جمله عکاسی فرانسوی به نام بلوکویل که ناصرالدین شاه او را برای عکسبرداری و نقاشی از میدان جنگ به‌مراه اردو فرستاده بود بدست ترکمانان اسیر شد و مدت هیجده ماه در چنگ آنان گرفتار بود.

شکست ایران از ترکمانان باعث پیشرفت نیروی روسیه در آسیای مرکزی شد. روسها ابتدا شهر خوقند و سپس شهرهای بخارا و خیوه را تسخیر کردند. در سال ۱۲۹۸ ژنرال اسکوبلف روسی به قلعه‌ی گوکتپه که پایگاه ترکمانان تکه بود حمله برد. سه سال بعد روسها با تسخیر مرو، مرز مشترک خود را با ایران به ناحیه‌ی ذوالفقار یعنی نقطه‌ای که سرحد ایران و افغانستان آغاز می‌شود رسانید و کشور ما نه تنها از طرف شمال غربی، بلکه از شمال شرقی نیز با روسها همسایه شد.

جز مرزهای شمال غربی ایران که برابر پیمان ترکمان‌چای مشخص گردیده و مرزهای بین ایران و عثمانی که بموجب عهدنامه‌ی دوم ارز روم از خلیج فارس آغاز و به کوههای آرات منتهی میشد، سایر مرزهای ایران هنوز تثبیت نشده بود. در سال ۱۲۹۸ بین دو دولت ایران و روسیه پیمانی منعقد و بموجب آن مرز مشترک دو کشور درحد دریای خزر تعیین گردیده اما مرزهای ایران و افغانستان بعلت اختلاف در مورد هرات هنوز مشخص نشده بود. پس از حل مسأله‌ی هرات، این ابهام نیز به وسیله‌ی کمیسیون داوری سیستان به ریاست ماء موری انگلیسی بنام سرفریدریک گلداسمید در سال ۱۲۸۹ برطرف گردید و حدود سیستان بین دو کشور معلوم شد. یکسال پیش از این تاریخ قسمتی از سرحد بین ایران و بلوچستان به توسط کمیسیون مرز مکران تعیین شده بود. در سال ۱۳۱۴ هجری کمیسیون دیگری بقیه‌ی مرزهای بین هند و ایران را معین کرد. در محرم ۱۲۹۹ بین دولتین ایران و روس پیمانی بسته و بموجب آن خط مرزی کنونی بین خراسان و ترکستان تعیین شد، اما مرز غربی ایران بعد از پیمان ارز روم تغییر عمده‌ای نیافت؛ تنها اختلاف مهم در باب ناحیه‌ی قطور بود.

در سال ۱۳۳۲ چهار دولت روس و انگلیس و ایران و عثمانی برای تشخیص خط قطعی سرحدات غربی ایران نمایندگانی به آن حدود فرستادند. هیأت مزبور یک روز پیش از آغاز نبرد عثمانی با روس و انگلیس در جنگ جهانی اول، کار خود را پایان داد، مرز بین ایران و عثمانی را تعیین کرد و بدین ترتیب سلسله‌ی بی‌لیاقت و بی‌کفایت قاجار یک سوم خاک ایران را از دست داد.

#### ۸ - وزرای دوره‌ی ناصری

چنانکه گفته شد، ناصرالدین‌شاه پس از عزل میرزا آقاخان نوری اعتماد الدوله از صدارت عظمی، کسی را به صدارت انتخاب نکرد و امور وزارتخانه‌ها را شخصاً زیر نظر گرفت. این وضع همچنان ادامه داشت تا وقتی که میرزا محمد خان قاجار که وزیر جنگ بود طرف توجه او واقع شد، به سپهسالار ملقب گردید، و مقام صدارت یافت (سال ۱۲۸۱ هجری) و وزارتخانه‌های جنگ و مالیه و خارجه که پیش از آن مستقیماً زیر نظر شاه بود به او واگذار گردید. صدارت میرزا محمد خان قاجار تا سال ۱۲۸۴ بدرزا کشید. در این سال میرزا یوسف مستوفی الممالک وزیر مالیه بدون گرفتن لقب و فرمان صدارت، عملاً "عهده دار این مقام شد و تا سال ۱۲۸۸ متصدی

منصب مزبور بود. در سال ۱۲۸۷ فرمانی معروف به کتابچه یا دستور العمل دیوان عدلیه‌ی اعظم صادر شد و طی آن تکلیف وزارتخانه نسبت به عدلیه و همچنین تکلیف عدلیه نسبت به حکام و طرز اجرای کاپیتولاسیون معین گردید. ناصر الدین شاه یکی از رجال معروف آن دوره بنام میرزا حسین خان مشیر الدوله‌ی قزوینی را که ابتدا در مقام سفارت ایران در استانبول انجام وظیفه می‌کرد، بتصدی وزارت عدلیه و وزارت وظایف برگزید. کمی پس از استعفای مستوفی الممالک، ناصر الدین شاه حاج میرزا حسین خان مشیر الدوله را با لقب سپهسالار بوزارت جنگ و سپس در بیست و نهم شعبان ۱۲۸۸ بصدارت منصوب کرد.

میرزا حسین خان سپهسالار پس از میرزا تقی خان امیر کبیر از رجال لایق عصر ناصری و از شایسته ترین وزرای آن دوره محسوب می‌شود. وی نخست دست بیک سلسله اصلاحات زد، دارالشورای دولتی تشکیل داد و تا حدودی از رشوه خواری و تعدی و تجاوز عمال و حکام دولت نسبت برعایا جلوگیری کرد و برای آنکه شاه را از نزدیک با تمدن اروپا آشنا سازد، موجبات سفر ویرا به فرنگستان فراهم آورد و در سال ۱۲۹۵ به‌مراه شاه به اروپا رفت. سپهسالار در بازگشت از فرنگستان با مخالفت شدید درباریان و علما مواجه گردید. این مخالفت تا بدانپایه بود که شاه ناچار او را وادار باستعفا کرد و بار دیگر صدارت را به میرزا یوسف مستوفی الممالک محول ساخت. میرزا حسین خان سپهسالار در کابینه‌ی او بوزارت امور خارجه گماشته شد و مستوفی-الممالک تا هنگام مرگ (سال ۱۳۰۴) متکفل مقام صدارت بود.

#### ۹ - خروج شیخ عبیدالله

در زمان مستوفی الممالک یکی از سران کرد بنام شیخ عبیدالله که تربیت شده و مورد حمایت دولت انگلیس بود سربشورش برداشت. ناصر الدین شاه حشمت‌الدوله حمزه میرزا را ماء‌مور سرکوبی او کرد. حمزه میرزا در طی این واقعه به مرگ طبیعی درگذشت و میرزا حسینخان سپهسالار و حسینعلی خان امیر نظام گروسی وزیر فواید عامه متکفل این مهم شدند. میرزا حسینخان سپهسالار از جانب ارومیه و مراغه و حسینعلی خان امیر نظام از طرف گروس شیخ و پیروان او را در میان گرفتند. شیخ عبیدالله که تاب مقاومت نداشت گریخته بخاک عثمانی پناه برد و آن دولت متعهد شد که از بازگشت وی بایران جلوگیری بعمل آورد.

## ۱۵ - صدارت امین السلطان

پس از مرگ مستوفی الممالک، ناصر الدینشاه میرزا علی اصغر خان امین السلطان پسر آقا محمد ابراهیم آبدارباشی را که در آنموقع بیش از سی سال نداشت بصدارت برگزید و او را بلقب وزیر اعظم ملقب ساخت. وی تا پایان سلطنت ناصر الدینشاه در این مقام باقی ماند. مردی زیرک و کاردان و هوشیار بود، اما برخلاف میرزا تقی خان امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار، هوش و تدبیر خود را صرف خدمت به کشور نمیکرد و بیشتر هم او متوجه حفظ مقام و انباشتن جیب خود و اطرافیان و جلب رضای خاطر شاه بود. امین السلطان به تقلید از سپهسالار ناصر الدینشاه را بفرنگ برد. شاه در این سفر به تشویق امین السلطان و دلالتی ملکم خان ناظم الدوله که اصلاً "ازارمنیان جلفای اصفهان و مردی جاه طلب و استفاده جو بود، بیرخی از اتباع انگلیس امتیازاتی داد که کاملاً" بزیان کشور تمام شد.

در نیمه‌ی دوم دوران سلطنت ناصرالدین شاه، عده‌ای از خارجیان تقاضای کسب امتیاز بهره برداری از معادن و سایر منابع کشور را داشتند. نخستین و مهمترین آنها امتیازی بود که در سال ۱۲۸۹ به یکی از اتباع انگلیس بنام بارون جولیس دورویتر اعطا شد. میرزا حسین خان سپهسالار تصمیم گرفت برای ساختن راه آهن، استخراج معادن و تاسیس بانک ملی، انحصار فوق العاده معظمی بوجود آورد. وثیقه‌ی این امتیاز، حقوق گمرکی و در حقیقت تمام منابع عایدی دولت بود. بارون جولیس دورویتر برنده‌ی امتیاز مزبور شد. روسها از واگذاری امتیازی بدین بزرگی بیکی از اتباع انگلیس سخت رنجیده خاطر شدند و احساسات مردم ایران نیز با دادن چنین امتیازی به اروپائیان که میتوانند از طریق آن تقریباً بر همه چیز نظارت داشته باشند، مخالف بود. امتیاز مورد اشاره بقدری وسیع بود که اجرای آن برای رویتر نیز مشکل می‌نمود. بزودی دو طرف پیمان همپندند که این کار بدون مطالعه‌ی دقیق انجام یافته‌است. ناصر الدینشاه که در سفر به اروپا به اشتباه خود پی برده بود، از طرف ایران مشکلاتی در راه رویتر ایجاد نمود، بطوریکه او نتوانست برابر قرارداد، کار خود را در سر موعد مقرر شروع کند. در نتیجه امتیاز نامه لغو شد و دولت ایران مبلغ چهل هزار لیره سپرده‌ی رویتر را توقیف کرد. در سال ۱۳۰۶ دولت ایران به بارون جرج رویتر پسر بارون جولیس

رویترو نامبرده بعنوان غرامت لغو امتیاز پدرش امتیاز محدودتری اعطا کرد که بموجب آن میتوانست بانکی تاءسیس و از بعضی معادن بهره‌برداری کند و این امر سرانجام به تاءسیس بانک شاهنشاهی و بانک صنایع و معادن ایران منتهی شد. این دو مؤسسه‌ی انگلیسی با یک میلیون لیره‌ی استرلینگ سرمایه و نیز با داشتن حق طبع و نشر اسکناس، شروع بکار کردند. در ضمن رویترو مبلغ چهل هزار لیره سپرده‌ی پدرش را نیز از دولت ایران پس گرفت. دولت روسیه نیز بحکم هم چشمی با انگلیسی‌ها امتیاز شیلات (صید ماهی) را در شمال و نیز امتیازی برای تاءسیس بانک استقراضی روس بدست آورد.

از جمله امتیازاتی که از طرف ناصرالدین شاه داده شد، امتیاز افتتاح قسمت سفلی رود کارون برای بازرگانی به دو نفر از اتباع انگلیس موسوم به برادران لینج بود. فرانسویان نیز در سال ۱۳۰۱ بوسیله‌ی یکی از اتباع خود بنام مارسل اوگوست دیولافوا امتیاز کاوش و حفاریات باستانشناسی را در شوش بدست آوردند. این کاوش‌ها بهمین نحو در شوش ادامه داشت تا بالاخره فرانسویان در سال ۱۳۱۵، در زمان مظفرالدینشاه، امتیاز انحصاری کشف آثار عتیقه را در تمام خاک ایران بدست آوردند.

### ۱۱ - امتیاز تنباکو

یکی از امتیازاتی که نتایج نامطلوب به بار آورد، امتیاز انحصار تنباکو معروف به واقعه‌ی رژی بود. این امتیاز در زمان صدارت میرزا علی اصغر خان امین السلطان و اندکی بعد از مسافرت سوم ناصرالدین شاه به فرنگستان باهتمام امین السلطان و برای مدت ۵۵ سال به یکی از اتباع انگلیسی موسوم به ماژور تالیوت و شرکای او واگذار شد. به موجب این امتیاز، کمپانی رژی صاحب حق انحصاری تجارت تنباکوی ایران و حتی نظارت بر زراعت آن شناخته می‌شد. مردم ایران پس از اطلاع از شرایط این انحصار و مقایسه‌ی آن با امتیازی که دولت عثمانی در باب انحصار دخانیات خود با شرایط بهتر به یک شرکت خارجی داده بود، با آن مخالفت کردند. از طرف مرجع تقلید وقت حاج میرزا حسن شیرازی و یکی دیگر از علمای بزرگ تهران بنام حاج میرزا حسن آشتیانی حکم تحریم دخانیات صادر گردید. در تهران و تبریز بازارها بسته و تعطیل عمومی اعلام شد و سرانجام شاه و

امین السلطان از بیم شورش مردم واعلام جهاد علما، در شانزدهم جمادی الاولی سال ۱۳۵۹ رسماً آن امتیازنامه را لغو کردند. شرکت رژی بساط خود را از ایران برچید و دولت مجبور شد غرامت مؤسسه‌ی مزبور را که بالغ بر پانصد هزار لیره بود با بهره‌ی ۵٪ بپردازد. در الغای این امتیاز روسها مداخله داشتند و لغو آن سبب بروز کدورت در روابط شاه و امین السلطان با انگلیسیها و تمایل آنان به سیاست روس شد. از آنجا که دولت ایران پول هنگفتی در بساط نداشت، مجبور شد مبلغ پانصد هزار لیره‌ی انگلیسی از بانک شاهنشاهی وام بگیرد و شرکت رژی بپردازد و این نخستین وامی بود که دولت ایران از بیگانگان گرفت. باید دانست که آن رکود اقتصادی که در شش سال آخر سلطنت ناصر الدین شاه در ایران پیدا شد و سرانجام منجر به پریشانی اوضاع کشور گردید، ناشی از اعطای امتیاز تنباکو باین کمپانی بود.

#### ۱۲ - اصلاحات دوره‌ی ناصری

نخستین خط تلگراف برقی ایران در سال ۱۲۷۴ بین قصر سلطنتی شاه و باغ لاله زار دایر گردید. سال بعد نیز به دستگیری علیقلی میرزای اعتماد السلطنه خطی بین تهران و سلطانیه کشیده شد و در سال ۱۲۷۶ تا تبریز امتداد یافت. در همین سال انگلیسیها برای تأمین ارتباط لندن با بمبئی، در زمینه‌ی اتصال سیم تلگراف ایران به اروپا اقدام کردند و در ۱۲۸۰ نیز امتیاز خط بین خانقین و تهران و بوشهر را گرفتند و پس از اندک مدتی بیشتر ولایات ایران دارای خط تلگراف شد. اولین وزیر تلگراف ایران مخبر الدوله بود.

بعد از اصلاحات امیرکبیر در قشون ایران، دولت از مستشاران و مربیان اتریشی برای سامان بخشیدن بوضع ارتش دعوت کرد. پس از ایشان مستشاران روسی این وظیفه را بعهده گرفتند و رژیمانی بشکل قزاق تشکیل دادند. تزار روس یک هزار تفنگ برد و مقصداری توپ به ایران اهدا کرد. دیری نگذشت که این رژیمان به یک بریگاد (تیپ) قزاق توسعه یافت و این تیپ با توپخانه‌ی خود نمونه‌ی مؤثرترین واحد ارتش ایران گردید.

تا سال ۱۲۹۹ در ایران پست بروش جدید وجود نداشت و نامه‌های اداری و اشخاص متنفاذ را چارپاهای می‌بردند. در این سال مستشاری اتریشی برای تنظیم پست



بسبب و روش اروپا استخدام شد. دو سال بعد ایران عضویت اتحادیه‌ی پستی بین-المللی را پذیرفت. پس از مستشار اثریشی یک نفر روسی بنام استال مدیریت پست ایران را بعهدده گرفت و اصلاحاتی در وضع پست ایران بعمل آورد. پس از آن اداره‌ی امور پست بدست ایرانیان سپرده شد و میرزا علیخان امین الدوله مدیر آن شد.

ضرب سکه در ایران صورت منظمی نداشت و در هر شهر ضربخانه‌ی خاصی موجود بود. دولت ایران در سال ۱۲۹۴ دستگاه ضربخانه‌ای از فرنگستان بتهران آورد و آنرا زیر نظر مستشاران آلمانی و فرانسوی بکار انداخت و بعدها اداره‌ی آن بدست میرزا علیخان امین الدوله و آقا محمد ابراهیم خان امین السلطان آبدارباشی پدر میرزا علی اصغر خان افتاد.

در سال ۱۳۵۱ هجری و ۱۸۸۸ میلادی اولین راه آهن بطول هشت کیلومتر بین تهران و حضرت عبدالعظیم بتوسط برادران بلژیکی بواتال کشیده شد. بیست و هفت سال بعد راه آهن جلفا به تبریز بطول ۱۴۶ کیلومتر و بین صوفیان و شرفخانه به درازای ۵۳۱ کیلومتر ساخته شد. در سال ۱۳۵۷ بکوشش حاج محمد حسن امین الضرب خطی دیگر بین آمل و محمود آباد مازندران ایجاد گردید، ولی این خط بزودی از کار افتاد.

علاوه بر کارخانه‌های ضربخانه و تفنگ سازی و باروت کوبی، کارخانه‌ی چراغ گاز بوسیله‌ی حاج میرزا حسین خان سپهسالار و کارخانه‌ی قند سازی کهریزک بهکوشش میرزا علیخان امین الدوله و کارخانه‌های بلور سازی و چینی سازی و ابریشم تایی از طرف امین الضرب تاسیس شد و کارخانه‌های دیگری نیز بهمت تجار و سرمایه داران بکار افتاد.

در سال ۱۲۸۷ حصار قدیم شهر تهران خراب شد و حدود آن توسعه یافت، خندقی دور شهر کنده شد، محیط شهر به دوازده میل رسید و دوازده دروازه دور تا دور شهر تهران احداث گردید.

بسال ۱۳۵۷ هجری جمعیت تهران به یکصد و سی هزار نفر یعنی دو برابر جمعیت آن در ابتدای سلطنت ناصر الدین شاه افزایش یافت و شهر جدید را دارالخلافه‌ی ناصری نامیدند.

فساد دربار ناصری و ستم و ظلم حاکمان بیدادگر و بخصوص حرکات ناپسند امین السلطان و کامران میرزا، مردم را ب فکر اصلاح خرابیها وانتقاد از حکومت

استبدادی شاه انداخت. گروه بسیاری از داخل و خارج در راه بیدار کردن افکار مردم میکوشیدند.

از نخستین کسانی که در انتشار افکار آزادیخواهی در میان مردم ایران مؤثر بودند، میتوان سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی و میرزا ملکم خان ناظم الدوله را نام برد. ملکم خان قبلاً "سفارت ایران در فرانسه و انگلستان را بعهدہ داشت و چون بسبب دشمنی با امین السلطان دستش از کارهای دولتی کوتاه شده بود، روزنامه‌ی قانون را در لندن تاءسیس کرد و بنام طرفداری از قانون و تغییر وضع حکومت ایران، به ذکر مظالم حکومت استبدادی پرداخت و از آنجا که سبک نگارش ساده بود، نوشته‌های او در مردم آن روزگار تاءثیر فراوان داشت.

در این هنگام روزنامه‌هایی که در ایران بچاپ میرسید، بلحاظ نظارت شدیدی که بر مطبوعات اعمال می‌شد، اجازه نداشتند در باره‌ی سیاست چیزی بنویسند و نوشته‌های ایشان منحصر باخبار کشوری و موضوعات ادبی بود. اما در خارج از کشور روزنامه‌های گوناگونی بزبان فارسی بچاپ میرسید که از آن جمله میتوان قانون در لندن، اختر در استانبول و حبل المتین در کلکته را نام برد. این روزنامه‌ها بطور قاجاق بایران وارد میشد و در میان مردم منتشر میگردد و افکار عمومی را بر ضد دولت بر می‌انگیخت. بعضی از علمای تهران مانند حاج شیخ هادی نجم‌آبادی نیز در بیدار کردن افکار مردم بی تاءثیر نبودند.

ناصرالدین شاه بافکار عمومی بی اعتنا بود و تحت تاءثیر القآت صدر اعظم خود امین السلطان قرار داشت. شاه خودکامه که چهل و نه سال سلطنت را پشت سر گذاشته بود و می‌رفت تا وارد پنجاهمین سال پادشاهی شود، در صدد برآمد تا بدین مناسبت جشنی ترتیب دهد. اما درین هنگام سید جمال الدین اسدآبادی که بسبب عظمت مقام خود در میان مسلمانان جهان در مریدان خود نفوذ کلام فوق العاده‌ای داشت، یکی از آنانرا که خود شدیداً مورد ستم حکومت وقت قرار گرفته بود، برانگیخت. آن شخص میرزا رضای کرمانی بود که در ذی قعدة‌ی سال ۱۳۱۳ هجری شاه را در حین زیارت حضرت عبدالعظیم بقتل رسانید.

ناصرالدین شاه هیئت‌ی مردانه و قیافه‌ای گیرا داشت و همه امور مهم مملکت را شخصاً اداره میکرد. وی در اواخر سلطنت خود با اصلاحات سیاسی و ترقیات اجتماعی مخالفت میورزید و بطور خلاصه میتوان گفت که ناصرالدین‌شاه پس از کریم خان زند بی آزارترین ولی بی کفایت‌ترین پادشاهان بوده است.

## ج - مظفرالدینشاه (۱۳۱۳ - ۱۳۲۴ هجری)

پس از مرگ ناصرالدینشاه، پسر چهارم مظفرالدین میرزا در تبریز بر تخت شاهی نشست و پس از چهل روز که طی آن اداره‌ی کشور در دست میرزا علی اصغر خان امین السلطان بود، بتهران وارد شد. مظفرالدینشاه در ۱۲۶۹ بدنیآ آمد. دو برادر بزرگترش پیش از او و در زمان حیات ناصرالدینشاه در گذشته بودند و برادر بزرگتر دیگرش مسعود میرزا ظل السلطان نیز بسبب آنکه مادرش از خاندان پادشاهی نبود، به ولیعهدی نرسید. مظفرالدین میرزا در سال ۱۲۷۴ یعنی در پنج سالگی بولایتعهدی برگزیده شد و هنگامیکه بر تخت نشست، چهل و چهار سال داشت. وی بیشتر دوره‌ی ولایتعهدی خود را در آذربایجان گذرانید. مظفرالدین شاه پس از هفت ماه میرزا علی اصغر خان امین السلطان را از مقام صدارت عزل کرد و در یازدهم ذیقعدی ۱۳۱۴ میرزا علی خان امین الدوله را که مردی آگاه و دانشمند بود بجای وی برگزید. امین الدوله در ایجاد بعضی کارخانجات سعی وافیه داشت. وی دنباله‌ی اصلاحات میرزا تقی خان امیر کبیر و حاج میرزا حسین خان سپهسالار را گرفت. بمنظور پیشرفت فرهنگ، انجمنی تشکیل داد، به تاسیس مدارس پرداخت و بوضع کشور سرو سامان بخشید. چون گمرکات مملکت نامنظم و مختل بود، برای اداره‌ی آن اقدام به آوردن یک مستشار بلژیکی بنام موسیو نوز کرد و وزارت عدلیه را تا حدی سروسامان بخشید. اشراف مغرضی که از اصلاحات او خشنود نبودند و اکثراً از طرفداران امین السلطان بشمار می‌رفتند، شاه را وادار کردند که او را از کار برکنار کرده دیگر باره امین السلطان را بر سرکار آورد. وزارت امین السلطان از ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۱ بدرازا کشید و از طرف مظفرالدینشاه به اتابک اعظم ملقب گردید. امین السلطان آلت دست روسها بود و با اینکه هوش و فراستی کافی داشت، آن را در راه بهبود وضع کشور بکار نمیبرد. پولیرا که امین الدوله بزحمت گردآورده بود، در اندک مدتی بباد داد و به مفتخواران بخشید و از طریق قرض خارجی وسایل سفر شاه را به اروپا فراهم آورد.

در این موقع دولت به اعتبار ازدیاد درآمد گمرکات از بانک شاهی تقاضای وام کرد، ولی این درخواست پذیرفته نشد. روسها که قصد داشتند بهر طریق شده ایرانرا محتاج خود سازند، آمادگی خویش را برای اعطای این وام اعلام داشتند.

بانک استقراضی روس مبلغ بیست و دو میلیون ونیم روبل معادل با سه میلیون و چهار صد و سی و نه هزار لیره‌ی انگلیسی به دولت وام داد، مشروط بر اینکه ایران پانصد هزار لیره‌ی را که ببانک شاهنشاهی بدهکار بود، از محل مزبور تاءدیه کند تا بانک روس بتواند بستانکار منحصر بفرد ایران باشد. همچنین قرار بر این شد که عایدات گمرک ایران به استثنای گمرکات بنادر خلیج فارس وثیقه این وام باشد. سپس تعهد گردید که چنانچه عایدات گمرکی مرتباً پرداخت نشود، دولت روسیه اداره‌ی گمرکات را مورد بازرسی و در صورت لزوم تحت اداره‌ی خود قرار دهد.

متعاقب این وام گیری، دولت ایران در سال ۱۳۱۸ توسط بانک شاهنشاهی مبلغ سیصد و چهار هزار و دویست وهشتاد و یک لیره از حکومت هند وام گرفت و عایدات شیلات دریای خزر و درآمد پستخانه و تلگرافخانه و گمرکات خلیج فارس را بانضمام اهواز و محمره (خرمشهر) تضمین آن وام قرار داد. اما بجای آنکه این وامهای سنگین صرف اصلاحات و آبادی کشور شود، خرج دو سفر بی نتیجه‌ی شاه بفرنگستان گردید. موسیو نوز مستشار بلژیکی که مستخدم دولت ایران بود، بعوض آنکه از مخدوم خود حمایت کند و منافع دولت ایرانرا حفظ نماید، طرفدار روسها شد و روسها آنقدر از او حمایت کردند تا آنکه بوزارت گمرکات ایران رسید.

مظفر الدین شاه با وجود گرفتن آنهمه وام، همیشه بیپول احتیاج داشت و به همین دلیل با طیب خاطر به اعطای امتیازات ادامه می داد، زیرا کسانیکه امتیاز می گرفتند ناچار بودند مبالغ هنگفتی به کیسه‌ی شاه بریزند. از جمله‌ی این امتیازات ننگین، امتیاز نفت جنوب بود که در صفر ۱۳۱۹ به داری انگلیسی داده شد. (مه ۱۹۰۱)

در سال ۱۳۲۰ باز دولت روسیه قرضه‌ی دیگری بمبلغ ده میلیون روبل بایران اعطاء کرد که کشور را بیش از پیش تحت نفوذ اقتصادی آن دولت درآورد، و مظفر-الدینشاه این پول را صرف سفر دوم خود بفرنگستان کرد.

### صدارت عین الدوله

بسال ۱۳۲۱ آشفنگی اوضاع و ورشکستگی کشور احساسات عمومی مردم را بر علیه اتابک اعظم برانگیخت. شدت این احساسات بقدری بود که وی ناگزیر باستعفا شد و شاه در جمادی الآخر سال ۱۳۲۱ سلطان مجید میرزای عین الدوله را که از نوادگان

فتحعلی شاه بود بصدارت برگزید. عین الدوله در جوانی در مدرسه‌ی دارالفنون تحصیل میکرد، ولی از آنجا که شاگردی کودن و شرور بود، او را از مدرسه اخراج کرده به تبریز نزد ولیعهد فرستادند. ولیعهد وی را ریاست اصطبل خود منصوب کرد و بعدها دختر خود را باو داد. عین الدوله در آغاز کار با علما و آزادیخواهان که در عزل امین السلطان کوشیده بودند از در موافقت درآمد، ولی چون مردی جاهل و نالایق و بی اطلاع بود، ظلم و ستم پیشه کرد و در صد برآمد که علما و بازرگانان را از خود بترساند. در ولایات، استبداد حکام خشم شدید مردم را بر می‌انگیخت. در مشهد آصف الدوله شاهسون بسپاهیان خود دستور داد به افرادی که از ظلم و ستم او در آستانه‌ی حضرت رضا بست نشسته بودند تیراندازی کنند. در شیراز شعاع السلطنه پسر دوم شاه که والی فارس بود، خالصجات دولتی را به تصرف در آورد و بهمین سبب در آن استان شورش بر علیه او بر پا گردید. و مسیو نوز بلژیکی که مورد حمایت روسها و عین الدوله بود، موجبات انزجار خاطر مردم را فراهم می‌ساخت.

### علاء الدوله

حاکم تهران بمنظور ترساندن تجار، یکی از بازرگانان محترم بنام آقاسید هاشم را در جلوی چشم مردم به چوب بست. بازرگانان بسبب این اهانت، در چهاردهم شوال ۱۳۲۳ دکانها را بسته در مسجد شاه اجتماع کردند. دو تن از علمای بزرگ بنام سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی در ابراز انزجار از عین الدوله با مردم هم‌آواز شده با ایشان بمسجد شاه رفتند. سپس از آنجا به حضرت عبد العظیم عزیمت کرده در آنجا بست نشستند. وعاظو خطبای آزادیخواه نیز از بالای منابر داد سخن داده و مردم را بر ضد دولت جابر عین الدوله برانگیختند. از جمله‌ی این وعاظ مرحوم ملک المتکلمین و سید جمال واعظ اصفهانی بودند. تا این هنگام خواست مردم اصلاحات و برکناری عین الدوله از وزارت بود و هنوز تقاضایی برای برقراری دولت مشروطه نکرده بودند. دیری نگذشت که بازرگانان و علمای متحصن در حضرت عبدالعظیم از مظفوالدین شاه درخواست کردند مجلسی بنام عدالتخانه تشکیل یابد، نمایندگان آن از طرف علما و تجار و مالکین و دیگر طبقات انتخاب شوند و ریاست آنرا شخص شاه بعهده بگیرد. مظفر الدینشاه وعده‌ی موافقت

داد، ولی اقدامی نکرد. بعضی از علمای تهران از حضرت عبدالعظیم بقم مهاجرت و تهدید کردند که اگر شاه با درخواست ایشان موافقت نکند، بکربلا و نجف جلائی وطن خواهند کرد.

در هنگام مهاجرت علما بقم، بازرگانان دکانهای خود را بسته بودند. عین - الدوله دستور داد بازار را باز کنند و تهدید کرد که هر دکانیکه بسته باشد، موجودی آن غارت خواهد شد. پس از صدور این دستور، عده‌ای از بازرگانان سفیر انگلیس را در قلعه ملاقات کرده برای تحصن در سفارت از او اجازه خواستند. ابتدا تعداد متحصنان - که بیدرنگ در باغ سفارت متحصن شده بودند - اندک بود، ولی رفته رفته بر شمار آنان افزوده شد، بطوریکه پس از مدتی در حدود دوازده هزار تن در باغ سفارت چادر زدند. تقاضای آنان این بود که عین الدوله از کار برکنار شود و حکومت مشروطه اعلام گردد. علما با احترام از قم فرا خوانده شدند. با اینکه علاء الدوله از حکومت تهران معزول شده بود، عین الدوله دست از استبداد بر نمیداشت و اجرای مفاد دستخط شاه را در مورد تاء سیس عدالتخانه بتعویق می - انداخت. در نتیجه ملت نه فقط عزل عین الدوله را خواستار شد، بلکه برای خاتمه دادن به حکومت استبداد، طالب مشروطیت و تاء سیس دارالشورای ملی گردید. سر انجام شاه ناچار شد عین الدوله را از صدارت عزل کند و میرزا نصرالله خان نائینی (مشیر الدوله) را که وزیر امور خارجه بود، بجای وی بصدارت برگزیند.

#### صدور فرمان مشروطیت

عزل عین الدوله و روی کار آمدن مشیر الدوله و میانجیگری دولت انگلیس پرده‌ای را که بین شاه و ملت وجود داشت بکنار زد و حقیقت حال را بر او روشن کرد. شاه که هم مهربان و علاقمند بترقی کشور بود و هم ترسو و بزدل، تقاضای بست - نشینان سفارت را پذیرفت و تسلیم شرایط آنان شد. خواست مردم در ابتدای امر تاء سیس عدالتخانه بود و اگر عین الدوله تسلیم میشد، کار به همانجا خاتمه می یافت. اما سرسختی‌های او از یک سو و نیرو گرفتن آزادیخواهان از طرف دیگر باعث شد که متحصنین آخرین حرف خود را بزبان آورند، و آن عبارت بود از افتتاح دارالشورای ملی. بر اثر پافشاری مردم، فرمانی که از آن بفرمان مشروطیت تعبیر می شود، خطاب به میرزا نصرالله خان نائینی مشیر الدوله صادر شد. قسمتی از متن فرمان شاه بشرح

زیر است:

... چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافتی تهران تشکیل و تنظیم شود که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقهی لازم را بعمل آورده به هیئت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد، اعانت و کمک لازم را بنمایند و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت بعرض برسانند. بدیهی است که بموجب این دستخط مبارک، نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آنرا موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهد نمود که... قصر صاحبقرانیه چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۴.

پس از صدور این فرمان، عضد الملک رئیس ایل قاجار برای ترتیب بازگشت علما بقم رفت و بازرگانان نیز جهت بازگشت آنان پولهایی ارسال داشتند. مردم سفارت نشین نیز از روز جمعهی نوزدهم جمادی الثانی آغاز به تخلیهی سفارتخانه نمودند. شهر تهران یکسره چراغان گردید، علما با درشکه و کالسکه بتهران بازگشتند و گوسفند فراوانی در جلوی ایشان قربانی شد. مشیر الدوله فرمان داد تا عمارت بهارستان را برای افتتاح مجلس آماده کنند. ولی نظر باینکه تخلیهی عمارت مزبور با اشکالاتی روبرو بود، قرار بر این شد که مجلس اول را در مدرسهی نظام وابسته بکاخ گلستان برگزار کنند.

روز شنبه ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۴ مجلس بی نماینده با حضور پانصد تن از علما و شاهزادگان و بیش از چند هزار نفر از مردم که در بیرون گرد آمده بودند گشایش یافت. و چون شاه بیمار بود، عضد الملک را بنمایندهی از طرف خود بمجلس فرستاد و وی مجلس را بنام شاه افتتاح کرد. پس از او صدر اعظم سخنانی ایراد نمود و سپس ملک المتکلمین بنمایندهی از طرف مردم طی خطابهی از این اقدام سپاسگزاری کرد.

انتخابات تهران روز پنجشنبهی ۲۳ ماه رجب آغاز شد و روز ۱۲ شعبان بپایان

رسید. روز یکشنبه هجدهم شعبان سه ساعت بغروب مانده، مجلس شورای ملی در عمارت گلستان افتتاح شد. مدعوین در ساعت مقرر در تالار موزهی کاخ گلستان گرد آمدند. شاه بیمار و علیل را که آخرین روزهای زندگی خود را میگذرانید، بزحمت بمجلس آوردند و بر روی کرسی سلام نشانده و این آخرین کرسی نشینی او بود. پس از انجام مقدمات امر، شاه با صدای ضعیف و لرزان خود چنین اظهار داشت: مدت ده سال است که آرزوی فرا رسیدن این روز را داشته‌ام و بحمدالله بمقصد خود رسیدیم. آنگاه حالت تاءثری به او دست داد، حلقه‌ی اشکی در چشمان بی‌فروغش پدیدار شد و با دست مرتعش خود پاکتی را بدست نظام الملک داد و گفت این نطق ماست، بخوان. پس از آنکه نطق بی‌پایان رسید، مراسم نیز خاتمه یافت.

### قانون اساسی

تدوین قانون اساسی در ابتدا با مشکلاتی روبرو شد؛ بدینمعنی که علما سعی داشتند قانون را بنفع خود تنظیم کنند، آزادیخواهان واقعی می‌خواستند قدرت ملی را از آن خود سازند و درباریان مایل بودند که قدرت در وجود شاه متمرکز شود و مجلس بصورت یک هیئت مشورتی درآید. سرانجام آزادیخواهان پیروز شده قانون مزبور را در ۵۱ اصل تنظیم کردند. روز یکشنبه ۱۴ ذی قعدة قانون اساسی بامضای شاه رسید، و محمد علی میرزا ولیعهد نیز که در آنموقع بسبب کسالت پدرش در تهران میزیست، به پیروی از پدر خود آن را امضاء کرد. پس از بازگردانده شدن قانون بمجلس، نمایندگان یکدیگر را بغل کرده بوسیدند و برخی از فرط شادی بگریه افتادند و شهر تهران چراغان شد.

### علل انقلاب ایران

از زمان صدارت امیر کبیر و گشایش مدرسه‌ی عالی دارالفنون، ملت ایران که به مضار دو عهد نامه‌ی گلستان و ترکمانچای پی برده بود، بتدریج بحقوق خود آشنا شده از خواب غفلت بیدار گردید. رابطه با اروپا و مغرب زمین و خواندن جراید و کتب خارجی و یا ترجمه‌ی آنها مردم ایرانرا با طرز تفکر ملل مغرب زمین آشنا کرد. انتشار افکار آزادیخواهانی چون سید جمال الدین اسدآبادی مشهور به



افغانی و آقا شیخ هادی نجم آبادی و ملک خان ناظم الدوله و ملاحظه‌ی جرایدی مانند روزنامه‌ی قانون و حبل‌المتین و اختر که در خارج منتشر میشد، موجبات بیداری مردم ایران را فراهم آورد و موفقیت مردم ایران در لغو قرار داد رژی و ایستادگی در مقابل قدرت ناصر الدین‌شاه و امین السلطان این مسأله را برای آنان روشن ساخت که از طریق وحدت و اتفاق میتوانند با ظلم و جور جنگیده عدالت را در کشور مستقر سازند. تا ناصر الدین شاه زنده بود، بعلت قدرت فراوانی که داشت، ملت را جرات اقدامی بر علیه وی نبود. پس از کشته شدن ناصر الدین‌شاه، حکومت مظفرالدین‌شاه - که پادشاهی ضعیف النفس و بیمار بود - بمردم ایران فرصت داد که بگرفتن آزادی و احقاق حق خود قیام کنند و ستمگرانی چون میرزا علی اصغر خان اتابک و عین الدوله را از پیش پای خود بردارند و حکومت قانون را که منتخب اراده‌ی ملت است در سراسر کشور استقرار بخشند. از این جهت عده‌ای پیش افتاده مردم را بقیام بر علیه استبداد ترغیب کردند. مردم هم بندای ایشان لبیک گفته فداکارانه قیام نمودند و با نثار جان و ایثار خون‌های بسیار بالاخره توانستند مشروطیت و دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم را بجای حکومت استبدادی که قرنهای دراز ملت ایران را در زیر فشار خود رنج میداد، برقرار سازند.

#### مرگ مظفرالدین‌شاه

مظفرالدین شاه در بیست و چهارم ذی قعدة - شش ساعت از شب گذشته - جان سپرد. وی بسبب اعطای مشروطیت مورد علاقه‌ی مردم بود. مجلس بیاس احترام او سه روز تعطیل کرد. مردم نیز با شور و سوزی زاید الوصف در مجالس عزای او شرکت کردند.

مظفر الدین‌شاه مردی رئوف، مهربان، مایل به آسایش رعیت خود ولی ضعیف - النفس و بی‌حال بود. از این جهت مغرضان بر او چیره گشتند و تا آنجا که توانستند، وی را از همراهی با ملت و اجرای عدالت بازداشتند. با همه‌ی این احوال، مظفرالدین - شاه دست خود را بخون ملت آلوده نساخت و با صدور فرمان مشروطیت نام نیکی در تاریخ بجای نهاد. بهمین اعتبار هم بود که مجلس ماده‌ی تاریخ فرمان مشروطیت را در عبارت (عدل مظفر) که بحساب ابجد ۱۳۲۴ میشود خلاصه کرد و آنرا بر سر در مجلس نصب نمود.

## ج - محمد علی شاه (۱۳۲۴ تا ۱۳۲۷)

پس از مظفرالدین شاه، پسر بزرگش محمد علی میرزا که در هنگام بیماری پدر در تهران بسر میبرد، بپادشاهی رسید. محمد علیشاه بسال ۱۲۸۹ در تبریز متولد شد. مادرش ام الخاقان دختر میرزا تقی خان امیر کبیر بود. وی از سال ۱۳۱۳ ولایتعهدی شاه و فرمانروایی کل آذربایجان را بعهدہ داشت. مردم تبریز از بد رفتاری و حکومت جابرانهی وی ناراضی بودند. گرچه قانون اساسی پس از توشیح مظفر الدینشاه به صحت و امضای ولیعهد او نیز رسیده بود، ولی اکثر آزادیخواهان میدانستند که وی کسی نیست که به مشروطیت وفادار و بر سر قول خود باقی باشد. محمد علیشاه در روز چهاردهم ذی حجه ۱۳۲۴ جشن تاجگذاری خود را بر گزار کرد. در این جشن بزرگان ایران و نمایندگان خارجی دعوت شدند، ولی از نمایندگان مجلس دعوتی بعمل نیامد. آزادیخواهان رنجیده گفتند: "اگر او سلطان ملت است باید از طرف ملت تاج بر سر بگذارد"، و این عمل را تحقیری به مشروطیت تلقی کردند. ابتدا میرزا نصرالله خان مشیرالدوله که اولین نخست وزیر دورهی مشروطیت است، کماکان وزارت او را برعهده داشت. نظرباینکه در اصول پنجاه و یک گانه قانون اساسی از وظایف مردم نسبت بدولت و وظایف دولت نسبت بمردم سخنی بمیان نیامده و بنا بر این قانون مزبور وافی بمقصود نبود، کمیسیونی بمنظور تدوین متمم قانون اساسی تشکیل یافت. قانون مزبور در ۱۰۷ اصل تنظیم و برای امضاء بشاه تسلیم شد. از آنجا که محمد علیشاه از امضای قانون مورد اشاره طفره می‌رفت و آنرا با امروز و فردا موکول میکرد، مردم بازارها را بستند و بمجلس رفته از نمایندگان خواستند در زمینهی امضای هر چه سریعتر متمم قانون اساسی شاه را تحت فشار قرار دهند.

علمای نجف نیز بوسیلهی تلگراف بوی توصیه کردند که تقاضای مردم را بپذیرد. سرانجام شاه در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ناچار شد متمم قانون اساسی را امضاء کند. دو ماه بعد مجلس اولین بودجهی کشور را تنظیم کرد و با حذف مخارج زیادی و غیر لازم و از بین بردن دیگر سوء استفاده‌های مالی، لغو تیولات، و حذف مخارج زاید شخصی محمد علیشاه - که موجبات نارضائی او را فراهم آورد - و سایر صرفه جوییها، به جای کسر بودجه، اضافه درآمد متوسطی نیز عاید کشور شد، اما محمد علیشاه از میزان

مبلغی که بوی اختصاص داده بودند بسیار ناراضی بود.

### وزارت اتابک

نصرالله خان مشیرالدوله در دوره‌ی وزارت قانونی خود موفق شد تعدادی از والیان و عمال مستبد دولت را از کار برکنار کند. در این هنگام انجمنهای سیاسی فراوانی که تنها در تهران شمار آنها به هشتاد میرسید، برای هواخواهی از مشروطیت تشکیل شد.

محمدعلیشاه که با مجلس و مشروطه میانه‌ی خوبی نداشت، در صدد برآمد که با فراخواندن میرزا علی اصغر خان اتابک - که در آنزمان در فرنگستان بسر میبرد - وبا استعانت از فکر وی، برای از میان بردن مشروطیت تدبیری بیندیشد. از اینرو مشیرالدوله را از صدارت عزل نمود و در ربیع الاول ۱۳۲۵ اتابک را بجای وی منصوب کرد. اتابک در ۲۱ ربیع الاول کابینه‌ی خود را بمجلس معرفی نمود. احضار اتابک آزادیخواهان را نگران ساخت و تقی زاده که سلسله جنیان مجلس شده بود، در باره‌ی او سخنان تند گفت. در زمان حکومت اتابک حوادثی رخ داد که هم آزادیخواهان از وی ناراضی شدند و هم شاه. در مقابل اکثریت نمایندگان مجلس که طرفدار اتابک بودند، اقلیت سرسخت و مبارزی بر علیه او تشکیل شد که تندروترین فرد آن سید حسن تقی زاده وکیل جوان تبریز بود. اتابک در چنین اوضاع و احوالی بنا بر مصلحتی وزیر جنگ خود یعنی کامران میرزا نایب السلطنه پسر ناصر - الدین شاه و پدرزن محمدعلیشاه را که در کار مبارزه با آزادیخواهان از خود شاه هم تندروتر بود، از کابینه بیرون کرد و بدین وسیله شاه را از خود آزاده خاطر ساخت. اتابک که با وجود اختلافات موجود بین شاه و ملت و وجود دسته‌های مخالف و موافق ادامه کار را دشوار می‌یافت، به هیئت دولت پیشنهاد کرد که از طرف شاه دستخطی مبنی بر تقویت مجلس و تمشیت امور صادر شود، باشد که این تدبیر بین شاه و مجلس را التیام بخشد. اتابک دستخط مورد نظر را از شاه گرفته درجیب گذاشت و بلافاصله بهبهانی را از این موفقیت آگاه نمود. سپس به مجلس رفت و دستخط را قرائت و نمایندگان را شادمان ساخت. البته مقصود وی آن بود که بدین وسیله عناصر معتدل مجلس را با خود همراه سازد و با دست ایشان تندروان را از میان بردارد و قرضه‌ی دیگری را که میخواست از روسها بگیرد، بتصویب مجلس برساند.

اما بمحض اینکه از مجلس خارج شد، بدست شخصی بنام عباس آقا صراف آذربایجانی که خود را عضوانجمن شماره ۴۱ فدائیان ملت معرفی کرده بود مضروب و کشته شد. (۲۱ رجب ۱۳۲۵) وی درین هنگام پنجاه سال داشت. تصادفاً در همان روزی که اتابک کشته شد، بین روس و انگلیس قراردادی منعقد گردید که بموجب آن ایران به سه منطقه نفوذ تقسیم می شد:

— شمال و مرکز، حوزه نفوذ روس،

— جنوب شرقی منطقه نفوذ انگلیس،

— جنوب غربی ناحیه بیطرف.

خط منطقه روسها از قصر شیرین آغاز شده پس از عبور از اصفهان و یزد و خواف در محلی که مرز ایران و افغانستان و روسیه یکدیگر را قطع می کنند پایان می یافت. ابتدای خط منطقه نفوذ انگلیسیها مرز افغان بود و پس از عبور از بیرجند و کرمان، به بندرعباس منتهی میشد. انگلیسیها و روسها می خواستند بوسیله این قرارداد به رقابتهای خود در ایران و افغانستان و تبت خاتمه دهند. همینکه خبر انعقاد قرارداد بمردم رسید، وحشت و خشم عمومی برانگیخته شد. سخن اینجاست که این قرارداد بدون مراجعه و مشاوره با دولت ایران تنظیم شده بود. علاوه بر این مسائل دیگری هم وجود داشت و ایرانیان که سیاست خود را بر پایه رقابت دائمی بین دو دولت مزبور بنا نهاده بودند، در مواجهه با تعیین مناطق نفوذ دچار مشکلاتی تازه شدند.

#### وزارت ناصر الملک

پس از کشته شدن اتابک، شاه مجبور شد کابینه ای را بر سرکار آورد که مورد اعتماد مجلس باشد. پس ابوالقاسم خان ناصر الملک همدانی وزیر دارائی سابق را که از تحصیل کردگان دانشگاه آکسفورد در انگلستان بود به نخست وزیری برگزید. ناصر الملک از همه رجال همزمان خود بالاتر و برتر و علاوه بر آن شخصی میهن دوست، پاکدامن و بی طمع بود، اما قوت اراده و نیروی لازم را برای رهبری کشور در مواقع بحرانی نداشت. در شوال سال ۱۳۲۵ شاه شخصاً به مجلس رفت و در مورد حفظ مشروطیت بقرآن سوگند خورد.

سعد الدوله نماینده ایامان مجلس که بریاست مجلس نرسیده بود، از مجلس

و مجلسیان آزرده خاطر شده از نمایندگی استعفا کرد و به شاه پیوست و به او توصیه بود که باید در تمام کشور آشوب و اغتشاش بر پا گردد و دامنه‌ی اغتشاش بجائی برسد که سفارتخانه‌های خارجی بصدای در آیند، آنگاه گفته شود که مردم ایران هنوز بآن مرحله از بیداری و هوشیاری نرسیده‌اند که صاحب حکومت مشروطه گردند. محمدعلیشاه پیشنهاد سعد الدوله را اجرا کرد و در تهران و ولایات بایجاد اغتشاش و بلوا دست زد. ناصرالملک که از توطئه‌ی سعد الدوله و شاه بر ضد مجلس آگاه شده بود، باتفاق اعضای کابینه‌ی خود استعفا کرد. چند روز بعد شاه ناصرالملک را احضار و او را توقیف نمود، اما بر اثر وساطت سفارت انگلیس فوراً آزاد شده بااروپا رفت. سپس محمدعلیشاه، مشیرالسلطنه را به نخست وزیری برگزید.

### واقعه‌ی توپخانه

روز نهم ذی قعدة عده‌ای از ارادل و اوباش تهران به بهارستان هجوم برده تیری چند شلیک کردند. سپس از آنجا بمیدان توپخانه رفته خیمه و خرگاه برپا ساختند تا مقدمات حمله بمجلس و آزادیخواهان را فراهم سازند. آنان پیوسته فریاد میزدند: ما دین نبی‌خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم. اخبار میدان توپخانه و حرکات زشت اوباش و ارادل برضد مشروطیت، آزادیخواهان را واداشت که از هر طرف بشاه تلگراف و او را به خلع از سلطنت تهدید کنند. شاه ناچار فرمان داد بساط میدان توپخانه را برچینند و خود نیز قسم نامه‌ای بر پشت قرآن نوشته مهر و ضمن آن تعهد کرد که از آن پس با مشروطیت مخالفت نکند. خوشبختی آزادیخواهان در این بود که علمای معروف نجف مانند مرحوم آخوند محمدملا کاظم خراسانی صاحب کتاب کفایه در اصول، مرحوم حاج ملا عبدالله مازندرانی، مرحوم حاج میرزا حسین و حاج میرزا خلیل که در آن روزگار مقتدای جهان شیعه بودند، از مشروطیت حمایت کرده در تاءیید آن فتوی دادند.

بر چیده شدن بساط میدان توپخانه و سوگند خوردن شاه فی الجمله آرامشی بوجود آورد، اما متاسفانه پیش آمد دیگری رخ داد که پیوند شاه و ملت را بیکباره برید. روز جمعه ۲۵ محرم ۱۳۲۶ که شاه برای گردش و هواخوری از تهران قصد دوشان تپه کرده بود، چون بخیابان ظل السلطان (اکباتان فعلی) رسید، ناگهان نارنجکی بزمین خورد، چندتن از ملازمان کشته شدند و شیشه‌های کالسکه‌ی دودی

سلطنتی در هم شکست، ولی بشاه صدمه‌های نرسید، زیرا او پشت اتومبیل در یک کالسکه شش اسبه نشسته بود. روز شنبه مجلس تشکیل جلسه داده از وقوع چنین حادثه‌ی ناشایستی اظهار تأسف کرد و تنی چند از نمایندگان برگزیده شده نزد شاه رفتند و مراتب تأسف مجلس را بیان داشتند و از اینکه بوجود ملوکانه آسیبی نرسیده اظهار خشنودی نمودند، مسبب این واقعه معلوم نشد. بعضی از مردم آزادی-خواهان و برخی ظل‌السلطان عموی شاه را که با وی میانه‌ی خوبی نداشت محرک این عمل می‌دانستند.

در ربیع الثانی سال ۱۳۲۶ کوششی بعمل آمد تا روابط بین محمد علیشاه و مجلس بهبود یابد. شاه از حملاتی که توسط روزنامه‌ها و مجله‌ها باو می‌شد شدیداً شکایت کرد. نمایندگان مجلس شورای ملی از وی خواستند که معلم پیشین و بدنام خود یعنی شاپشال خان روسی را که از سرسخت‌ترین مخالفان مشروطه بود اخراج نماید. مجلس بمطبوعات و وعاظ اندرز داد که در برابر شاه لحن ملایمتری اختیار کنند. اما محمد علیشاه شاپشال و سایر مستبدان را از کار برکنار نکرد.

#### استبداد صغیر

محمد علیشاه از همان آغاز مصمم بود مشروطیت را براندازد، اما بهانه‌ای در دست نداشت. اکنون بهانه پیدا شده بود. شاه واقعه‌ی سوء قصد را بگردن آزادی-خواهان انداخت. روسها نیز او را تشجیع و توصیه کردند که از قزاقانی که تحت فرماندهی افسران روسی بودند استفاده نماید و پس از سرکوبی آزادیخواهان، اعلامیه‌ای منتشر سازد و ادعا کند که قصد وی نه برانداختن مجلس، بلکه دستگیری چند تن مفسد بوده است و بزودی مجلس را باز خواهد کرد. محمد علیشاه با این نیت، در ساعت هشت صبح روز پنجشنبه دهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ یکدسته سرباز سیلاخوری را با آستین‌های بالازده از خیابان باب همایون بیرون فرستاد. آنان با فریادهای بگیر و ببند هر که را دیدند زدند، یا لخت کردند. پشت سرایشان دو فوج قزاق سوار تفنگ در دست در حالیکه تویی همراه داشتند تاخت کتان به طرف مجلس براه افتادند. وحشت همه جا را فرا گرفت. در این آشفتگی کالسکه‌ی سلطنتی شش اسبه نیز سر رسید که شاه در آن نشسته و شاپشال معلم روسی او و لیاخوف فرماندهی افسران روسی همراه او بودند. سپس در نهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ ببهانه‌ی گرمی

هوا به باغشاه واقع در بیرون دروازه‌ی غربی تهران رفت.

### به توپ بستن مجلس

هنوز آفتاب روز سه شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ طلوع نکرده بود که قشون محمد علیشاه در سه ستون بسوی مجلس روانه شد. آنها نخست راههایی را که بمجلس منتهی میشد بستند. آزادیخواهان که از این پس بنام مجاهدین خوانده شدند، در سنگرهای خود بحال آماده باش درآمدند. چون خبر به بهبهانی و طباطبائی رسید، با بی پروایی و دلیری از خانه بیرون آمدند و خود را بمجلس رسانیدند تا از وقوع حادثه جلوگیری کنند. کلنل لیاخوف فرماندهی نیروی محمد علیشاه فرمان داد توپها از هر سوبه شلیک پردازند. اجساد خون آلود آزادیخواهان صحن بهارستان را پر کرده بود و صدای ناله و فریاد از هر سو بگوش میرسید. آزادیخواهان مردانه تفنگ در دست گرفته از خود و مجلس دفاع میکردند.

جنگ که بیش از چهار ساعت طول نکشید، بنفع شاه پایان یافت. شمارهی کشته شدگان طرفین بدرستی معلوم نیست، ولی آنچه مسلم است، قزاقان بیش از آزادیخواهان کشته دادند. آزادیخواهان و مشروطه طلبان ونمایندگان مجلس هر یک بگوشه‌ای گریختند. عده‌ای بپارک امین الدوله پناه بردند. طبق دستور شاه، سید عبدالله بهبهانی به کرمانشاه تبعید شد و طباطبائی در شمیران خانه نشین گردید. بگردن عده‌ای از آزادیخواهان زنجیر انداخته آنها را گشان گشان به باغشاه منتقل ساختند، ولی از میان آنان تنها ملک المنکلمین و میرزا جهانگیر خان و صور اسرافیل را بحضور شاه بردند. شاه پس از نثار دشنامهای فراوان، دستور داد ایشان را طناب ببندازند. بدین ترتیب دژخیمان سنگدل آن دو شهید راه میهن را کشتند. قاضی ارداقی را که یکی دیگر از آزادیخواهان بود با خوراندن استرکین مسموم کردند، مرحوم روح القدس را بدرون چاهی انداختند و سید جمال الدین واعظ را که از خطبای معروف عهد مشروطیت بود در همدان گرفتار کردند و از آنجا ویرا به بروجرد برده بدستور شاه بقتل رسانیدند. قبر او اکنون در بروجرد زیارتگاه مردم است. بدین ترتیب مشروطه‌ی اول ایران که از ۱۴ جمادی الآخر ۱۳۲۴ تا ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ بطول انجامید، از میان رفت و دوره‌ی استبداد صغیر آغاز گردید.

## قیام مردم تبریز برهبری ستار خان

تبریز از شهرهای دیگر تندروتر بود و حتی با تهران اختلافی چشمگیر داشت. مردم تبریز روشن تر، دلیرتر و بی پرواتر از اهالی سایر شهرها بودند. اینان که سالها تحت حکومت ظالمانه‌ی محمد علی میرزا بسر برده و از زشت سیرتیهای او آگاه بودند، دیگر نمیخواستند بحکومت او تن در دهند. در آن هنگام مرحوم مخبرالسلطنه‌ی هدایت والیگری آذربایجان را بعهدده داشت. وی پس از اطلاع از داستان تهران و از میان رفتن مجلس و مشروطه، از کار خود استعفا کرد و با اروپا رفت، منتها پیش از عزیمت، تمام قوای حکومت ملی و حتی ذخیره‌ی قشونی و غیره را بانجمن ایالتی آذربایجان تسلیم کرد. در این حوادث دو رادمرد و مجاهد بزرگ یعنی ستارخان و باقرخان از میان مردم قد برافراشته رهبری مشروطه طلبان آذربایجان را بعهدده گرفتند و بلقب سردار ملی و سالار ملی ملقب شدند.

محمد علی شاه برای پایان بخشیدن بشورش تبریز، عین الدوله را باستانداری آذربایجان منصوب کرد و سپاهی تحت فرماندهی او بمحاصره‌ی آن شهر فرستاد. عین الدوله با وجود محاصره‌ی طولانی تبریز نتوانست در برابر ستارخان و باقرخان کاری از پیش ببرد. شهامت و شجاعتی که دلاوران تبریز بفرماندهی ستارخان از خود نشان دادند چنان شایان توجه بود که حتی خارجیان مقیم تبریز را تحت تاءثیر قرار میداد. مثلاً "یک جوان امریکایی بنام مستر باسکرویل که معلم مدرسه‌ی امریکایی تبریز بود، شدیداً تحت تاءثیر احساسات قرار گرفته بصف آزادیخواهان پیوست و جان خود را در راه ایران فدا کرد. محاصره‌ی تبریز دو ماه بطول انجامید و عین الدوله که راه چاره را از هر طرف مسدود می‌دید، از ورد خواربار بشهر جلوگیری کرد و شهر بقحطی شدیدی دچار آمد. اما مردم شجاع تبریز با خوردن برگ درختان و علف و یونجه بمبارزه ادامه دادند. این محاصره در ربیع الاول سال ۱۳۲۷، یعنی موقعیکه سربازان روسی ظاهراً "ببهبانه‌ی حمایت از خارجیان وارد این شهر شدند، پایان یافت.

مقاومت حیرت انگیز تبریزیان و دلیریهای ستارخان از نو به کالبدهای مرده جان دمید و آزادیخواهان تهران و دیگر شهرها بخصوص اصفهان و رشت که همه پراکنده و پریشان شده بودند، دیگر باره قد علم کردند.



## سخنی چند در باره شخصیت ستارخان و باقرخان

با بمباران مجلس ملی، مصیبتی عظیم و یاسی بزرگ بر عموم آزادیخواهان و میهن پرستان ایران چیره گشت و درهای امید بروی مردم بسته شد. ولی در همین هنگام ستاره‌ی امیدی از افق آذربایجان طلوع کرد: آخرین شراره‌های خروش ملی، علیرغم خطر بسیار نزدیکی که آنرا بخاموشی تهدید میکرد، بطرز معجزه آسایی از نو درخشیدن گرفت و نور آن فزونی یافت و زفته رفته آفاق ایران را که در زیر ابر تیره‌ی استبداد قرار گرفته بود روشن کرد. نخست این شراره در چشمان تیزبین و درخشان و خشمگین یکی از فرزندان رشید کوهستانی آذربایجان یعنی ستارخان سردار ملی تابیدن گرفت. ستارخان تابناکترین ستاره‌ی جنبش مشروطه و بزرگترین قهرمان ملی ایران چنانکه باید و شاید شناخته نشده است.

ستار حدود یکصد سال پیش در یک خانواده‌ی متوسط نیمه روستایی بدنیا آمد. پدرش حاج حسن از مردم قره داغ (ارسباران) بود. این مرد چهار پسر داشت: اسماعیل از زن اول و ستار و غفار و عظیم از همسر دوم. اسماعیل که جوان دلیر و بی باکی بود در عنفوان جوانی گرفتار ماء موران دولتی شده بدستور ولیعهد اعدام گردید. از آنجا که گشته شدن اسماعیل اثر عمیقی در روحیه‌ی برادر کوچکش ستار باقی گذاشت، آنرا بازگو می‌کنیم.

ستار در دهکده‌ی مسگران قره داغ متولد شد و از همان کودکی سیمایی باشکوه، منشی بزرگوارانه و برخورداردی حاکی از زیرکی داشت و در عمل تیز رو و چالاک بود. برخی محل تولد او را دهکده‌ی سوچولی و عده‌ای ماسکاران یا جانانلو میدانند. ستار مانند هزاران کودک همسن و سالش از رفتن بمکتب یا مدرسه و نشستن در مجلس درس معلم یا آخوند محروم ماند. مدرسه‌ی او طبیعت پرشکوه ارسباران و کوههای سر بفلک کشیده‌ی قره داغ بود. حاج حسن بعد از مرگ اسماعیل دریاچه‌ی تاریخی ارسباران را ترک گفت و در تبریز سکونت گزید.

پیش از دوران مشروطیت، تبریز ولیعهد نشین ایران بود. ولیعهد دستگاهی عریض و طویل داشت. ماء موران و خدمتگزاران وی غالباً افرادی ناپاک بودند و به بهانه‌های مختلف مردم را سرکپسه میکردند. خشونت قاطرچیان ولیعهد که از مردمان شرور و فرومایه تشکیل می‌شدند، زبانزد خاص و عام بود. شخصی که گرفتار چوبدستی

آنها میشد، مشکل بود جان سالم بدر برد.

روزی بین نوکرهای یکی از خوانین حسن آباد بنام میرزا مصطفی که از دوستان پدر ستار بود از یکطرف و قاطرچیان ولیعهد از سوی دیگر زد و خوردی رخ میدهد. در این منازعه یکی از قاطرچیان بدست صمد خان پسر میرزا مصطفی کشته می شود. میرزا مصطفی صمد خان را همراه برادر دیگرش احمد خان روانه‌ی تبریز میکند تا بلکه بتواند بکمک رشوه و تعارف از مخمصه نجات یابد. صمد خان و احمد خان پیش پدر ستار می روند و او آنها را به همراه ستار بیکی از باغهای اطراف شهر می فرستد و وسایل راحتی آنها را فراهم میکند. قاطرچیان با اطلاع از این موضوع باغ را در محاصره میگیرند و زد و خورد شدیدی روی می دهد. صمد و احمد و ستار در عمارت باغ پناه بسته دلیرانه مقاومت میکنند ولی قاطرچیان خشمگین خانه را بر سر آنها خراب و هر سه تن را که زخمی بودند دستگیر می کنند و آنان را پیش ولیعهد می برند. دو برادر کشته و بدست قاطرچیان تکه تکه می شوند، ولی پادرمیانی خیرخواهانه‌ی عده‌ای از دوستان حاج حسن، ستار را از مرگ حتمی نجات میدهد. مردم از خیره سری جوانی که جرات کرده بود با قاطرچیان معلوم الحال ولیعهد بمقابله برخیزد متعجب شده با کنجاوی خاصی اسم و رسم او را می پرسیدند. بدین ترتیب بود که برای نخستین بار نام ستار قره داغی بر سر زبانها افتاد.

ستار از مرگها شد، ولی بزندان افتاد. پس از فرار از حبسی که طی آن رنج فراوان کشیده بود، بر مراتب کینه ورزی و انتقام جوئیش نسبت بحکومت افزوده شد و تصمیم گرفت که تا آنجا که میتواند، با عمال دولت مبارزه و ابراز مخالفت کند. هنگامی که بر اسب و تفنگ مسلط شد، گاهی دولتیان را غارت میکرد و غنائم بدست آمده را بفقرا و ضعفا میداد و بیچارگان را دستگیری می نمود. گهگاه بزندان می افتاد، ولی هنگامی هم که به کسب و کار عادی مشغول میشد، دولتیان او را راحت نمی گذاشتند.

ستار پس از دومین فرار از زندان، یک چند در میان ایلات یورتچی و آلارلو زندگی می کند و عده‌ای را دور خود گرد می آورد، در دل جنگلهای کوهستانی بکمین می نشیند و با دولت بگردنکشی برمی خیزد، ولی در رعایت مراتب فتوت و مردانگی نیک میکوشد.

ستار پس از مدتی از این نوع زندگی و نیز از آوارگی و دربدری سر میخورد و تصمیم میگیرد زندگی خود را سامان بخشد، بکسب و کاری پردازد و سزباردیگران

نباشد. پس به تبریز می‌آید، مدتی پیش پدرش میحاند و با پادرمیانی و توصیه‌ی رضا - قلی خان یکانی، با عنوان قره سوران ماء مور حفاظت راه خوی سلماس و مرند می‌شود. کاردانی و رشادت ستار در این ماء موریت برای او چنان شهرتی ببار می‌آورد که در جزو تفنگداران ویژه‌ی ولیعهد پذیرفته می‌شود. ولی روح پوینده و ناآرامش که همیشه او را به تحرک و تکاپو و امیداشت، این بار هم کار خود را میکند. با استقبال ماجراهای نوین راه غربت را در پیش می‌گیرد و اندکی بعد سر از تهران در می‌آورد. پس از چند ماه در زمره‌ی سواران حاکم خراسان درآمد بهمشهد میرود و با مشاجره‌ای که بین او و حاکم خراسان رخ میدهد رهسپار عنبات می‌شود. در سامره رفتار ناشایست خدام اماکن مقدسه با زائران ایرانی دلش را بدرد می‌آورد و با همدستی عده‌ای دعوای بزرگی براه می‌اندازد و آنها را ادب میکند. در این رابطه مورد تعقیب شرطه‌های عثمانی قرار می‌گیرد، ولی با شفاعت مجتهد معروف میرزای بزرگ شیرازی دست از سرش برمیدارند و او ناگزیر از عراق خارج و عازم تبریز می‌شود. در تبریز چند تن از مالکان، مباشرت املاک خود را باو پیشنهاد می‌کنند. بالاخره حاج محمد تقی صراف ستار را بر سر املاک خود به سلماس می‌فرستند. درینجا نیز ستار لیاقت و شایستگی خود را نشان میدهد و پس از مدتی به تبریز باز می‌گردد.

اکنون دیگر شهرت شجاعت و مردانگی او بین مردم پیچیده است. او از جوانمردان تبریز بشمار می‌رود و مورد احترام عامه قرار دارد. از آنجائیکه ستارخان از اسب شناسی سررشته‌ی کامل دارد، به کار دلالتی اسب مشغول می‌شود و در این کار از چنان اعتبار و اهمیتی برخوردار میگردد که حتی در برخی موارد دیوانیان از او کمک می‌طلبند. و در این ایامست که دوران سرگشتگی ستار به پایان نزدیک می‌شود و وافق روشنی پیش چشمش باز میگردد.

ستارخان در آستانه‌ی جنبش مشروطیت تولدی دیگر می‌یابد. تاریخ ورق می‌خورد و دوران نوینی آغاز میشود. در تبریز انجمنی تشکیل می‌شود که آزادخواهان آنرا اداره میکنند. ستارخان در کسوت مجاهدان در می‌آید، بانجمن وارد میگردد و با شایستگی و لیاقتی که دارد، رهبر مجاهدین تبریز و پیشوای فدائیان می‌شود.

در نتیجه‌ی مقدمات مناسب و زمینه‌های مساعد، قیافه‌ی شهر تبریز بسرعت دگرگون شده گروه‌کثیری از بازاریان و پولداران تفنگ و فشنگ می‌خرند و دیگران که قادر بخرید اسلحه نیستند، با کمک مرکز غیبی که از راه روسیه بطور قاچاق اسلحه وارد می‌کند، صاحب تفنگ و فشنگ می‌شوند. ستارخان بهمراهی سایر سردستانان، روز -

های جمعه در بیرون شهر به آموختن رموز و فنون سپاهیگری به داوطلبان اشتغال می‌یابد. بعدها در هر یک از محلات شهر یک مرکز آموزش مجاهدین برپا میشود و جوانان و بزرگسالان به تمرین و مشق تعلیمات نظامی و یاد گرفتن اصول تیراندازی و سایر فنون جنگ می‌پردازند. ستارخان در مرکز آموزش کوی امیر خیز تمام هم خود را صرف این کار می‌کند. در نظر سر رشته داران، این فعالیت آموزشی از چنان اهمیتی برخوردار است که حتی برای بچه‌ها هم تفنگ چوبی تهیه کرده آنها را هم بطریق خاص خود تعلیم می‌دهند. ولی این جنب و جوش در شهرهای دیگر وجود ندارد.

سوم تیرماه ۱۲۸۷ یکی از تلخ‌ترین روزهای تاریخ ایران است. در همانروز به‌همراه تهران، همه‌ی شهرهای دیگر ایران نیز از پای درآمدند. آزادی مرد، ایران مرد! فقط فریاد یک ناحیه‌ی کوچک از ایران بزرگ خاموش نشده بود و آن نقطه محله‌ی امیر خیز تبریز بود. روز دوشنبه‌ی هیجدهم خرداد ۱۲۸۷ روزنامه‌ی (راه نجات) (۱) به تبریز رسید. شهر یکباره تکان خورد و خونها بجوش آمد، مردم پی بردند که دشمنان آزادی‌دراندیشه‌ی واژگون ساختن حکومت مشروطه‌اند. درنگ‌جایز نبود. در میان مجاهدین شوری شکفت انگیز بر پا شد. در سراسر کوی‌ها و محلات در بین مشروطه خواهان زمزمه پیچید - زمزمه‌ای در باره‌ی خیانت جدید. این زمزمه گاه مانند امواجی که بآرامی بروی دریا چین می‌اندازد نرم و سبک بود و گاه چون موجهای سهمگین طوفانی اوج میگرفت و بدل بفریاد میشد و بالامیرفت. از روز نوزدهم خرداد تلگرافخانه‌ی تبریز کانون سران آزادی تبریز گردید. مجاهدین گروه گروه بسوی این کانون میرفتند و گوش بزنگ جریان تهران بودند. اما از تهران خبری نمیرسید و تلگرافهای انجمن‌ایالتی بیجواب میماند.

روز بیستم خرداد شور آزادی دوسنان فزونی گرفت. صداها مجاهد کوجه‌های فراخ تلگرافخانه را پر کردند. در گرماگرم غوغا، ناگهان مجاهدی انبوه مردم را شکافت و بنزد سران مشروطه رفت. وی بر افروخته و خشمناک بود. مجاهدین از هم می‌پرسیدند ستارخان بکجا می‌رود؟ ستارخان نزد پیشوایان مشروطه میرفت تا بآنها بگوید چرا دست روی دست نشسته‌اید؟ آیا انتظار دارید دشمنان ایران مشروطه را بما پیشکش کنند؟ مگر آنها را نمی‌شناسید و ظلم‌ها و ستم‌هایشانرا ندیده‌اید؟ سوگند - شکنهای خائن دارند آزادی و مشروطه را در پایتخت نابود می‌کنند، وگرنه چه سبب

شده است که جواب تلگرافهای ما را نمیدهند؟ ما مجاهدین برای چه کاری آماده شده‌ایم؟ برای چه جامه جنگ پوشیده و تفنگ بدست گرفته‌ایم؟ مجاهدین تبریز باید از دارالشورای تهران نگهداری کنند، شما بمن و باقرخان هر یک پنجاه سوار مجاهد بدهید تا بتهران برویم و ریشه‌های بدخواهان آزادی را بسوزانیم. ستارخان پس از ادای این جملات بمیان مجاهدین بازگشت و آنانرا برای سفر تهران برانگیخت.

از فردای آنروز میدان سربازخانه‌ی تبریز کانون مجاهدان شد. به انگیزش ستارخان و سایر رهبران مشروطه، در یک سوی این میدان دفتری قرار دادند تا مجاهدانی که خواهان سفر به تهران هستند نامشان را در آن دفتر بنویسند. در سوی دیگر صندوقی گذاشته شد تا پول‌هاییکه مردم برای خرج سفر مجاهدین می‌پردازند در آن ریخته شود. در نخستین صفحه‌ی دفتر چنین نوشته شد: ستارخان - ساکن محله‌ی امیر خیز - شغل دشتگیر (دلال اسب) و بدنبال آن؛ باقرخان، ساکن محله‌ی خیابان، شغل بنا. سربازخانه یکپارچه آتش شد.

در باره‌ی این روزهای تبریز پرده‌هایی در تاریخ ضبط است که بافسانه میماند، اما در واقعیت آنها هیچ جای تردید نیست. زنان و دختران گردن بندها، دست‌بندها و گوشواره‌های خود را به صندوق سربازخانه میدادند و پیران و کودکان در تسلیم اندوخته‌ی ناچیز خود از هم پیشی میگرفتند. شوری که شهر را فرا گرفته بود، حس آزادیخواهی و میهن‌پرستی را بسرعت بهمه انتقال میداد. شور و شوق مردم هر دم افزون میشد. در هر گوشه از سربازخانه سخنرانی داد سخن می‌داد، اما ستارخان با گفتارهای آتشین خود خونها را بجوش می‌آورد. هر پیشوایی سخن میگفت، لیکن گفتار ستارخان از همه آتشین تر بود. ستارخان سخنوری زبردست نبود و نمیتوانست بشیوه و آهنگ سایر سخنرانان سخن بگوید، اما آنچه میگفت، در دلها آتش می‌افکند. مخاطبانش مجاهدین بودند. ساده و برادرانه سخن میگفت، اما گفته‌هایش تند و پر مغز بود. تفنگش را در دست چپ گرفته و دست راستش را همراه با سخنانش تکان میداد. رگهای گردنش بالا زده و چشمانش سرخ شده بود. بیارانش میگفت: ترحم، گرگ بیابان را خونخوار تر میکند. اگر با این تفنگها سینه‌های آنها را سوراخ نکنیم، همه‌ی ما را پاره پاره خواهند کرد. باید بجنگشان برویم و نابودشان سازیم.

ستارخان سراسر روز را در سربازخانه گذراند. بامداد روز چهارشنبه ۲۷ خرداد سه گروه مجاهد آماده‌ی سفر تهران شدند. هر گروه شامل پنجاه مجاهد بود و یک مجاهد آنها رهبری می‌کرد. سرکرده‌ی گروه اول ستارخان بود، فرماندهی دسته دوم

باقرخان و مسئول سومی محمد قلیخان، اینان در باسمنج اردو میزدند تا یاران دیگر نیز به آنها به پیوندند و آنگاه جعلی روانه‌ی تهران شوند. سربازخانه شکوهی دیگر داشت. هر یک از مجاهدان درکنار اسبی چالاک ایستاده بود و تفنگی بدوش و چند رده فشنگ بر سینه داشت. مردم برای تماشا به سربازخانه هجوم برده بودند. وسایل سفر هر گروه از مجاهدین بر روی پنج استر گذاشته شده بود. شیپور آماده‌باش زده شد و مجاهدان بر اسبهای خود سوار شدند. تفنگهای روی دوش را کمی پائین و بالا برده آنها را خوب جا دادند و پنج نفر به پنج نفر پشت سر هم صف کشیدند. ستار خان با شکوه و ابهت بسیار جلوتر از همه بر اسب سوار بود. از سیمایش امید می‌بارید. مردانه روی زمین نشسته بود و لبخند بر لب داشت. مشت‌های گره کرده‌ی جوانان تبریز در هوا تکان می‌خورد. فریادهای شور انگیز فضا را پر کرده بود. زنده باد مجاهدان غیور آذربایجان! درود بستارخان و باقرخان و حمید قلیخان! پایدار باد پرچم مقدس ایران! پاینده باد آزادی! شیپور دوم نواخته شد و سپاه آزادی براه افتاد. این سپاه تا دروازه‌ی شهر به آرامی راه پیمود و از آنجا بسوی باسمنج تاخت برداشت.

روز جمعه‌ی بیست و نهم خرداد در محله‌ی دوچی تبریز بر ضد مشروطه‌خواهان نقشه‌های هولناکی کشیده شد. مجتهد شهر که مانند میرهاشم از دیرباز با محمدعلی میرزا همبستگی نهانی پیدا کرده بود، زبان بنکوهش مشروطه‌گشود و آزادیخواهان ایران را دشمن دین اسلام دانست. گروهی که در دوچی گرد آمده بودند، ساده‌لوحانی بودند که به آسانی فریب دغلبازان رامی‌خوردند. در اینروز تیری از تفنگ یک مجاهد بسوی میرهاشم شلیک شد، اما او را از پای در نیاورد. این رخداد بهانه‌ای بدست بهانه‌جویان داد تا مردم را آسانتر بر علیه دشمنان دین اسلام بشورانند. از آن پس انجمن اسلامی تبریز کانون استبداد خواهان بود. سخنرانان با فخر فروشی بسیار بر بالای منبرها رفته داد سخن میدادند. خلاصه‌ی گفتارهایشان این بود: آن دست نابکاری که از آستین خارج شد تا اولاد پیغمبر را بکشتن دهد، از بازو بریده شد. شما ای مردم مسلمان دیدید که میرهاشم مسلمان زنده ماند و آن مجاهد بابی خود کشته شد. درباره‌ی این معجزه چه می‌گوئید؟ این خواست خداست که ما قدم جلو بگذاریم. برماست که حافظ دین اسلام باشیم. برماست که ریشه‌ی این مشروطه‌چیان بی‌دین را از بیخ و بن برکنیم. ای مسلمانان چرا خفته‌اید و دست بکار نمی‌شوید؟ مسلمانی و خداپرستی شما کجا رفته است؟ بیدار شوید. دین رفت،

مذهب رفت، قرآن رفت و شما هنوز تکانی بخود نداده‌اید، مشروطه کدامست؟ اینها همه‌شان بایی‌اند، بابیان خدانشناس و کافر! تا قانون مشروعه هست، تا قرآن و دستورات پیامبران هست و تا وقتی پیشوایان دینی هستند، چه نیازی بقانون سازی داریم؟ بیدار شوید ای پیروان رسول خدا! بیدار شوید ای مسلمانان! مشروطه‌چیان بایی قرآن را می‌سوزانند! مشروطه‌چیان کافر به پیامبران ما دشنام می‌دهند! مشروطه‌چیان لامذهب نه خدا را می‌شناسند نه پیامبر را، نه محمد را و نه علی و نه امام را! اینها هیچ دین و مذهبی ندارند! اینها دشمن خدا و رسولند! ای مسلمانان غیرتمند، بابیها برای اینکه شما را از راه دین و خدا برگردانند، نقشه‌های دامنه داری کشیده‌اند! نیمی از نقشه دشمنان رسول انجام شده و وای بر همه ما اگر نیم دیگرش هم انجام گیرد. بابیان اول آمدند، علم مشروطه خواهی بلند کردند و مشروطه را بر سر زبانها انداختند. در مقابل قانون اسلام، بابیگری آزاد است. کافری و دشمنی با خدا هم آزاد است. قانون اساسی میگوید: اگر یک بایی خواست مسلمان را بفریبد و بدین خودش درآورد آزاد است! قانون اساسی میگوید: دین، دین بایی است! قانون اساسی میگوید: مشروطه خواه بایی هر کاری دیش بخواهد میتواند بکند، اما تو ای مسلمان - خوب گوشهایت را باز کن ببین چه میگویم: تو نمیتوانی در مسجد نماز بگذاری و بمشهد و کربلا بروی. ای مسلمان شرافتمند، هشیار باش و برای جهاد آماده شو! کفن بپوش و در راه دین اسلام جان بده و شهید شو. شهید جایش در بهشت است. بابیها چند روزیست در سربازخانه جمع میشوند و برای کشتن زنها و بچه‌های مسلمانان نقشه میریزند! برای جهاد با آنان کفن بتن کنید.

این گفته‌ها اثری عمیق داشت. مردان زورمند سرخاب، قراملک، باغمیشه و شگلان نیز به استبداد خواهان دوچی پیوستند. توطئه‌ی دشمن پردامنه و حساب شده بود. بدستور مرکز، سپاه‌یانی که می‌بایستی برای سرکوبی مشروطه خواهان تبریز آماده باشند، بشهر نزدیک شدند. کسانی چون شجاع نظام، حاجی فرامرزان، شکرالله خان، سامخان، موسی خان و ضرغام که از غلامان حلقه بگوش استبداد بودند، رهبری یک گروه انبوه هزار و پانصد نفری را بعهده گرفتند. مردم تبریز دو دسته شده بودند: مردم محله‌های بالای مهران رود - بجز امیر خیزیان - هواخواه استبداد بودند و مردم محله‌های کفشدوزان، عموزین الدین، حکم آباد، خطیب، لیلی آباد، نوبر، مارالان، خیابان و دیگر محله‌های پائین مهران رود از مشروطه

جانبداری میکردند. شگفت آنکه محله‌ی ستارخان در کنار لانه‌های مستبدان یعنی کوی دوچی جای داشت.

در بامداد نخستین روز تیرماه یعنی سه روز از اردوزدن مجاهدین در باسنج طاقت ستارخان پایان رسید. تا کی میتواند در باسنج چشم براه نیروهای دیگر مجاهدان بماند؟ وی برای رفتن بتهران و نبرد با دشمنان آزادی ایران ناشکیبائی میکرد. بالاخره باقرخان و محمد قلیخان را متقاعد کرد که باید بیدرنگ رهسپار پایتخت شوند. همه سوار بر اسب شدند. دلها در تب و تاب بود. آیا براستی با این سپاه کوچک میشد با لشکریان دولتی جنگید؟ تنها ستارخان بود که شک بدل راه نمیداد.

هنوز مجاهدین براه نیفتاده بودند که صدای پای اسبی از دور دستها بگوش رسید. ستارخان شادمان رو بسوی تبریز کرد و گفت: بالاخره آمدند. باقرخان گفت شاید شیر فروش به ده نزدیک میشود. سوار نزدیکتر شد، از میان هاله‌ی غبار بیرون آمد و فریاد زد: دست نگه دارید. دستور انجمن ایالتی است که بشهر باز گردید. ستارخان چهره در هم کشید. سوار ایستاد و آنچه را که ظرف آن چندروز بر سر تبریز آمده بود باز گفت.

مجاهدین بشهر بازگشتند. ستارخان اندوهگین بود، اما به یارانش امید میداد که از زیادی لشکر نباید ترسید. زیاد، زیاد کشته میدهد و کم، کم. خواه و ناخواه جنگ در تبریز شروع می‌شود. ما از تبریز دفاع می‌کنیم و با قشون دولتی می‌جنگیم. در همان لحظه که احساس می‌کنید شکست نزدیکست و دشمن دارد شما را نابود میسازد، همه‌ی نیرویتان را بکار اندازید و باز هم ایستادگی کنید، خواهید دید که دشمن پا بفرار میگذارد.

در امیر خیز سنگرها بسته شد و تبریز در آستانه‌ی نبرد قرار گرفت. در همان ساعاتی که لیاخوف در تهران تدارک بمباران دارالشورا را میدید، حمله به مشروطه خواهان تبریز نیز آغاز شد. جنگ در گرفت. مناره‌های سید حمزه و صاحب الامر که بارگاههایی بلند و استوار بود در دست دشمن قرار داشت. شجاع نظام که در تیراندازی چیره دست بود از بالای مناره‌ی سید حمزه آزادیخواهان را بگلوله می‌بست. ستارخان در امیر خیز و باقرخان در محله‌ی خیابان مجاهدین را رهبری میکردند.

روز به پایان رسید و دشمن کاری از پیش نبرد. پایداری مجاهدین در نخستین روز جنگ برای خودشان نیز شگفت آور می‌نمود. یکی از علل مقاومت مجاهدین، پند —



های ستارخان بود: هر وقت شکست را نزدیک دیدید، همه‌ی نیرویتان را بکار برید و باز هم ایستادگی کنید، حرفهای ستارخان در گوش مجاهدین بود.

شامگاه ستارخان پیکی را با این پیام نزد باقرخان فرستاد: فردا وضع شهر هر طور که باشد، دست از جنگ برندار. و پیک با این پاسخ بازگشت: چون امیر خیز نزدیک محله‌های مستبدانست، فردا گروهی از مجاهدین خیابان را به کمک میفرستم. فرداهم جنگ ادامه یافت و در گرماگرم پیکار خبر ناگواری بمجاهدین رسید: در تهران مجلس را بتوپ بستند. با این خبر، تهور تفنگداران استبداد فزونی گرفت. آنها که تشنه‌ی خوردن خون بابیان بودند، تشنه‌تر شدند. در برابر، نیروی آزادیخواهان سستی و کاستی گرفت. دل‌هایشان سرد شد و دست‌هایشان لرزید. گردانندگان با دانش و درس خوانده‌ی نهضت مشروطه وقتی در تبریز از خبر سقوط پایتخت آگاه شدند، دفترمبارزات خود را بستند و هر کدام بسوی رفتند و مجاهدین را بحال خود واگذاشتند. ترسی که بر شهرهای ایران چیره شده بود، در خانه‌های تبریز نیز راه یافت و در دل‌های مردم لانه کرد. غول زور بر گلوی تبریز پنجه افکنده بود. دکانها بسته شد. شهرحالتی مرگبار بخود گرفت. مجاهدین امیر خیز پیروزی دشمن را نزدیک می‌دیدند.

اما از مغز ستارخان اندیشه‌ای دیگر میگذشت: او به پیروزی ایمان داشت، از هیچ چیز نمیهراسید، نه از مرگ خود و نه از مرگ یارانش. آگاهی از حال تهران لرزشی در قلب او پدید نیاورد و در مبارزه دو دلش نکرد. مردانش را میخروشانید و به پیروزی امیدوارشان میکرد: اگر تهران شکست خورد، دلیلی ندارد که تبریز هم شکست بخورد. تا آخرین نفس می‌جنگیم و مشروطه را دوباره زنده می‌کنیم. سخنانش الهام بخش بود، ترس را از دلها می‌زدود. در پرتو دلاوریهای ستارخان، مجاهدین امیر خیز در دلبستگی بایران و آزادی بسرحد دیوانگی کشیده شده بودند. آنها دیوانه‌ی آزادی و ایران بودند.

شب هنگام ستارخان چند مجاهد ورزیده را برای پاسداری در سنگرهای امیر خیز برگزید و خود سوار بر اسب شده با چابکی بسوی محله‌ی خیابان رفت تا با یار هم‌زمش باقرخان پیمان یگانگی و دوستی به‌بندد. دو مرد ساده و آزاده پرچم‌رهبری را بدست گرفتند و پیشگام آزادیخواهان تبریز شدند. یکی از این دو تا دیروز دشتگیری (دلالی اسب) میکرد و دیگری بنائی. هیچکدام سواد نداشت و هر دو از میان مردم برخاسته بودند.

نبرد سه روز دیگر ادامه یافت و دولتیان کاری از پیش نبردند. دشمن که بخون بابیان (۱) تشنه بود، وحشیگری را بدانجا رسانید که یک مجاهد را پس از دستگیری زنده زنده آتش زد.

ایستادگی مجاهدین تبریز تهران را شگفت زده کرد. دشمن مشروطه میگفت؛ من مجلس را در تهران بتوپ بسته و سران مشروطه را بسزای اعمالشان رسانده‌ام، اما در تبریز دو مرد عامی و نادان در برابرم قد علم کرده‌اند. چه گستاخیها! به رحیم خان که در آن هنگام در اهر میزیست و رئیس ایل بزرگی بود، تلگراف شد که بیدرنگ رهسپار تبریز شده نیروی دولتی را یاری دهد. بیوک خان پسر رحیم خان با هفتصد سوار تاراجگر راه تبریز را در پیش گرفت. عین الدوله که داغ بدخواهی آزادی به پیشانی‌اش خورده بود، حکمران آذربایجان شد و لشکری که برای جنگ با مجاهدین تبریز بسیج شده بود، همراه وی به تبریز رفت.

سپاه بیوک خان در باغ صاحب دیوان نزدیک تبریز اردو زد و چپاول و بفاگری را آغاز کرد. هرکاروانی که درآمد و شد بود، آنرا چاپید. آبهای آسیابها را برگرداند و کابوس دهشت زای کمیابی را بسراغ آزادیخواهان تبریز فرستاد. بازار تاراج گرم بود. گروهی خوردن اموال بی دینان را از شیر مادر حلالتر می‌دانستند. سربازان شجاع نظام در داخل شهر حجره‌ها را غارت کردند و غنائیم فراوان بچنگ آوردند. بیوک خان و سپاهش بسوی شهر تاختند، اما باقرخان و یاران او در برابرش ایستادند. اینبار دشمن شکستی سخت خورد و بجای غنائیم، کشتگان خویش را روی الاغها و شترها سوار کرده بهمراه برد.

ستارخان روز بروز نامورتر میشد. دولتیان در تلگرافهای خود به مرکز، پیایی از او نام می‌بردند. یکبار عین الدوله والی جدید آذربایجان که بسوی تبریز روان بود، به نایب الحکومه‌ی آذربایجان تلگراف کرد که مگر ستار چکاره است که در برابر این همه لشکر دولتی می‌جنگد؟ هر چه زودتر این مرد نافرمان را دستگیر و اعدام کنید. معاون والی به تکاپو افتاد. رحیم خان پسرش را به اهر خواند و خود با لشکری سنگین تر و خونخوارتر بسوی تبریز راه افتاد.

ساز و برگ دشمن هر روز فزونی میگرفت، اما آزادیخواهان جز ایمان خود

۱ - خواننده‌ی عزیز خوب میدانند که مشروطه خواهان بابی نبودند و ملاهایی

چون سید هاشم آنها را بابی معرفی کرده بودند.

نیروئی نداشتند. تنها کسیکه در این روزها بیاری ستارخان آمد، یار محمد خان کرمانشاهی بود. اما دشمن از هیچ عملی روگردان نبود و اینک ضربه هول انگیزی بر پیکر قیام مشروطه تبریز وارد می‌آورد: بیاری دلالتان ستم، بویژه با دستیاری کنسول روس، بسیاری از آزادیخواهان و بازرگانان میهن پرست، مبارزه در برابر نیروی عظیم دولتی را کاری بیهوده دانسته پس کشیدند. اینک نوبت باقرخان بود که او را بفریبند و از ادامه نبرد بازدارند. جنگ رنگ دیگری بخود گرفته بود.

روز بیستم تیرماه ۱۲۸۷ کنسول روس به‌مراه حاجی ابراهیم صراف و حاجی محمد تاجرباشی و ملا حمزه بنزد باقرخان رفت. در این دیدار ندای شوم شکست درگوش باقرخان خوانده شد. لب کلام این بود که مجاهدین هرگز نخواهند توانست لشکر نیرومند دولت را بزانو درآورند و هر روز که بگذرد، بیهوده خون جوانان بیگناه تبریز بر زمین خواهد ریخت. باید هر چه زودتر تفنگ را بر زمین گذاشت و دست از ستیزکشید. باقرخان اگرآه داشت، اما کنسول روس چرب زبانی کرد و ریش سفیدان آیه یاءس خواندند. باقرخان از یار هم‌رمزش سخن بمیان آورد. به او گفتند که ستارخان هم با دشمن آشتی خواهد کرد. باقرخان فریب خورد و پذیرفت و دست از مبارزه کشید. بدنبال او هاشم خان و میرزا آقا بالا و یوزباشی تقی که همه مجاهدانی بنام بودند، تفنگ را بر زمین گذاشتند. محله‌های پائین مهران رود همه آرام شدند. تبریز نیز بسوی مرگ رفت. تنها قلب امیر خیز در تپش بود.

سران انجمن اسلامی به شادی پرداختند. جارچیان که پرچمهای سفیدی بروی الاغها بار کرده بودند از درون این لانه به محله‌ها و کوچه‌های پائین مهران‌رود رفته پیاپی فریاد میزدند: بدستور انجمن اسلامی همه باید پرچم سفید بدرخانه‌ی خود بزنند. هر که بر بالای خانه یا دکانش پرچم سفید داشته باشد، جان و مالش در امان است و هر که پرچم سفید نزند، داروندارش غارت و سرش از تن جدا می‌شود. بجز امیر خیز، سراسر تبریز کفن پوش گردید. رحیم خان با دبدبه و کبکبه وارد تبریز شد و مانند سرداری پیروز و جهانگشایی بزرگ محله‌ی خیابان را بازدید کرد، بسوی باغ شمال در جنوب شهر رفت و با سپاه انبوهش در آنجا اردو زد، بلای سخت و رنج آوری بمردم تبریز روی آورده بود.

یکی از برجسته‌ترین ایام زندگی ستارخان روزیست که پاخیتانوف کنسول روس بدیدن او رفت. روز ۲۵ تیر ۱۲۸۷ سراسر ایران خاموش بود، جز محله‌ی ستارخان. همه‌ی اعضای آزادی ایران از کار افتاده بود، جز یک عضو کوچک اما سرسخت و

متهور. این عضو سخت تلاش میکرد تا از کار باز نایستد. یک روز پیش از آنستارخان و یارانش در سنگرهای امیر خیز سرگرم نبرد بودند. سخنانیکه یاران او شب پیشین در انجمن حقیقت از زبان او شنیده بودند، در گوشهایشان طنین داشت: محله‌ی خیابان یک دست تبریز است و امیر خیز دست دیگرش. اگر راهزن آدمکشی دستی را برید، ولو برای یک لحظه هم شده باید تمام قدرت را در دست دیگر بکار برد و از خود دفاع کرد.

سواران شجاع نظام و حاج فرامرز خان و موسی خان هجویانی و تفنگچیان استبدادخواه کویهای شمالی همه بر سر امیر خیز ریخته بودند و می‌خواستند این دژ آزادی را از میان بردارند، اما ستارخان پا پس نمی‌گذاشت. آنها گاهگاه پیش میرفتند و تا نزدیک سنگرهای آزادی میرسیدند، اما چون ایستادگی حیرت‌انگیز مجاهدین را میدیدند، پا بگریز می‌گذاشتند. لشکر بزرگ دولتی و مستبدان تبریز نمی‌توانستند امیر خیز را شکست دهند، و این باور نکردنی بود، چند تن مجاهد مشروطه خواه اینهمه نیرو را از کجا آورده بودند؟ از عشق به ایران، دلبستگی به آزادی و امید به پیروزی! اینها نیروی واقعی آنان بود. ستارخان نه تنها از محله‌ی خود نگهداری میکرد، که در اندیشه‌ی نگهبانی از قسمت‌های دیگر تبریز نیز بود. دو روز پیش مجاهدین خیابان ازارک که قورخانه‌ی مشروطه خواهان در آن جای داشت، پاسداری میکردند. اما امروز کسی در آنجا نبود. ستارخان چند تن از همگامان زبده و کاردان خود را بدانجا فرستاد تا حافظ انبار اسلحه باشند. دشمن چه در سر می‌پروراند و ستارخان چه در فکر داشت؟ در اینروز امیر خیز هفت تن از تفنگداران دشمن را اسیر کرد. برای ستارخان بسیار ساده بود که هماندم آنها را بقتل برساند، اما وی چنین کاری نکرد. آنان را نکشت و ناسزا هم نثارشان نکرد. سلاحهایشان را گرفت و با دو مجاهد به انجمن حقیقت اعزامشان داشت تا بعنوان اسیر جنگی در آنجا نگهداری شوند.

فردای آنروز، روز ۲۵ تیر، روزیکه دیدار تاریخی کنسول روس و ستارخان روی داد، سکوت برقرار بود. شاید کنسول چنین خواسته بود و شاید دشمن سرگرم بخاک سپردن کشتگان دیروز بود، اما این آرامش چندان مطلق هم نبود. هر چند لحظه یکبار نفیر تیری دل سکوت را می‌شکافت. ستارخان در سنگرها بود.

روزاز نیمه گذشت به ستارخان گفته شد که ساعتی بعد حاج محمد قره‌داغی، شیخ حسن آقا و محمد علیخان ناطق در انجمن حقیقت در انتظار او هستند. بی آنکه

به یاراتش چیزی بگوید، بانجمن رفت. میدانست که وجود او در سنگرها موجب قوت قلب مجاهدین است. در انجمن حقیقت جز سه تن از همشهریانش، پاخیتانوف، ژنرال کنسول روس و مترجمان او هم حضور داشتند. کنسول روس چنین آغاز سخن کرد:

— شما مرد شجاع و با شهامتی هستید؛ آنقدر باشهامت که میخواهید با یک دولت مقتدر بجنگید.

ستارخان چیزی نگفت.

— مجاهدان امیرخیز هر قدر هم نیرومند باشند، از عهده لشکر دولتی بر نمیآیند. اگر یک شیر قوی پنجه را با یک برهی کوچک روبرو کنند، پیداست که کدامیک از بین میرود.

— ما شیر قوی پنجهایم و دشمن برهی کوچک.

— میدانید که من همیشه خواهان خوشبختی و پیروزی مردم تبریز بوده‌ام.

— سایه‌ی شما کم نشود.

— و حالا میخواهم که اهل تبریز در آرامش و آسایش بسر ببرند.

ستارخان سر تکان داد. دود باروت رنگ چهره‌اش را کدر کرده بود، اما دو چشم تابناک او در میان صورت تیره فام و مردانه‌اش می‌درخشید. باز هم سکوت کرد.

— میدانم که شما و مجاهدین هم محله‌تان برای جان خود می‌جنگید.

— خیر! برای ایران جنگ می‌کنیم و برای مجلس مشروطه.

پاسخهای دندان شکن ستارخان آزادیخواه، نماینده‌ی تزار روس را زبون و بیچاره کرده بود. پاخیتانوف چون دید مقدمه‌چینی بیفایده است به اصل مطلب پرداخت.

— میدانید که روسیه همسایه‌ی ایران است و ما با این کشور رابطه‌ی بازرگانی

داریم. این رابطه بیشتر مربوط به آذربایجان و شهر تبریز است. دهها بازرگان

روسی در تبریز مشغول بکارند. اگر در تبریز شورش و آشوب بپا شود، تجار روس

نمیتوانند بکارشان برسند. خواهش من از شما اینست که بسپاه دولتی حمله نکنید تا

کارها با مذاکره و گفتگو حل شود.

— در حال حاضر ما بهیچ‌کس حمله نمیکنیم و فقط جلو تجاوز را میگیریم و دفاع

می‌کنیم

— پس قول میدهید که دیگر نجنگید؟

- اگر همه‌ی خواسته‌هایمان عملی شود بله، قول میدهم.
- بنابر این از فردا نخواهید جنگید؟
- اگر تا فردا تمام خواسته‌هایمان برآورده شود ما هم نمی‌جنگیم.
- یکروزه که نمیشود کاری انجام داد. مگر شما نمی‌گوئید حمله نمی‌کنید؟
- مجاهدین امیر خیز را بشورش تحریک نکنید، منم در عوض پیش این آقایان بشما قول میدهم که بین شما و دولت میانجی شوم و همه‌ی مجاهدین امیر خیز را با کسانی که با آنها سرچنگ دارند آشتی بدهم. بالاخره هر چه باشد صلح بهتر از جنگ است.
- از من بدولت بگوئید مجلس را باز کند تا ما هم صلح کنیم.
- پاخیتانوف بدون اخذ نتیجه و با دلی پر درد از ستارخان خداحافظی کرد و رفت.
- روز بعد (روز ۲۶ تیرماه ۱۲۸۷) در امیر خیز جنگی در گرفت. دشمن خود را برای یورش سخت‌تر آماده میکرد. در زیر خاکستر آتشی پنهان بود. دو ساعت به نیمروز مانده، ستارخان به‌مراه هفده تن از یارانش بنزد حاج حسن کوزه‌کنانی رفت. خانه‌ی کوزه‌کنانی در آن هنگام نهانگاه تفنگ‌ها و فشنگ‌های مجاهدین بود. سلاح‌هایی که به کمک حزب سوسیال دمکرات باکو و تبریزیان میهن پرست بطور قاچاق از قفقاز و روسیه وارد میشد در آنجا نگهداری میگردد. این خانه را که در راسته کوچه نزدیک محله‌ی امیر خیز جایداشت، خود کوزه‌کنانی و چند تفنگدار آزادیخواه دیگر نگهبانی میکردند. ستارخان و همراهانش وارد خانه شدند. آزاد مرد امیر خیز به جیره‌ی مجاهدین و پخش فشنگ بین آنان رسیدگی کرد. همچنان که بدیوار تکیه داده بود، فکر انقلابی خود را که چند روز در سر داشت برای یارانش فاش کرد:
- امروز می‌خواهیم به محله‌های پائین رود برویم و هرچه بیرق سفید بر درخانه‌ها زده‌اند از جا بکنیم.
- نگاه‌ها بهم دوخته شد، ابروها بالا رفت و دهانها بازماند.
- هان ستارخان چه می‌گویی؟ می‌خواهیم تبریز را بشورانیم؟
- می‌خواهیم از آتش دلها برای دشمن جهنمی سوزان بسازیم. اگر در برابر زورگو سرخم کنی، زورمندتر می‌شود. تبریز باید بشورد، باید سرش را بالا نگهدارد. پس از گفتگوهای زیاد، مجاهدان برخاسته تفنگ‌ها را بدوش انداختند. چهره‌ها همه بی تاب بود. اسبهای مجاهدین را حاضر کردند. همه سوار شدند، وستار—

خان پیشاپیش آنها بود. سه ساعت از نیمروز گذشته بود. آفتاب گرم تیرماه بر تبریز می تابید. شهر خلوت بود، مثل یک گورستان در غروب پائیز! ستارخان آرام و خونسرد نخستین پرچمی را که در بازار چهی صفی دید نشانه گرفت و با تمام وجود فریاد زد: به امید پیروزی مشروطه، همچنانکه پرچمها را یکی پس از دیگری نشانه می گرفتند، می گفتند: ما قانون می خواهیم - آزادی می خواهیم - مشروطه می خواهیم. آزادی فرسنگها از آنها فاصله داشت. برای رسیدن بآن می بایست از طوفانهای سهمگین بگذرند. خود را در دریائی پرخروش انداخته بودند و با قلبی استوار و عزمی آهنین با امواج دست و پنجه نرم میکردند

دلهای مردم تبریز بلرزه افتاد. می پنداشتند که رحیم خان خونخوار سر به آشوبگری برداشته است. ترسها فزونی گرفت. مردم درون خانه ها، در پشت درها می ایستادند تا به بینند تفریر تیرها از کجاست؟ آیا سپاه عین الدوله بشهر هجوم آورده است؟

کار ستارخان و مجاهدانش هر آن پرشورتر میشد. جوشش و کوشش عاشقان ایران و دیوانگان آزادی ببالاترین درجه خود رسیده بود. خاک کوچه ها با بیرقهای سفید پوشیده و بیرقها لگد کوب اسبان می شد. ستارخان با شوری الهام بخش، همراهانش را به پیش میراند. از کوچه های ارمنستان گذشت و بسوی ارک رفت. فریادش خاموش نمیشد: بزنید این لکه های ننگ را، کفن را از تن آزادی بیرون کنید، تبریز را از زیر بار زور نجات دهید.

اندک اندک بر تبریزیان آشکار میشد که چه واقعهی شگرفی در حال رخ دادن است. مردان تک تک درها را باز میکردند و پا بکوچه ها می گذاشتند. زمین را پوشیده از پرچمهای سفید میدیدند و شادی کنان به ستارخان و گروه کوچک یارانش می پیوستند. اینها نه جامهء مجاهدین برتن داشتند و نه تفنگی در دست. چند روز بود که لباس مقدس مجاهدی را بگوشه ای افکنده و تفنگ خویش را بمردان رحیم خان سپرده بودند. تنها سلاح آنها عشق بایران و ایمان به آزادی بود و آتش این عشق و ایمان را ستارخان میدمید. سراز پا نمی شناختند، میدویدند و فریاد می زدند: مردم از خانه ها بیرون بیایید، ستارخان قیام کرده است.

تبریز تکان خورد. ستارخان گورستان خاموشان را بدریای انقلاب بدل کرد و نورامیدی بر دلهای تاریک آزادیخواهان تاباند. مردم به پیروزی نرسیده بودند، از آزادی و مشروطه خبری نبود و با رستاخیز ستارخان معلوم نبود کارها بکجا خواهد

انجامید؛ اما همگی احساس سرافرازی میکردند. سنگینی غم از قلبها زدوده میشد و رنگ شادی در دیدگان میهن پرستان می‌درخشید. شاد بودند، زیرا میدیدند که میتوانند از فردا با دشمن بجنگند. ستارخان با دیدن مشروطه خواهانی که در پی سواران او براه افتاده بودند بیشتر بشور آمد، ندای او این بود: "تبریز بپاخیز"، تبریز واقعا "بپاخاسته بود. مردم در کنار هم قلبها را بیکدیگر نزدیک و دستها را به هم زنجیر میدیدند. خودشان با غیظ و خشم پرچمهای سفید را از جا می‌کنند و آنها را با دست و دندان پاره پاره و بر آنها تف میکردند. ستارخان تا محله‌ی نوبرپیش رفت و پرچمهای این کوی را نیز سرنگون کرد. غروب نزدیک میشد. تفنگ را بدوش افکنده سر برگردانید و بهمراهانش گفت: مردم کار ما را دنبال میکنند، امیر خیز را نباید تنها گذاشت. برگردیم به امیر خیز.

بدینسان ستارخان با رستاخیز خود جاودانه‌ترین پرده‌ی انقلاب مشروطیت ایران را بر صحنه‌ی تاریخ نقش کرد. رستاخیز ستارخان خروشی شگفت در تبریز برانگیخت. مردان آزادیخواه تا پاسی از نیمه شب بیدار بودند و از فردا سخن می‌گفتند، فردای انقلاب. و فردا با قرخان کار ستارخان را بکمال رساند.

باقرخان مجاهدین محله‌های خیابان - نوبر - مارالان - کفشدوزان - ارمنستان و یجویه - عموزین‌الدین و دیگر کویهای مشروطه خواهان را گرد آورد و برای بیرون راندن رحیم خان سفاک وایل تاراجگرش حیل‌های جنگی ماهرانه‌ای بکار برد که از شاهکارهای او بشمار است.

مردان رحیم خان بیشتر مجاهدان را خلع سلاح کرده بودند. تنها گروه اندکی تفنگ داشتند. با دست خالی چگونه میشد بجنگ دشمن قوی پنجه رفت.

باقر خان چنین پیشنهاد کرد: نزدیک نیمروز مجاهدان بسه دسته تقسیم شوند و هر دسته از یکسو بباغ شمال حمله ببرند؛ یکدسته از روبرو و دو دسته از دوسوی دیگر. سمت جنوبی باغ شمال باید آزاد باشد تا افراد دشمن راه فرار داشته باشند. در پیشاپیش هر دسته، مجاهدین تفنگ بدست قرار می‌گیرند و آنها که تفنگ را از دست داده اند بدنبال تفنگداران، اما نه با دست خالی، بلکه با دو قلوه سنگ. در یک لحظه تفنگداران شروع بشلیک می‌کنند. از همان لحظه باید قلوه سنگهایی در پی و بدون وقفه بهم بخورد، بطوریکه دشمن خیال کند رگبار تیر می‌بارد.

رحیم خان و مردانش در باغ شمال آماده‌ی خوردن ناهار میشدند. در یکی از اطاقهای باغ تفنگهای یغما شده از مجاهدین رویهم انباشته شده بود.



حمله آغاز گردید. آواز تیرها تک تک و فاصله دار نبود. بیکدم چنان صدایی از سه سوی باغ بلند شد که گفתי در هر لحظه هزارها تیر شلیک می شود. مجاهدین پیشقدم تیر می انداختند و پشت سرپها قلوه سنگها را محکم و پیایی بهم می کوبیدند. افراد ایل رحیم خان چون مورچگانی که چوبی به لانه شان فرو کرده باشند، از اینسو بآنسو می دویدند. صدا بصدا نمی رسید. میگفتند مردم تبریز جهاد کرده اند، فرار فرار.

دشمن سخت غافلگیر شده بود. رحیم خان سوار بر اسب از در جنوبی باغ گریخت و مردانش بدنبال او پا بفرار نهادند. دیگهای پلو دست نخورده روی اجاق ها مانده بود. سوارها در آشپزخانه ها میجوشید. قورخانه باغ شمال بدست آزادی خواهان افتاد. مجاهدین بی سلاح، تفنگهایشان را برداشته بروی سینه می فشردند و می بوسیدند و هلهله و شادی میکردند.

رحیم خان در باغ صاحب دیوان اردو زد. چند تن از سوارانش را برای آوردن تفنگ و فشنگ بمرآغه فرستاد و دو روز بعد به دوچی کوچید تا بهمدستی دیگر سربازان دولتی از ستارخان که تبریز را شورانده بود، کینه ستانی کند. هم در این روز بود که ستارخان پرچم ایران را بر سر در انجمن ایالتی آذربایجان برافراشت و کربلائی حسین باغبان مجاهد بنام و چند تن دیگر از یارانش را ماءمور نگهداری انجمن کرد. این یکی از پراج ترین کارهای او بود. ستارخان روزهای سخت و دشواری در پیش داشت. قیام او تازیانه ای بود بر وجود سرکردگان دولتی که چون درندگان زخم خورده نعره می کشیدند و تشنه ی خون رهبر انقلاب بودند. کارزار هولناک تر میشد. جنگ بود و جنگ. هدف اصلی دشمن در هر حمله قلب انقلاب بود، امیر خیز بود، مهد ستارخان بود.

رحیم خان پس از پیش آمد باغ شمال چون ماری زخم خورده بخود می پیچید و برای انتقامجویی از ستارخان ناشکیبائی میکرد. او به دوچی رفت و برای از میان برداشتن ستارخان بادیکر سران دشمن نقشه ای دامنه دار کشید. پیوسته دندانها را بهم می سایید و بمردان غارتگرش چنین فرمان میداد: باید با یک حمله امیر خیز را زیر و رو سازید. بهیچ کس رحم نکنید. زن، بچه، پیر و جوان، هر که را در این محله دیدید با تیر بزنید. سزای این بابیها را باید کف دستشان گذاشت. حسین— پاشا خان، تو در میان سوارها از همه بی باک تری. ترا ماءمور کشتن ستارخان می کنم. می خواهم خلعت بگیری و بمقام و منصبی برسی. هدف تو فقط ستارخان باشد.

امروز زنده یا مرده‌اش را از تو می‌خواهم.

سحرگاه روز سی ام تیر ۱۲۸۷ دشمن با سپاهی انبوه و کینه توز از چهار سو بر امیر خیز یورش برد. همه‌ی دسته‌ها نیرومند بودند. هر دسته چند سرکرده داشت. شجاع نظام، سامخان، حاجی موسی خان، ضرغام و حاجی فرامرز خان قراجه داغی از کوچهی لک لر و کوچهی سید ابراهیم، تفنگچیان دوجی بسرکردگی نایب حسن، نایب کاظم و اصغر گوش بریده از بازارچه‌ی شتربان، و حسین پاشا خان و همدستانش از میدان کاهفروشان به سوی محله‌ی ستارخان تاختند.

حمله‌ی دشمن دیوانه‌کننده بود. سربازان نیروی استبداد در تلاش بودند تا سنگر استوارآزادی را از جا برکنند و رهبر بزرگ مجاهدان را بچنگ آورند. صدای توپها گوش آسمان را کر میکرد. شمار مجاهدان در پشت سنگرها اندک بود؛ شش، ده یا دوازده تن، و تعداد سربازان در هر سنگر بسیار؛ سی، پنجاه یا صد نفر. توپهائیکه طرفداران استبداد در دامنه‌ی کوه سرخاب مستقر ساخته بودند دمدم امیر خیز را می‌لرزاند. آسمان آن محله را دودی سیاه تیره کرده بود. بوی خون می‌آمد و بوی باروت. حسین پاشا خان که تیراندازی زبردست بود، به پیش می‌تاخت و پروای جان نداشت. او مرگ ستارخان را حتمی میدید. دیوارهای خانه‌ها و باغها را می‌شکافت و بستارخان نزدیک و نزدیکتر می‌شد. نزدیک سنگر ستارخان بمیدان جنگی جهنمی تبدیل شده بود. حسین پاشا خان دشنام گویان و بی امان تیر می‌انداخت. ستارخان خود گرفتار وضعی دشوار، اما دلش همچنان خالی از هراس بود. دلیرانه می‌جنگید و چون روزهای پیش با فریادهای رسا یارانش را دلگرم میکرد؛ دارند عقب می‌نشینند. بزتیدهای جانمی. یکی دیگر - زنده باد - بزنید خودم اینجا هستم ستار اینجاست. تفنگش بقدری داغ شده بود که لوله‌ی آن بدستش می‌چسبید. تیرها سوت کشان از بالای سرش می‌گذشت، اما دستش نمی‌لرزید، گویی زهره‌ی شیر داشت. ناگهان تیری از بغل گوش ستار رد شد. با صدای بلند گفت: بیشرم تو تیرت را زدی، حالا نوبت تست که تیر مرا نوش جان کنی. با بیان این جمله بماشه‌فشار آورد. تیر بدون ذره‌ای خطا به‌هدف خورد و حسین پاشا خان در خون خود غلتید. کسیکه ما مور کشتن ستارخان بود، خود بدست ستارخان کشته شد.

جهنم جنگ هر لحظه خوفناکتر میشد. خون گرم از سر و سینه و دست و پای کشتگان بیرون میزد و زمین را می‌پوشانید. آفتاب داغ شیرماه از پشت ابری از دود باروت بر دریای خون می‌تابید و بخاری سرخ‌رنگ به‌هوا برمیخاست. اسبها وحشت

زده بروی دوپای خود می ایستادند و شیشه میکشیدند. دشمن با همه‌ی انبوهی و تلاش کاری از پیش نمی برد. امیر خیز دژی پولادین بود. ستارخان چابک و چالاک از سنگری بسنگر دیگر میرفت و یارانش را دلداری میداد. تفنگ ستارخان با تفنگ مجاهدین دیگر تفاوتی نداشت، اما هنگامیکه او پشت سنگری دراز میکشید و تیراندازی میکرد، مجاهدان بی آنکه سر برگردانند و ویرا به بینند، از صدای تیرها در می یافتند که رهبرشان در کنار آنهاست. آنگاه نفسشان تازه میشد و نیرویشان فزونی میگرفت. با اینهمه ستارخان با فریادهای تشویق آمیزش باز هم بر این نیرو می افزود.

قهرمان آزادی تا غروب جنگید. هوا روباتریکی میرفت که دشمن سرخورده و شکست یافته به گرد آوری کشتگان خود پرداخت. بیش از سی تن از مجاهدین شهید شده بودند. شهیدان را بانجمن حقیقت بردند. با وقایعی که امروز رخ داده بود، ساده دلان تبریز بیش از پیش به سیاهدلی دشمن پی بردند. گروهی از مردم ساده‌ی تبریز که زمزمه‌ی بابیگری بگوششان خوانده شده بود، گرد هم آمده برآن بودند که مسلمانی خود را به دولتیان ثابت کنند، باشد که از اینراه شعله‌ی جنگ را فرو نشانند. همه‌ی آنان از طبقات پائین اجتماع بودند؛ از ژنده پوشان، کاسبان کم مایه و بیچارگان تهیدست. کسانی بودند که بین آزادی و استبداد و دوست و دشمن فرق نمیگذاشتند. به آنها گفته بودند که اسلامیة نشینان مسلمانند و آقا و مولای شما هستند. پس چه بهتر که پیش آنها بروند و بگویند: ما هم چون شما مسلمانیم، بسوی ما تیر و گلوله نیندازید. چند تن بهم پیوسته گروه انبوهی پدید آوردند و از میان خود یکنفر را به انجمن اسلامیة فرستادند تا قصد بقیه را باگاهی آنان برساند. سیدها در جلو و دیگران پشت سر آنها راه افتادند. صف زنان عقب تر از همه بود. و همه درحالیکه یکی قرآن بدست داشت و دیگری صلوات میفرستاد بسوی انجمن اسلامیة راه افتادند، بسوی انجمنی که در محله‌ی مستبد نشین دوچی قرار داشت. آنها با هم‌آهنگی شعارهای لاله‌الاله، یا صاحب الزمان، یا فاطمة الزهرا سر داده و جلو را نگاه میکردند.

مردی که پیام آنها را به ملایان رسانده بود در حال بازگشت بود. مردم قرآنها را بالا گرفتند. تفنگچیان دولتی که گوئی سخت در انتظار طعمه بودند، با دیدن قرآن بدستان دست‌بکار شدند. از چپ و راست بروی مردم بی سلاح گلوله باریدند. همه‌های شگفت درگرفت، قرآنها بزمین افتاد و سیل خون کتابهای آسمانی را شست. دهها تن کشته شدند. صدای ناله‌ی زخمیان از مسافتهای دور بگوش

میرسید. زندگان گریختند و پیکرهای بیجان ساده دلان برای سیاه دلان باقیماند. ستارخان در نخستین روزهای جنگ فقط بدفاع بسنده میکرد و سربازان دولتی را به امیر خیز میکشاند و بآنان ضرب شست نشان میداد. برای اینکار حیل‌های جنگی گوناگونی بکار می‌بست. مثلاً "مجاهدین میگریختند، افراد دشمن در کوچه‌ها بدنبالشان می‌دویدند و مجاهدانی که در دو سو در پشت دیوارها انتظار میکشیدند، آنان را از پای درمی‌آوردند. از آنجا که ستارخان میدانست تفنگداران نیروی استبداد بتحریک سرکردگان خود بیشتر بمنظور تاراج و چپاول حمله میکنند، روزی بچندتن از یارانش دستور داد مثنی وسایل کهنه و کم ارزش را گرد آورده بر روی پنج الاغ بار کنند. آنگاه دوسه نفر را ماء مورکرد که الاغها را تا نزدیک کوچهی امیرخیز ببرند و در آنجا چنین وانمود کنند که عجله دارند بارها را بمحل امنی برسانند؛ اما همینکه دشمنان را دیدند، پا بفرار بگذارند. سربازان دشمن چون مور و ملخ گرد الاغها جمع آمده همگی طعمهی تیغ و تیر مجاهدین شدند.

دیگر امیرخیز تنها نمی‌جنگید. در سراسر تبریز بازار رزم گرم بود. ستارخان و باقرخان با هم پیوسته در تماس بودند. میهن پرستان تبریز دوباره تفنگ بدست گرفته بودند و در راه آزادی مبارزه میکردند. تنها محلهی اهراب بیطرف مانده بود. در بالای مهرانرود جز امیر خیز دیگر محله‌ها هواخواه استبداد بودند. صدای تیر و توپ و گلوله در شهر تبریز خاموش نمیشد. از صبح تا شام باران گلوله بر شهر می‌بارید و تبریز در آتش جنگ می‌سوخت.

بیاری ستارخان و باقرخان، در سپاه آزادیخواهان نظم شدیدی پدید آمده بود. مجاهدین بدسته‌های بیست نفری تقسیم شده بودند. هر دسته یک فرمانده داشت. مشروطه خواهان تبریز برای تأمین هزینهی جنگ، کمیسیون اعانه‌ای بوجود آورده بودند و مردم روزی صدها و هزارها تومان به این کمیسیون کمک می‌کردند. در ارک چند مجاهد ماء مور نگهداری و توزیع سلاح بین مردان آزادی‌دوست بودند. هر مجاهد در برابر جا فشنگ چرمین خالی که تحویل میداد، فشنگ میگرفت.

در اینموقع فوج ملابری که چندی پیش بسرداری سهام الدوله از تهران فرستاده شده بود نیز به تبریز رسید و به دولتیان پیوست. هر چه بر نیروی مستبدان افزوده می‌شد، رشتهی پیمان ستارخان و باقرخان نیز استوارتر میگردد. ستارخان درحقیقت تبریز را شورانده بود، به تنهایی پیکار میکرد و پیوسته میگفت اگر تبریزها تنها نبودند و اگر شهرهای دیگر هم سربشورش می‌گذاشتند، چقدر بار ما سبک میشد. مرکز

نمیتوانست همه‌ی نیروی خود را بر سر تبریزیها بریزد. مردم تبریز در بیم و امید می‌جنگیدند. گاه زنان با شنیدن غرش خوف انگیز گلوله‌ها، کودکان خود را در آغوش می‌فشردند و اوراد و اذکار مقدسه را بر زبان می‌آوردند. تبریز در دریای خون و آتش غوطه می‌خورد و می‌جوشید و می‌خروشید. از آسمانش آتش می‌بارید و زمینش خون جوانان میهن پرست را می‌مکید. هیچ شهری از حال تبریز خبر نداشت. نامه‌ها و تلگرافها سانسور میشد. ستارخان نمیتوانست بشهرهای دیگر پیک بفرستد و دیگران را از وضع خود آگاه سازد. یکبار ملا اماموردی را که از آزادیخواهان با ایمان بود باردبیل فرستاد تا این شهر را بشوراند، اما دولتیان در راه او را گرفته با اسم اینکه او از سر دسته‌ی بابیان است، در میدان شهر از چوبه دار آویزان کردند. تبریزیان تنها و با شور می‌جنگیدند. مهر و دل بستگی آنان درد و اندوه را از وجودشان می‌زدود. آزادیخواهان بشکل یک خانوادگی بزرگ در آمده بودند. پدر این خانوادگی بزرگ ستارخان بود. انجمن مقدس ایالتی آذربایجان گاهگاه تشکیل میشد. یکپارچگی در حد کمال بود. ستارخان میگفت: هر یک از ما برای استقرار مشروطیت وظیفه‌ای دارد؛ نمایندگان از دانش و سوادشان استفاده کنند، ثروتمندان کمیسیون اعانه بپردازند و ما مجاهدین بجنگیم و تا وقتی که مجلس باز نشده آرام ننشینیم.

نبرد در سنگرهای آزادی برای جوانان تبریز افتخاری بزرگ بود. هر روز دسته‌های تازه‌تری بنزد ستارخان آمده هم‌رزم او میشدند و ستارخان با کمک مجاهدین دیگر، چند روزی آنان را مشق و تعلیم میداد. در ضمن از ستم و بلای مستبدان با آنها سخن میگفت و پس از آنکه خاطر جمع میشد طرز مبارزه را خوب فرا گرفته‌اند، آنها را بسنگرها می‌فرستاد.

محمد علی‌شاه برای شنیدن خبر شکست تبریز بی تابی میکرد و از چپ و راست بسوی شهر ستارخان نیرو می‌فرستاد. وی به سرکردگان دولتی فشار می‌آورد که آن گردنکش گستاخ را هرچه زودتر معدوم کنند. محمد ولیخان سپهدار را که از دشمنان مشروطیت بود بسمت رئیس کل نظام آذربایجان برگزید و با چند دسته سرباز روانه‌ی تبریز نمود. به اقبال السلطنه فرمانروای ماکو تلگراف کرد که با لشکر انبوهی به تبریز حمله و مشروطه خواهان را قلع و قمع کند. اقبال السلطنه با مشروطه خواهان کینه‌ی دیرینه داشت. او طی یکروز سیزده روستای مشروطه خواه را با خاک یکسان ساخت. زبان مشروطه خواهان ماکو را قطع نموده، پستان زنان را بریده، کودکان را زنده زنده در آب انداخته و تا آنجا که در توان داشت، قتل و غارت کرده بود.

این چنین کسانی بسوی تبریز روانه شده بودند، و تبریز همچنان می‌جنگید. پاشا بیک مجاهد دلاوری که سر دسته‌ی نگهبانان بازار بود مورد حمله‌ای سخت قرار گرفت، زخمی شد و جان سپرد. ستارخان ناچار کربلائی حسین خان باغبان را که مرد دلیری بود و مدتی از انجمن ایالتی نگهداری میکرد به نگهبانی بازار گماشت. از آنجا که نابودی ستارخان نهایت آرزوی دشمن بود، مرتباً "در زمینه‌ی تیر خوردن و مردن وی شایعه‌سازی می‌شد. وقتی شجاع نظام شنید ستارخان مرده است، فوراً" به محمد علی‌شاه چنین تلگراف کرد: (خبر آورده‌اند که ستار ناچار هم مرده. چون غسل آورده‌اند، چشمش را بسته‌اند که به نعش نگاه نکند. بعد از رسیدگی کامل بعرض میرسانم...)

دشمنان خود را برای یورش سخت دیگری آماده میکردند. نقشه‌ی آنها این بود که روز هفدهم مرداد ۱۲۸۷ گروهی از دولتیان بمحله‌ی خیابان رفته باقرخان و یارانش را سرگرم جنگ کنند؛ آنگاه بقیه‌ی سپاه بر امیر خیز بشورند و کار ستارخان را یکسره سازند. سه‌روز پیش از آن، نصرالله خان یورتچی با پانصد سوار شاهشون بیاری سران استبداد آمده و آماده‌ی کارزار بود. خواننده‌ی عزیز از این واقعه سراسری نگذر و در شجاعت و بی‌باکی و دلیری ستارخان اندیشه کن. مجاهدان که در شب هفدهم مرداد پشت سنگرهای امیر خیز کشیک میدادند، با شنیدن آواز طبل‌ها و شیپورهایی که از دور بگوششان میرسید آماده‌ی نبرد شدند.

صبح روز هفدهم چهار هزار سرباز پیاده و سوار آذربایجانی بسرکردگی دشمنان غدار مشروطه از شش طرف بسوی امیر خیز پیش‌رفتند. سواران تازه نفس شاهشون، ایل جلالی، سربازان قره داغ و تفنگداران مرنندی به‌مراه دیگر تفنگچیان دولتی بسوی راسته کوچه، مسجد آقا باقر، دروازه اسلامبول، میدان کاهفروشان و کوچه‌ی لک لری می‌تاختند. دریایی از نیرو و اسلحه بجنبش درآمده و سیلی سهمگین رو به امیر خیز روان بود. آهنگی یکنواخت در هوا موج میزد. چوبهای خشک و کلفت روی طبل‌ها فرود می‌آمد.

ستارخان ناشتایی نخورده در میدان جنگ حاضر شد. گیوه بپا داشت. پیراهن سفیدی پوشیده بود و سینه‌اش را رده‌های فشنگ زینت میداد. زخم دستش هنوز خوب نشده بود. شتابان بسرکشی سنگرها پرداخت. همچون دیگر روزها خونسرد و آرام، ولی جدی و چابک بود. بیارانش میگفت: "گویا باز بیچاره‌ها هوس کرده‌اند کشته بدهند. امروز پوزه‌ی دشمن را بخاک میمالیم. تفنگ‌ها را سفت بگیرد و با

قلبهای آکنده از عشق بمشروطه شلیک کنید، خدا با ما وحق نگهدار ماست".

طوفان جنگ آغاز شد، امیرخیز می‌لرزید، حمله‌ی دشمن وحشتناک بود و بسیار سخت، سخت تر از آنچه ستارخان می‌پنداشت. دشمن با تمام نیرو و توان بمیدان آمده بود و باسانی عقب نمی‌نشست. اگر تا امروز مجاهدین را نیروی ایمان زورمندتر میکرد، اکنون نیز نیروی خشم، تفنگداران دشمن را پرزور ساخته بود.

مبارزه‌ی ستارخان در اینروز هم قهرمانانه بود. از این سنگر بآن سنگر میدوید، نهیب میزد و تیر میانداخت. دشمن چون پلنگ تیر خورده نعره میکشید و پیش می‌آمد. جنگ، جنگ خانه بخانه و کوچه کوچه بود. نقب زنان دیوارها را می‌شکافتند و راه را برای تفنگچیان دشمن باز میکردند. نیمروز نزدیک میشد. دودی تیره و کدر امیر خیز را در میان گرفته بود. حمله‌ی دشمن هر لحظه وضع هول انگیزتری بخود می‌گرفت. سه دسته از سربازان - یکدسته بسرکردگی ضرغام نظام و دو دسته دیگر بفرماندهی نایب کاظم و نایب حسن - دو سنگر آزادبخواهان را از پیش پا برداشتند و به انجمن حقیقت - ستاد فرماندهی ستارخان - نزدیک شدند. نصرالله خان یورتچی و سواران شاهسون نیز ببازارچه‌ی اسلامبول رسیدند. دشمن دیوار گچ بری شده‌ی خانه را سوراخ کرد و از پشت به مجاهدینی که دم دروازه‌ی اسلامبول سنگر گرفته بودند حمله برد. بناچار همه‌ی مجاهدین این سنگر گریختند، جز دو تن؛ یکی عباس و دیگری همنام رهبرش ستار. ستار کشته شد و عباس بدست دشمن افتاد.

چیزی نمانده بود که دشمن بانجمن حقیقت برسد. شکست نزدیک بود. سربازان دولتی کار را تمام شده میدانستند. آنان به پنجاه قدمی انجمن حقیقت رسیده بودند. بسیاری از سنگرهای مجاهدین از بین رفته و خود مجاهدین نیز عقب نشسته بودند. تنها یک سنگر باقی مانده بود که اگر دشمن آنرا از بین می‌برد، به پیروزی کامل دست می‌یافت و آنهم سنگر ستارخان بود. دیگر ستارخان نمیتوانست از این سنگر که نزدیک به انجمن بود دور شود و بدیگر سنگرها کمک کند. اگر چنین میکرد، کار تمام بود. نه تنها کار امیر خیز، بلکه کار تمام تبریز! چند تن از یاران تن با او هم سنگر بودند. دو تن از مجاهدانش تیر خورده نقش زمین شدند.

میدان جنگ به یک جهنم واقعی تبدیل شده بود. مثل این بود که کوی ستارخان را از شهر جدا کرده باشند. در این هنگام ستارخان فریاد میزد: بزنید! شکست دشمن نزدیک است. الآن حسین باغبان بکمک ما می‌آید، بگذارید بیایند جلو. ستارخان آنقدر پشت سنگر پیکار کرد، نهیب زد و تیر انداخت تا مجاهدین دیگر

بگردش جمع آمدند. اکنون نوبت آن رسیده بود که پاسداران آزادی به پیش بتازند و نگهبانان استبداد عقب بنشینند. حلقه محاصره شکسته شد و جنگ به بالاترین درجه‌ی خود رسید. هوا رو به تاریکی می‌رفت. دشمن وحشت زده و شکست خورده از امیرخیز دور شد. سنگرهای آزادی بار دیگر بدست مجاهدین افتاد. گروهی از سربازان دشمن که در کاروانسرای نزدیک دروازه‌ی اسلامبول لانه کرده بودند بدست ستارخان اسیر شدند. آنها لابه کنان می‌گفتند: "شما را بحضرت عباس‌خان ما را نکشید. بما گفته‌اند شما مسلمان نیستید، قرآن را آتش میزنید و خدا و پیغمبر را قبول ندارید". ستارخان گفت اسلحه‌تان را بگذارید و بروید، اما دیگر بروی مجاهدین اسلحه نکشید.

در همان زمانیکه رهبر بلند اندیشه‌ی آزادی اسیران دشمن را این چنین ساده رها میکرد، دولتیان کوتاه فکر مجاهدی چون عباس را اسیر میکردند، به شکنجه‌گاه اسلامی می‌بردند و مثل بره سر می‌بریدند.

ستارخان تمام شب را پشت سنگرهای امیر خیز گذراند. او در آن واحد هم شاد بود و مغرور و هم غمگین و نگران. در دل شب از سنگری بسنگری دیگر میرفت. گاه چند لحظه در پشت یک سنگر روی زمین دراز میکشید و سعی میکرد خوابش نبرد.

فردا هم چون روز پیش بود. روز هجدهم مرداد ۱۲۸۷ نیز از سخت ترین روزهای امیر خیز بشمار می‌رفت. در این روز نیز دشمن شکست خورد و عقب نشست و ستارخان سرافراز گامی استوارتر بسوی پیروزی آزادی برداشت. تنها یک واقعه اتفاق افتاد، واقعه‌ای که نشان داد گر چه ستارخان درس نخوانده، ولی از تعصب خشک و عامیانه عاریست: در گرماگرم جنگ، دشمن از بازارچه‌ی کاهفروشان به پیش رفت و مسجد ایریلو را که از سنگرهای مجاهدین بود به توپ بست. یکی از مجاهدین تکه تکه و چند تن کشته و زخمی شدند. سنگر خالی شد و مسجد ایریلو بدست دشمن افتاد و آشیانه‌ی آزادیخواهان به لانه‌ی استبداد تبدیل شد. ناگهان ستارخان چون صاعقه فرارسید و با تلاشی اندک، بار دیگر سنگراز دست‌رفته‌را بچنگ آورد. محمد بیک توپچی زیر دست امیرخیز در پشت توپ بسوی محله دوجی گلوله می‌انداخت. رهبر آزادی بر او نهیب زد چه می‌کنی؟ اینجارا (اشاره بمسجد) بگلوله به بند. محمدبیک از گلوله باران کردن مسجد خودداری ورزید. ولی ستارخان و مجاهدین مسجد ایریلو را به گلوله بستند. دشمنان پراکنده شدند و این سنگر بار دیگر بدست آزادیخواهان



افتاد. جنگهای دوروزه که بشکست دشمن منجر گردید، برای آزمودن نیروی دو طرف محک بسیار خوبی بود؛ ستارخان مردی بود تسلیم ناشدنی و آشتی ناپذیر، و در میدان کارزار چون کوه می ایستاد. سران دشمن بارها بنزد ستارخان رفته درخواست آشتی کردند، اما درخواستهایی که فریبکارانه رخ داده آمیز بود، و ستارخان باهوش و زیرکی سرشاری که داشت، وضع را تشخیص داده یکی را پس از دیگری از خود میراند.

عین الدوله به تبریز نزدیک شد و در باسمنج اردو زد. سپهدار با سربازانی که از ایلهای کلهر و سنجابی برگزیده بود بوی پیوست. ماکوئیان نیز بشمال شهر رسیدند. نیروی دشمن روز بروز فزونتر میشد و آوازه‌ی رستاخیز ستارخان هر دم بلندتر... حزب سوسیال دمکرات روس، کمیته اجتماعیه عامیون قفقاز، کمیته‌ی داشناکتسیون ارامنه و جمعیت اتحاد و ترقی ترکیه به‌واداری شورش تبریز برخاستند. علیرغم خفقان شدیدی که در کشور وجود داشت، اندک اندک مردم ایران از آنچه در تبریز میگذشت آگاه شدند. علمای بزرگ نجف بر علیه محمد علیشاه خائن و بسود مشروطه چند فتوی دادند. محله‌ی اهراب تبریز که تا آنهنگام بیطرف مانده بود، بسپاه ستارخان پیوست. نظم و پشتکار مشروطه خواهان تبریز بدانجا رسید که توانستند در آن دوره‌ی سیاه دو روزنامه بنامهای ناله‌ی ملت و انجمن انتشار دهند. بیمارستان بزرگ و آبرومندی برای مجاهدین برپا شد. پیشوایان آزادی برای آنکه پای بندی مشروطه خواهان را بدین اسلام نشان دهند، مردم کویهای آزادیخواه را به گفتن اذان شبانه دعوت کردند. بانگ الله اکبر در سراسر کویهای پایین مهرانرود و کوی امیرخیز پخش میشد و تا اعماق روح هر مسلمانی رخنه میکرد و او را تکان میداد.

دو روز بود که تفنگداران دولتی به امیر خیز حمله نمی بردند. شب سه شنبه ۲۵ مرداد ۱۲۸۷ شب میلاد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. تبریزیان هر ساله آنروز را جشن میگرفتند. آزادیخواهان کوشیدند امسال نیز با برگزاری جشن مزبور بر روزهای تلخ و پر درد خود رنگ شادی بپاشند. مجاهدان برای شادباش گفتن به رهبر خود به انجمن حقیقت میرفتند. از هر محله دسته‌ای با موزیک بسوی انجمن می‌رفت. در جلوه‌ی دسته یک مجاهد لاله‌ای بدست گرفته بود. صدای صلوات شنیده میشد. ستارخان میگفت ما باید از علی (ع) سرمشق بگیریم. باید ثابت کنیم که پیرو این مرد بزرگیم. پاسی از نیمه‌ی شب گذشته بود که آواز چند تیر آرامش شهر را برهم زد. ستارخان و یارانش بسوی سنگرها شتافتند. سربازان دولتی به انجمن ایالتی

آذربایجان که در ارمنستان بود حمله برده ولی با شکست فاحشی روبرو شده عقب نشسته بودند.

حالا، پس از جنگ و رسوایی قوای دشمن، بار دیگر نوبت به دغلبازی عین-الدوله والی آذربایجان رسیده بود، اما ستارخان که عین الدوله در برابرش دام دغل پهن میکرد و از صلح سخن میگفت، همان ستارخانی بود که کنسول روس نتوانسته بود او را از راه آزادی بازگرداند. مردی از جانب عین الدوله برای ستارخان پیام کتبی آورد. ستارخان خواندن نمیدانست و مرد پاسخ میخواست. ستارخان گفت، چیزی را بیجواب نمیگذاریم، چه تیروتوپ، چه کاغذ و پیام. کسی را بسراغ محمد علیخان ناطق فرستاد تا نامه را برایش بخواند. پیام عین الدوله این بود: "بگذارید با مذاکره صلح کنیم. چند روزی نجنگید. صارم الدوله، رشید الملک و وکیل الرعایای اردبیلی نمایندگان دولت خواهند بود. چه وقت را برای اینکار تعیین میکنید؟". ستارخان گفت نامه‌ای بنویسید تا پایش را مهر کنم. همین امروز نماینده‌هایشان را بآنجهن بفرستند. ساعت دیدار فرار رسید. چند تن از تجار و سادات و علما و نماینده-های انجمن ایالتی آمده بودند. نمایندگان عین الدوله نیز بدانان پیوستند. صارم الدوله آغاز سخن کرد و گفت تا وقتی حرف و زبان هست چرا ما براه دیگری برویم؟ چرا به توپ و تفنگ متوسل بشویم، بیجهت خلق خدا را بکشیم و بچه‌ها را یتیم کنیم. ستارخان با خونسردی گفت این سخنان برای نیروهای دولتی خوبست. به آنها بگوئید اینهمه بروی مردم تبریز تیر و گلوله نریزند. ما جنگ را با جنگ پاسخ میدهیم. جواب ستارخان بطور خلاصه این بود که دولت باید بملت آزادی بدهد و مجلس را باز کند تا ما هم نجنگیم و الا... مذاکرات نافرجام و بی نتیجه‌ی طرفین بهمین جا خاتمه یافت. ستارخان فریب آنان را نخورد.

پس از ختم مذاکرات، ستارخان بباقرخان پیام فرستاد که دشمن هر لحظه شکل عوض می‌کند، سعی کن فریب آنها را نخوری. باقرخان از روز رستاخیز تا آنهنگام کارهای پرارجی انجام داده بود. رحیم خان را از باغ شمال رانده، فوج سهام الدوله را بزانو درآورده، سربازان ملایری را پس از دو روز اسارت بشهرشان فرستاده و بارها جلو حمله‌های سخت دشمن را گرفته بود. اینک او بستارخان میگفت: خاطر جمع دار که جلو لشکر عین الدوله را نیز خواهم گرفت. قول میدهم که نگذارم حتی پای یکنفر از سربازان عین الدوله به امیر خیز برسد.

ماه مرداد در سکوت گذشت. در شبهای سوم، دهم و پانزدهم شهریور چند

دسته از سربازان عین الدوله که خود را بدوچی رسانیده بودند، با همدستی دیگر سپاهیان دولتی به امیر خیز حمله ور شدند تا پرچمدار انقلاب را از پا درآورند، ولی کاری از پیش نبردند و با دادن تلفات سنگین عقب نشستند. اما همه نیروهای دولتی از قبیل کردان ماکویی، سپاهیان غروخان و لشکریان عین الدوله و دهها دسته دیگر مثل رحیم خان حضور داشتند. ستارخان پس از اندیشه‌ی بسیار، چاره‌ی درد را یافت؛ تصمیم گرفت با شیوه‌ی جنگی سپاه ماکو را بدرون امیر خیز بکشاند، چون بدین ترتیب می‌توانست از سه طرف با آن نیرو بجنگد. قرار شد مجاهدین سنگر اول بمجرد مشاهده‌ی کردان شکاکی و جلالی چند تیر شلیک‌کنند و پا بگریز بگذارند و همین طور سنگر بسنگر عقب نشسته دشمن را بداخل امیر خیز بکشانند. روز نوزدهم شهریور ماه ۱۲۸۷ بین دو سپاه غروخان و ستارخان جنگ درگرفت. صداها کرد جلالی و شکاکی سوار بر اسب یا پیاده، تفنگ بدست و فشنگ بدوش در میدان کارزار حاضر شدند. سایر سپاهیان دولتی نیز همه آماده و دست بکار بودند. ماکوئیان با احساس پیروزی بدنبال مجاهدینی که فرار کرده بودند به کوچه باغهای امیر خیز هجوم برده و تاچند قدمی سنگرها پیش رفتند، اما ناگهان با بن بست عجیبی روبرو شدند؛ مجاهدین دیگر فرار نمی‌کردند، بلکه از سه سو بر آنها تیر می‌باریدند. قشون ماکو که از چند روز پیش در تبریز وحشت ایجاد کرده بود، بسختی شکست خورد و با خواری و خفت عقب نشست. باز هم ستارخان پیروز شد! گروهی از روستائیان ارونق و اتراب برای ستارخان خبر آوردند که کردان شکاکی و جلالی هنگام فرار از آبادیهای آنان چنان سراسیمه بوده‌اند که بیشتر اموال تاراج شده را برجای گذاشته‌اند. رهبر آزادی دستور داد آن اموال را گرد آورده بصاحبانشان باز گردانند.

بلند آوازی و جوانمردی ستارخان از تبریز گذشت. او اینک در سراسر ایران نام آور شده بود. آزادیخواهان نام او را با ارج بسیار بزبان می‌آوردند. نامش با آزادی و مشروطه هم تراز بود. مشروطه خواهان ایران در بسیاری از شهرها گروهها و کمیته‌هایی بنام ستارخان بنیان نهادند. پیشوای بزرگ و رهبر عالیقدری که از اعماق اجتماع برخاسته بود، اینک از طرف مردم لقب سردار ملی می‌گرفت. اندک اندک او را بدین عنوان می‌شناختند. مجاهدین تبریز از سردار ملی فرمانبرداری داشتند. از خشم او می‌ترسیدند و از گفته‌هایش نیرو می‌گرفتند. با اینکه مشروطه-خواهان او را خیلی بزرگ و بزرگتر می‌دانستند، بهیچ وجه خود را کم نمی‌کرد. او

شدیدا " پای بندی یکی از مهمترین اصول دمکراسی بود. خود را خادم مردم میدانست و حقیقتاً " بمردم خدمت میکرد. مدام میگفت من یکنفر چاکر ملت و ملت و مشروطه پاسداری می‌کنم.

دشمن برای از میان برداشتن ستارخان سه راه انتخاب کرده بود و یکی را پس از دیگری می‌آزمود، ولی پیوسته با ناکامی روبرو میشد. یکی یورش هراس انگیز، دیگری مکر و فریب و استفاده از ماسک صلح خواهی و سومی توطئه بجان او. روز بیست و دوم شهریور ستارخان هدف تیر تروریستی قرار گرفت و جان سالم بدر برد، اما دو انگشت نشانه و میانه دست او زخم برداشت. ستارخان کوشید این زخم را چون زخمهای پیشین پنهان نگاهدارد، اما ممکن نشد. شمار پیروان ستارخان روز افزون بود. برای تبریزیان مجاهد، ستارخان شدن افتخاری بس بزرگ بود. روزی دهها مجاهد بسویش می‌رفتند تا هم‌رمز و هم‌سنگر او شوند.

یکروز مجاهدی را به انجمن حقیقت آوردند تا او را معالجه کنند. مجاهد سر بزیر داشت و نمی‌گذاشت زخمش را ببندند. ستارخان باو نزدیک شد و گفت چرا از معالجه خود جلوگیری می‌کنی؟ مجاهد دیده بدیده ستارخان دوخت، اشک در چشمانش حلقه زد گفت من دخترم و اینها نامحرم. ستارخان شگفت زده شد و گفت: دخترم، مگر من مرده بودم که تو بمجاهدین پیوستی؟ دختر گفت صدها مثل من دختر در لباس مردانه می‌جنگند. آنگاه ستارخان دو مجاهد را فرستاد تا زن یا مادرش را بانجمن بیاورند و دختر را معالجه کنند.

شکست غروخان مشت محکمی بود که بدهان طرفداران استبداد زده شد. پس از این شکست بود که سپهدار و رئیس کل نظام آذربایجان که در این هنگام باعین-الدوله در باغ صاحب‌دیوان بسر می‌برد تلگراف رمزی برای محمد علی‌شاه فرستاد و پیشنهاد کرد که بهتر است با اعطای مشروطه، دفتر جنگ بسته شود. محمد علی‌شاه در جواب او نوشت: از تلگراف رمز شما تعجب کردم. چهار نفر مفسد رجاله اسم خودشان را مشروطه طلب گذاشته در تبریز علم خودسری افراشته‌اند. حالا من به آنها اجباراً بگویم مشروطه دادم، معاذالله نخواهد شد. باید آنقدر بکوشید تا همه‌ی آنها را قلع و قمع کنید.

دشمن برای از پای افکندن ستارخان حیل‌های تازه‌تری بکار برد و آن بستن جاده‌ها و جلوگیری از ورود کدوم و خواربار به تبریز بود. راه مرند را سربازان شجاع-نظام، راه قره‌داغ را سواران رحیم خان و ضرغام و راه باسمنج را تفنگچیان عین-

الدوله سد کردند، جلو بیشتر قناتها نیز گرفته شد. قحطی تبریز را تهدید میکرد. اقبال السلطنه حاکم ماکو سپاهی تازه نفس در صوفیان گرد آورد. عین الدوله از نزدیک شدن اقبال السلطنه بشهر آگاهی یافت و به اتفاق او نقشه‌ای طرح کرد. عصر روزی ام شهریور ۱۲۸۷ به آزادیخواهان تبریز چنین اولتیماتوم داد: اگر تا چهل و هشت ساعت دیگر تسلیم نشوید، شهر را زیر و رو خواهم کرد. خبر اولتیماتوم عین الدوله در سراسر شهر پیچید. اما ستارخان با یارانش بدینسان سخن میگفت: بیشرمها مثل اینکه در این سه ماه با ما شوخی میکرده‌اند که حالا اولتیماتوم میدهند. همین قشون عین الدوله تا بحال چندین بار با مجاهدین باقرخان جنگیده و شکست خورده است. شاید عین الدوله خیال دارد لشکر خودش را قتل عام کند که چنین اولتیماتومی به تبریز می‌دهد. لابد دیده است که سربازانش جیره و اسلحه ندارند، رویش نشده آنها را بتهران باز گرداند، پس بفرکش رسیده که همه را بکشتن بدهد. وقتی محمد علیشاه مجلس را بمباران کرد، بملت وعده داد که پس از سه ماه (از ۲ تیر ۱۲۸۷ تا ۲ مهر ۱۲۸۷) یک لشکر چهل هزار نفری بسراغ ما خواهد فرستاد. حالا هم حاکم قلابی آذربایجان بمردم تبریز اولتیماتوم میدهد.

سخنان ستارخان درست بود. کسی اندیشه‌ی تسلیم بخاطر راه نمیداد. بفرمان دو رهبر آزادی شب دوم مهرماه مجاهدین در پشت سنگرها بسر بردند، اما خبری نشد. مجاهدین چند گلوله بسوی لشکریان عین الدوله که در دشت شاطرانلو اردو زده بودند شلیک کردند تا اگر دشمن اعلان جنگ خود را فراموش کرده است، آنرا بیادش بیاورند. عین الدوله با وجود آنهمه سوار و سرباز و ساز و برگ نظامی باز هم می‌ترسید به تبریز وارد شود. حمله یک روز بعقب افتاد. سپاه اقبال السلطنه به آناختون رسیده بود.

روز سوم مهر یورش دیوانه آسای عین الدوله و دیگر سپاهیان دولتی تبریز را به جهنمی سوزان و خوفناک تبدیل کرد. در این جنگ سخت نیز محور حمله‌ی دشمن امیر خیز بود. از دوچی، دامنه‌ی کوه سرخاب و پل آجی گلوله‌های آتشبار فرو میبارید. رحیم خان که کینه‌ای حیوانی از ستارخان در دل داشت، شخصاً "از پشت توپی که در کنار آرامگاه سید ابراهیم مستقر شده بود پی در پی دروازه‌ی اسلامبول را گلوله باران میکرد. لشکر عین الدوله بدونیم شده بود: نیمی از آن با باقرخان در نبرد بود و نیم دیگرش با ستارخان. سربازان خود را بدریای آتش میزدند و جلومیا میدند. ستارخان یکبار دیگر در تنگنا افتاد. چند سنگر او بدست دشمن افتاد. وی

ناگزیر بود در دو جبهه بجنگد: پل آجی و کوی امیر خیز. سوار بر اسب میشد، برق آسا به پل آجی میرفت، تیر می افکند و مجاهدین را رهبری می کرد. آنگاه با چابکی به امیر خیز باز می گشت و کار رزم را دنبال می نمود، و مجاهدین در دو جبهه می پنداشتند که ستارخان پیوسته در کنار آنهاست. ستارخان تا لب پرتگاه می رفت، اما هیچگاه در آن نمی افتاد.

آتش جنگ فرونشست و لشکر عین الدوله بسختی شکست خورد. والی آذربایجان جامه ی پانس پوشید و ستارخان باز هم پرچم مشروطه را افراشته تر کرد. دو روز پس از شکست عین الدوله، ماه رمضان آغاز شد، رمضان ۱۳۲۶ برابر با پنجم مهرماه ۱۲۸۷. ستارخان روزه میگرفت و تشنه و گرسنه بمیدان رزم می رفت. ایمان او به خداوند، چون عقیده اش نسبت به آزادی استوار بود، بسیار پیش آمد میکرد که بر اثر شبیخون دشمن، سحری هم نمی خورد. بیشتر راههای پیرامون تبریز بسته بود، ذخیره ی گندم شهر رو بگاهش میرفت و نان روز بروز نایاب تر میشد. انجمن ایالتی آذربایجان از ستارخان دعوت کرد تا عصر روز دوازدهم مهر بدانجا رفته در باره ی امر مهمی با نمایندگان گفتگو کند. قهرمان آزادی در وقت مقرر بانجمن رفت. باقرخان هم آنجا بود. سپهدار رئیس نظام آذربایجان در نهان بمشروطه متمایل بود و در جنگ با مجاهدین تبریز حرارت کمتری بخرج میداد. وی از عین الدوله روی برتافته و پنهانی بوسیله ی پیشکارش بانجمن ایالتی پیام فرستاده بود که حاضر است با مشروطه خواهان همدست شود. نمایندگان انجمن نظر دور رهبر انقلاب را خواستند. باقرخان گفت نباید بسادگی این حرفها را پذیرفت. حتما "عین الدوله در کار حیلای دیگریست. از این گذشته، چه نیازی به آمدن سپهدار است؟ لشکر او را برای چه می خواهیم؟ ستارخان گفت اگر واقعا "سپهدار می خواهد به مشروطه خواهان کمک کند، بهتر آنست که بشهر دیگری برود و مردم آنجا را بقیام بخواند. تبریز نیازی به سپهدار و لشکرش ندارد. انجمن نظر دو قهرمان را پذیرفت و عین گفته ی ستارخان را به سپهدار نوشت.

فردای آنروز ستارخان سوار بر اسب بدیدن باقرخان رفت تا بیاری او نقشه های تازه برای پاک ساختن محله های سرخاب و دوچی و باغمیشه و شگلان از سربازان دولتی طرح کند. اساس کار این بود: حمله بجای دفاع. قرار بر این شد که باقرخان قلعه را بگیرد. قلعه بین باغمیشه و صاحب دیوان قرار داشت و چنانچه این سنگر بدست مجاهدین می افتاد، آمد و رفت بین ننگچیان دوچی و سربازان عین الدوله قطع

میشد - و ستارخان پیرامون امیرخیز را از سپاه اقبال السلطنه پاک سازد تا گردان ماکویی نتوانند به دوچی‌ها کمک کنند، و چون رشته‌ی پیوند دشمن از هم گسسته شد، هر دو به محله‌ی مستبد نشین حمله ببرند و انجمن اسلامی را بگیرند.

ستارخان بمنظور تشجیع یاران خود به آنها میگفت: پس از سه ماه و بیست روز جنگ، ما و دشمن همدیگر را شناخته‌ایم؛ آنها میدانند که ما سنگ خرائیم، ما هم میدانیم که آنها طبل توخالی‌اند. در این حمله، شکست دشمن قطعی خواهد بود. هیچ کسی نتوانست ما را از پای در بیاورد؛ نه رحیم خان، نه شجاع نظام، نه نصرالله خان یورتچی، نه ضرغام، نه موسی خان، نه حاجی فرامرزخان، نه غروخان و نه عین الدوله و نه همه‌ی اینها با هم. آنگاه آماده‌ی اجرای نقشه شد. دسته‌ای را به گامیشوان فرستاد، دسته‌ای را به آغ تپه و دسته‌ی دیگر را بروی پل آجی. برای این حمله زبده‌ترین یارانش چون کربلائی حسین خان قهرمان سوم آزادی، حاجی خان نوبری، محمد صادق خان چرندابی، حسن آقای قفقازی و مشهدی هاشم‌اهرابی را بسرکردگی مجاهدین برگزید. بهمه‌ی مجاهدین سفارش کرد که در این جنگ به زاستاوهای روسی صدمه نزنند - راه شوسه‌ی جلفا را که از روی پل آجی میگذشت روسیان ساخته و در اینسوی و آنسوی آن خانه‌هایی بنا نهاده بودند که تبریزیان آنها را بهمان نام (زاستاو) می‌نامیدند.

جنگ درگرفت، جنگی بسیار سخت. از کشته‌ها پشته‌ها پدید آمد. فریادهای پر شور مجاهدین، ناسزاهای سربازان دولتی، شیهه‌های اسبان، غرش بمب و نارنجک و گلوله و صدای گلوله باران بهم درآمیخته بود. هر رزمنده‌ای مرگ را رودر روی خود می‌دید. تشنگی، مجاهدین روزه دار را رنج میداد. زاستاوها پناهگاه نیروی دشمن بود. نیروی آزادی به شکست نزدیک می‌شد. مجاهدین آماده‌ی عقب نشینی بودند که صدای پای اسبی بگوششان رسید. یکی سربرگرداند، دست را بر پیشانی سایبان کرد و ناگاه بی اراده فریاد برآورد ستارخان آمد. مجاهدین جان گرفتند، جغد ترس گریخت. ستارخان تا آن لحظه در امیر خیز مانده بود تا مبادا دشمن برآن محله هجوم ببرد، ولی چون نتوانسته بود یاران را در جنگ تنها بگذارد، اکنون به میدان نبرد می‌شتافت. جنگ تا چهار ساعت پس از نیمروز ادامه یافت. سپاه دشمن از هم پاشیده شد. تفنگ بدوشان اقبال السلطنه بسوی صوفیان گریختند. مجاهدین آنچه از تفنگ و توپ و چادر دشمن بجای مانده بود بشهر بردند.

مردمی که تا آن هنگام از کمبود نفت و روغن و قند و کبریت و دیگر کالاهائی

که از راه جلفا به تبریز می‌آمد و بدست سربازان یغما گر بتاراج میرفت ناراحت بودند، یکباره به کاروانسراها هجوم بردند. اما ستارخان بمیان مردم رفت و فریاد زد: دست نگهدارید، کالاها متعلق به تاجران تبریز است. بآنها دست نزنید. باید هر چه در اینجاست به صاحبان آنها داده شود. و آنگاه چند مجاهد را به نگهداری کاروانسراها گماشت. نیمی از نقشه‌های ستارخان و باقرخان باجرا درآمد. قله‌بدست مجاهدین افتاد، قوای دشمن از پیرامون امیرخیزرانده شدند و دیگر دولتیان نمی‌توانستند بکمک نیروی محله‌ها بشمال شهر بیایند.

سپیده دم روز هیجدهم مهر مجاهدین برای نخستین بار شیپور حمله را بصدا درآوردند. ستارخان بیاران خود دستور داده بود که نخست با یک هجوم سخت و آنی و برق آسا اولین سنگر دشمن را بگیرند. دسته‌ها همه به ترتیب و پشت سرهم از کوچه‌های کاهروشان، ایرانچی و شیرشیرا و قوریچای به پیش میرفتند. هر دسته چند نقب زن و طبال و شیپورچی داشت. سربازان دولتی با شنیدن صدای شیپور سراسیمه از خانه‌های خود بیرون شتافتند. پیکار آغاز شد، پیکاری خونین تر از روز پیش. ستارخان لحظه‌ای میدان کارزار را ترک نمی‌کرد، پیشاپیش همه بود. مجاهدین بیباک خود را چون سمندر به آتش می‌انداختند، فریاد یا علی میکشیدند و تندرا آسا حمله ور میشدند. شامگاهان که آتش جنگ فرو نشست، مجاهدین در محله‌های مستبد نشین شمال شهر کمی به پیش رفته بودند. مرزهای سلطه و نفوذ استبداد در دوجی و باغمیشه و شگلان و سرخاب شکسته شده، اما نیروی آزادی دهها تن از مجاهدین خود را از دست داده بود. یکی از آنها کربلایی حسین خان لیل آبادی بود که تبریزیان او را سومین قهرمان آزادی میدانستند. شهادت حسین خان برای آزادیخواهان ضربهای دردناک بود. در این روز او در یکی از سنگرها یک تنه جنگید و آنقدر ایستادگی کرد تا همه‌ی فشنگهایش تمام شد و بشهادت رسید.

در همانشب که مشروطه‌خواهان تبریز مراسم عزای کربلایی حسین را برپا داشته بودند، پیروزی آنان نیز رو به کمال میرفت. سرکردگان دولتی ونیرنگ بازان مسلمان—نما در مجلس اسلامی گرد هم آمده بودند ونومیدانه چاره‌ی کار می‌جستند. همه نگران و بیمناک بودند. بلند سخن میگفتند، اما صدایشان می‌لرزید. دستهایشان را با بیم واضطراب بهم میمالیدند. با چشمان بیفروغ و درمناهای پاهای س و نومیدی بهم نگاه میکردند و از یکدیگر می‌پرسیدند چه باید کرد؟ تنها یک راه وجود داشت، آنهم فرار بود، زیرا اگر بدست مجاهدین می‌افتادند، تکه تکه میشدند. میرهاشم، امام



جمعه، حاجی محمد تقی، حاجی میرمناف، حاجی میرباقر، رحیم خان، شجاع نظام، نصرالله خان و دیگر سردستانان نیروی استبداد در دل شب سوار بر اسب فرار کردند و به فرمانروای کل آذربایجان پیوستند.

روز نوزدهم مهر نبرد دنبال شد. کسی از فرار سران استبداد خبر نداشت. جنگ با همان شور و سختی ادامه داشت. باز هم نیروی استبداد عقب رفت و نیروی مشروطه خواهان تا قلب محله هائیکه در دست مستبدان بود پیش تاخت. در پایان روز مردان مرندی و قره داغی وارد بیللی که از فرار سردستانان خود آگاه شده بودند، به پیروی از آنها رو بفرار نهادند.

در سومین روز نبرد، نیروی دشمن بکلی از هم پاشیده شد و محله های مستبدان بدست مجاهدین افتاد. ستارخان، دوچی و سرخاب را فتح کرد و باقرخان باغمیشه و شگلان را. تفنگداران تبریزی کویهای شمال تبریز برهبران انقلاب پناه بردند و از آنان امان خواستند. انجمن اسلامیه که لانه ی جاسوسی سران استبداد بود، بویرانه ای تبدیل گردید.

روز بیست و یکم مهرماه ۱۲۸۷ تبریزیان جشن با شکوهی بر پا کردند، جشن فتح تبریز. اینک سراسر شهر در دست مشروطه خواهان بود. مردم در خیابانها سرود می خواندند و می رقصیدند، پایکوبی میکردند و بهم شادباش می گفتند. در اینروز بزرگ نام ستارخان با ارج و ستایش بیشتری بر زبانها آورده میشد. تابلوی مجلس اسلامیه از سر در ویران شده ی بنای آن کنده و در میان هیجان مردمیکه بدنبال هم میدویدند، به ارمنستان برده شد و در کنار انجمن مقدس ایالتی آذربایجان وارونه آویزان گردید. ونیز در اینروز که روز سوم درگذشت کربلائی حسین بود، همکویان او در لیل آباد مجلس سوگی برگزار نمودند و ستارخان را برای چیدن ختم به مسجد خواندند. گروهی از زنان و مردان که در پی خونخواهی بودند، برآن شدند که بخانه های دوچیان و سرخابیان دستبرد بزنند. خبر بگوش ستارخان رسید. عکس العمل ستارخان چنین بود: هرکسی مال دیگری را غارت کند یا بزور داخل خانه ای بشود یا کسی را تهدید کند، مورد مجازات سخت قرار خواهد گرفت. باغمیشه ایها و شگلانیها و سرخابیها و دوچیها همه در امان هستند!

پیروزی درخشان ستارخان و باقرخان دشمن را بزانو درآورد. عین الدوله بوسیله ی تلگراف استعفایش را به محمد علی شاه اطلاع داد. سپس از باغ صاحب دیوان به باسمنج واز باسمنج بقرلجه میدان گریخت. حاج میرزا کریم امام جمعه نیز به او

پناه برد، میرهاشم باتفاق اوباش واراذل راه تهران را در پیش گرفت. شجاع نظام بابازماندهی سپاهیانش بمرند فرار کرد، و رحیمخان با سواران خود به قره داغ شتافت. باغ صاحبدیوان مانند عمارت اسلامیة از وجود شوم هواداران استبداد خالی شد.

محمد علی شاه که وضع را وخیم می‌دید، از عین الدوله خواست تا باز هم والیگری آذربایجان را بعهدہ گیرد و در قزلجه میدان بماند تا سپاهیان تازه نفس برایش فرستاده شود. عین الدوله بفرمان او گردن نهاد و از قزلجه میدان دورتر رفت.

ستارخان در اندیشه‌ی شوراندن شهرهای دیگر ایران بود و با سران مشروطه در مورد فرستادن مجاهدان و سخنوران به دیگر شهرهای آذربایجان سخن میگفت. بعقیده‌ی وی پیروزی آزادخواهان شهابفتح تبریز محدود نمی‌شد. پیروزی واقعی آنها این بود که تبریز ترس را از دل‌های ایرانیان زدوده و همه را آماده‌ی همراهی با انقلاب مشروطیت کرده بود. به انجمن ایالتی پیشنهاد میکرد به محمد علیشاه تلگراف کنند که: تو گفته بودی تا اشرار تبریز از میان نروند مجلس را باز نخواهی کرد. حالا که رحیم خان و شجاع نظام و عین الدوله و اشرار دیگر از تبریز رانده شده اند و شهر امنیت و آرامش خود را بازیافته است، مجلس را باز کن!

روز بیست و سوم مهر ۱۲۸۷ یعنی دو روز پس از فتح تبریز، سردار ملی باچند تن از یارانش به بازدید محله‌های شهر پرداخت. مردم روز پیش از قصد سردار خبر یافته بودند، بنا بر این از بامداد پگاه همه بکوی و برزن ریختند. حنب و جوش تازه‌ای در شهر پدید آمد. بر سر در بسیاری از خانه‌ها پرچم سه رنگ برافراشته و بر دیوار دکانها و خانه‌ها قالیهای زیبا و خوشرنگ آویخته بودند. مردم هر کوی گاو یا گوسفندی برای قربانی در پیش پای قهرمان آزادی آماده کرده بودند. دسته های موزیک آهنگهای شورانگیز آذربایجانی می‌نواختند. گروهی بر بامها رفته بودند تا سردار ملی را بهتر ببینند. چشمها از اشک شوق برق میزد. فشرده‌گی مردم وانبوه جمعیت راه سردار را سد می‌کرد. همه از ته دل فریاد می‌کشیدند: زنده باد ستارخان سردار ملی! جاوید باد سردار و پدر ملت ایران! درود بر پرچمدار بزرگ انقلاب مشروطه.

ظرف چند هفته به پیشنهاد انجمن ایالتی آذربایجان به مجاهدانی که در جنگ شرکت کرده بودند مدال داده شد. بر روی مدال گرد برنجینی که بنام مدال

ستارخان خوانده میشد، عبارت زنده باد مشروطه حک شده بود، مدال دیگری که به مجاهدان داده میشد، مدال باقرخان بود که بدست سالار ملی بر سینه‌ی پاسداران آزادی نصب میگردید.

اما عمر آرامش کوتاه بود. دشمن بار دیگر با بمیدان گذاشت و این بار امیدوار بود که در آن سرمای توان فرسا سردار ملی را بزانو درآورد، ضربهای در پی ضربهای دیگر بر نیروی آزادی وارد می‌کرد و دور میشد. درست پیدا نبود که هدف اصلی در کدام نقطه است. در نیمه شب یا نیمروز و در سحرگاه یا شامگاه بسنگری می‌تاخت و میکشت و میگریخت، اما هیچگاه یارای آنرا نداشت که بدون شهر نفوذ یابد. خون سرخ مجاهدین با برف سفید عجین میشد. در داخل شهر سرما هر روز چند تن از تهیدستان را می‌کشت. حتی مردم توانگر همه نمی‌توانستند به آسانی با سرما مبارزه کنند، زیرا چوب و زغال و نفت در تبریز نایاب بود. اما هرچه وضع شهرستارخان بیشتر به وخامت می‌گرایید، ایمان وی استوارتر میشد و دمی آرام نمی‌نشست. یا پشت سنگرها بود و یا پشتیبان مردم. او از سرما بیمی نداشت. اما سرما تنها گرفتاری مردم نبود. قطعی بود که دشمن تبریز را محاصره کرده و جلو ورود گندم و خواربار را گرفته است. سپاهیانی که محمد علی‌شاه از تهران و دیگر شهرها بسوی تبریز فرستاده بود شهر را از هر سو محصور ساخته، راهها و جاده‌ها را سد کرده، جلو کاروانها را گرفته بودند و نمی‌گذاشتند آذوقه به تبریز برسد. از هیچ راهی غلات و حبوبات بشهر نمیرسید. محاصره‌ی تبریز هولبارترین ضربهای دشمن بود. شب گرسنگی تبریزیان را بهراس می‌افکند. نان روز بروز کمیاب‌تر میشد. برنج رو به نایابی میرفت و حتی نخود و بادام و گردو هم کمتر در دکانها پیدا میشد. اگر دوراندیشی ستارخان نبود، در همان نخستین روزها هیولای قحطی مردم تبریز را از پای درآورده بود. اما هنوز انبارهای گندم تهی نشده بود. بدستور سردار ملی توزیع گندم بنانوایا سهم بندی شد. به تصمیم انجمن ایالتی آرد زیاد به نانوایا داده میشد. بزودی انبارها خالی میگردید. در این روزهای سیاه، سردار ملی میکوشید تا مردم را به آئینده امیدوار نگهدارد. به آنان میگفت: شهر ما یکسال دیگر هم ذخیره‌ی گندم دارد، اما این حقیقت نداشت.

دشمنان اوهام پرست مشروطه هر چند روز یکبار در باغشاه دو مجسمه از موم درست میکردند، اورادی بر آنها میخواندند، نام یکی را ستارخان و اسم دیگری را باقرخان میگذاشتند، آنگاه سر آنها را از تن جدا میکردند و میگفتند در همین لحظه

سرکردگان دولتی در تبریز سرگرم جدا کردن سرهای ستارخان و باقرخان هستند. بعد مجسمه‌های مومی را بدونیم می‌کردند و به دروازه‌های ساختگی می‌آویختند و می‌پنداشتند که در همان هنگام هم دوره‌بردلاور را شقه می‌کنند و به دروازه‌های شهر تبریز می‌آویزند. چند ساعتی که می‌گذشت، نامه‌ها و تلگرافهایی از خود می‌ساختند و در تهران شایع می‌کردند که ستارخان و باقرخان در تبریز کشته شده‌اند. هفته‌ای چند بار خبر کشته شدن سردار و سالار در پایتخت دهان بدهان می‌گشت.

نیروی دشمن خود را برای حمله‌ی بزرگی به تبریز آماده می‌کرد. در پانزدهم بهمن ۱۲۸۷ گروهی از تفنگداران عین الدوله و رحیم خان با چند توپ به سردرود رفتند تا در روز بعد با همدستی سپاه صمد خان بشهر هجوم برند و انقلاب تبریز را ریشه کن کنند.

مجاهدان محله‌ی خطیب‌گوش بزرگ بودند. خطیب از دهکده‌های نزدیک تبریز، در سوی مغرب و بر سر راه سردرود واقع است. از روزی که سپاه صمدخان در سردرود اردو زده بود، بفرمان سردار در خطیب سنگرهای استواری پدید آمده بود. کار مجاهدین این سنگر سنگین بود. آنها می‌بایستی همیشه آماده و هوشیار باشند و هرگز سنگرها را خالی نگذارند. امروز نیز مجاهدین خطیب سحرگاهان بیدار شده در پناه سنگرها گرد هم آمدند. سیزدهمین روز ماه محرم بود. (۱۶ بهمن ۱۲۸۷) مجاهدین در زیر کت‌هایشان پیراهن سیاه بر تن داشتند. نخست با چوب آتشی درست کردند. آنگاه به خوردن ناشتایی پرداختند. آنها دستمالها را می‌گشودند و نانهای خشک و بیات و جوین را بدست می‌گرفتند. گاه مستی برف از روی زمین برمی‌داشتند و با نان می‌خوردند و با اصطلاح قاتق می‌کردند. هنوز ناشتایی بی‌پایان نرسیده بود که آوای شیپور و دهل و طبل و کرنا از دور بگوش رسید. اندکی درنگ کردند، آنگاه به تندی از جای برخاسته تفنگ‌ها را بدست گرفتند و در پشت سنگرها بحال آماده‌باش زانو زدند. سپاه صمدخان بجنگ آنان می‌آمد.

جنگ در گرفت. با پشتکار و نیروی مجاهدین، سربازان صمد خان پا بفرار گذاشتند و مجاهدین آنانرا دنبال کردند. بیش از نیم ساعت نگذشت که ناگاه صدها مجاهد خود را در بیابانی بیکران دیدند که سربازان بیشمار دشمن انتظار آنان را میکشیدند. فرار دشمن حيله بود و دشت و ماهور کمینگاه.

سردار خبر رسید که مجاهدین خطیب بدام افتاده‌اند. سوار بر اسب بسوی خطیب تاخت تازیان را رهایی بخشد. دوربین تسمه بلندی بگردن داشت. گروهی

از مجاهدین او را همراهی می‌کردند. صدای پای اسبهاروی توده های برف خفه میشه. سربازان دشمن مانند مورو ملخ سراسر بیابان را گرفته بودند و مجاهدین دلیرانه با آنها نبرد میکردند. سردار به میدان کارزار رسید، از اسب پائین جست و تفنگ را بدست گرفت. نیروی مجاهدین صد برابر شد. سردار پروای جان نداشت، تا قلب میدان جنگ پیش رفت. مجاهدین بیم داشتند که بجانش گزندی برسد. با مهری عمیق فریاد میزدند. سردار، سردار، باران تیر می‌بارد، کجا میروید؟ اما سردار دلی بی‌باک داشت، باترس نا آشنا بودو در برابر این فریادهای پر مهر و احساس میگفت:

نترسید، بچه ها نترسید!

دشمن بسادگی تسلیم نمیشد و سرسختی بخرج میداد. مجاهدین برهبری سردار دلیرشان مردانه می‌جنگیدند. نبرد تا سه ساعت پس از نیمروز ادامه یافت. از جان گذشتگی امروز سردار شگفت آور تر از همیشه بود. دشمن با دادن تلفات سنگین گریخت. در این نبرد بیش از پنجاه تن از مجاهدین شهید شدند. اما اگر سردار بیاری آنان نمی‌شتافت، شماره‌ی قربانیان دو چندان می‌شد. سپاه صمدخان خائن با خواری و خفت رو بهزیمت نهاد. خطیب آرام شد و از لوٹ وجود سپاهیان صمدخان پاک گردید!

سردار ملی برای شکستن محاصره‌ی تبریز تصمیم به حمله گرفت. نخست سنگرها را یک بیک سرکشی کرد و با سخنان امید بخش خود روحیه‌ی مجاهدین را تقویت نمود. روز دوشنبه‌ی آخر ماه محرم و سوم اسفند ماه ۱۲۸۷ را برای شروع حمله انتخاب کرد.

نیروی آزادی می‌بایستی برای شکست قشون رحیم خان به الوار واقع در سه فرسنگی تبریز کوچ کند. کالاهایی که روسها و اروپائیان از جلفا به تبریز می‌آوردند در الوار بدست آدمهای رحیم خان چپاول میشد. سردار ملی این تاراجگرها را سخت بزبان انقلاب میدانست. قهرمان آزادی به فرج آقا و بلوری که قره سورانی راه جلفا را بر عهده داشتند پیغام داد که با چند دسته مجاهد از مرند حرکت کنند، خود را روز سوم به الوار برسانند و بهنگام نبرد از پشت سر بر سپاه رحیم خان بتازند.

صبحگاه روز موعود سپاهیان سردار راه الوار را در پیش گرفتند. لوازم جنگی بروی خورجین چند قاطر جای گرفته بود. گرجیان نارنجک انداز بدنبال سردار که خود پیشاپیش همه بود اسب می‌تاختند. بالای تپه‌ها، پشت تخته سنگها و کنار نهرها سنگ گرفتند. توپ را در نقطه‌ای بلند مستقر کردند. جنگ در گرفت.

نبرد امروز سردار تماشایی بود. آستینها را بالا زده و تفنگ را همچون بازیچه‌ای در دست گرفته بود. بر زمین را نومیزد، بر شکم روی برفها میخوابید، برمیخاست و از اینسو بآنسو میرفت. نیمروز شد. هنوز سپاه‌یانی که قرار بود از مرند بکمک سردار بیایند به رزمگاه نرسیده بودند. سردار چشم براه داشت، اما نیروی کمکی خود در سر راه در دست دشمن اسیر بود. غروب روز یکشنبه‌ی نوم اسفند پانصد مجاهدی که برهبری فرج آقا و بلوری از مرند به الوار میرفتند، در روستای ارنجه زرقان با ششصد تن تفنگدار دولتی که بسر کردگی ضرغام نظام و سامخان بیاری رحیم خان می‌شناختند برخوردند و بجنگ پرداختند.

در الوار نبرد همچنان ادامه داشت. مردم میدانستند که سردار ملی در این نبرد شرکت جسته است. دسته دسته از شهر بیرون میرفتند و کنار پل آجی می‌ایستادند. هراسناک و نگران در انتظار بازگشت رهبر خود بودند. سردار در وضع خطرناکی قرار داشت. حتی مجاهدین هم‌رزمش نگران او بودند. ساعتها می‌گذشت که نهیب هایش را نشنیده بودند. از هم می‌پرسیدند سردار کو؟ سردار با شانزده تن از یاران دلیر خود تا قلب سپاه دشمن پیش رفته بود. بهر سو می‌نگریست تفنگداران رحیم خان را میدید. در تنگنا افتاده بود. اگر افراد دسته‌ی کوچک با او همراه نبودند، زنده ماندنش بعید می‌نمود. رهبر انقلاب به لبه‌ی پرتگاه نزدیک می‌شد و رحیم خان شاد و سرمست بود. دو مجاهد تیرانداز و یک مجاهد نارنجک انداز کشته شدند. سردار ملی چند قدم دیگر به نابودی نزدیک گردید.

شب شد و تاریکی همه جا را فرا گرفت. معجزه‌ای رخ داد: مجاهدان جای سردار را پیدا کرده برای نجاتش خود را از یاد بردند. آنها حلقه‌ی سپاه را شکافتند و با استفاده از تاریکی شب رهبر خود را از چنگ دشمن رها ساختند. دو ساعت از نیمه‌ی شب گذشته بود که سردار به شهر خود بازگشت، ولی هنوز گروه بیشماری در پل آجی انتظار او را میکشیدند.

روز ششم اسفند ۱۲۸۷ همه جا آرام بود جز نانواییها که مشتریانشان برای بدست آوردن دو قرص نان سر و دست میشکستند. هیولای قحطی گلوی تبریز را می‌فشرد. حتی قند هم پیدا نمیشد. مردم چای را با خرما و کشمش می‌خوردند.

نزدیک نیمروز بود. ارشدالدوله از بارج تبریز را به توپ بست و شجاع‌الدوله از طرف سردرود با سپاه‌یانش بکوی خطیب حمله‌ور شد. حمزه‌خان یار نزدیک صمدخان شجاع‌الدوله و جنگ‌آزموده‌ترین سرکرده‌ی سپاه او با وی همراه بود. نبرد خطیب آغاز

شد. مجاهدین روی زمین یح بسته دراز کشیده به مبارزه پرداختند. نیروی دشمن ده برابر بود. شجاع الدوله میخواست سنگرهای خطیب را از جا بکند و به درون شهر ستارخان راه پیدا کند. سربازان صمدخان می‌کشتند و کشته میشدند و پیش می‌آمدند. نعره‌کشان دشنام میدادند و ناسزا میگفتند و نزدیک میشدند. حمزه‌خان چیره دستی قراوانی از خود نشان میداد و بی باکانه می‌جنگید. بین دو نیروی آزادی و استبداد دیواری از آتش پدید آمده بود که آنچرا در پیش رو داشت نابود می‌کرد. سنگرها یکی پس از دیگری از دست میرفت.

سردار از بالاخانه‌ی نزدیک انجمن حقیقت با دور بینش پیرامون شهر را می‌نگریست نگران بارنج بود. سر بسوی خطیب گرداند. از دور دایره‌ی صحنه‌ی رزم را نگریست و دید که مجاهدین پا بفرار گذاشته‌اند. فریاد زد بچه‌ها را کشتند. رشید کجائی، اسب مرا حاضر کن. سوار بر اسب شد. بیارانش دستور داد شیپور چیان آهنگ جنگ بنوازند و دسته‌هایی از مجاهدین به میدان جنگ فرستاده شوند. سردار خود بسوی خطیب شتافت. در کوی چهاربخش مجاهدین فراری را گرد آورد و به پیشرفت. با آمدن او نیروی مجاهدین فزونی گرفت. از اسب به پائین جست و دیوار باغی را سنگر گرفت. تفتنگ چیان صمد خان هلهله میکردند. حمزه‌خان وحشیانه بر جنازه‌ی مجاهدین لگد میزد. گریز مجاهدین دشمن را قوی دل کرده بود و خود را پیروز می‌دید. سردار ورق را برگردانید. یکی از تیرهای او حمزه‌خان را از پای در آورد. کشته شدن او پشت دشمن را لرزاند. هرتفتنگداری پاپیش میگذاشت تا جنازه‌ی حمزه‌خان را بدوش بگیرد. خود نقش بر زمین میشد. مجاهدین تازه نفس بمیدان آمدند. سردار ملی خاکستر سرد نومییدی را به آتش گرم امید بدل کرده بود. دیگر هیچ مجاهدی فکر فرار در سر نمی‌پروراند. حسن کرد و یار محمدخان کرمانشاهی از مجاهدینی بودند که سردار را در جنگ یاری می‌دادند. و رود سردار و کشته شدن حمزه خان کفهی ترازوی نبرد را بسود مشروطه خواهان سنگین کرد. سپاه حمزه‌خان ناگزیر به بازگشت شد. دشمن گریخت. اگر امروز سردار به خطیب نمی‌آمد، این روستا بدست دشمن می‌افتاد، تبریز مسخر می‌گردید و بار دیگر دریچه‌ی امید بروی مردم آن بسته میشد.

شهر همچنان در محاصره بود. طرفداران استبداد در مرند و جلفا چیره شدند. محمدعلیشاه بدون وقفه به تبریز نیرو می‌فرستاد. در ترکیه، سلطان عبدالحمید مشروطه را برانداخت و دشمنان آزادی در کار خود دلیر شدند. تنها یک امید برای تبریزیان وجود داشت و آن وجود سردار ملی بود. اگر او از میان می‌رفت، پاسداران

آزادی تفنگها را بر زمین می گذاشتند و دست از پیکار می کشیدند. سردار وعده داده بود که تا عید محاصره را در هم شکند.

صمدخان شجاع الدوله باین سادگیها دست بردار نبود. او تشنه‌ی خون آزادی-خواهان بود و برای هجوم به تبریز بیش از دیگر سرکردگان دولتی شور و آمادگی نشان میداد. به دیدن عین الدوله رفت و ویرا برای حمله به شهرستارخان برانگیخت. روز چهاردهم اسفند را برای اینکار انتخاب کردند. صمدخان که چندین بار سنگرهای خطیب را آزموده بود، میدانست که نمیتواند از این طریق شهر دست یابد. پس در صدد برآمد از راه قراملک بکوی هکماوار هجوم ببرد. دولتیان برای جنگ بزرگ چهاردهم اسفند تدارک می دیدند. صمدخان به قراملک کوچید. سنگرهای تازه‌ای در شام غازان برپا شد. ارشدالدوله در یارنج، عین الدوله در باسمنج و رحیم خان در پل آجی آماده‌ی حمله بشهر شدند.

روز موعود فرارسید و آتش جنگ شعله ور شد. هر دسته از سربازان دولتی میکوشید پیش از دسته‌ی دیگر بشهر راه یابد. صمدخان که سوگند خورده بود تا انتقام جنگ هشت روز پیش را نگیرد آسوده ننشیند، در نبردگاه قراملک سخت تلاش میکرد. تلاشش نیز به نتیجه رسید. مجاهدین محله هکماوار با شکست روبرو شدند. خبر این شکست شهرستارخان را تکان داد. مردم سراسیمه شدند. هر کس تفنگی در دسترس داشت آنرا بر میداشت و بسوی هکماوار میدوید. تفنگداران شجاع-الدوله بدرون خانه‌های هکماواریان راه یافتند و به چپاولگری و آزار و شکنجه پرداختند. خانه‌ها یکی پس از دیگری تهی میشد. کوی آخونی نیز بدست سپاه صمدخان افتاد. سردار ملی از سحرگاه سرگرم رزم بود. هر چند ساعت در یک سنگر می‌جنگید. بهر سنگر میرفت، مجاهدین پیروز بودند. تا آنهنگام شاهکارهای بزرگی کرده بود. هنگامی که تفنگچیان صمدخان بداخل کوچه‌های هکماوار و آخونی میریختند، سردار در سنگرهای پل آجی با سپاه رحیم خان در نبرد بود. در آنجا از حمله‌ی شجاع الدوله و شکست مجاهدین با خبر شد. سنگرهای پل آجی را به چند مجاهد ورزیده سپرد و بسوی هکماوار شتافت. پایان ماجرا پیدا بود. حضور او چون گذشته یکباره وضع را دگرگون کرد. خود بالاخانه‌ای را سنگر گرفته بود و سربازان شجاع-الدوله را پس می‌راند. مجاهدین دیگر از بودن سردار در میدان جنگ جان گرفته بودند و خود را بآب و آتش میزدند. تویی را که بر سر راه ویجوبه بود بمیدان آوردند. این برای مجاهدین یک قانون تغییر ناپذیر بود که اگر سردار ملی بصحنه‌ی کارزار



بباید، در پیروزی نیروی مشروطه شک نباید کرد. هنوز غروب نشده بود که سپاه شجاع الدوله با دادن تلفات سنگین با بفرار نهاد. بار دیگر بیاری سردار، کویهای حکماوار و آخونی بدست آزادیخواهان افتاد و گروهی از تفنگچیان صمدخان اسیر شدند. گرچه صمدخان مجاهدین اسیر را در سرمای زمستان میان برف و یخبندان لخت میکرد و زیر ضربه‌های شلاق میکشت، اما سردار از دادن کوچکترین آزاری به اسیران دشمن خودداری میکرد و میگفت این اسیران برادران ما هستند و نا جوانمردیست که آنها را بیزاریم. برای خاطر آنهاست که ما اینقدر جانفشانی می‌کنیم.

در تبریز کارد باستخوان رسیده بود. انبارهای گندم تمام شده و تنه‌های خیره‌ی اندکی برای مجاهدین بجا مانده بود. دشمن نعره میزد: ستار تسلیم شو که تمام قوم تو از گرسنگی خواهند مرد و ستارخان میگفت: مشروطه را با هیچ چیز معامله نمی‌کنم، حتی با زندگی همه‌ی همشهریانم. با دشمن آشتی ناپذیر بود. بهیچ قیمتی تسلیم نمیشد.

نیروی سردار نیز در دوره‌ی محاصره رو به سستی نهاده بود. آخوزجایی باو کمکی نمی‌رسید، اصولاً امکان رساندن چنین کمکی وجود نداشت، دشمن جاده‌ها را سد کرده بود. اگر مجاهدی در درون شهر جان میداد، کسی جایگزین او نمیشد. ماه‌ها پیش از آن، همه‌ی بزرگسالان و جوانان تبریز در صف مجاهدین در آمده بودند.

سال پر شور و پر بیم ۱۲۸۷ پایان رسید. نوروز فراز آمد، اما عیدی در کار نبود. شهر چراغانی نشد. دکانهای بقالی و قنادی بسته بودند. کسی رخت و لباس نو بر تن نداشت. خنده‌بر لبهانقش نمی‌بست. دلها همچنان آکنده از ترس بود. ترس از گرسنگی و ترس از مرگ. شهر ستارخان روزهای شکنجه باری را میگذرانید. زنان در امامزاده‌ها گرد آمده برای نان استغاثه میکردند. تبریزیان از فرط گرسنگی جان میدادند. دیگر دستی نبود که به بینوایان کمک کند. دشمن محاصره را نمی‌شکست. با اینکه اندک اندک در شهرهای دیگر ایران زمزمه‌ی قیام بگوش میرسید، اما شهر ستارخان همچنان بزرگترین هدف حمله بود.

اصفهان و رشت میکوشیدند تا خود را بیای تبریز برسانند. اصفهان در دیماه سال ۱۲۸۷ بدست مشروطه خواهان افتاد. یک ماه پس از آن آزادیخواهان رشت را فتح کردند. شهرهای آرام سر بشورش بر می‌داشتند و شورشی‌ها بر شدت عمل خود می‌افزودند. مردم مشهد و شیراز نیز نا فرمانی آغاز نهادند. کمتر شهری آرام بود.

برای دشمن یک واقعیت وجود داشت . اگر تبریز از پای در می‌آمد ، مشروطه نیز در سراسر ایران می‌مرد . اما شهر ستارخان از پای در نمی‌آمد . ممکن بود همه‌ی مردمش بمیرند ، ولی در برابر نیروی استبداد سر خم نمی‌کرد . پیکار تبریز شور و شکوهی دیگر داشت .

دیواری که از تفنگداران دولتی در پیرامون شهر پدید آمده بود ، هرروز استوار تر میشد . دشمنان روبه‌صفت ایران-روسیه تزاری و انگلستان استعمارگر - دروغهای تازه و بی پایه‌ای سرهم میکردند . روزنامه‌های روسی و انگلیسی می‌نوشتند که جان و مال اروپائیان تبریز سخت در خطراست ، زیرا گرسنگان آماده‌ی حمله به کنسولگریها ، خانه‌ها و مغازه های آنها هستند ، و اعزام سپاه روس را به تبریز برای نگهداری از خارجیان و دور کردن آشوبگران تنها چاره‌ی کار می‌دانستند . محمد علیشاه مردم تبریز را گرسنه نگه میداشت تا بهانه‌بدست بیگانگان بدهد و بکمک سربازان روسی مشروطه خواهان را بزانو درآورد ، و چه بسا که محاصره‌ی تبریز را از آغاز مشاورانی چون لیاخوف به‌او پیشنهاد کرده بودند . نقشه‌های هراس‌انگیزی بر علیه آزادیخواهان تبریز در کار بود .

روز بیست و پنجم فروردین ۱۲۸۸ در دشت آناخاتون بین پاسداران آزادی و نگهبانان استبداد نبرد دیگری در گرفت . در چنین طوفانی سردار ملی نا خدایی کشتی جنگ را بعهده داشت . جنگجویان دولتی چون مور و ملخ همه جا را پر کرده بودند . گردان سوار در رزمگاه یکه‌تازی می‌کردند . از فراز تپه‌ها و لب دره‌ها بر مجاهدان تیر می‌باریدند . صمدخان کینه‌توزانه دشنام میداد و از مشاهده‌ی خون مجاهدین لذت میبرد . چندتن از مجاهدین بی‌آنکه تیر بخورند ، از زور گرسنگی از حال رفتند و نقش زمین شدند . آخر ماهها میگذشت که غذای سیری نخورده بودند . سردار بهر سنگری سر می‌زد و با فریادهای رساهم‌زمانش را رهبری میکرد . وی با یک تیر شجاع الدوله را از پای در افکند . این عمل دشمن را ناچار ساخت که با دادن تلفات سنگین عقب نشینی کند . بار دیگر سپاه صمد خان گریخت و نتوانست بداخل شهر راه یابد . دشت آناخاتون از لوٹ وجود دشمن پاک شد . ولی در تبریز قحطی بیداد میکرد . کنسول ترکیه در نامه‌ای به محمد علیشاه نوشت که تنها پانصد نفر از اتباع عثمانی در تبریز بسر می‌برند و از او خواست اجازه دهد برای این گروه آرد به تبریز فرستاده شود .

روز بیست و هشتم فروردین ۱۲۸۸ سفیران روس و انگلیس بدیدار محمد علیشاه

رفتند تا دربارهی توطئه‌ایکه چیده شد بود به گفتگو پردازند. بهتر از این نمیشد بدست دشمنان خارجی ایران بهانه داد. لشکر تزار میبایستی برای نجات خارجیان بسوی تبریز حرکت کند.

وضع شهر تبریز رو به وخامت میرفت. سردار شب و روز در تلاش بود و می‌کوشید پوزهی دشمن را بخاک بمالد. چاره‌ای نمیدید جز اینکه حمله‌ای سخت بردشمن وارد آورد و راهی برای تبریز بگشاید. برآن شد که بیاری سالار روز سی‌ام فروردین به آبادی شام غازان حمله کند و بزرگترین اردوگاه صمدخان را از میان بردارد. در این نبرد گروه فراوانی با سردار همکاری می‌کردند. حتی آنهاکه مجاهد نبوده و تفنگی از خویشان به ارت برده بودند پا بمیدان گذاشتند. با سکرویل، آزادیخواه پاکدل آمریکایی هم بیاری سردار شتافت. از غروب روز بیست و نهم فروردین تفنگ بدستان آزادیخواه دسته بدسته به کوی‌های قره آغاچ و آخونی میرفتند تا سپیده دم فردا بفرمان سردار ملی حمله را شروع کنند. مردم این دوکوی در خانه‌های خود را باز گذاشتند بودند. کانون‌های گرمی بوجود آمده بود. هیچکس برای دیگری نا آشنا نبود. همه می‌پنداشتند به یک خانواده تعلق دارند که پدرشان ستارخان است. در هر کوچه و خانه‌ای چند فانوس و شمع لاله روشن بود. در پس شعله‌های لیزان و کم نور، سایه‌های نگهبانان مشروطه روی دیوارها می‌جنبید.

هنوز آفتاب سر نزده بود که یاران سردار از خواب برخاستند. دسته‌ها بخط شدند. سردار ظاهر گردید. او بزرگترین امید مردم بود. تبریز همه‌ی آرمانهای خود را در وجود رهبر انقلاب می‌جست. فرمان حرکت داده شد. سپاه سردار از شهر بیرون رفت و ساعتی بعد نزدیک اردوگاه شام غازان رسید. تفنگ داران صمدخان در زیر چادرها مشغول خوردن نا شتابی بودند. جنگ درگرفت. تعداد کشته‌ها بیرون از شمار بود. با سکرویل آزاد مرد نیز جان باخت. دشمن بسیار نیرومند بود. نبرد تا غروب ادامه یافت، اما پیروزی بدست نیامد و راهی گشوده نشد. سپاه سردار با نومییدی بشهر بازگشت. صدها آزادیخواه قربانی شده بودند. تبریز حساس‌ترین لحظه‌ها را میگذرانید.

در نخستین روزهای اردیبهشت ۱۲۸۸ سپاه انبوهی که تزار روسیه بزرگترین پشتیبان محمدعلیشاه بهانه‌ی نگهداری جان و مال اتباع خارجی تبریز روانه‌ی این شهر کرده بود، به جلفا رسید. روز چهارم اردیبهشت سفیر انگلیس در ایران، تلگرامی بشرح زیر از وزیر امور خارجه‌ی دولت انگلستان دریافت داشت:

" هر اقدامی را که دولت روس برای محافظت اتباع خارجه در تبریز از تهاجم یا برای تهیه آذوقه جهت آنها اعمال نماید، ما با کمال صمیمیت تصویب می‌نمائیم. اقدام سریع لازم است. . . "

روز بعد سپاه روس از جلفا بسوی تبریز کوچید. تا بظاهر با گشودن راه، جان خارجیان تبریز را از خطر مرگ نجات بخشید - و در واقع کاری‌ترین ضربه را به رستاخیز سردار ملی وارد آورد.

خبر حرکت سپاه تزار، پیشگامان انقلاب تبریز را در بهت و اضطراب فروبرد. ترس ایشان بخاطر مرگ و نیستی خودشان نبود. آنها از نابودی استقلال ایران بیمناک بودند. آیا مجاهدین که مردانه با نیروی دولتی پنجه در افکنده بودند میتوانند با سپاه تزار روس هم بجنگند؟ شلیک گلوله‌ای بسوی یک سرباز تزاری کافی بود که گذشته از آزادی، استقلال ایران نیز با خطری بس بزرگ مواجه گردد! نمایندگان انجمن ایالتی آذربایجان بتلاش افتادند تا شاید جلوی مهمانان ناخوانده را بگیرند، اما کار از کار گذشته بود و اقدام آنان دردی را درمان نمی‌کرد. جنب و جوش سران مشروطه بجائی نرسید.

شامگاه روز نهم اردیبهشت، سپاه روس به پل آجی رسید. همه جا راه بروی آنان باز بود. صبح روز بعد بی آنکه برخوردی پیش آید، قزاقان خونخوار روس سرود خوانان وارد شهر شدند. غم بروی تبریز پرده کشید. مردم در نهان و آشکار اشک می‌ریختند.

سردار ملی به مجاهدین دستور داد تا میتوانند با سربازان بیگانه بدرفتاری نکنند. او در فرمانش این نکته را برای یاران روشن کرد که هرگونه پرخاشجویی و کجرفتاری با سالداتها و قزاقان روس، دستاویزی خواهد بود تا دشمن نیرومند ایران استقلال آذربایجان را بخطر افکند. سیاست سردار در این ایام چنین بود: درد را تحمل کنیم، زیرا که اگر فریاد بکشیم ایران را از دست خواهیم داد.

فرماندهی لشکر چهارهزار نفری روسی که سه باتالیان سالدات و چهار اسکادران قزاق داشت، با ژنرال سنارسکی بود. سلاحها و افزار جنگی این لشکر با آنچه که سپاه آزادی تبریز در آن هنگام در اختیار داشت قابل قیاس نبود.

بلائی رفت و بلائی بدتر آمد. قحطی از تبریز دور شد ولی شهر لگدکوب چکمه پوشان بیگانه گردید. کاروانهای خواربار و گندم بدرون تبریز راه یافت. نانوائیها باز شد. اما مردم تبریز می‌گفتند ایکاش از گرسنگی میمردیم و شاهد ورود سربازان

بیگانه نمیشدیم. کنسولگری روس در پاسخ انجمن ایالتی که علت ورود نیروی تزاری را پرسیده بود، چنین پاسخ داد: " دولت روس بنا به ملاحظه‌ی شرایط انسانیت قرارداد که راه جلفا بمنظور حمل آذوقه به تبریز برای اهالی شهر و اتباع خارجه باز شود. و پس از اعاده‌ی آسایش و آسودگی و امنیت، این نیرو بدون تاخیر و شرط خاک ایران را ترک و بروسیه مراجعت خواهد کرد... " عجب در این است که در روزهاییکه تبریز بپاخاست، سکوتی مرگبار همه‌ی شهرهای دیگر ایرانرا فراگرفته بود، ولی هنگامیکه شهر ستارخان بخاطر ورود نیروی بیگانه در کام خاموشی فرو رفت، شورش دیگر شهرها اوج گرفت.

محمدعلیشاه که میدید چیزی نمانده است تا از تخت استبداد سرنگون گردد، در روز نوزدهم اردیبهشت ( دستخط مشروطه و عفو عمومی ) و دستور گشایش مجلس شوری را صادر کرد، اما کسی برای این دستخط و فرمان ارزشی قائل نبود.

سربازان تزار از همان نخستین روزهای ورود به تبریز بنارا بر لجام گسیختگی و دیو خوئی گذاشته خویشان را فاتحان شهر ستارخان میدانستند. اردوگاه آنها در کنار پل آجی بود، اما هر روز دسته دسته سواره و پیاده روانه‌ی شهر میشدند و عربده جوئی و مردم آزاری میکردند. به هر دکانی که میلشان میکشید پا می گذاشتند و هر چه میخواستند برمیداشتند. جلو مجاهدین را میگرفتند و جیب آنها را میگشتند. انجمن ایالتی بمجاهدین دستور داده بود که در بیرون از خانه تفنگ بهمراه نداشته باشند. بفرمان سردار هیچ مجاهدی با قزاقها و سالداتها درشتخوئی نمیکرد. آنچه بود خون خوردن بود و دندان روی جگر گذاشتن و خویشان داری کردن. اما بیگانگان آرام نمی نشستند. یکبار ببهانه‌ی اینکه یکی از سربازان روسی زخمی شده است، چهل و هشت ساعته مبلغ سه هزار تومان از تبریز مطالبه کردند. مردم نیز برای آنکه دهان بیگانه را ببندند، ناگزیر سه هزار تومان پول گردآورده به سنارسکی فرماندهی قلدران دادند. سالداتهای چکمه پوش روز بروز گستاخ تر میشدند. بنام کشیک به پشت بام خانه‌ها میرفتند، ارا به و توپ بشهر می آوردند، سنگهای میان شهر را با دینامیت از جا می کنند، موجب ویرانی خانه‌ها میشدند و از شهر نقشه برداری میکردند. کار بدانجا کشید که دستگیری و تسلیم مجاهدین آزاد بخواه قفقازی را که از گرامی - ترین یاران سردار ملی بودند خواستار شدند.

در یکی از شبهای دهه‌ی سوم اردیبهشت که ستمگران بیگانه از شهر دور شده در زیر چادرهای کنار پل آجی سرگرم میگساری بودند، سردار دوراندیش مجاهدین

قفقازی را در انجمن حقیقت گردآورد و پس از ایراد سخنان سپاس‌آمیز بدانان گفت بهترین کار اینستکه بطور پنهان از شهر دور شوید و از بیراهه خود را بقفقاز برسانید. مردان آزادیخواه قفقازی در نیمه‌های همانشب شهر ستارخان را ترک گفته پس از چهار روز سفر خسته‌کننده و پشت سر گذاشتن کوه‌های بلند و دره‌های ژرف، شناکان از رود ارس گذشتند و بدیار خود رفتند.

دشمن بدنبال بهانه بود، ولی سردار بهانه بدست آنان نمیداد. در حقیقت خاموشی تبریز در این روزهای اندوه‌زا و پرشکنجه بهترین مبارزه‌ای بود که میشد بر ضد دشمن بیگانه انجام داد و سردار همچون گذشته، رهبر این مبارزه‌ی بزرگ و آرام بود.

کنسول روس به انجمن ایالتی نوشت که تبریز باید بعنوان جبران خساراتیکه در جنگهای مهر ۱۲۸۷ به‌زاستاوهای روسی وارد آمده است، بیست و دو هزار روبل بپردازد. باج کلانی بود. سردار ملی میدانست این ادعای بیجائست. می‌گفت اگر بخانه‌های روسیان صدمه‌ای وارد آمده است، مشروطه‌خواهان آنرا تعمیر خواهند کرد. به نزد نایب‌الایاله رفت تا پوچی این ادعا را براو روشن کند، اما تلاش او سودی نداشت.

اندک‌اندک زمزمه‌ی شوم و هراس‌انگیزی در تبریز آغاز شد و پشت مردم را لرزاند: گفته میشد که بیگانگان در پی دستگیری سردارند و می‌کوشند تا او را از میان بردارند. این شایعه نبود، حقیقت داشت. نمایندگان انجمن ایالتی گرد هم آمدند و به چاره‌جویی پرداختند. وضع آنچنان و خیم و مخاطره‌انگیز بود که تنها چاره‌ها در آن دیدند که از سردار ملی بخواهند در شهیندرخانه (کنسولگری عثمانی) بست بنشیند. سردار را بانجمن دعوت کردند و تصمیم نمایندگان را به آگاهی‌ش رسانیدند. سردار در آتش خشم فرورفت، نقشش بشماره افتاد و لب‌هایش کبود شد. در زندگی هیچگاه چنین احساسی به او دست نداده بود. فریاد میزد: یکسال پیش پاخیتانوف پیشنهاد کرد که اسلحه را بزمین گذارم و در پناه دولت روس باشم نپذیرفتم و مردم را شوراندم. حالا بعد از آنهمه قربانی که داده‌ایم شما می‌گوئید بروم در پناه دولت دیگری قرارگیرم؟ نماینده‌ای که از دیگران کهن‌سال‌تر بود گفت: سردار! وجود شما یعنی مشروطه. اگر خدای ناکرده روسها شما را دستگیر کنند، مشروطه را دستگیر کرده‌اند. شما چشم امید تبریز هستید. شما پدر این مردمید، برای همین است که انجمن درخواست میکند چند روزی خود را پنهان نگه‌دارید. میدانید

که خانه‌ی شما به اردوگاه سالداتها و قزاقها نزدیک است. اگر یک نیمه‌شب روسها به امیرخیز حمله کنند چه خواهد شد؟ سردار خشم‌آلود گفت: نه، نمیروم. به شهیندرخانه نمیروم. به کنسول هیچ دولت خارجی پناه نمی‌برم. بگذارید روسها دستگیرم کنند و بدنم را سوراخ سوراخ سازند. بالاخره با لحنی آرام و آهسته و با استناد باینکه ترکیه همدین ماست، سردار را وادار کردند برای مدتی کوتاه به کنسولگری ترکیه پناهنده شود. سردار فردای آنروز با ناخرسندی به کنسولگری ترکیه رفت، تنها نبود، سالار ملی هم با او بود. با اینهمه حس میکرد که بزندان افتاده است. خشم و غم در وجودش خانه کرده بود، اما خون میخورد و دم نمیزد:

گرچه از آتش دل چون خم می در جوشم

مهر بر لب زده خون میخورم و خاموشم  
 بست‌نشینی سردار ملی دشمن بیگانه را ناخشنود ساخت. هدف او نابودی سردار و یا لااقل اخراجش از تبریز بود. دولت تزار بوسیله‌ی سفیر خود در استانبول میکوشید تا دولت ترکیه را وادارد از نگهداری سردار و سالار عذر بخواهد. با اینکه خطر همچون سایه بدنالش بود، در سومین روز پناهندگی شهیندرخانه را ترک گفت و به انجمن حقیقت رفت، ولی دوباره او را راضی کردند که برود و پناهنده شود.

در همان روزها که پرده‌ی سیاه خاموشی شهر ستارخان را پوشانده بود، انقلاب مشروطیت در شهرهای دیگر ایران اوج میگرفت. مردم شوریده بودند و دیو استبداد آخرین نفس خود را میکشید. قهقهه‌های مستانه‌ی مستبدان به شیونهای مرگبار بدل گردید. در اردیبهشت ۱۲۸۸، همزمان با کوچ کردن سپاه تزار از جلفا به تبریز، نیروی انقلاب گیلان با جنگاورانی چون یفرم‌خان و به فرماندهی محمدولیخان سپهدار اعظم روبسوی تهران آوردند. قزوین بدست این نیرو فتح شد، باغشاه مانند زورق بی‌بادبانی دستخوش امواج سهمناک طوفان انقلاب گردید، دشمن بزانو درآمد. هنگامیکه دستخط اعطای مشروطیت از باغشاه بیرون فرستاده شد، چهار روز از فتح قزوین میگذشت. در هیچ شهری مردم این دستخط را نپذیرفتند و فرمانهای عفو عمومی و انتخابات و غیره را نادیده گرفتند. در پایتخت همه‌جا گفتگو از پایان عمر استبداد بود. آزادیخواهان ایران برای بدست آوردن تهران ناگزیر بوحدت بودند. قسمت اعظم این وظیفه‌ی خطیر را انقلابیون گیلان و اصفهان بعهده گرفتند. بین سردار اسعد بختیاری و سپهدار اعظم رشته‌ی همبستگی پدید آمد و ایندو بر آن شدند که از دو سوی جنوب و شمال بتهران حمله‌ور شوند. پیشروی آنان بسوی پایتخت

آسان نبود. بسیاری از آزادمردان قربانی شدند.

دولت‌های انگلیس و روس از پیشرفت مشروطه‌خواهان بهراس افتادند. سفرای آن دو دولت جامه‌ی نیرنگ و افسون پوشیده باز دم از ایران‌دوستی زدند. رمانوسکی به رباط کریم و استوکس به کرج رفتند تا با رهبران سپاه رشت و اصفهان به گفتگو بپردازند. اما دیگر حنایشان رنگی نداشت و گفتگوها بیهوده بود. روز بیست و دوم تیرماه ۱۲۸۸ سردار اسعد و سپهدار اعظم وارد پایتخت شده به پیکار پرداختند. محمدعلیشاه سراسیمه و پریشان با صدها سرباز به سلطنت‌آباد رفت و نگهبانی شهر را بدست لیاخوف و سرسپردگان وفادارش سپرد. تهران یکپارچه آتش شد. پس از سه روز جنگ، پایتخت بدست مشروطه‌خواهان افتاد. درفش آزادی در قلب ایران برافراشته گردید. محمدعلیشاه به سفارت روس پناهنده شد و در تلگرافی به تزار نوشت: "... مجلس فوق‌العاده‌ی عالی با شرکت سران مشروطه در بهارستان تشکیل گردید و احمد میرزا، کودک خردسال به سلطنت و عضدالملک رئیس ایل قاجار به نیابت سلطنت برگزیده شدند..."

یکسال و اندی پس از آغاز رستاخیز ستارخان، مشروطه پیروز شده بود، اما دریغ که در همین ایام سردار ملی روزهای تلخ و پراندوهی را میگذراند. همزمان بودن یورش لشکر تزار به شهر ستارخان و هجوم نیروی انقلاب به پایتخت، یکی از شگفتیهای بزرگ انقلاب مشروطیت است.

دولت تزار با آنکه سردار ملی را در قفسی اسیر کرده بود، باز هم می‌ترسید مبادا دوباره تولید اغتشاش کند و پیام آور آزادی شود. ترس دولتی چون دولت تزار - که در آن هنگام قیامهای داخلی خود را یکی پس از دیگری درهم میکوفت از رهبر انقلاب - هراندازه هم ناچیز و ناشی از احتیاط بوده‌باشد - چیزی جز دلیل بزرگی و علو همت سردار نمیتوانست بود. کنسولگریهای روس و ترکیه در تبریز هرروز دستور تازه‌ای برای ترتیب حرکت سردار ملی از سفیران خود دریافت می‌داشتند. دشمن مصمم بود قهرمان آزادی و یار هم‌پیمانانش سالار ملی را از تبریز تبعید کند. سردار ملی با نامها و پیامهایی که بوی میرسید، کم و بیش از توطئه‌ی دشمن آگاه بود. غروب روز بیست و پنجم تیر ۱۲۸۸ کنسول ترکیه بسردار و سالار اطلاع داد که بامداد فردا باید به‌مراه محمدعلی بیک کنسول پیشین ترکیه از شهر بیرون بروند. اینکه مقصد کجا بود، کسی بدرستی نمیدانست.

شب بیست و ششم تیر، یعنی همان شبی که تهران در دریای سرور و شادی



شناور بود، به سردار ملی بسیار سخت گذشت، او سراسر شب را بیدار مانده در تب خشم می‌سوخت. حتی گفتگو با سالار ملی هم ویرا دلداری نمیداد، زیرا که ناسودگی درون خود را در چشمان سالار میخواند. رنج و درد چون خوره روحش را میخورد. مشت می‌فشرد و در دل فریاد میکشید: چرا منکه ایرانی هستم باید از ایران بروم، اما قزاق روسی در اینجا بماند؟ گاه چون چشمش بسالار میافتاد می‌خندید، از خشم میخندید، از درد میخندید:

خنده‌ی تلخ من از گریه غم‌انگیزتر است

کارم از گریه گذشته است، از آن میخندم

خشم و درد بشکل یک انسان درآمد بود. انسانی که ستارخان نام داشت. روز بیست و ششم تیر ورق برگشت. خبر فتح تهران بدست مشروطه‌خواهان، به تبریز رسید. تبریز از این مژده سراپا شور و شادی شد. سردار و سالار دست هم را فشرده بیکدیگر شادباش گفتند. بست‌نشینی در شهبندرخانه به پایان رسید. شهر ستارخان در زیر سایه‌ای از ترس به آذین‌بندی پرداخت. پرچم‌های سه رنگ بر فراز خانه‌ها و دکانها برافراشته و همه‌جا چراغانی شد.

سربازان روسی زمانی چند رام شدند، اما قلبشان آکنده از کینه بود و مترصد روزی بودند که زهرکینه‌ی خود را بکام تبریزیان فروریزند. سردار در آنروزها خیلی کم از خانه بیرون می‌آمد. مردم هر بار او را میدیدند نمیتوانستند جلو هیجان‌خود را بگیرند و سردار بیم داشت که احساسات همشهریان او چکمه‌پوشان بیگانه را انتقام‌جوتر کند.

اما تنها تبریز نبود که پیروزی مشروطه را به سردار شادباش گفت. همه‌ی ایرانیان در این هنگام بفکر سردار ملی و کارهای درخشان او بودند. روزی صدها تلگرام و نامه‌ی تبریک‌آمیز از شهرهای ایران به پرچمدار انقلاب میرسید. پیرامون تبریز از وجود لشکریان دولتی پاک گردید و عین‌الدوله که از یکسال و اندی پیش با سمت فرمانفرمای کل آذربایجان برای خواباندن شورش ستارخان به باسمنج آمده بود، با خواری و ذلت به تهران بازگشت و حاج مهدیقلی‌خان هدایت مخبرالسلطنه که ماهها بود در اروپا میزیست، به‌والیگری آذربایجان برگزیده شد و در دوم شهریور ۱۲۸۸ به تبریز رسید. مخبرالسلطنه بسبب آنکه در آغاز قیام - هنگامیکه میخواستند او را از مقامش عزل کنند - ارک دولتی را بدست آزادیخواهان سپرده بود، در نزد مردم آذربایجان بویژه سردار ملی قرب و منزلتی داشت.

در این هنگام مجاهدین اردبیل روشی در پیش گرفتند که سبب اندوه مشروطه خواهان شد. پس از فتح قزوین، کمیته‌ی ستار گیلان، محمدحسین مجاهدکار آزموده را با دسته‌ای به اردبیل فرستاد. این دسته برای بدست آوردن اردبیل که یکی از بزرگترین کانونهای دشمن بود کوشش زیاد کرد و توانست به‌هدف خویش دست یابد. اما پس از پیروزی مشروطه مغرور شد و با بدخواهان دیرینه‌ی آزادی بنای خودسری گذاشت. حسین‌زاده که یکی از مجاهدان بود به عنوان انتخابات انجمن بلدی چند تن از کسانی که پیش از فتح تهران در اردبیل با مشروطه مخالف بودند به تارین قلعه دعوت کرد و با نقشه‌ای که از پیش کشیده بود بر سر آنان ریخته شش تن را کشت. چنین کار ناپسندی همه‌ی نیکبخت‌های مجاهدین اردبیل را از یاد مردم شهر برد و آنها را به هراس افکند. مخبرالسلطنه چاره‌ی کار را یافت: اعزام سردار ملی به اردبیل برای سرکوبی مجاهدین خودسر.

در همین روزها رویداد شوم دیگری رهبر آزادی را بدام افکند. رحیم‌خان چلبیانلو به‌واداری از محمدعلیشاه سر بنافرمانی گذاشت و ایل و تبارش را در قره‌داغ و راهها و دهکده‌های پیرامون آن به تاراجگری واداشت. ایلهای شاهسون اردبیل‌نیز بنام پشتیبانی از محمدعلیشاه گردنکشی آغاز نهاده از شهر خود تا سه فرسنگی تبریز به باغگیری می‌پرداختند. بزودی آشوبگران قره‌داغ و اردبیل و خلخال همدست شدند و برای حمله به اردبیل نقشه‌ای هولناک کشیدند. در این هنگام سردار سرگرم رام کردن مجاهدین خودسر اردبیل بود. در آغاز مهر ۱۲۸۸ رحیم‌خان برای محمدعلیشاه چنین تلگراف کرد: "متجاوز از چهار کرور نفوس و عموم خوانین و رؤسای قره‌داغ و عموم بیکزادگان و رؤسای قوجه بیکلو و کدخدایان طوایف شاهسون متفق‌القول شده انشاءالله چهاردهم رمضان ۱۳۲۷ برابر با ۷ مهر ۱۲۸۸ عموماً" بطرف اردبیل حرکت کرده تا جان در بدن داریم نخواهیم گذاشت کسی در هیچ‌جا اسم مشروطه ببرد."

حرکت آغاز شد. کردان و لران در سر راه خود بهر دهی که میرسیدند، آستین کینه‌جوئی و خونخواری بالا میزدند و چون سیلی هولناک بر سر روستائیان فرود می‌آمدند، محصول کشاورزان را آتش میزدند و هر چه را که بدستان می‌رسید، چپاول میکردند. شورش رحیم‌خان به اندازه‌ای اهمیت پیدا کرد که ملت ایران بهراس افتاد. آشفته‌گی اردبیل رنگ دیگری بخود گرفت.

در آغاز دهه‌ی سوم مهر سردار ملی از نقشه‌ی دشمن آگاه شد. چنانکه خوی

او بود، علیرغم همه‌ی دشواریها خود را نباخت و خونسردی نشان داد. بیدرتنگ بوالی آذربایجان تلگراف کرد که برایش چنددسته سپاه بفرستد، اما والی پاسخ سر بهوا داد. ایلها نزدیکتر شدند. سیمهای تلگراف پیرامون شهر را بریدند و رشته‌ی ارتباط اردبیل و دیگر شهرها را از هم گسستند. سردار با سپاه کوچکش چند روزی ایستادگی کرد و چون از هیچ راه کمکی باو نرسید، روز سوم آبان به نارین قلعه رفت و از آنجا بدفاع پرداخت. سرانجام فشنگهای او و همراهانش تمام شد. در یک نیمه‌شب یارانش به او پیشنهاد کردند که بهنگام تاریکی نارین قلعه را ترککنند و از بیراهه‌خود را به تبریز برسانند. سردار ملی نپذیرفت و باز هم ایستادگی کرد. بالاخره یارمحمد خان کرمانشاهی که از دوستان باوفای سردار بود، سردار را وادار کرد که به تبریز بازگردد. سه ساعت بدمیدن آفتاب مانده بود که اسبها براه افتادند. روز بیستم آبان سردار و همراهانش به سراب رسیدند و از آنجا روانه‌ی تبریز شدند. محمدعلیشاه از سلطنت آباد به سفارت روس رفت. سپس عصرروز هیجدهم شهریور درحالیکه دهها قزاق پیرامونش را گرفته بودند، از بست بیرون آمد و در میان خاموشی مرکب‌آر تماشاگران، تهران را به آهنگ کشور روس ترک گفت. دشمن شناخته شده‌ی مشروطه از ایران رفت.

روز بیست و چهارم آبانماه در پایتخت دارالشوری افتتاح شد. مردم تهران شهر را چراغانی کردند و جشن و شادمانی پرداختند. در نخستین جلسه، نمایندگان درباره‌ی مبارزه‌ها و جانبازی‌های آزادیخواهان ایران بویژه مجاهدین تبریز سخنرانیهای پرشوری ایراد کردند و سپاسنامه‌ای را برای هدیه به سردار و سالار تصویب نمودند. متن سپاسنامه چنین بود: "مجلس شورای ملی جانبازیها و فداکاریهای جنابان ستار خان سردار ملی و باقرخان سالار ملی و سایر غیرتمندان تبریز را نخستین علت آزادی و خلاص ملت ایران از قید اسارت و ستم ارباب ظلم و عدوان میدانند و از مصائب و شائدی که آن فرزندان غیوروطن و سایر اهالی غیرتمند آذربایجان برای سعادت ابدی و نیکنامی ایران تحمل کرده‌اند تشکرات صمیمی ملت ایران را تقدیم می‌نماید." یفرمخان و سردار بهادر از تهران برای سرکوبی آشوبگران ایل رحیمخان به اردبیل فرستاده شده بدین شهر آرامش بخشیدند. سردار ملی از این پیروزی دلشاد شده ولی نمایندگان تزار روس که از قهرمان آزادی ایران کینه‌ی دیرینه داشتند، نمی‌توانستند زندگی آرام او را به‌بینند و میگفتند: "تا ستارخان از تبریز بیرون نرود، سربازان روسی این شهر را ترک نخواهند کرد." بیگانگان سردار ملی را با

همه‌ی قانوندوستی و دادخواهی، فتنه‌جو و اخلاک‌گر میخواندند و برای بیرون کردن او از تبریز دمی آرام نمی‌نشستند. فرستادگان تزار به‌والی آذربایجان فشار می‌آوردند، سردار نسبت به‌والی سخت بدگمان شد، اما آنچه در تبریز میگذشت، تنها سایه‌ای از تلاش بیگانگان یعنی سفیران روس و انگلیس برای تبعید سردار بود، آنها مرتباً "با سران ملت در تهران دیدار و گفتگو می‌کردند و از آنان میخواستند که هر چه زودتر ستارخان و باقرخان را از خاک آذربایجان دور سازند.

در روزهاییکه این دسیسه‌بازی تازه آغاز شده بود، سفیر انگلستان بوزیر خارجه‌ی دولت متبوع خود چنین مژده داد: "با کمال افتخار گزارش میدهم که یادداشتی بدولت ایران فرستاده تقاضای وزیر مختار روس را راجع به اخراج ستارخان و باقرخان از تبریز و خلع سلاح پیروان آنها، تأیید نمودم."

نزدیک غروب روز بیست و هشتم اسفند ۱۲۸۸ سردار بهادر و یفرمخان و چند تن از بزرگان از انجمن ایالتی بخانه‌ی سردار رفتند تا او و پنجاه‌تن از مجاهدین او را روانه‌ی تهران کنند، درشکه‌ها بصف درآمدند و سردار سوار شد. اشک چشم تبریزیان بی‌اختیار جاری بود، کسی از گریستن شرم نداشت. شهر ستارخان پاکدلانه میگریست. گریه‌اش نشانه‌ی ناتوانی نبود، نشانه‌ی دل‌بستگی پاک او به دو مرد بزرگ بود، درشکه‌ها از دروازه‌ی تهران گذشتند. هوا تاریک شد، از طرف مردم جامه‌های آب بر زمین پاشیده میشد، سردار و سالار به باسمنج رسیدند، یفرمخان و سردار بهادر، نمایندگان انجمن ایالتی و دیگر بدرقه‌کنندگان به تبریز بازگشتند.

رهبران انقلاب یک‌شبانه‌روز در باسمنج ماندند، زیرا شب عید بود و نمی‌خواستند شب اولین روز سال نو را در میان راه بگذرانند.

در نخستین روز سال ۱۲۸۹ کاروان از باسمنج براه افتاد و بسوی پایتخت پیش رفت. مجلس شورایی در بیست و نهم اسفند شیخ محمدخیابانی و اسماعیل نوبری را که هردواز نمایندگان آذربایجان بودند، از پایتخت به استقبال پیشوایان انقلاب فرستاده بود. ایندو در زنجان به سردار و سالار برخوردند. مردم زنجان تا سه روز از مهمانان ارجمند پذیرائی کردند. پذیرائی اهالی قزوین کم شکوه‌تر از پذیرائی مردم زنجان نبود. در روزیکه کرج ورود قهرمانان آزادی‌را جشن گرفت، یک خبرنگار روسی بنزد سردار رفت تا با وی گفتگو کند. او جلو رفت و پرسید: شنیده‌ایم که چون نمایندگان دولت روس میل نداشته‌اند شما در تبریز بمانید مجبور شده‌اید به تهران بروید. آیا این موضوع حقیقت دارد؟

— خیر، ملت ایران هزاران تن از جوانان رشید و وطندوست خود را از دست داد تا توانست خانه‌های بنام دارالشورا بر پا کند. این خانه کعبه‌ی آمال مردم وطن منست و هر ایرانی باید آنجا را زیارت کند. اکنون سالار و من زیارت این مکان مقدس می‌رویم.

زهر خند بر روی لبان خبرنگار روسی خشک شد.

چند روزی بود که گفتگوی مردم تهران در پیرامون ورود سردار ملی و سالار ملی دور میزد. از عصر روز بیست و چهارم فروردین بزرگان و سران نامدار مشروطه، فدائیان اردوی ملی، بازرگانان، کارگران و کاسب‌کاران دسته‌دسته سوار بر درشکه و اسب و شتر و قاطر و الاغ راه کرج را در پیش گرفتند. صدهاتن از مردم تهران شب را در کرج گذرانند. بزرگان به نزد قهرمان آزادی رفتند و دیگران در مسجدها و گذرگاهها شب را بصبح رساندند. در همانشب بودند کسانی که شیر مردان تبریز را از قزوین به کرج بدرقه کردند.

بامداد روز بیست و پنجم فروردین ۱۲۸۹ کاروان آزادی با فروشکوه براه افتاد. تهران روز بیمانندی را میگذراند. از صبح زود مردم شهر ناشتایی خورده و نخورده از خانه‌هایشان بیرون می‌آمدند تا تدارک پیشواز را به بینند. دکانی گشوده نشد. بازارها بسته و اداره‌ها و مدارس تعطیل بود. همه‌ی مردم تشنه‌ی دیدار و مرد بزرگ تبریز بودند. مسیر پاسداران انقلاب — از باغشاه تا کاخ گلستان و از کاخ گلستان تا خانه‌ی صاحب اختیار — آذین بندی شده بود. عکسهای سردار و سالار شهر را زینت میداد. در باغ مهرآباد هنگامه‌ای بر پا بود. جمعیت از دروازه‌ی شهر تا مهرآباد، موج میزد. دهها طاق نصرت بزرگ، راه تهران را به مهرآباد پیوند میداد. فرشهای گرانبهایی که نقش و نگارهای دل‌انگیز داشت، آئینه‌های کوچک و بزرگ، پرچم‌های ایران، شاخه‌های گل و چهل چراغها این طاق نصرتها را می‌آراست. با خطدرشت و زیبا جمله‌هایی نوشته بودند که نشانه‌ی علاقه و توجه مردم تهران نسبت به سردار و سالار بود.

شورو هلهله‌ی مردم دم‌بدم بیشتر میشد. دسته‌های موزیک آهنگهای سرور انگیز می‌نواختند. مردم بیش از پانصد گاوو گوسفند برای قربانی در پیش پای سردار و سالار آماده کرده بودند. نزدیک ساعت ده از یک گوشه‌ی مهرآباد فریادی بلند شد: آمدند، آمدند! صدای صلوات لحظه به لحظه اوج می‌گرفت. کاروان ایستاد. موج شادی همه‌جا را فرا گرفته بود. احساسات پاک و عمیق مردم که از تبریز تا تهران

مقدم سالار و سردار را گرمی داشته بودند، رنج تبعید آندورا کاهش می داد، آنچه که در این میان از همه چیز شکوهمند تر بنظر می رسید، نوری از سادگی بود که از سیمای سردار می بارید. او دو دستش را بروی سینه می گذاشت و در برابر مردم سر خم می کرد. آنقدر فروتن بود که بهنگام پاسخ با احترامات مردم، چهره اش از شرم سرخ میشد. فریادهای سرورانگیز خاموشی نمی گرفت.

سردار و سالار پیاده شدند و چندین گاو و گوسفند در پیش پایشان قربانی شد. وکلای مجلس شورا که جلوتر از دیگران ایستاده بودند، به نمایندگی از طرف ملت ایران ورود پاسداران مشروطه را به پایتخت خوش آمد گفتند. سردار و سالار بمیان مردم رفتند. نخست بدعوت اصناف داخل چادرهای آنان شدند. هر چند دقیقه در زیر یک چادر بسر بردند. همه حس می کردند که همدیگر را دوست دارند. زنگ کینه از صفحه دلها زدوده شده و قلبها آکنده از عشق بود.

روزیکه آنها در تبریز تفنگ بدست گرفتند و در فضایی سیاه و وحشت انگیز در راه مشروطه به پیکار پرداختند، هرگز چنین صحنههایی را پیش بینی نمی کردند. در آن روز هدف آنان این نبود که به بلند پایگی برسند و نام آور شوند و بر میلیونها قلب فرمان برانند.

سردار و سالار بهنگام ظهر برای عزیمت بشهر سوار بر کالسکهی سلطنتی شدند. کاروان باردیگر با کوکبهای بیمانند براه افتاد. جادهها را آب پاشی کرده بودند.

سردار و سالار به باغشاه رسیدند. در باغشاه نخست وزیر و وزیران در انتظار بودند. میزها و صندلیها و مبلیها در اطاق بزرگی چیده شده بود. پیشگامان انقلاب بدرون رفتند. شگفتا! دو سال پیش دشمنان غدار آزادی در همین باغشاه آرزو داشتند که سرهای بریده ستارخان و باقرخان را از تبریز برایشان بفرستند. اما اینک سردار و سالار با جلال و شکوه بسیار وارد باغشاه میشدند. دیگر چشمی انتظار دیدن سربریدهی رهبران آزادی را نداشت.

کاروان از باغشاه راه کاخ گلستان را در پیش گرفت. وزران نیز آنها را همراهی میکردند. فریادهای سرورانگیز تماشاگران همچنان سینهی آسمان را می شکافت. از هر طرف گلهای رنگارنگ بسوی سردار و سالار پرتاب میشد. اشرف الواعظین که از آزادیخواهان بنام بوده، شعری که سروده بود خواند:

ای شهیدان وطن، خیزید وقت خواب نیست

دوره ظلم و جفا و جور و استبداد نیست

حضرت ستار چون سام نریمان آمدست

شکر ، جای کفر استبداد ، ایمان آمدست  
 شامگاه روز بیست و پنجم فروردین از سردار و سالار دعوت شد که روز بعد  
 به مجلس شورای ملی بروند. رهبر انقلاب در وقت مقرر به همراه یار و همگام خود  
 به دارالشورافت . با دیدن بنای مجلس همان احساسی در سردار زنده شد که در  
 نخستین سفرش به مشهد به او دست داده بود. لحظه‌ای دیدگان خود را بست  
 و خدارا سپاس گفت. در تالار مجلس اسماعیل نوبری نماینده‌ی آذربایجان نطق  
 کوتاهی که بامداد آنروز بعد از گفتگوئی با سردار و سالار نوشته بود ،  
 از جانب آنان ایراد کرد: "خدارا شکر می‌کنیم که زحمات فداکارانه‌ی مردم ایران  
 ما را به کعبه‌ی آمال ملت، دارالشورای ملی که منبع آزادی و سرچشمه‌ی سعادت  
 ابدی ایرانیان است رسانید. اکنون ما بمناسبت این زحمات لازم میدانیم تشکرات  
 صمیمانه‌ی خودمانرا نسبت بملت ایران تقدیم حضور نمایندگان محترم بنمائیم.  
 آرزوی ما آنست که در برابر جانبازیهای خیر خواهان وطن پرست، وکلای محترم  
 مجلس شورای ملی باعزمی‌راسخ در مزمت‌خرابیها، اصلاح مفاسد و ارتقاء دادن کشور  
 از درجه‌ی ادنی به اعلی درجه‌ی ترقی مساعی صادقانه‌ی خود را میذول بدارند  
 و در نزدیکترین اوقات ممکنه اصول مشروطیت و قوانین آزادی را در تمامی اعماق  
 کشور رواج دهند تا ایران نیز از رهروان عالم ترقی باز نماند و بتواند با سایر  
 ممالک منمدنه همدوش و همقدم راه سعادت بشری را به پیماید."

پس از این سخنان کوتاه، مستشار الدوله رئیس مجلس چنین گفت: "خدمات  
 حضرت سردار و جناب سالار آنقدر برای ملت ایران گرانبهاست که ما هرگز نخواهیم  
 توانست تجلیلی را که در خور مقام بزرگ این مهمانان ارجمند باشد بعمل آوریم.  
 هنگامیکه استبداد سراسر کشور را فراگرفته و ایران نزدیک به ویرانی بود، هنگامیکه  
 خلاصی میهن از چنگال ظالمان و ستمکاران در نظر هر ایرانی غیر ممکن می‌آمد ،  
 این دو مرد غیرتمند و آزادیخواه پای شهامت و شهادت را پیش گذاشته و داد  
 مردانگی دادند که مگر صفحات تاریخ از عهده‌ی تشکرات ابدی آنها برآید. پس  
 از چندین جنگ داخلی که از جنگهای معروف جهان گردید (مملکت) به پریشانی و بیسامانی  
 گرائید و در چنان حالی (آنها) باز هم دست از مبارزه برنداشتند. از آنهمه خونریزیها و  
 فداکاریهای میهن پرستانه است که امروز بکلی ریشه‌ی ظلم و استبداد در آتش سوخت.  
 بزرگترین ثمره‌ی این اشجار همین مجلس مقدس دارالشورای ملی است که وکلای محترم

در آن جلوس کرده و به کشورداری پرداخته‌اند. امیدواریم که این درختان بارور را همیشه با آب عقل و تدبیر تر و تازه نگهداشته و از ثمرات آن بقسمی که هدف و مقصود اصلی است بتوانیم استفاده حاصل نمائیم. تا همه‌ی ابنای وطن از عالی و دانی در رفاه کامل باشند. بنابر این چون گشایش مجدد مجلس شورا را باید در نتیجه‌ی مبارزات جناب ستارخان سردار ملی و حضرت باقرخان سالار ملی دانست، پس مقدم این میهمانان گرامی شایان بسی توقیر و احترام است..."

روز بعد از سوی نمایندگان مجلس بافتخار مهمانان گرانقدر پایتخت، جشن باشکوهی در تالار آینه‌خانه‌ی صاحب اختیار بر پا گردید. گروه زیادی از دانشمندان ایران، رؤسای اصناف، بازرگانان و آزادیخواهان بنام به این جشن دعوت شدند. در این مجلس پس از ستایش مجدد دلیریهای سردار و سالار، دو جعبه‌ی خاتم کاری از طرف مستشارالدوله به آنها پیشکش شد. آنگاه هر دو جعبه را گشودند. در درون هر یک از آنها لوحی سیمین بود. مستشارالدوله یکی از آنها را برداشت و بحاضران نشان داد. زمینه‌ی میناکاری داشت و کلماتش از طلای بر جسته بود. رئیس مجلس مندرجات لوح را چنین خواند: "مجلس شورای ملی اهتمامات فداکارانه‌ی سردار ملی ستارخان و سالار ملی باقرخان را از نخستین وسایل پیشرفت مقاصد ملیه دانسته بنام عموم ملت ایران تشکرات صمیمی ملی را به ایشان تقدیم می‌نماید."

ستارخان گفت: "آقایان محترم، سالار ملی و من دو خادم مردم، از ملت ایران تشکر می‌کنیم، اما تنها ما دو نفر نیستیم که برای مشروطه جنگیدیم. مردان بسیاری در راه آزادی ایران مبارزه کردند و جان دادند. خون هزارها جوان ریخته شد تا مشروطه دوباره جان گرفت. ما می‌خواهیم ملت ایران تجلیل باقرخان و مرا تجلیل از همه‌ی مبارزان میهن بدانند و ما را فقط بعنوان نماینده‌های خادمان ایران بشناسد!" محبوبیت سردار در خارج از تبریز گماشتگان تزار روس را سر شکسته کرد و باز هم آنانرا به تکاپو وا داشت. حتی یک بار خواستند او را با دستگیری چندتن به نجف بفرستند، اما نقشه‌شان نقش بر آب شد. پس از یکماه مهمانان پایتخت، کاخ صاحب اختیار را ترک گفتند. سردار با مجاهدانش به پارک اتابک رفت و سالار نیز باتفاق یاران خود در خانه‌ی بزرگی که در عشرت‌آباد برایش تعیین شده بود سکونت گزید و قرار شد هم‌ماهه مخارج زندگی آنان از سوی دولت ایران پرداخت شود.

سپاهیان روس همچنان در تبریز ماندند و چون دولت روسیه خود را نیرومند



تر از حکومت نوری مشروطه میدانست، گفته‌های زمامداران ایران را ناشینده می‌گرفت و هرگونه واکنش مردم تبریز و دیگر شهرهای ایران در برابر سالداتها و قزاقها با لجام گسیختگی دشمن روبرو میشد. در این ترکتازیها، انگلستان از هم پیمان خود روس پشتیبانی میکرد، تا آنجا که سفیر انگلیس در ایران بوزیر خارجه‌ی دولت متبوع خود نوشت: "من نمیتوانم حماقت فوق‌العاده‌ی این مردم را بفهمم. آیا نمی‌توانند درک کنند که چون دولت ایران از داشتن رابطه با روس ناگزیر است، باید آن رابطه حسنه باشد؟"

و اما آنچه پیش از همه به آزادی ایران آسیب میرسانید، اختلافات داخلی بود. پس از پیروزی انقلاب، دو حزب بنیان گرفت: حزب دمکرات هدفش را مبارزه با سیستم فئودالیت قرار داد و گروه فراوانی هواداران آن شدند، و حزب اعتدال در میان بازرگانان، سرمایه‌داران و مالکین نفوذ یافت. از آغاز کاربین این دو حزب کمیکی انقلابی و دیگری میانه رو بود اختلافهایی بروز کرد و دیری نپائید که مبارزه‌ی آن دو رنگ دشمنی بخود گرفت.

سردار ملی تا میتوانست خود را از غوغا و هیاهو دور نگه میداشت، اما این دوری جنبه‌ی بی‌اعتنائی نداشت؛ تلاش میکرد که دوگانگی‌ها را به یگانگی تبدیل کند، ولی کوشش او در اینراه کاری از پیش نمی‌برد. سردار از دو دستگیهایی که در آستانه‌ی مشروطیت پایه‌ی کاخ آزادی را بلرزه در آورده بود به تنگ آمده و از اینکه بار دیگر کعبه‌ی آمال ملت با خطر روبرو گردد بهراس افتاده بود. می‌ترسید اختلافاتی که به دارالشوری کشیده شده بود، به قانون و آزادی ضربه‌ای جبران ناپذیر بزند. از اینرو با دستیاری یکی از مشاورانش در بیستم خرداد ۱۲۸۹ لایحه زیر را در روزنامه‌های تهران بچاپ رسانید:

"بعد از بمباران مجلس این خادم ملت استقلال میهن عزیز را در خطر دیده جان بکف نهاده با تمام نیروی مادی و معنوی در تشدید مبانی حریت و استرداد حقوق مغضوبه‌ی ملت بقدری که می‌توانستم کوشیدم. از تفضلات الهی و پس از ریخته‌شدن خونهای جوانان وطن، بیرق استقلال ایران که عبارت از مشروطیت است بلند گردید و کعبه‌ی آمال ایرانیان از نو تاسیس یافت. بعد از این هم تا آخرین قطره‌ی خون خود در حفظ و حراست احترامات واجبه‌ی آنمقام مقدس بذل مجهود خواهم نمود و از هیچگونه مجاهدت مضایقه و دریغ نخواهم کرد. هیچکس را نمیرسد که مداخله در امورات ووظایف پارلمان نماید. وکلای محترم باید به مقتضای

تکلیف خودشان رفتار نمایند. خادم ملت ستار. "

سکوت و تماشاگری جایز نبود. بار دیگر با یار دیرپنداش سالار ملی و دو تن از آزادیخواهان پیمان بست که هرگز از پیکار در راه مشروطه باز نایستد و عهدنامه‌ای را انتشار داد که در حکم هشدار و نهیبی به تفرقه اندازان بود:

" ما امضاءکنندگان ذیل به شرف و ناموس و وطن قسم یاد کرده‌ایم که از امروز تاریخ ۱۹ شهر رجب المرجب ۱۳۲۸، سوم مرداد ۱۳۸۹ متحداً و متفقاً در راه بقای مشروطیت و استقلال مملکت ایران و دفع اشرار و قلع و قمع ریشه‌ی فساد تا وقتی که عمر داریم بکوشیم و از مال و جان و اهل و عیال در راه این مقصود مقدس بهیچ وجه من‌الوجه مضایقه و خوداری نکنیم. ستار سردار ملی - باقر سالار ملی عبدالحسین خان سردار محیی - ابراهیم خان ضرغام السلطنه بختیاری . "

دو دستگی روز افزون بود. تیرگی بین دو حزب بجائی رسید که هر کدام بر علیه دیگری به توطئه‌چینی و آدمکشی پرداخت. غروب روز جمعه بیست و چهارم تیرماه ۱۳۸۹ چهارتن تفنگ بدست بخانه‌ی سیدعبدالله‌بهبهانی که به حزب اعتدال گرایش داشت ریخته‌ا و را از پای در آوردند. تروربهبهانی تهران را خروشانند. بازار سه‌روز بسته‌شد. پس از دو هفته، در شب نهم مرداد ماه علی محمد خان تربیت و سیدعبدالرزاق خان که از حزب دمکرات بودند، به خونخواهی بهبهانی در میدان مخبرالدوله بقتل رسیدند. این کشتارها مردم را نگران کرد. درین میان سفرای روس و انگلیس با خلال و آشوب دامن‌میزدند.

میهن پرستان ناگزیر بودند هر چه زودتر به آشفته‌گی‌ها پایان بخشند و مشروطه را از آلودگی‌ها دور نگهدارند. لازم بود تفنگ‌های غیر نظامیان جمع آوری شود. خواه ناخواه پای مجاهدانی که با سردار و سالار بتهران آمده بودند نیز بمیان کشیده شد. نمایندگان دارالشورا از دو رهبرانقلاب و شش تن دیگر از آزادیخواهان دعوت کردند که روز دهم مرداد در مجلس حاضر شده پیرامون خلع سلاح مجاهدین بشور و گفتگو پردازند. در این جلسه هیئت دولت هم حضور داشت. عقیده‌ی بیشتر حاضران آن بود که جز نظامیان و پاسبانان، کس دیگری نباید تفنگ داشته باشد. سردار با این نظر مخالف نبود، اما هر بار حس میکرد که به مجاهدین نا سیاسی میشود، بر می‌افروخت و از یارانش دفاع میکرد. یکی از سخنرانان در ضمن سخنانش گفت که گویا وجود تفنگ در دست مجاهدین، آنانرا نا فرمان کرده است. سردار برخاست و با صدای بلند گفت: هر کس نافرمانی کرد دستگیرش کنید و به عدلیه

بسپارید تا تیرباران شود، اما بمجاهدین بی‌احترامی نفرمائید، چرا اینرانمیگوئید که الآن سه‌ماه و نیم است حقوق مجاهدین عقب افتاده و یکشاهی به آنان پرداخت نشده، اما در عوض از خزانه‌ی دولت سالی صد هزار تومان برای محمدعلیشاه نابکار مقرر تعیین گردیده‌است؟ میوه‌ی تلخ و زهر آگین اختلافات رسیده‌بود، مجاهدانیکه مردانه در راه ایران جانبازی کرده بودند، اینک در آتش کینه‌توزی‌های این و آن می‌سوختند. سردار در باره اینک می‌بایستی پول تفنگ‌های مجاهدان دادگرانه پرداخت شود پافشاری میکرد، اما چندتن از وزیران که تفنگ‌ها را از آن دولت میدانستند، با پیشنهاد قهرمان آزادی هم رأی نبودند. سرانجام قرار شد تفنگ‌هاییکه مارک دولتی دارد بدون پرداخت پول از پاسداران مشروطه گرفته شود و بهای سایر تفنگ‌ها تعیین گردد. این پیشنهاد که بیدرتگ تصویب شد و در پایتخت انتشار یافت، بشرح زیر بود:

"چون بتاریخ بیست و ششم رجب از طرف مجلس مقدس بمواد ذیل رأی داده شد، لهذا بحکم هیأت وزراء عظام مواد مقررهی مجلس را به اطلاع رسانیده ذیلاً" طریقه‌ی اجرای آنرا بعموم اهالی شهر تهران و حوالی پیشنهاد می‌نماید: اسلحه باید از اشخاص غیر نظامی و غیر مطیع بدون استثناء خلع شود. هر کس در مقابل این حکم تمرد کند، بقوه‌ی قهریه گرفتار خواهد شد. چون مقصود از مقررات مجلس و اهتمامات هیأت وزراء عظام، آسایش اهالی شهر و جلوگیری از هرگونه اغتشاشات است، اهالی شهر نیز این اقدام اولیای دولت را با کمال مسرت استقبال نمایند. لهذا باید عموم اهالی تهران اعم از مجاهدین و سایر ساکنین شهر غیر از طبقات نظام و پلیس و ژاندارم اسلحه‌ی خودشانرا بتوسط نظمییه بوزارت جلیله‌ی جنگ تحویل نموده از قرار قیمتی که کمیسیون مخصوص نظامی معین کرده است قیمت آنرا دریافت دارند. از تاریخ انتشار این اعلان تا مدت دو روز هرکس به مقررات این اعلان عمل ننمود بعد از انقضای مدت اسلحه‌ی او بقوه‌ی قهریه گرفته می‌شود و صاحب آن اسلحه علناً برای عبرت اشخاصی که در مقابل رأی مجلس مقدس مقاومت می‌نمایند، در میدان عمومی بمجازات خواهد رسید. چنانچه پلیس بموجب حکم اداره‌ی نظمییه واردخانه‌ی مظنون‌بشود و در آنجا بطرف پلیس تیر بیندازند، آن‌خانه معدوم خواهد شد. اگر دارندگان اسلحه در محلی جمع شوند و از تسلیم تفنگ خود داری کنند، آن محل بتوپ بسته خواهد شد."

سردار به پارک اتابک رفت، آنچه را که روی داده بود برای هم‌زمانش باز گفت

و از آنان خواست که تفنگ‌های خود را بوزارت جنگ تسلیم کنند. او می‌گفت قانونیست که از مجلس گذشته و ماباید از آن پیروی کنیم. عده‌ای از جیره‌خواران و مزدوران انگلیس و روس که میخواستند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند، بمیان مجاهدین رفته خود را مجاهد معرفی کردند و گفتند شما نباید تفنگ‌هایتان را مفت و مجانی بدولت بدهید.

سحرگاه روز دوازدهم مرداد سردار خیلی کسل و مریض بود و در تبی تند می‌سوخت. آنروز میدان توپخانه‌وضعی دیگر داشت. سپاهیان دولتی دسته دسته بدانجا میرفتند و به‌صاف می‌ایستادند. شماره‌ی آنان از دو هزارتن بیشتر بود. فرماندهی این سپاه بایفرمخان و سردار بهادر بود. در گوشه‌ای از میدان نیز چند توپ ماکزیم و صحرایی و چند مسلسل بچشم میخورد. این سلاحها را برای بردن به نزدیک پارک اتابک آماده کرده بودند. تهران بخروش آمده بود. نگرانی از چهره‌ها می‌بارید. آیا پایتخت پس از آن پیشواز پرشکوه چه میخواست بر سر مجاهدین بیاورد؟ آیا دولت در پی دادن پاداش به هم‌زمان سردار ملی بود؟

در پارک اتابک، مجاهدین جملگی خشمناک و برافروخته بودند. خلیل‌خان ارک، مجاهد و دوست شایسته‌ی سردار چون حال را وخیم دید، با شتاب از پارک سراغ قهرمان آزادی رفت. سردار در حالیکه در آتش تب می‌سوخت گفت: خلیل چه خبر شده؟ تفنگ‌ها تحویل داده شد؟ و سپس اضافه کرد که علیرغم کسالت باید بروم. چون نمیتوانم یارانم را تنها بگذارم. پارک اتابک در جوش و غلیان بود. چندتن از نمایندگان آذربایجان بدانجا رفته بودند تا مجاهدین را با سخنان نرم آرام کنند. اما گری از کارگشوده نمیشد. مجاهدین چشم براه‌رهر دوخته بودند. سردار ملی به پارک رسید. یارانش پیرامون او را گرفتند و تفنگ‌ها را در هوا تکان دادند و فریاد کشیدند: دولت بما زور میگوید. سردار نگذارید زیر بار زور برویم. سردار آنانرا با دست خاموش کرد و گفت کاری نکنید که ملت خوبیهای ما را فراموش کند. بحرفهای بدخواهان وطن گوش فراندهید. ما برای مجلس جانبازی کردیم و باید از قانونیکه مجلس وضع کرده اطاعت نمائیم. باو گفتند که اگر تا چند ساعت دیگر مجاهدین تفنگ‌هایشانرا تحویل ندهند، حمله‌ی دولت قطعی خواهد بود. سردار گفت همین سرسختی دولت مجاهدین را خشمگین کرده است. اگر روی خوش نشان میدادند، کار به اینجا ها کشیده نمی‌شد. در هر حال باید کاری کرد که قانون مجلس اجرا شود.

هرچه پایان اولتیماتوم نزدیکتر میشد، جوش و خروش مجاهدین نیز فزونی می‌یافت. مدت‌مقرر نزدیک بانقضاء بود که سپاهیان دولتی از توپخانه‌سوی پارک اتابک براه افتادند و پیرامون آن سنگر بندی کردند. روبروی هر یک از دو دریچه درزاویه بود، یک عراده توپ ماکزیم و یک مسلسل و در مقابل در میانی یک توپ صحرائی مستقر ساختند. همه چیز آماده شد.

ضرغام‌السلطنه و سردار محیی، دو مردیکه با سردار و سالار پیمان دوستی بسته بودند، چون بوخامت وضع پی‌بردند، از پارک خارج شدند. سردار در حال تب و مرض بمجاهدین دل‌داری میداد و توصیه میکرد که تفنگ‌ها را تحویل دهند. مجاهدین می‌گفتند شرطش اینست که دولت حقوق عقب مانده‌ی ما را بدهد تا لااقل بتوانیم بشهر خود باز گردیم. یکی از مجاهدین که در کنار استخر پارک ایستاده بودخشم— آگین گفت حالا که دولت میخواهد سزای ما وطن خواهان را با تیر و توپ بدهد، بگذار تفنگ‌های ما بدستش نرسد.

سفریج به پایان اولتیماتوم مانده، سفرای کشور های ایتالیا و ترکیه بپارک رفتند و از طرف دولت بسردار گفتند که اگر تا ساعت چهار همه‌ی تفنگ‌های مجاهدین تحویل داده نشود، پارک اتابک بتوپ بسته خواهد شد. پانزده دقیقه بعد مشاور سردار ملی شتابزده به پارک برگشت. وی نامه‌ای بخط وزیر جنگ و با امضای نخست وزیر بهمراه است. در این نامه نوشته شده بود که هرگاه مجاهدین تفنگ‌هایشانرا تا ساعت چهار تحویل دهند بیدرنگ نیمی از مقرری‌های پس افتاده‌شان پرداخت خواهد گردید و نیم دیگر تا چند روز بعد به آنها داده خواهد شد. مرات سلطان و میرزا— غفار خان زنوزی نیز از سوی دولت برای تحویل گرفتن تفنگ‌ها به پارک آمده بودند. در سایه‌ی کوشش و کاردانی سردار ملی، شورش زوبخاموشی میرفت. وقت بسیار تنگ بود و می‌بایستی هر چه زودتر بکار پرداخت. بدستور سردار اطاقی تعیین شد تا با نظارت ماء‌موران دولت تفنگ‌ها در آنجا جمع آوری گردد. دبیر او نیز بعهدده گرفت که نام دارنده و نام شماره‌ی هر تفنگ را در دفتر ویژه‌ای بنویسد. مجاهدان آرام گرفته بودند. یک بیک به اطاق مزبور می‌رفتند و تفنگ خویش را تحویل میدادند. هنوز بیش از پنج مجاهد تفنگ‌شان را نداده بودند که یکباره همه‌ی کوششها به‌دررفت. بار دیگر ندهای شومی بگوش مجاهدین خوانده شد مبنی بر اینکه تفنگها را تحویل ندهند. رشته‌ی کارها از هم گسست. مجاهدین بگمان آنکه دولت حمله را آغاز نموده است، از دادن تفنگ‌ها خودداری کردند و دولتیان دست بکار شدند.

توپچیان پشت توپها نشستند و تفنگ داران بحال آماده‌باش در آمدند. سردار ملی با همه‌ی بیماری دست از تلاش بر نمیداشت. از مشاورش خواست تا بکاخ گلستان تلفن کند و چند ساعتی دیگر مهلت بخواهد، اما سیمهای تلفن پارک را بریده بودند. دشمنی با دلیر مردان شهر ستارخان بکجا رسیده بود؟ پارک اتابک دیگر با دنیای بیرون پیوند نداشت. خاطره‌ی محاصره‌ی تبریز زنده شد. دستور شلیک همگانی به سربازان دولتی داده شد. رگبار تیر باریدن آغاز کرد. گلوله‌های توپ با آواهای خوفانگیز از دهان توپها بیرون می‌جست. مجاهدان نیز تیراندازی آغاز کردند. اما یک یک تیر میخوردند و کشته می‌شدند.

سردار ملی دیگر تاب شکیبائی نداشت. تب و خشم در درونش آتشی سوزان بپا ساخته بود. پا بمیدان گذاشت، تفنگ یکی از یارانش را گرفت و به پاسخگوئی پرداخت. به سربازان دولتی میگفت: چه میکنید بیشرمها؟ دست از کشتن مجاهدین بردارید. اینست سزای رعیت و رنجبر آذربایجانی؟ ساعت از هشت شب گذشت. تفنگداران دولتی یک پیت نفت را بر در جنوب غربی پارک ریختند و آن را آتش زدند. در سوخت و بزمین افتاد. سربازان هیاهو کنان وارد پارک شدند.

سردار ملی شتابان بسوی پله‌های پارک دوید. میخواست جایی را بر روی بام سنگر بگیرد و راه پیشروی را بر قاتلان مجاهدین سد کند، ولی از پشت سر تیری بی‌پای چپش خورد و از زیر زانو بیرون جهید. سردار بزمین افتاد، تفنگش بگوشه‌ای پرتاب شد، زمین را چنگ زد و از درد نالید. شیر مردی که با رستاخیز مقدسش حکومت استبدادی ایران را واژگون کرده بود، زیر فشار درد و تب بیهوش گردید، و مجاهدین تسلیم شدند.

در ساعت نه شب به سپاهیان دولتی فرمان آتش بس داده شد. ماء‌مورین فانوس بدست پشت درختها را میگشتند تا اگر مجاهدی در آنجا باشد دستگیرش کنند. برای سردار ملی پزشک آوردند. پزشک ابراز نگرانی کرد. پای سردار احتیاج به عمل داشت. همانشب قهرمان آزادی ایران را بخانه‌ی صمصام السلطنه که نزدیک پارک بود بردند. سالار ملی با وفاترین دوست سردار تا صبح بر بالین او بیدار نشست.

درد نهانی سردار بیش از رنج ظاهریش بود. در خانه‌ی صمصام السلطنه زمین - گیر شده بود و از خانه بیرون نمیرفت. در آنجا دوستان و هواداران، خبرنگاران داخلی و خارجی و پزشکان و جراحان بدیدنش می‌آمدند. دیدن دوست همگام و همپایه‌اش سالار ملی بیش از همه درد او را آرام می‌بخشید. یک دفعه پای او را عمل

کردند ولی چون نا موفق بود، ناچار عمل دیگری بر روی آن انجام دادند. این عمل سخت‌تر از عمل نخست بود و وقت بیشتری گرفت.

ماهها از پیشامد پارک گذشت، زخم‌های سردار اندکی بهتر شد. پزشکان باو اجازه دادند که از بستر برخیزد. لاغر و ناتوان شده بود. بکمک دو چوب زیر بغل راه میرفت. کم کم چوبها را زمین گذاشت و با عصا راه میرفت. با همه رنجها و شکنجه‌ها از حال ایران غافل نبود. باز هم در آرزوی خدمت به میهن بود. ایرانرا می‌پرستید. میهن‌اوزندگی پرآشوبی را میگذراند. دشمنان داخلی موربانهوار نهال نوری آزادی را میخوردند و دشمنان خارجی آن‌ها بر مشروطه ضربه ای هولناک میزدند. اشراف و مالکان بزرگ در پی فرصتی بودند تا درفش آشوب را بر افرازند. روس و انگلیس دست از زورگویی برنمی‌داشتند. آنها پیمان نامه‌ی محرمانه‌ی ۱۹۰۷ را همچنان معتبر می‌دانستند.

سردار ملی میدانست که پایه‌های آزادی وطنش هنوز استوار نشده است. آرزو داشت که بار دیگر پای بمیدان بگذارد. هر پیشامدی که بزبان آزادی ایران روی میداد، دشنه‌ی زهر آلودی بود که در قلب او فرو میرفت. بیماری او بدرازا کشید. هر لحظه بی‌رمقتر میشد. مرگ شیرهی جان او را میمکید. در شامگاه روز سه شنبه ۲۵ آبان ماه ۱۲۹۳ تن سردار روبرودی رفت. قلب او از حرکت باز ایستاد و دستها و پاهایش به تندی تکان خورد. ستارخان، سردار بزرگ ملی ایران، قهرمان آزادی و پرچمدار دلاور انقلاب مشروطه در سن ۴۸ سالگی درگذشت. این بود خلاصه‌ای از شرح زندگی راد مردی حماسه آفرین که همه وجود و هستی خود را در راه ایران و آزادی و استقلال آن گذاشته بود. ولی مناسفانه قدرش ناشناخته ماند. تلاش سرانجام نپذیرفت. پاداشش مرگ بود و پس از مرگش مشروطه بهرح و مرج گرائید. تهرانیان از این خبر ماتم زده شدند. بامداد روز چهارشنبه جنازه به مسجد شیخ عبدالحسین سپرده شد. روز پنجشنبه مجلس ختم باشکوهی بر پا گردید. در این مجلس سران کشور، مشروطه خواهان نامدار، بازرگانان، آزادیخواهان و گروه‌بیشماری از مردم شرکت کردند. تهران روز تاریخی و اندوه باری را گذراند. شهر تعطیل شد. نظامیان تفنگها را سرازیر بردوش گرفتند. هردکانداری که عکسی از سردار داشت دور آنرا نوار سیاه بست. خبر مرگ سردار ملی شهرهای ایران را ماتم زده کرد. اما تبریز را گریاند. هنگامیکه جسد رهبر آزادی را در باغ طوطی واقع در شهر ری بخاک می‌سپردند، سالار ملی به تلخی میگریست.

### خلع محمد علیشاه

دولت روسیه بمنظور حمایت از محمد علیشاه، سه هزار سرباز در بندر انزلی پیاده کرد، ولی دیگر خیلی دیر شده بود. محمد علیشاه که خود را در برابر آزادیخواهان ناتوان می‌یافت، در روز جمعه ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ بسفارت روس در زرگنده پناهنده شد. لیاخوف روسی فرماندهی قزاقان بااطلاع از این موضوع بحضور سپهدار و حاج علیخان سردار اسعد رسید و شمشیر خود را از کمر باز کرده بعنوان تسلیم در مقابل آنان بر زمین نهاد.

در ساعت ۴ بعد از ظهر همان روزی که تهران فتح شد، با حضور حدود پانصد تن از نمایندگان مجلس و بزرگان پایتخت و آزادیخواهان معروف، نشست مهمی در بهارستان تشکیل شد. این نشست تاریخی که تحت عنوان مجلس عالی فوق‌العاده انعقاد یافت، محمد علیشاه را که به سفارت روس پناه برده بود از سلطنت خلع و پسرش احمد میرزا را شاه اعلام کرد و چون وی کودک بود، نیابت سلطنت را به عضدالملک رئیس سالخورده‌ی ایل قاجار تفویض نمود. بدین ترتیب دوره‌ی استبداد صغیر که یک سال و بیست و دو روز بطول انجامیده بود، پایان رسید. از روزیکه محمد علیشاه به سفارت روس پناهنده شد تا روزیکه از تهران حرکت کرد ( ۲۴ شعبان همان سال) پنجاه و هفت روز طول کشید. سرانجام او با خواری و ذلت از ایران رانده شده به روسیه رفت و در بندر ادسا واقع در کنار دریای سیاه مسکن گزید، ولی نام ننگینی در تاریخ ایران برای خود باقی گذاشت.

سلطنت احمد شاه (۱۳۲۷ تا ۱۳۴۳)

بطوریکه پیش از این اشاره شد، هیأت مدیره‌ی انقلاب در ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۲۷ احمد شاه را در دوازده سالگی به پادشاهی برگزید و کارهای مملکت بدست هیأت مدیره‌ی افتاد که تا تشکیل مجلس تازه زمام امور را در دست داشت. عضدالملک کابینه‌ی وزراء را تشکیل داد. سردار اسعد وزیر کشور شد، سپهدار وزیر جنگ گردید و یغرم خان ارمنی به فرماندهی پلیس منصوب گردید. پس از مذاکرات مفصلی که بین آزادیخواهان و نمایندگان دو سفارت روس و انگلیس - که حمایت



محمد علی شاه را برعهده گرفته بودند - صورت گرفت، سرانجام در ۱۶ رجب ۱۳۲۷ موافقت نامه‌ای در شش ماده به امضا رسید و بموجب آن قرار شد محمد علی میرزا همه‌ی جواهرات سلطنتی را که همراه دارد با اسناد مربوط به آنها بدولت واگذار کند و در ظرف پانزده روز از ایران خارج شود. دولت هم قبول کرد که سالی یکصد هزار تومان بعنوان حقوق به او بپردازد.

پس از فتح تهران، طرفداران و عاملان استبداد به سفارتخانه‌های خارجی پناه بردند. گروهی نیز گریختند و عده‌ای هم محاکمه و اعدام شدند. در این میان عین الدوله با تردستی شگفتی خود را بمیدان بهارستان رسانید و نزد سران مشروطه رفته گفت: "من می‌توانستم برای حفظ جانم در یکی از سفارتخانه‌ها متحصن شوم، ولی این ننگ را قبول نکردم و آمدم تا خود را تسلیم ملت نمایم." این سخنان در دل سران مشروطه اثر کرد. آنان او را مورد احترام قرار داده بر گناهان گذشته‌اش قلم عفو کشیدند. اما شیخ فضل اله نوری برخلاف دیگران در خانه نشست و با اینکه بوی پیشنهاد شد بیکی از سفارتخانه‌ها پناه ببرد، نپذیرفت. در دوازدهم رجب عده‌ای از آزادیخواهان بخانه‌ی شیخ ریخته او را با درشکه بمیدان توپخانه بردند و فوراً محاکمه و با اعدام محکومش کردند. شیخ از زمان بازداشت تا موقع اعدام تمام ساعات را با متانت و بردباری گذرانید، و ضعف نفس از خود نشان نداد. وقتی حکم اعدام او را قرائت کردند، گفت: "این قاضیان آیا در روز قیامت جواب مرا خواهند داد؟ من نه مرتجع بودم و نه سید عبدالله و سید محمد مشروطه خواه. فقط میخواستند مرا کنار بگذارند، والا بین من و آنان موضوع ارتجاع و مشروطیت در میان نبود." اعدام شیخ اگر چه مایه‌ی تأسف جمع کثیری گردید، اما این نتیجه را داد که تمام روحانیونی که هنوز در آشکار و نهان از مشروطه و مشروطه‌خواهان بد می‌گفتند، وحشتزده شدند.

#### افتتاح مجلس دوم

پس از افتتاح مجلس دوم در دوم ذی‌قعدةی ۱۳۲۷، مجلس سپه‌دار تنکابنی را به نخست‌وزیری برگزید، هیأت مدیره را منحل کرد و نیابت سلطنت عضد الملک را تثبیت نمود.

شاه مخلوع که بروسیه پناهنده شده بود، برای بدست آوردن مجدد تاج و

تخت، با لباس مبدل و بطور ناشناس از روسیه عبور کرده با تظاهر بقصد استفاده از آبهای معدنی، با اسلحه و مهمات در نزدیکی استرآباد در گمش تپه از کشتی پیاده شد و گروهی از ترکمنان و مرتجعان بوی پیوستند. از طرف دیگر سالار الدوله برادر او نیز بمنظور تسخیر تهران از سمت کرمانشاهان براه افتاد. این خبر آزادیخواهان را سخت بوحشت انداخت. کابینه سقوط کرد و صمصام السلطنه بختیاری به نخست وزیری برگزیده شد. سپس قانونی بشرح زیر از تصویب مجلس گذشت:

"بتاریخ چهارم شعبان ۱۳۲۹ - کسانیکه محمد علی میرزا را اعدام یا دستگیر نمایند یکصد هزار تومان به آنها داده خواهد شد و کسانیکه سالار الدوله را اعدام یا دستگیر نمایند بیست و پنجهزار تومان به آنها داده میشود."

آنگاه نیرویی از مجاهدین فراهم ساختند و نیروی محمد علیشاه را که از سه سو به طرف تهران حرکت کرده بود شکست دادند. سالار الدوله هم کاری از پیش نبرد و مغلوب مجاهدین شد. مجلس مقرر سالانه محمد علی شاه را نیز قطع کرد.

در دوره دوم مجلس، بر سر اصلاحات اساسی و مسائل سیاسی بین نمایندگان اختلافاتی بروز کرد. وکلا به چند حزب تقسیم شدند و از آن میان دو حزب تندرو دمکرات عامیون و حزب اعتدالی اجتماعیون برتقایت برخاستند. ضمناً رابطه سیپهسالار تنکابنی و سردار اسعد نیز تیره شد - و باید دانست که سردار اسعد بیاری دمکراتها به نخست وزیری رسید. در سال ۱۳۲۸ علیرضاخان عضدالملک نایب - السلطنه در گذشت. از طرف مجلس ناصرالملک بجای او برگزیده شد و مستوفی الممالک به نخست وزیری رسید.

در ماه صفر سال ۱۳۲۹ دو نفر گرجی، مرتضی خان صنیع الدوله اولین رئیس مجلس شورای ملی را که در این زمان وزارت دارائی را بعهده داشت و مردی اصلاح طلب بود، بضرب گلوله کشتند و به کنسولخانه روس پناه بردند. کنسول روس نه تنها از مجرمان حمایت کرد، بلکه از محاکمه آنان توسط دولت نیز جلوگیری بعمل آورد.

در اینزمان وضع مالی کشور بی نهایت مختل بود. در اواخر سال ۱۳۲۸ مجلس تصمیم گرفت از ایالات متحده آمریکا کارشناسان امور مالی استخدام نماید. در تعقیب این تصمیم، با وجود مخالفت روسها، کارشناسی بنام مورگان شوستر بمدت سه سال به عنوان خزانه دار کل کشور استخدام و مأمور اصلاح امور مالی ایران گردید و نیز

چهار تن مستشار آمریکایی تحت نظر او استخدام شدند. در جمادی الثانی همان سال مجلس قانونی وضع کرد که به موجب آن به شوستر در مورد اداره‌ی مالی ایران اختیار تام داده شد. مشکلی که مستشاران آمریکایی در پیش داشتند این بود که روسها و همچنین ماءموران بلژیکی گمرک با آنان مخالفت میکردند. مجلس همچنین به آوردن هیئتی از سوئد برای تشکیل قوای ژاندارمری رأی داد. کارشناسان سوئدی بریاست سرهنگ یالمارسن در شعبان ۱۳۲۹ به تهران آمدند و سال بعد نیز یک هیئت دیگر سوئدی برای اداره‌ی شهربانی بایران عزیمت کرد.

شوستر بمنظور تسهیل در وصول درآمدها، ژاندارمری مخصوص خزانه‌داری کل را تشکیل داد و میخواست فرماندهی آنرا به ماژور استوکس وابسته‌ی نظامی انگلیس بسپارد که بزودی مدت خدمت او سپری میشد. در ذی قعدة‌ی سال ۱۳۲۹ دولت روس تصمیم گرفت کاری کند که شوستر و معاونینش از کار برکنار شوند. شوستر درصدد برآمد که اداره‌ی گمرک را که بتوسط بلژیکی‌ها یعنی دست نشانندگان روسها اداره میشد، تحت نظارت خود درآورد. مجلس شورا حکم توقیف اموال و املاک منصور میرزا شعاع السلطنه برادر محمدعلیشاه را که بر ضد مشروطیت قیام نموده بود صادر کرد و شوستر عده‌ای از ژاندارمهای خود را برای ضبط آنها ماءمور ساخت. روسها به این بهانه که شعاع السلطنه بیانک استقراضی روس بدهکار است، پیش از رسیدن ماءموران شوستر، باغ و خانه‌ی او را تحت نظر و تصرف خود قرار دادند. شوستر دستور داد خانه‌ی شعاع السلطنه محاصره شود. دولت روسیه این موضوع را بهانه قرار داده بدولت ایران اولتیماتومی فرستاد و ضمن آن درخواست کرد که اولاً "دولت از این کار معذرت بخواهد و ثانیاً" بخدمت شوستر و مستشاران آمریکایی خاتمه دهد. ضمناً" به افواج خود دستور داد که بسوی تهران حرکت کنند. دولت ایران ناچار در برابر خشونت دولت تزاری تسلیم شد و بخدمت مستشاران آمریکایی خاتمه داد.

### استبداد اجانب

دولت روس که به این پیروزی قانع نبود، بزودی دولت ایران را مجبور ساخت مجلس را منحل و اکثر مطبوعات را توقیف نماید و رئیس بلژیکی گمرک را که دست نشانده‌ی روسیه بود، بجای شوستر خزانه‌دار کل مالی ایران کند. دولت انگلیس هم که طبق قرار داد ۱۹۰۷ با روسیه هم‌پیمان بود، بطور ضمنی با آن دولت در زمینه اختناق

ملت ایران توافق نمود. متعاقب این عمل غوغایی در ایران بر ضد روس و انگلیس برخاست. از طرف پیشوایان روحانی خرید کالاهای روسی و انگلیسی تحریم شد. رنان ایران نیز در نهضت ضد بیگانه سهمی بسرا داشتند. پیش از آنکه مجلس بسنه شود، روزی رنهای چادر بر سر و طپانچه در زیر لباس در مجلس سورا حاضر شده نقابها را پاره کرده دور انداختند و وکلا را نهیدید کردند که هرگاه در حفظ شرافت ملت نکوشند، فرزندان و شوهران خود را کشته سپس اننحار خواهند نمود. مجلس ریر بار اولنیمانوم روس نرفت و دولت ناچار شد در سوم محرم ۱۳۳۰ مجلس را تعطیل نماید. در نتیجه مواد اولتیماتوم قبول شد و شوستر ایران را ترک گفت.

در خلال این احوال قوای روس که نبریز را در اشغال داشت آتش بیداد بر می افروخت. روسها در دهم محرم همان سال (عائورای حسین (ع)) جمعی از آزادیخواهان از جمله مرحوم ثقفی الاسلام نبریزی را که عالمی معروف و پرهیزگار بود با عدهای بدار آویختند و حاج شجاع الدوله صمد خان مراغه‌ای را که شخصی مستبد و بدنام بود، والی آذربایجان ساختند. همچنین در رشت و انرلی به رجر و شکنجه و کشتن مردم قیام کردند. در مشهد یکی از عمال روس به نام یوسف هرانی شورشی ساختگی برپا کرد. قوای روس ببهانه‌ی اینکه جان اتباع روسیه در خطر است، مشهد را اشغال کرده سپس بمنظور بی احترامی به احساسات عمومی، گنبد امام رضا (ع) را به نوپ بستند. خزانهای حضرنی را نیز به بانک روس انتقال داده پس از برداشتن اشیاء قیمتی، بقیه را که نسبتاً ناچیز بود دوباره مسترد داشتند، ولی منولی حرم را با نهیدید بمرگ وادار کردند تصدیق نماید که تمام خزانه را تحویل گرفته است.

### نجاورات دولت عثمانی

مدنی بود که دولت عثمانی از گرفتاریهای دولت ایران سوء استفاده کرده چند نقطه از نواحی مرزی را مورد تجاوز قرار داده بود. در سال ۱۳۲۵ سربازان ترک ناحیه‌ی ساوجیلاغ (مهاباد) را منصرف شدند. ترکها در اثر اعتراض دولتهای بریتانیا و روسیه ناچار به نخلیه‌ی آن ناحیه شدند، ولی دو سال بعد دیگر باره آنها بنصرف در آوردند. بار دیگر انگلیس و روس مداخله کرده ترکها را وادار به عقب نشینی کردند و ایران و عثمانی را به تشکیل مجدد کمیسیون مرزی نشویق نمودند. در این کمیسیون از طرف انگلیس و روس نیز نمایندگان تعیین شدند. اعضای کمیسیون در

سال ۱۳۳۱ کار خود را از بندر محمره (خرمشهر) آغاز نموده بطرف شمال پیش رفتند. سال بعد هم تا دامنه‌ی کوه آرات رسیدند و بدین ترتیب کمیسیون وظیفه‌ی خود را با فرصت بانجام رسانید. علی‌الظاهر ایران بیش از عثمانی از اصلاحات مرزی بهره گرفت، ولی دو منطقه‌ی مهم جدید بکشور عثمانی واگذار شد که یکی در شمال قرار داشت و دیگری در جنوب خانیقین، و این دو منطقه به‌نواحی انتقالی موسوم گردید.

### جنگ جهانی اول و ایران

در بیست و هشتم شعبان ۱۳۳۲ مدت نیابت ابوالقاسم خان قراگوزلو ملقب به ناصرالملک سرآمد و احمد شاه که بسن رشد رسیده بود، ناجگذاری کرد. هنوز چند هفته از این موضوع نگذشته بود که جنگ جهانی اول درگرفت. نظر باینکه دو همسایه شمالی و جنوبی ایران یعنی روس و انگلیس از یک طرف و همسایه غربی آن عثمانی (بطرفداری از آلمان و اتریش) از طرف دیگر با هم خصومت می‌ورزیدند، در حدود شمال غربی و جنوبی کشور ما بین نیروهای متخاصم جنگ درگرفت. با اینکه نخست وزیر ایران مستوفی الممالک در سال ۱۳۳۳ رسماً ایران را دولتی بیطرف اعلان نمود، به علت ضعف دولت مرکزی پای تجاوز منخاصمان به ایران کشیده شد. علاوه بر این آلمان و عثمانی و متحدین ایشان با بهره‌گیری از صدماتیکه ملت ایران از سیاست نجاوزکارانه‌ی روس و انگلیس دیده بود، عامه‌ی مردم را به اتحاد اسلام و یاری دولت عثمانی دعوت نمودند و در این راه بعضی از نمایندگان تندرو مجلس را با خود همدست ساختند. هنگامیکه طرفداران اتحادیه‌ی اسلامی از تآبید و همراهی مستوفی الممالک که بیطرفی ایران را اعلان نموده بود نا امید شدند، از تهران بقم رفته با تشکیل کمیته‌ی دفاع ملی، مردم را به جنگ و جهاد بر ضد روس و انگلیس دعوت کردند. سرانجام مهاجرین به کرمانشاهان مهاجرت کرده در آنجا دولتی بریاست نظام السلطنه مافی تشکیل دادند. بدین ترتیب در سال ۱۳۳۵ در ایران دو حکومت وجود داشت: یکی حکومت بیطرف مرکزی و دیگر حکومت مهاجران در کرمانشاهان.

سربازان روسیه و عثمانی، غرب و شمال ایران را اشغال کردند. در تهران آلمانیها به احمد شاه، که بسیار جوان بود، برای طرفداری از خود شدیداً فشار می‌آوردند. یک نفر آلمانی لایق و فعال به نام واسموس عشایر جنوب و غرب ایران

را بر ضد نیروی انگلیس مقیم ایران تحریک می نمود. پیشرفت انگلیس در عراق موجب عقب نشینی قوای عثمانی گردید و در نتیجه بعضی از مهاجران به جانب استانبول و برلن مهاجرت کردند.

پس از اشتعال آتش جنگ جهانی اول، دو دولت انگلیس و روس قرارداد ۱۹۰۷ را فسخ و بجای آن قرار داد دیگری که به معاهده‌ی ۱۹۱۵ (۱۳۳۳ ه. ق) معروف شد، بین خود منعقد کردند. در این معاهده منطقه‌ی بیطرف که در قرارداد ۱۹۰۷ ذکر شده بود بکلی حذف و ایران بدو منطقه‌ی نفوذ دو دولت مزبور تقسیم قرار شد روسها در شمال تا حدود یازده هزار قزاق مستقرکنند و انگلیسها هم نیروئی با همین تعداد بنام پلیس جنوب ایران در جنوب آماده نمایند و هیئت‌تی مرکب از نمایندگان دو دولت، مالیه‌ی ایران را تحت اداره‌ی خود بگیرد. یکسال پیش از خاتمه‌ی جنگ جهانی اول، در اثر بروز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ که بهمت لنین روی داد، نیکلای دوم نزار جابر روسیه بدست مردم بقتل رسید و با استقرار حکومت شوروی، در ۱۳۳۵ هجری مداخله‌ی روسیه در امور ایران قطع و بدینوسیله روزنه‌ی امیدی بروی ایرانیان ایران باز شد. در روسیه دولت بلشویکی بجای دولت تزاری روی کار آمد. در این هنگام نخست وزیری ایران راصمصام السلطنه‌ی بختیاری بعهدده داشت.

در اول ربیع الثانی ۱۳۳۶ دولت شوروی رسماً "قرار داد ۱۹۱۵ را ملغی نمود و با از میان رفتن یک پای قرار داد، اساس آن سست و قرار داد مزبور عملاً" الفاشد.

برابرپیمان نامه‌ی ۱۹۱۵ بین روس و انگلیس، قرار براین بود که حداکثر تعداد نفرات پلیس جنوب در فارس و جنوب ایران یازده هزار نفر باشد، ولی نیروی مزبور عملاً "به هشت هزار نفر هم نرسید. این نیرو به دو بریگاد یکی در نواحی فارس و دیگری در نواحی بندر عباس و یک رژیمان در کرمان تقسیم شده بود و قریب شش هزار نفر سرباز ایرانی در آن خدمت میکردند. نیروی مزبور بهزینه‌ی انگلستان و هند، تحت نظارت و تعلیم و فرماندهی افسران انگلیسی، بعنوان حفاظ امنیت راههای جنوبی ایران، در ولایات فارس و کرمان و یزد و اصفهان بوجود آمده بود. تشکیلات مورد اشاره بدون اجازه‌ی رسمی دولت ایران و فقط باتکای موافقت نامه‌ی غیر قطعی شوال ۱۳۳۴ کابینه‌ی سپهدار تنکابنی و موافقت مشروط کابینه‌ی بعد از او یعنی دولت وثوق الدوله روی کار آمد. ژنرال سرپرسی سایکس و یک عده از افسران انگلیسی قشون هندوستان، مربیان و فرماندهان آن بودند. جراید و احزاب کرارا "به تشکیل این نیرو اعتراض کردند و

آن را بمنزله‌ی تجاوز جابرانه به حق حاکمیت ایران تلقی نمودند. دولت مستوفی-الممالک نیز آن را یک نیروی متجاوز خارجی خواند. با این وصف پس از پایان جنگ جهانی اول نیر پلیس جنوب همچنان باقی بود. سرانجام سید ضیاءالدین طباطبائی در باب انحلال آن با انگلیسها مذاکره پرداخت که نتیجه‌ی آن فقط تقلیل تعداد افسران انگلیسی پلیس جنوب بود. پس از سقوط کابینه‌ی سید ضیاء، انگلیسها به سبب عدم نیاربیه‌تشیلات مورد اشاره و یأس از امکان تحمیل مخارج آن بر دولت ایران، بکلی سازمان موصوف را منحل و همه‌ی وسایل و تجهیزات و حتی چهار پایان مربوط بآنها منهدم ساختند. ( سال ۱۳۴۰ هجری قمری ).

نخستین مسئله‌ای که پس از خاتمه‌ی جنگ جهانی اول ( ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ ) در ایران اهمیت بسزا داشت، ورود نمایندگان ایران به پاریس برای عرضه کردن دعاوی ایران به کنفرانس صلح ورسای بود، این دعاوی که در جزوه‌ای انتشار یافت، در سه قسمت استقلال سیاسی و قضایی و اقتصادی تنظیم یافته و استرداد منصرفات پیشین ایران توسط دولت سابق تزاری و دریافت غرامات مربوط نیز در آن مطرح شده بود. در سر لوحه‌ی قسمت اول، تقاضای فوری لغو قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس قرار داشت. متأسفانه به هیأت نمایندگی ایران اجازه داده نشد تا تقاضای خود را به کنفرانس صلح تقدیم نماید.

### قرار داد ۱۹۱۹

پس از انقلاب اکتبر روسیه، انگلیسها یکه تاز سیاست داخلی ایران شدند. آنها که میدیدند شمال ایران آزاد شده و ممکن است آلمانها از راه قفقاز و دریای سیاه به این قسمت دست اندازی کرده راهی بسوی هندوستان بار نمایند، از یک سو از راه بلوچستان نیرویی بخراسان آوردند و از سوی دیگر از مغرب ایران خود را به همدان و قزوین و رشت رسانیدند و در ۱۹۱۸ نیروئی تحت فرماندهی دنستر ویل از راه انرلی به باکو فرستادند و بدین ترتیب در همان روزهایی که جنگ جهانی اول سپری میشد، سراسر خاک ایران تحت نفوذ انگلیس قرار گرفت. جنگ به سود منفقین خاتمه یافت و لرد کرزن وزیر خارجه‌ی انگلیس از موقعیت استفاده کرده در اوت ۱۹۱۹ برای بستن پیمان بین ایران و انگلیس بمذاکره پرداخت. برابر شرایط این پیمان نامه مقرر شد که انگلستان تجدید سازمان مالیه‌ی قشون ایران را بعهده بگیرد و وامی

بمبلغ دو میلیون لیره به ایران بدهد، ضمناً در کشیدن راه آهن نیز به ایران کمک کند. همچنین قرار شد کمیسیونی مرکب از کارشناسان مالی تشکیل شود و در تعرفه‌ی گمرکی تجدید نظر بعمل آید. وثوق الدوله نخست وزیر ایران با تفاق انگلیس‌ها طرح این قرار داد را ریخت و برای ادارات مختلف مستشاران انگلیسی استخدام کرد. اکثر مردم ایران از این قرار داد بهیجان آمدند و میهن پرستان خطر انعقاد این پیمان را کمتر از خطر بلشویسم نمی‌دانستند. دولت وثوق الدوله بدون اینکه قرار داد را از تصویب مجلس بگذراند، آن را به مرحله‌ی اجرا گذاشت. ضمناً به مشاور مالی انگلیسی بنام سیدنی آرمیتا اسمیت اختیار داده شد که از طرف دولت قرار دادی با شرکت نفت ایران و انگلیس منعقد نماید و ضمن آن مبنائی تعیین شود که از روی آن بتوان منافع خالص شرکت مزبور را برای پرداخت حق الامتیاز بدولت ایران محاسبه نمود. قرار داد مزبور در ۲۷ دسامبر ۱۹۲۵ و ربیع الثانی ۱۳۳۹ بسته شد. در همان روز قرار داد دیگری به امضاء رسید که به موجب آن مقرر گردید شرکت نفت ایران و انگلیس جهت تسویه‌ی همه‌ی مطالبات معوقه، مبلغ یک میلیون لیره به دولت ایران بپردازد.

چون مردم ایران از انعقاد قرار داد ۱۹۱۹ ناراضی بودند و میدانستند که قرار داد مزبور ایرانرا تحت‌الحمایه‌ی دولت بریتانیا قرار میدهد، در همه جا با آن به مخالفت برخاستند. وثوق الدوله که خود آنرا امضاء کرده بود، با حبس و تبعید مخالفان و فرستادن احمد شاه باروپا و توقیف بعضی از روزنامه‌ها به اجرای مواد قرار داد مشغول شد. خوشبختانه مجمع اتفاق ملل که تازه در ژنو تأسیس شده بود - و این قرار داد برخلاف اساسنامه‌ی آن بسته شده بود - آنرا بر رسمیت نشناخت و دولت آمریکا نیز پیمان مورد اشاره را بمنزله‌ی نقض بیانیه‌ی پرزیدنت ویلسن رئیس جمهور دوره‌ی جنگ آمریکا دانسته بدولت انگلستان اطلاع داد که دولت آمریکا از این قرار داد پشتیبانی نمی‌نماید. ناچار دولت وثوق الدوله که مسئول انعقاد آن بود مجبور باستعفا گردید. مشیر الدوله حسن پیرنیا در خرداد ۱۲۹۹ شمسی و ۱۳۳۸ قمری امور دولت را بدست گرفت و قرار داد ۱۹۱۹ را موقوف الاجرا گذاشت.

بدنبال آشفتنی ناشی از ضعف دولت مرکزی، نفوذ شدید انگلیس‌ها در ایران و خرابی وضع اقتصادی کشور، یاغیان در هر گوشه سر بشورش برداشته هر یک حکومتی در داخل حکومت ایران تشکیل داده بود. در جنوب صولت الدوله‌ی قشقایی، در کردستان اسماعیل آقا سیمنقو، در گیلان احسان‌الله خان، در مازندران امیر موعید مازندرانی،



در ماکو اقبال السلطنه‌ی ماکویی، در خوزستان شیخ خزعل، در بلوچستان دوست - محمد خان و کسان دیگری در سایر بلاد سر بطنیان برداشته و دعوی خود مختاری می‌کردند.

هنگامیکه انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه آغاز شد، در آذربایجان میان سربازان روس مقیم ایران نیز اختلاف افتاد و در نتیجه آنها در ۱۹۱۸ آذربایجان را ترک گفتند. نمایندگان دولت مرکزی ایران و حنی محمد حسن میرزا ولیعهد تا این مدت در تبریز بودند. پس از عزیمت قوای روس، قدرت عملاً "بدست انجمن ملی دمکرات افتاد که اسماعیل نوبری در رأس آن قرار داشت. در این هنگام نرکان عثمانی با شتاب مواضع تخلیه شده را اشغال کردند. پیشقراولان عثمانی در هجدهم ژوئن سال ۱۹۱۸ داخل تبریز شدند. نیروی عثمانی اسماعیل نوبری را تبعید و مجد السلطنه‌ی افشار از اعیان رضائیه را بحکومت آذربایجان منصوب نمود. پس از نوبری، شیخ محمد خیابانی در تبریز قیام کرد. خیابانی بعد از سقوط تزار، فرقه‌ی دمکرات را در تبریز تشکیل داد و در دوره‌ی چهارم مجلس ملی جزو نمایندگان آذربایجان انتخاب شد. وی از مخالفین سرسخت قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بود. دمکراتهای تبریز تحت رهبری او در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۲۹۹ برای اعتراض به عملیات وثوق الدوله و دفاع از استقلال و آزادی ایران قیام کردند. این قیام شش ماه بطول انجامید و باکشته شدن خیابانی، بساط وی برچیده شد.

در اوایل سال ۱۲۹۹ شمسی دولت پیرنیا از کار برکنار شد و دولتی جای آنرا نگرفت. بموجب پیمان ویژه‌ای که در ۱۷ جمادی الآخر ۱۳۳۹ با دولت بلشویکی روسیه بسته شد، ایران دولت جدید را برسمیت شناخت و برابر این پیمان نامه، عهد نامه‌ی ترکمانچای ملغی گردید.

در تهران احمد شاه آخرین پادشاه قاجار در کمال ضعف و سستی بسر می‌برد و حکومت او دستخوش میل و خواهش سفرای انگلیس یا متنفذان و اوباش داخلی بود. خزانه‌ی دولت خالی و ارتش اسمی بی مسمی بود. امنیت وجود نداشت و از عدالت خبری نبود. در ایالات و ولایات و شهرها اثری از سلطه‌ی حکومت مرکزی بچشم نمی‌خورد. قحط و غلا بسیاری از نقاط کشور را فرا گرفته و مردم در گرسنگی بسر می‌بردند و با وجودیکه در بعضی از نقاط مملکت آذوقه فراوان بود، کسی قدرت حمل آن را نداشت. دخالت اجانب و آشفتگی اوضاع، رشتنه‌ی امور را چنان از هم گسیخته بود که یأس و ناامیدی در دل‌های وطن پرستان جا گرفته بود و همه تصور می‌کردند

بزودی کشتی کهنسال ایران در میان طوفان حوادث غرق خواهد شد. در این میان رضا خان سردار سپه موجبات انقراض دولت قاجار را فراهم آورد و با کودتای اسفند ۱۲۹۹ فصل جدیدی در تاریخ ایران گشود.

خاندان قاجار لکه‌ی ننگی بر صفحه‌ی تاریخ ایران بود. ستمکاریها، ویرانیها، قحط و غلا، انعقاد قرار دادهای شوم گلستان و ترکمانچای، استبداد کامل، نا امنی کشور و سلطه‌ی اراذل و اوباش، همه و همه از خاندان قاجار سرچشمه گرفت. اگر عباس میرزا را از این سلسله حذف کنیم، از دودمان مزبور چیزی جز بدنامی و ننگ باقی نمی‌ماند.

خواننده‌ی ارجمند می‌داند که دولت‌های روس و انگلیس چه بلاهایی بسر ایران آورده‌اند و مستشاران آنها برای از بین بردن ایران چه آفت‌هایی بودند. ملت ایران از دست این دو دولت نابکار و ستمکار چه خون دلها خورده و چه تعداد از مردان آزاده و میهن پرستش بدست آنها کشته شده یا بخاک مذلت افتادند و چه مایه نابسامانی و هرج و مرج در کشور ما بوجود آمد، و شاهان خود فروخته‌ی قاجار چگونه بملت عزیز ایران بی‌اعتنایی میکردند و برای خواسته‌های آنان کوچکترین اهمیتی قایل نبودند. اگر چنگیز و تیمور در ایران قتل و غارت کردند، نژادشان غیر ایرانی بود، ولی اینها که خود را ایرانی میدانستند نیز ایران را بباد فنا دادند، ملتش را به بند کشیدند و هستی و حیثیتش را نابود کردند. چنگیز و تیمور ایران را ویران نمودند، ولی بعداً در صدد آبادی این کشور و دلجویی مردم آن برآمدند. اما کار افراد این سلسله همه ویرانی بود. آنها هیچگاه ب فکر آبادانی ایران نبودند، بلکه روز بروز کشور را ویرانتر و مردمش را پریشانتر کردند. اگر در زمان این سلسله ایران بر باد ده اصلاحاتی هم صورت گرفت، بدست کسانی بود که خود نیز قربانی خود خواهی‌ها و هوسبازیهای این فرمانروایان خودکامه شدند.

وسایل تمدن جدید که در زمان قاجار بایران آورده شد.

وسایل تمدن جدید که بهمت وزراء و رجال و بعضی از مردم خیرخواه دوران قاجار بایران آمد بشرح زیر است.

## پستخانه

پیش از روی کار آمدن امیر کبیر، امور مربوط به پست ایران مانند قدیم بوسیله‌ی قاصد و یامچی اداره میشد. در سال ۱۲۶۷ امیر کبیر در همه‌ی شهرهای معتبر کشور بایجاد چاپخانه<sup>(۱)</sup> دست زد، شفیع خان را بالقب چاپارچی باشی بریاست چاپارخانه گماشت و حکام و ولات را وادار کرد که در جمیع شهرها و راههای قلمرو حکومتی خود چاپارخانه‌هایی ایجاد نمایند. برابر اطلاعاتیکه در دست است، در سال ۱۲۶۷ در راههای آذربایجان و گیلان و مازندران و گرگان و خراسان و فارس و کرمانشاهان، چاپارها ماهی دوبار رفت و آمد میکردند و بسته‌های پستی و مکاتیب را می‌بردند. فیروز میرزا نصرت الدوله در سال ۱۲۶۸ پانزده باب چاپارخانه‌ی مرتب در خط تهران و فارس تا سینه نمود. همچنین در سال ۱۲۶۹ در خط ساری و اشرف و در سال ۱۲۷۵ در خوی چاپارخانه‌هایی ایجاد شد. سلطان مراد میرزا حسام السلطنه در سال ۱۲۸۳ چاپارخانه‌ای در خراسان در جنب رباط زعفرانی تأسیس کرد. بطور کلی در سال ۱۳۰۴ قمری تعداد چاپارخانه‌ها به هفتاد و دو در سال ۱۳۱۰ قمری به یکصد و هفتاد و دو باب رسید. تا سال ۱۲۹۰ - قمری اداره‌ی پستخانه‌ی ایران جزء وزارت داخله بود و ریاست آنرا یکنفر بالقب چاپارچی - باشی بعهدده داشت. ولی در آن تاریخ ناصر الدین شاه پستخانه را بانضمام وزارت رسائل به میرزا علیخان امین الدوله - که در آنوقت امین الملک نامیده میشد و بعدها در سال ۱۲۹۹ لقب امین الدوله گرفت - تفویض کرد. میرزا علیخان امین - الدوله در سال ۱۲۹۱ هیأتی اتریشی را برای تنظیم اداره‌ی پست بایران آورد که ریاست آن بعهدده‌ی شخصی بنام ریدر بسود. ریدر پیش از آمدن بایران در پستخانه‌ی اتریش کار میکرد. وی در سال ۱۲۹۲ شروع باداره‌ی امور پست تهران کرد و در کمتر از یکسال اولین پست سواره‌ی منظم ایرانی را هفته‌ای یکبار بین تهران و تبریز و جلفا با شعبه‌ای از قزوین به رشت ایجاد نمود. وی در سال ۱۲۹۳ بریاست کل پستخانه‌ی ایران منصوب شد، ولی یکسال بعد از آن شغل منفصل گردید و یکنفر روسی موسوم به استال بان مقام رسید. استال دکتر آن - درس را بسمت مفتش کل اداره‌ی چاپارخانه‌ی ایران منصوب کرد. در نوزدهم شوال ۱۲۹۵ دولت

۱ - چاپار = پیک - نامه‌بر - قاصد. چاپارخانه = پست - پستخانه - اداره پست

ایران عضویت اتحاد عمومی پست بین المللی در آمد. اما پس از اندکی مدتی استال و آندرس از کار برکنار شدند و چندی امور چاپارخانه مختل ماند تا آنکه دوباره کار پست سرو صورتی گرفت و هفته‌ای دوبار از راه رشت و باکو و راه تبریز و تفریس بین ایران و اروپا و هم چنین هفته‌ای یکبار بین ایران و هند از راه بوشهر و بین تهران و مشهد و یزد و کرمان و شیراز و کرمانشاه پست برقرار شد.

چنانکه گفته شد، در سال ۱۲۹۰ اداره‌ی پست به میرزا علیخان امین الدوله واگذار شد. این شخص تا سال ۱۳۰۶ دوبار بوزارت رسید و در خلال اینمدت محمد یقلی میرزا پسر محمد ولی میرزا وزیر پست شد. پیش از میرزا علیخان امین الدوله، اشخاص زیر به ترتیب از سال ۱۲۶۷ به بعد چاپارچی باشی بوده‌اند: شعیب خان، اسماعیل خان، حاج حسین خان شهاب الملک و میرزاتقی خان. در سال ۱۲۹۷ اداره‌ی پست جزء وزارت وظایف شد که اوقاف را هم در بر می‌گرفت - و میرزا علیخان امین الدوله - چنانکه گفتیم - بوزارت پست رسید.

در آنموقع دولت برای تعمیر و تدارک لوازم چاپارخانه‌های راههای حکومتی، سالانه مبلغی پول و بابت علیق اسبهای چاپارخانه مقداری جنس بورارتخانه مزبور می‌پرداخت. از طرف وزیر پست، هر یک از راههای پستی سالانه در مقابل مبلغی به یکنفر مقاطعه داده میشد و تدارک خدومه و حیوانات برای هر منزل بر عهده‌ی این شخص بود.

اداره‌ی پستخانه تا سال ۱۳۱۲ بر عهده‌ی میرزا علیخان امین الدوله بود و چون وی از کار کناره گرفت، آنرا به پسر خود میرزا محسن خان معین الملک واگذار کرد. در رمضان ۱۳۱۴ که میرزا علیخان امین الدوله رئیس هیأت وزراء و زیرداخله شد، چند نفر بلژیکی را برای اداره‌ی گمرک ایران استخدام کرد. از جمله این چند نفر نوز بود که ابتدا رئیس اداره‌ی گمرک در تهران شد، سپس ریاست کل گمرک ایران را بدست آورد و در سال ۱۳۲۱ بوزارت گمرک و پست رسید و با آنکه در کارهای مربوط به پست و گمرک چندان با امانت و درستی رفتار نکرد و تا نوانست از اغتشاشات داخلی ایران استفاده نمود و جیب خود را پر کرد، باز تشکیلات پستخانه‌ی جدید مدیون خدمات او و بلژیکیهای دیگر است که ریاست پستخانه و گمرک اغلب نواحی مهم مملکت در دست ایشان بود. اما در سال ۱۳۲۵ همه‌ی کارهای گمرکی و پستی از نوز و همراهانش گرفته شد و پست و گمرک بانضمام تلگرافخانه وزارت مستقلی را تشکیل داد، منتهی ریاست اداره‌ی پستخانه و تفتیش پستخانه‌ی

ایالات بعهدہ، دو نفر از بلژیکی‌ها گذاشته شد.

### تلگرافخانه

اولین خط تلگراف در زمان ناصرالدینشاه احداث گردید. در سال ۱۲۷۴ بدستور او خط تلگرافی بین قصر گلستان و باغ لاله‌زار کشیده شد و در سال ۱۲۷۵ علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه خط دیگری را تا سلطانیه برقرار کرد و بعد از آن بتدریج چند خط تلگرافی دیگر بتوسط حکومت هند و کمپانی تلگراف هند و اروپا بدست خود دولت ایران دایر گردید. امتیاز خط تلگراف بین جلفا و تهران از راه تبریز بکمپانی انگلیسی تلگراف هند و اروپا مقیم مسکو که نحت حمایت دولت روسیه بود واگذار شد. طول این خط ششصد و نود کیلومتر بود و سه سیم داشت که دو سیم آن متعلق بکمپانی مذکور و سومی از آن دولت ایران بود. امتیاز خطوط تلگرافی که بدولت انگلیس داده شد از اینقرار بود: خط بین خانقین و تهران و بوشهر، خط بین تهران و بوشهر و خط بین تهران و سرحد بلوچستان. امتیاز خط تلگراف بین تهران و خانقین و بوشهر در رمضان سال ۱۲۸۵ به انگلیس داده شد. در اواسط سال ۱۲۸۱ یک سیم بین خانقین و همدان و تهران و اصفهان بشیراز دایر گردید که مربوط بمخابرات داخله و خارجه بود. اما در سال ۱۲۸۲ امتیاز احداث سیم دیگری که مختص بمخابرات اروپا بود بدولت مزبور واگذار و در ضمن قرار شد پس از انقضای مدت امتیاز، تمام سیمها و عماراتی که بنا شده بدولت ایران تعلق گیرد. در سال ۱۲۸۴ اداره‌ی زمینس آلمانی و برادران امتیاز خطی را گرفت که از لندن و راه آلمان و روسیه مستقیماً بتهران می‌آمد و منحصر بمخابرات هندوستان بود. این خط در سال ۱۲۸۶ شروع بکار کرد و زمینس امتیاز خود را بکمپانی انگلیسی مقیم مسکو موسوم بکمپانی تلگراف هند و اروپا واگذار نمود. در سال ۱۲۸۸ قراردادی در مورد احداث سیم دیگری میان تهران و بوشهر، بین میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه‌ی وقت و رونالد تامسن کفیل سفارت انگلیس در ایران منعقد گردید. این قرار داد بعداً تا سال ۱۳۲۲ تمدید شد. در سال ۱۳۱۹ امتیاز دیگری در مورد احداث خط تلگرافی مرکب از سه سیم بین تهران و سرحد بلوچستان بسته شد که از کاشان و یزد و کرمان میگذشت. مدت امتیاز تا سال ۱۳۴۳ بود. در سال ۱۳۲۷ یعنی در زمان استبداد صغیر، بین دولتین ایران و انگلیس به نمایندگی میرزا جواد خان سعد الدوله و بارکلی قرار داد جدیدی

منعقد شد که مدت امتیاز خطوط تلگرافی را که در دست حکومت هند بود تا سال ۱۳۶۳ تمدید میکرد. همه‌ی خطوط مزبور در سال ۱۹۱۹ میلادی از طرف دولت انگلیس بدولت ایران واگذار شد.

### راه آهن

در سال ۱۳۵۶ امین‌السلطان ناصرالدین‌شاه را بفرنگ برد. در این سفر ( سفر سوم ) ناصرالدین‌شاه ضمن اقامت خود در لندن یک سلسله امتیازاتی به بارون جولیبوس رویت‌ر داد که از آن جمله امتیاز کشیدن راه‌آهن در بعضی از قسمتهای ایران بود. اما این امتیاز و امتیازات دیگر بعللی لغو گردید و تا سال ۱۳۵۵ هجری قمری در زمینه احداث راه‌آهن کشور اقدامی صورت نگرفت. تنها از آن تاریخ ببعد بود که دولت ایران برای کشیدن راه‌آهن در بعضی از نقاط کشور امتیازاتی بخارجیها داد. حاج محمدحسن اصفهانی امین‌الضرب نیز برای توسعه اقتصادیات کشور با استقرار راه‌آهن مبادرت ورزید. در اینجا بشرح امتیازات مزبور و وضع راه‌آهنهای قدیمی ایران می‌پردازیم:

۱- در سال ۱۳۵۵ هجری قمری دولت ایران امتیاز استخراج زغال سنگ پشند و احداث خط آهن از تهران به آن ناحیه را به بواتال فرانسوی داد که در آن تاریخ در مؤسسه چراغ‌گاز تهران کار میکرد. پس از چندی قرار شد شخص مزبور استقرار راه‌آهن پشند برشت و تهران و خلیج فارس را نیز بعهده بگیرد. بواتال برای نمونه راه‌آهن تهران - حضرت عبدالعظیم را بطول ۸۷۵۰ متر کشید. اما از آنجا که صاحب امتیاز مزبور نتوانست از عهده‌ی انجام مقررات امتیازنامه برآید و اتفاقاً در سال ۱۳۳۳ بر اثر مرض وبا مرد - دولت امتیاز مزبور و خط آهن تهران - حضرت عبدالعظیم را بشرکت بلژیکی واگن برقی واگذار کرد.

۲- حاج محمد حسن امین‌الضرب در سال ۱۳۵۸ قمری برای استخراج معادن حوالی شهر آمل و سرعت حمل و نقل آن از این ناحیه به بندر محمودآباد، خط آهنی بطول شانزده کیلومتر کشید.

۳- دولت ایران در سال ۱۳۳۱ امتیاز احداث خط آهن نهریز جلفا و خط فرعی دیگری را از صوفیان به بندر شرفخانه، به بانک استقراضی روس داد و بانک مزبور تا سال ۱۳۳۴ آن خطوط را کشید. این راه‌آهن پس از بروز انقلاب ۱۹۱۷

روسیه بموجب قرارداد اقتصادی بدولت ایران واگذار شد.

۴ - نظر باینکه روسیه که در دوران جنگ بین‌الملل اول در شمال غربی آذربایجان با عثمانیها زد و خورد داشت تا بایزید پیش رفت و آن ناحیه را اشغال نمود، برای حمل مهمات جنگی و سرعت عمل در انتقال نظامیان از قفقازیه بمیدان جنگ، ب فکر کشیدن راه‌آهنی از قفقازیه به بایزید افتاد. این راه‌آهن از ایستگاه شاه تختی در قفقاز شروع و پس از گذشتن از رود ارس و شهر باکو به بایزید مربوط میشد. طول خط مزبور در خاک ایران یکصد و بیست فرسنگ بود.

۵ - یکی دیگر از خطوط آهن، خط میرجاوه در نقطه‌ی سرحدی بلوچستان بزاهدان بود. این خط را انگلیسها در دوران جنگ بین‌الملل اول ( ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ ) از لحاظ سوق‌الجیشی ساخته بودند و اصلاً " دنباله‌ی خط آهن کته به میرجاوه بود که میخواستند آنرا بمشهد امتداد دهند. طول خط مورد اشاره در ایران ۱۶۷ کیلومتر بود.

۶ - خط آهن سیاه‌وزان در خاک طالش راه دیگری بود که روسها آنرا برای حمل زغال و هیزم و برنج و سنگ به بندر انزلی ایجاد کرده بودند.

۷ - از دیگر راههای قدیمی ایران که برای حمل مال‌التجاره کشیده شد، خط رشت به پیله‌بازار بود که در سال ۱۳۲۵ قمری توسط روسها احداث شد و ۹ کیلومتر طول داشت.

هنگامیکه امتیاز خط آهن جلفا و تبریز ب بانک استقراضی روس داده شد، امتیاز خط آهن محمره ( خرمشهر ) تا خرم‌آباد نیز در ماه صفر ۱۳۳۱ بشرکت خط آهن ایران متعلق بانگلیسها واگذار گردید و قرار شد نقشه‌برداری این خط توسط اعضای آن شرکت یعنی لنج و سلیگمن و گرین وی شروع شود، اما راه‌آهن مزبور در آن تاریخ کشیده نشد.

### ضرابخانه

شاردن فرانسوی که در زمان صفویه ( شاه عباس دوم و شاه سلیمان ) دوبار ( ۱۵۷۶ و ۱۵۸۸ ) بایران آمد، در سفرنامه‌ی معروف خود مینویسد: " ... در آن دوره چرخ سکه‌زنی در ایران مورد استفاده نبود و سکه را بوسیله‌ی چکش درست می‌کردند. ... حقی که پادشاه ایران بابت ضرب سکه میگرفت، نسبت بکشورهای

دیگر زیادتر بود. "

تا دوره‌ی ناصرالدین‌شاه هر یک از شهرهای عمده‌ی ایران ضرابخانه‌ی جداگانه داشت و دولت یکنفر را بعنوان معیر در هر یک از آنها میگماشت. بهمین سبب در نقش و عیار سکه‌های نواحی مختلف اختلافاتی پدید می‌آمد. ناصرالدین‌شاه در اوایل سلطنت خود آلات و ادوات ضرابخانه را از اروپا بایران آورد و ابراهیم‌خان آبدار-باشی (امین‌السلطان) را بریاست ضرابخانه انتخاب نمود. بعد از وی یعنی از سال ۱۳۵۵ ریاست ضرابخانه به حاج محمد حسن اصفهانی امین‌الضرب داده شد. در آن تاریخ اداره‌ی ضرابخانه جزء وزارت مالیه و دارای هفتاد عضو بود. در سال ۱۳۵۷ بانک شاهنشاهی ایران تاسیس شد و اداره‌ی ضرابخانه در دست این بانک قرار گرفت. در سال ۱۳۱۳ پس از جلوس مظفرالدین‌شاه ضرابخانه جزو وزارت داخله شد. در سالهای ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ وزارت داخله بانضمام وزارت خزانه بتوسط مرتضی قلیخان صنیع‌الدوله اداره میشد. در سال ۱۳۱۵ میرزا علیخان امین‌الدوله عده‌ای از بلژیکیها را برای تنظیم امور مالی ایران استخدام نمود که از آن جمله انگلس بود. انگلس مأمور اداره‌ی ضرابخانه شد و در این کار خدمات شایانی عرضه داشت. در واقع ضرابخانه‌ی ایران بر اثر همت وی تاسیس شد و بصورت ضرابخانه‌های جدید دنیا درآمد.

پس از تغییر حکومت ایران و اعطای مشروطیت در سال ۱۳۲۴، ضرابخانه‌ی ضمیمه‌ی اداره‌ی خزانه گردید و در مدت استبداد صغیر که از ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ تا ۲۴ جمادی‌الآخری ۱۳۲۷ طول کشید، محمدعلیشاه ریاست ضرابخانه را به حاج محمد اسماعیل آقای آذربایجانی معروف به مغازه واگذار کرد.

شوستر در کتاب اختناق ایران مینویسد: ضرابخانه‌ی این کشور میتواند ماهی هفت هزار تومان پول سکه بزند. تا سال ۱۳۲۸ اشخاص متفرقه نقره را وارد میکردند و برابر قرارداد مخصوصی برای ضرب سکه بدولت میدادند و اگر نقره بموقع نمیرسید، ضرابخانه از کار می‌افتاد. بهمین جهت دولت شخصا "انحصار واردات نقره را در دست گرفت و از آن پس ضرابخانه منظمًا "مشغول بکار شد.



## چاپخانه

اولین مطبعه‌ای که بایران آمد باصمه‌خانه (بترکی بصمه‌خانه (۱) یا باصمه‌خانه) معروف شد؛ چنانکه آنژدوسن ژوزف از مبلغین فرقه‌ی نصارای شهر تولوز فرانسه در کتاب لغت فرنگی و فارسی خود که در حدود سنه‌ی ۱۵۸۱ تألیف کرد و آنرا در سال ۱۵۹۶ هجری بطبع رسانید، تحت عنوان کلمه‌ی باصمه‌خانه اینطور می‌نویسد:

"مبلغین نصارا بصمه‌خانه‌ی عربی و فارسی در عبادتخانه‌ی خودشان در اصفهان دایر کرده بودند و هنوز هم دایر است و آرامنه نیز در جلقا بصمه‌خانه‌ی ارمنی دارند." بعد از این جمله می‌گوید: "هیچکدام از مطبعه‌ها پیشرفت نکرده و این‌مسأله بعلت خشکی مفرط هواست." از عبارت فرانسه (اجداد ما) که در آن کتاب آمده است استنباط می‌شود که مطبعه‌ی مزبور در اوایل قرن یازدهم هجری وارد ایران شد.

با اطلاعاتی که در دست است میدانیم که مبلغین مسیحی کاتولیک در ابتدای همان قرن باصفهان آمده‌اند. معروفترین مبلغی که بایران آمد سیمون مرالس نام داشت و ترتیب اعزامش ازینقرار بود که فیلیپ دوم پادشاه اسپانیابنایب السلطنه‌ی خود در شهرگوئا پایتخت مستعمراتی آن دولت دستور داد برای اشاعه‌ی مذهب مسیح درایران یک نفر را باین سرزمین بفرستد. ماسکارناس نایب‌السلطنه، سیمون مرالس را ماء مور انجام این مهم کرد. این شخص علاوه بر مقام شامخی که در عالم روحانیت داشت، بزبان فارسی نیز آشنا بود. بعد از فیلیپ دوم پسرش فیلیپ سوم که میخواست مانند پدرش روابطی با ایران داشته باشد، بحکومت هندوستان دستور داد کسی را بایران گسیل دارد. این بار نایب‌السلطنه‌ی هندوستان هیاءنی از کشیشان طریقه‌ی اگوستن را بخدمت شاه عباس کبیر فرستاد که اعضای مهم آن کریستف و آنتوان دوگوئا نام داشتند (۱۵۱۱ هجری). بنابراین تاریخ پیدایش مطبعه را درایران باید بین سنوات ۱۵۲۵ و ۱۵۳۵ دانست که توسط همین مبلغین دایر شد و بوسیله‌ی آن بعضی اوراق بزبان عربی و فارسی در ادعیه واذکار مسیحی

۱ - بصمه یا باصمه ترکی و در ترکی عثمانی اسم مصدر از فعل بصمق است و بمعنی عمل طبع و چاپ استعمال می‌شود. در زمان مغول تصویر پادشاهان را بصمه می‌گفتند.

بچاپ رسید.

در جلفای اصفهان هم آرامنه از قدیم‌الایام چاپخانه‌ی ارمنی دایر کرده بودند. بنا بقول هوتوم شیندلر: "تقریباً" سی سال بعد از آنکه شاه عباس اول (در سال ۱۰۱۳) چند هزار خانواده‌ی ارمنی را از جلفای قفقازیه باصفهان کوچ داد و در نزدیک آن شهر ساکن کرد، در این مطبعه کتب متعددی با حروف ارمنی بچاپ رسید که تاریخ چاپ آنها سال ۱۰۵۰ قید شده و در کتابخانه‌ها موجود است. بعضی از حروف قدیم ارمنی مطبعه‌ی مزبور هنوز در کلیسای جلفا باقی است" در دائره‌المعارف بریتانیا تحت عنوان ادبیات ارمنی، از یکورق بزرگ بزبان ارمنی چاپ جلفای اصفهان که در سال ۱۰۵۰ بطبع رسیده، یاد شده است. ورقه‌ی مزبور مربوط به مسائل دینی است.

از آنچه گفته شد معلوم می‌شود که ایرانیان قبل از عثمانی‌ها مطبعه عربی وارد کردند، چه در عثمانی مطبعه‌ی عربی در سال ۱۱۴۱ دایر گردید و ترجمه‌ی ترکی صحاح جوهری با آن حروف بچاپ رسید. خود ایرانیها اساساً در صدد آوردن مطبعه بایران نبودند و سالهای دراز از این مسأله آگاهی نداشتند. شاردن در کتاب خود مینویسد: "ایرانیان بکرات در صدد آوردن مطبعه و بکار انداختن آن برآمده‌اند و بمنافع آن نیز اطلاع دارند، اما تا بحال بانجام این امر موفق نشده‌اند، برادر وزیر اعظم که در نظر شاه بسیار مقرب است، در سال ۱۰۸۷ از من درخواست کرد عده‌ای کارگر از فرنگستان برای آموختن فن چاپ بایران بیاورم و از شاه هم در این خصوص اجازه داشت، اما وقتیکه موضوع پول بمیان آمد، همه چیز بر هم خورد." کار آوردن مطبعه بایران متجاوز از یکصدسال بتعویق افتاد تا آنکه در دوران سلطنت فتحعلیشاه اولین مطبعه در تبریز دایر گردید، در باب این مطبعه شیندلر چنین می‌نویسد: "در سال ۱۲۲۳ شخصی موسوم به آقا زین‌العابدین تبریزی اسباب و آلات مختصر باسمه‌خانه را به تبریز آورد و تحت حمایت عباس‌میرزا نایب‌السلطنه که در آن زمان حکمران آذربایجان بود مطبعه‌ی کوچک سربی برقرار ساخت و بعد از مدتی کتابی را موسوم به فتحنامه بچاپ رسانید. این نخستین کتابی بود که در ایران با حروف عربی چاپ شد و مؤلف آن میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، شرح جنگهای دولتین روس و ایران را در سال ۱۲۲۲ بیان کرده است."

فتحعلیشاه در سال ۱۲۴۰ میرزا زین‌العابدین را بدارالخلافت احضار کرد و این شخص بدستور منوچهر خان معتمدالدوله قرآن مجید میرزای تبریزی را که بقرآن

معتمدی معروف است، بچاپ رسانید. برای آموختن فن چاپ، عده‌ای نزد میرزا زین‌العابدین به شاگردی مشغول شدند که یکی از آنها میرباقر بود. میر باقر بعدها نسخه‌ی ناسخ‌التواریخ تالیف لسان‌الملک سپهر را چاپ کرد. در کتاب مآثر سلطانی که در اواخر ماه رجب ۱۲۴۱ توسط ملا محمد باقر تبریزی در تبریز بچاپ رسید، ضمن شرح مطبعه، اشاره‌ای به میرزا زین‌العابدین تبریزی وجود دارد که میگوید: میرزای مزبور باهتمام منوچهر خان معتمدالدوله مجلداتی را از کتب جدید بچاپ رساند. پس از فوت عباس میرزا در سال ۱۲۴۹، بساط مطبعه‌ی تبریز برچیده شد. در سال ۱۲۴۶ یکنفر روسی مطبعه‌ی کوچک سنگی به تبریز آورد. این مطبعه از سال ۱۲۵۶ شروع بکار کرد. در سال ۱۲۵۹ شخصی بنام آقا عبدالعلی مطبعه‌ی سنگی بتهران وارد نمود و در همان سال کتاب المعجم فی آثار ملوک‌العجم تالیف میرزا عبدالله بن فضل‌الله را بچاپ رساند. همچنین تاریخ پطر کبیر در مطبعه‌ی مزبور بزیورطبع آراسته شد. آقا عبدالعلی پس از چندی مطبعه‌ی خود را به آقا میرباقر واگذار کرد. شیراز و اصفهان بترتیب در سالهای ۱۲۵۴ و ۱۲۶۰ دارای مطبعه‌ی سنگی شدند و قرآن مجید (شیراز) و رساله‌ی حسینیه (اصفهان) در آنها بچاپ رسید. آنچه تا بحال گفته شد مربوط به تحقیقات شیندلر بود. اما در کتاب "چاپخانه در خارج از فرنگستان" که بزبان فرانسه نوشته شده و مؤلف آن با نام مستعار "یک کتاب‌شناس" تاریخ چاپخانه را در همه‌ی شهرهای دنیا - غیر از فرنگستان - بترتیب حروف تهجی اسامی شهرها و ممالک ذکر کرده است، در خصوص اولین مطبعه در ایران تحت عنوان تبریز چنین می‌نویسد: دکتر کوتون میگوید: "در سال ۱۲۲۹ هجری جوانی موسوم به میرزا جعفر اولین مطبعه را در تبریز دایر کرد و اولین کتابی که در آنجا بچاپ رسید، گلستان سعدی بود. "گلستان مزبور بقول ساسی و کاترمر در سال ۱۲۴۱ و بقول کوتون در سال ۱۲۴۲ بچاپ رسید. غیر از کتاب گلستان، کتابی دیگر معروف بتاریخ قاجاریه تالیف عبدالرزاق بن نجف - قلی نیز در آن مطبعه چاپ شد. همچنین در کتاب "چاپخانه در خارج از فرنگستان" تحت عنوان تهران، شرحی بنقل از روزنامه‌ی آسیایی مبلغین انگلیسی درباره‌ی کتب چاپ شده‌ی تهران آمده است که میگوید: آن کتب در چاپخانه‌ی معتمدالدوله باهتمام ملاعباسعلی بچاپ رسیده است، و اسامی بعضی از آن کتابها را نیز ذکر می‌نماید. در رساله‌ای که مرحوم میرزا محمدعلیخان تربیت در خصوص چاپخانه‌های ایران تالیف کرده و موسوم به "ورقی از دفتر تاریخ مطبوعات ایرانی و فارسی" است، چنین

می‌خوانیم: " در حدود سال ۱۲۴۰ عباس میرزا نایب السلطنه، میرزا جعفرخان تبریزی را بمسکو فرستاد که یک دستگاه چاپخانه‌ی سنگی بیاورد و آن صنعت را نیز بیاموزد. وی دستگاهی به تبریز آورد و دایر کرد. " شهدی اسد آقا با سمه‌چی معروف به تبریزی که خودش در وقت تألیف کتاب یعنی در سال ۱۳۳۰ قمری زنده بود و مطبعه‌ی قدیمش هنوز در تبریز دایر است، روایت میکند که میرزا صالح شیرازی میرزا اسدالله از اهالی فارس را با مخارج زیاد برای یاد گرفتن صنعت چاپ به سن پترزبورگ فرستاد. مشارالیه پس از مراجعت به تبریز بدستیاری آقارضا مطبعه‌ی سنگی تأسیس نمود و اولین نسخه‌ای که در آن مطبعه چاپ شد، قرآن مجید بخط میرزا حسن خوش‌نویس معروف بود. بعد از پنج سال میرزا صالح شیرازی این مطبعه را با اجزاء و عمال آن بتهران خواست و اولین کتابی که در تهران در مطبعه‌ی مزبور بچاپ رسید، دیوان میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله متخلص به نشاط بود.

در کتاب موسوم به "کتاب‌شناسی شرقی" تألیف زینگر، در کتاب "کتاب‌شناسی ایران" تألیف شوآب و کتاب "فهرست کتب عربیه و فارسیه و ترکیه‌ی مطبعه در اسلامبول" تألیف برنهارد دورن چاپ پترزبورگ، اسامی کتب زیادی از قدیمی‌ترین مطبوعات ایران ثبت است که چند فقره از آنها را ذیلاً بیان می‌کنیم: رساله‌ی حسینیه چاپ اصفهان ( بقول زینگر در ۱۲۴۴ و بقول دورن در ۱۲۴۸ )، قرآن چاپ شیراز در ۱۲۴۵، محرق‌القلوب نراقی چاپ تهران ( بگفته‌ی شوآب در ۱۲۳۹ و بگفته‌ی دورن در ۱۲۴۸ )، جلاء‌العیون و عین‌الحیات و حیات‌القلوب و مفتاح‌النبوه در ۱۲۴۰، نخبه‌ی کلباسی چاپ اصفهان در ۱۲۴۹، گنجینه‌ی معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب متخلص به نشاط چاپ تهران، در (۱۲۶۶). علاوه بر کتبی که ذکر شد، اسامی کتابهای متعدد دیگری در مآخذ مزبور موجود است که از سال ۱۲۲۹ بعد در تبریز و تهران و اصفهان بچاپ رسیده است.

برای مزید اطلاع این نکته را یادآور می‌شویم که در کتاب "مشاهیرالشرق" تألیف جرجی زیدان ضمن شرح حال ناصرالدین‌شاه، ظاهراً " بنقل از قول میرزا مهدی در جریده‌ی حکمت فارسی طبع مصر آمده است که اولین مطبعه را عباس میرزا نایب‌السلطنه در تبریز تأسیس کرد. وی میرزا صالح شیرازی و میرزا محمد جعفر تبریزی مشهور بامیر را به پترزبورگ فرستاد و آنها چهارده دستگاه اسباب یعنی چرخ مطبعه‌ی سنگی طرز قدیم را بایران آورده در تبریز چاپخانه‌ی تأسیس کردند. انتشار روزنامه‌ی فارسی در تهران در حدود سال ۱۲۵۳ - که میرزا صالح شیرازی

دایر کرده بود و با چاپ سنگی منتشر میشد - نشان می‌دهد که ناه‌سیس چاپ سنگی در تهران قدیم‌تر از آنست که هوتوم شیندلر یادداشت کرده است. پس از تبریز و تهران و ظاهراً " بعد از شیراز و اصفهان، اولین شهری که مطبعه در آن پیدا شد شهر ارومیه بود که در سال ۱۲۵۶ دعوات مسیحی آمریکائی در آنجا چاپخانه‌ی سربی بزبان عربی و سریانی و انگلیسی دایر نمودند. دکتر پرکین که یکی از مبلغین آمریکائی در ارومیه بود، در کتاب " هشت سال در ایران " راجع به اولین مطبعه‌ی مبلغین مسیحی چنین می‌نویسد: " در هفتم نوامبر ۱۸۴۵ میلادی (۱۲ رمضان ۱۲۵۶) بریث مطبعه‌چی از آمریکا برگشت و مطبعه‌ای را که کوچک و قابل حمل بود آورد و در بیست و یکم نوامبر (۲۶ رمضان) آن را بکار انداخت و بعضی قطعات دعا بزبان سریانی در مطبعه‌ی مزبور چاپ شد. مسلمانان تبریز از آمدن مطبعه خشنود نبودند و منجم‌باشی ارومیه با داری ما رجوع کرد و تقاضای چاپ تقویم خود را برای سال ۱۲۵۷ نمود. در سی نوامبر (۵ شوال) شروع بطبع زبور در زبان سریانی قدیم کردیم. "

با آنکه بوشهر، مشهد، انزلی، رشت، اردبیل، همدان، خوی، یزد، قزوین، کرمانشاه، گروس و کاشان ابتدا چاپ سربی وارد کردند، تا مدتها از آن نوع چاپخانه استفاده بعمل نیامد و در عوض، چاپ سنگی دایر گردید. در سال ۱۲۹۵ ناصرالدین‌شاه بهنگام مسافرت بفرنگستان چندی در استانبول توقف کرده یک دستگاه چاپخانه با حروف عربی و فرنگی بقیمت پانصد لیره‌ی عثمانی خرید و آنرا با یک نفر حروفچین بتهران فرستاد. این چاپخانه از بدو ورود بلااستفاده بود، تا آنکه در سال ۱۲۹۷ بارون لویی دونرمان اجازه‌ی نشر روزنامه‌ی فرانسه‌ی پاتری (وطن) را تحصیل کرد و در همانسال مطبعه را بکار انداخت. بسال ۱۳۱۷ قاسم‌خان پسرعلیخان والی ملقب بسردار همایون یک دستگاه مطبعه‌ی سربی در تبریز تهیه نمود. در همان اوقات یک چاپخانه‌ی کوچک هم در اداره‌ی محمدعلی میرزا ولیعهد ایجاد گردید که شرح نهج-البلاغه تالیف ابن‌ابی‌الحدید را در آنجا بچاپ رساندند. این مسأله را باید متذکر شد که مدتها پیش از رواج چاپخانه در مشرق زمین، چاپ و انتشارات با حروف عربی و نشر کتب عربی و فارسی در اروپا معمول بود. قرآن، تفسیر و کتب علمی مسلمین در فرنگ بطبع می‌رسید و غالباً در مشرق‌زمین از روی همین چاپها دوباره چاپ می‌شد. در اروپا قرآن مجید در حدود سه قرن ونیم پیش بطبع رسید، در صورتیکه در ممالک اسلامی طبع آن دویست سال بعد از آن تاریخ انجام گرفت.

## روزنامه

لفظ روزنامه و روزنامه‌جه از قرون اولیه‌ی اسلام در ایران معمول بوده و در کتب قدیم درج می‌شده است. در *بینیمة‌الدهر* ثعالبی لغت روزنامه‌جه کرارا "آمده است. در بعضی از کتب ذکری از روزنامه‌ی صاحب‌بن عباد رفته و معلوم می‌شود که روزنامه در آن اوقات بمعنای شرح گزارش و یادداشت‌های روزانه بوده است. در قرون اخیر روزنامه معنای گزارش وقایع‌نگاران دولتی را بخود گرفت که از ولایات و ایالات اخبار جاری را بدولت می‌نوشتند؛ چنانکه در روزنامه‌ی وقایع‌اتفاقیه که در زمان میرزا تقی‌خان امیرکبیر و بعد از آن منتشر می‌شد، اخبار نواحی مختلف ایران را می‌نوشتند و مقصود از وقایع، اخبار خبرنگاران رسمی بود نه روزنامه‌ی چاپی. نام اولین روزنامه‌ای که بروش جرائد فرنگستان چاپ شد، بطور تحقیق معلوم نیست. بنا بمندرجات کتاب (چاپخانه درخارج از فرنگستان)، در سال ۱۲۱۳ قمری مطابق با ۱۷۹۸ میلادی روزنامه‌ی ایرانی اخبار ایران در هندوستان منتشر شد. در صورت صحت این گفته، احتمال کلی دارد که این روزنامه بزبان فارسی بوده و ممکن است اسم آن اخبار فارسی بوده باشد، چون اخبار را در هندوستان روزنامه می‌گویند. اولین روزنامه‌ی چاپی که بزبان فارسی در خود ایران بطبع رسید و انتشار یافت، روزنامه‌ی بود که در سال ۱۲۵۳ توسط میرزا محمد صالح مهندس شیرازی با چاپ سنگی در تهران منتشر شد. میرزا صالح مدتی در انگلستان تحصیل کرد و پس از بازگشت بایران، در شهر تبریز با آلات و ادواتی که به‌مراه آورده بود، در صدد تاسیس چاپخانه و روزنامه برآمد. چنانکه گفتیم، وی در سال چهارم سلطنت محمد شاه قاجار روزنامه‌ی دولتی را منتشر ساخت. این روزنامه ماهی یکبار انتشار می‌یافت و تاریخ انتشار شماره‌ی اول آن دوشنبه ۲۵ محرم ۱۲۵۳ بود. روزنامه‌ی مزبور باقطع بزرگ یکورقی و چاپ سنگی و کاغذ خان بالغ بچاپ می‌رسید، نام خاصی نداشت و در آخر صفحه‌ی اول آن نشان دولتی ایران بچشم می‌خورد. همین روزنامه است که بعدها با تغییراتی چند بصورت روزنامه‌ی وقایع‌اتفاقیه درآمد. میرزا صالح سه ماه پیش از انتشار شماره‌ی اول روزنامه‌ی خود در اواخر ماه رمضان ۱۲۵۲ طلبعه‌ای منتشر ساخت که در واقع خود شماره مخصوصی بود و بوسیله‌ی آن انتشار روزنامه را بمردم اطلاع داد. روزنامه‌ی میرزا محمد صالح تا سال ۱۲۵۵ انتشار می‌یافت.

دومین روزنامه‌ای که در ایران منتشر شد روزنامه‌ای بود بزبان سریانی موسوم به "زارات بار" که در شهر ارومیه بچاپ می‌رسید. روزنامه‌ی مزبور از طرف مبلغین آمریکائی برای اهالی آذربایجان انتشار می‌یافت. این روزنامه در هر ماه یک شماره بیرون می‌داد و شماره‌ی اول آن در شانزدهم صفر ۱۲۶۷ از چاپ خارج شد.

سومین روزنامه‌ی ایرانی، روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه بود که بزبان فارسی منتشر می‌شد. شماره‌ی اول این روزنامه در جمعه پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ انتشار یافت. وقایع اتفاقیه بدستور و تشویق میرزاتقی‌خان امیرکبیر و مدیریت حاج‌میرزا جبار تذکره‌چی که پیش از آن تاریخ قونسول ایران در بغداد بود منتشر میشد. چنانکه در مبحث مخصوص با اقدامات امیرکبیر اشاره کردیم، ادوارد برجس که از طرف عباس‌میرزا نایب‌السلطنه برای امور مربوط به چاپخانه و مطبوعات از انگلیس استخدام شده بود، جهت مترجمی و مباشرت روزنامه‌ی مزبور انتخاب گردید. این شخص مقالات علمی و اطلاعات مفیدی را ترجمه و در وقایع اتفاقیه چاپ می‌کرد. وقایع اتفاقیه روزنامه‌ی بود هفتگی که با چاپ سنگی بطبع می‌رسید و تا شماره‌ی ۶۵۶ مرتباً "هر هفته بیرون می‌آمد، ولی از آن ببعد بطور نامرتب انتشار می‌یافت.

پس از روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه، روزنامه‌های متعددی در تهران و تبریز تاسیس و منتشر شد. تا آنجا که اطلاع داریم، قدیمترین روزنامه‌ای که بعد از وقایع اتفاقیه انتشار یافت، جریده‌ای در تبریز بود، چه در شماره‌ی اول سال ۱۲۷۵ وقایع اتفاقیه خبری راجع به آن دیده میشود و از آن خبر معلوم میگردد که روزنامه‌ی مورد اشاره در حدود ماههای رجب و شعبان آن سال در تبریز انتشار می‌یافته و گویا اسم آن آذربایجان بوده است.

روزنامه‌ی مفرح‌القلوب نیز یکی از روزنامه‌هائیکه از سال ۱۲۷۲ بزبان فارسی در بندر کراچی هندوستان منتشر شد. در اوایل ناشر آن محمد شفیع بود، در سال ۱۲۸۷ مقالات و نوشته‌های آن امضای میرزا مخلص‌علی صاحب را داشت و در سال ۱۳۰۲ ناشران آن میرزا محمد جعفر و میرزا محمد صادق کنسول ایران در کراچی بودند. روزنامه‌های دیگر فارسی که در خود ایران انتشار می‌یافت، عبارت بود از: روزنامه‌ی ملتی، روزنامه‌ی علمیه‌ی دولت‌علیه‌ی ایران، روزنامه‌ی دولت‌علیه‌ی ایران و روزنامه‌ی مریخ.

چنانکه می‌دانیم، در سال ۱۲۸۳ ناصرالدین‌شاه اداره‌ی امور کشور را بین وزارتخانه‌هایی چند تقسیم کرد. از جمله اداره‌ی وزارت علوم و صنایع و تجارت و

مدرسه‌ی دارالفنون و دارالطباعة را به علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه واگذار نمود. در همان سال روزنامه‌ای با اسم روزنامه‌ی ملت سنی‌های ایران منتشر شد که پس از انتشار سه شماره از آن، به روزنامه‌ی ملتی معروف شد. وجه تسمیه‌ی روزنامه‌ی مزبور به ملتی آن بود که روزنامه‌های دیگر مانند وقایع اتفاقیه روزنامه‌های رسمی بودند و هر کسی حق درج مقاله را در آنها نداشت. برای آنکه فکر آزادی مطبوعات و انتشار مقالات بین مردم توسعه یابد، شاه روزنامه‌ی ملتی را اجازه‌ی تاسیس داد. در شماره‌ی اول این روزنامه این عبارت دیده می‌شود: "از جانب سنی‌الجوانب همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه امر و مقرر است که روزنامه‌ی ملتی بر سبیل آزادی نگارش یابد، تا خاص و عام از فواید آن بهره یابند." گویا نویسنده‌ی مقالات این روزنامه که بدون امضاء چاپ می‌شد، حکیم سامانی بوده است. روزنامه ملتی ماهی یکبار با چاپ سنگی در مطبعه‌ی دارالانطباعات دولتی واقع در مدرسه‌ی دارالفنون بچاپ می‌رسید و مندرجات آن بیشتر مربوط به شرح احوال شعرای قدیم و جدید ایران و وقایع دربار بود. روزنامه علمی دولت علیه‌ی ایران نیز در زمان وزارت علوم اعتضادالسلطنه منتشر شد و شماره‌ی اول آن در اول شعبان ۱۲۸۵ قمری در تهران انتشار یافت. این روزنامه مدت هفت سال یعنی تا شوال ۱۲۸۸ منتشر شد و پنجاه و سه شماره از آن توزیع گردید. در این تاریخ روزنامه‌ی مزبور تعطیل و بجای آن روزنامه‌ی ایرانی سلطانی منتشر شد و امور مربوط به جراید به محمد حسن خان واگذار گردید. روزنامه‌ی علمی ماهی یکبار نشر می‌یافت و پس از انتشار شماره‌ی هفده، بمدت یکسال تعطیل گردید و دوباره طبع و نشر شد و تاریخ انتشار شماره‌ی دوم آن ماه محرم ۱۲۸۳ بود. چون در این روزنامه از علوم و صنایع جدید بحث می‌شد، آن روزنامه را علمیه نامیدند. دیگر از روزنامه‌های دوران ناصرالدین‌شاه روزنامه‌ی علمی است که شماره‌ی اول آن در روز دوشنبه ۲۲ ذی‌حجه ۱۲۹۳ قمری در مطبعه‌ی سنگی در چهار صفحه‌ی خشتی بچاپ رسید و تاسیس آن در زمان وزارت علوم محمد حسن خان صنایع - الدوله اتفاق افتاد. در این روزنامه برخلاف روزنامه‌هایی که در زمان اعتضادالسلطنه منتشر می‌شد، اسمی از مؤسس و ناشر دیده نمی‌شد و تنها در آخر، نام محمد حسن که مقصود همان صنایع الدوله وزیر انطباعات باشد چاپ می‌گردید. در مدت چهارسال انتشار روزنامه‌ی علمی، شصت و سه شماره از آن منتشر شد و تاریخ چاپ آخرین شماره‌ی آن روز شنبه سوم ربیع‌الاول سال ۱۲۹۷ بود. از روزنامه‌های دیگری که در زمان ناصرالدین‌شاه بطبع می‌رسید، روزنامه‌ی دولت علیه‌ی ایران بود. این روزنامه



در سال ۱۲۷۷ باهتام میرزا ابوالحسن غفاری نقاش باشی کاشانی ملقب به صنیع الملک در تهران دایر شد و در واقع دنباله‌ی روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه بود. روزنامه‌ی دولت علیه‌ی ایران پس از تعطیل روزنامه وقایع اتفاقیه در سال ۱۲۷۷، بجای آن منتشر شد. از ویژگیهای روزنامه‌ی مزبور تصاویر و نقاشیهای متعددی است که بوسیله‌ی صنیع الملک مباشر چاپ روزنامه از شاهزادگان و رجال و حکام و امرای دوران ناصری ترسیم و در هر شماره چاپ می‌شد. روزنامه‌ی صنیع الملک تا سال ۱۲۸۷ دایر بود. روزنامه‌ی دیگر، روزنامه‌ی مریخ بود که شماره‌ی اول آن روز دوشنبه پنجم محرم ۱۲۹۶ قمری در دارالطباعة و ویژه در ازک همایون بقطع وزیری در چهار صفحه با چاپ سنگی و بخط نستعلیق طبع و در آن حوادث نظامی و بعضی مطالب علمی منتشر شد. در هر شماره در انتهای صفحه‌ی چهارم عبارت ( رئیس کل دارالطباعة و دارالترجمه‌ی ممالک محروسه‌ی ایران صنیع الدوله محمد حسن ) یا بطور اختصار ( محمد حسن ) که مقصود مؤسس و مدیر این روزنامه است درج می‌گردید. از این روزنامه فقط هجده شماره منتشر شد که شماره‌ی آخر آن تاریخ چهارشنبه شانزدهم جمادی‌الثانی ۱۲۹۷ را دارد.

موضوع قابل ذکر آنست که حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی در سال ۱۲۹۷ در تهران بدستیاری بارون لویی دونرمان مهندس بلژیکی روزنامه‌ی بزبان فرانسه و فارسی تاسیس کرد. چنانکه میدانیم، ناصرالدین‌شاه در اولین سفری که باتفاق سپهسالار باروپا کرد، ضمن اقامت در استانبول، به صوابدید سپهسالار مطبعه‌ای سربی با حروف عربی و لاتین خرید و بایران فرستاد ( ۱۲۴ ) اما مطبعه‌ی مزبور همانطور دست نخورده در تهران باقی ماند تا آنکه در سال ۱۲۹۷ حاج میرزا حسین سپهسالار آن مطبعه را توسط دونرمان بکار انداخت و روزنامه‌ی لاپاتری (وطن) را منتشر ساخت. از این روزنامه فقط یک شماره در تاریخ شنبه‌ی نهم محرم ۱۲۹۷ انتشار یافت، ولی بعلت آنکه نویسنده دم از آزادی زده بود و این موضوع موافق میل شاه نبود، توقیف گردید.

دیگر از روزنامه‌های دوران ناصرالدین‌شاه، ثمرات السفر است که پس از چند شماره لفظ مشکوة‌الحضر نیز بدان اضافه شد. این روزنامه از ربیع‌الاول سال ۱۲۸۸ از طرف اعتماد السلطنه درمازندران و در عرض راه و منازل انتشار می‌یافت و سیزده شماره از آن منتشر شد.

در همان هنگام روزنامه‌ای فارسی در شیراز دایر شد. این جریده را میرزا تقی - خان کاشانی حکیم باشی ظل السلطان در اوایل ورود شاهزاده‌ی مزبور بمناسبت سومین

دوره‌ی حکومت ظل‌السلطان در آن ایالت تاء سیس کرد. شماره‌ی اول آن در بیست و پنجم جمادی‌الآخر ۱۲۹۸ منتشر شد. روزنامه‌ی مزبور در ابتدا نیمه‌ی فارسی و نیمه‌ی عربی بود، ولی از شماره‌ی چهارم به بعد فقط بزبان فارسی منتشر شد.

در سال ۱۲۹۲ روزنامه‌ی اختر فارسی در استانبول توسط آقای محمد ظاهر تاء سیس گردید. روزنامه‌ی نیمه‌رسمی اطلاع در سال ۱۲۹۵ توسط اعتمادالسلطنه دایر شد. جریده‌ی فرهنگ از اواسط سال ۱۲۹۶ در اصفهان و روزنامه‌ی تبریز در آغاز سال ۱۲۹۷ در تبریز ایجاد گردید. روزنامه‌ی دانش را علی‌قلیخان مخبرالدوله در سال ۱۲۹۹ تاء سیس و در دارالفنون منتشر کرد و جریده‌ی اردوی همایون در سال ۱۳۰۰ یعنی در مسافرت ناصرالدین شاه بخراسان از طرف اعتمادالسلطنه در منازل بین راه منتشر شد. در بعضی هم در ربیع‌الاول ۱۳۰۰ جریده‌ی فارسی دایر شد. اگر روزنامه‌ی میرزا علی‌قلیخان حکیم‌الملک پسر آقا اسماعیل جدیدالاسلام را نیز - که گویا بامضای وی و در واقع بقلم خود ناصرالدین شاه بود و از حیث کثرت انتشار اهمیت داشت - حساب کنیم، نام همه‌ی جراید ایرانی و فارسی قرن سیزدهم هجری را ذکر کرده‌ایم.

#### ترجمه و تالیف کتب

پس از تاء سیس دارالفنون و اعزام محصلان و رفت و آمد تجار ایرانی در نقاط مختلف فرنگستان، تا حدی پای علوم جدید غربی بکشور ما باز شد و تالیف کتب در علوم تازه‌ای چون جغرافیا و طب و فنون نظامی معمول گردید و مردم بآموختن السنه‌ی خارجی توجه کردند. در این راه علی‌قلی میرزا اعتضادالسلطنه و فرهاد میرزا معتمدالدوله و اداره‌ی مدرسه‌ی دارالفنون و اداره‌ی انطباعات و دارالترجمه و بعضی از ارامنه که بزبان فارسی و خارجی آشنا بودند، راهنمای مردم دیگر شده و کتب مهمی ترجمه و تالیف کردند که ضمن اقدامات امیرکبیر بشرح آن پرداختیم. البته دنباله‌ی این امر در تمام دوران سلطنت ناصرالدین شاه دنبال و کتب معتبری تالیف گردید که از آنجمله نامه‌ی دانشوران و کتاب منتظم ناصری و امثال آنها بود.

### ایجاد کارخانه

علاوه بر مؤسسات و کارخانه‌هایی که در دست دولت بود - مانند ضرابخانه و باروت‌سازی و تفنگ‌سازی - جمعی از رجال ایرانی برای رفع حوائج عامه، تعدادی کارخانه بایران آوردند مثل: کارخانه‌ی چراغ گاز حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار که در سال ۱۲۹۷ براه افتاد، کارخانه‌ی قند کهریزک که توسط میرزا علیخان امین‌الدوله در سال ۱۳۱۷ مشغول بکار شد و کارخانه‌های بلورسازی و برق و چینی‌سازی و ابریشم - نابی که توسط حاج میرزا محمدحسن امین‌الضرب تاسیس گردید. بعلاوه کارخانه‌های متعدد دیگری مانند کبریت‌سازی و نساجی ایجاد گردید که بر اثر رقابت خارجیان و فقدان سرمایه‌ی کافی از میان رفت.

### تقلید آداب و رسوم اروپایی

در زمان ناصرالدین‌شاه بسیاری از آداب و رسوم اروپایی در ایران انتشار یافت، باید دانست که این آداب از زمان فتحعلی شاه و محمدشاه در این سرزمین منتشر شده بود، ولی در دوره‌ی سلطنت ناصرالدین‌شاه دامنه‌ی آن وسعت بیشتری یافت. از جمله آنکه تغییر کلاه و لباس معمول گردید. در واقع رواج اغذیه‌ی فرنگی، شرب چای، توسعه‌ی زراعت توتون، تهیه‌ی تریاک، کشت سیب‌زمینی و بعضی نباتات و گلها از آثار این دوره است.

### امتیازات مهم اواخر قاجاریه

#### شیلات

صید ماهی در بحر خزر و خلیج فارس و دریاچه‌ی پریشان انجام میگرفت. چون مصب رودخانه‌هایی که به بحر خزر میریزد چندان عمیق نیست، ماهی را در شمال ایران با سانی صید میکردند. از جمله آنکه در جاهائیکه رودخانه وارد دریا می‌شود سدهایی از تنه و شاخ و برگ درختها تعبیه نموده ماهی را بمقدار زیاد بدست می‌آوردند.

این سدها را به لهجه‌ی گیلکی شیل می‌گفتند و بهمین مناسبت اداره‌ی صید ماهی‌را شیلات نام نهادند. علاوه بر رودخانه‌های بزرگ ارس و سفیدرود و چالوس و قره‌سو، از یک‌دسته زیادی از رودخانه‌های کوچک نیز برای صید ماهی استفاده می‌شد که مهمترین آنها: شفارود، ملارود، ناورود، گلپا رود، گرگانرود، لنگرود، رودسر، گلپا، گزاف - رود، حسنرود، شوراب و هندوخاله بود. در گیلان چهارده و در مازندران هشت و در گرگان چهار قسم ماهی مانند ماهی سفید و سوف و سیم و کپور و آزاد و قزل آلا صید می‌شد.

در سال ۱۲۹۶ هجری قمری حاج میرزا حسین مشیرالدوله وزیر امور خارجه امتیاز صید ماهی ایران را از رود آستارا تا رود اترک بمدت ۵ سال به ۳ نفر از ارامنه تبعه‌ی دولت روسیه بنام آزاریانتس، استپان مارتین لیانازوف و ملیک بیلکف داد. ارامنه‌ی مذکور در مقابل این امتیاز متعهد شدند که هر سال مبلغ پنجاه هزار تومان در دو قسط بدولت بپردازند. بسال ۱۳۰۰ هجری قمری کامران میرزا نایب‌السلطنه و مؤتمن‌الملک وزیر امور خارجه این قرارداد را با لیانازوف تجدید کردند. ولی این بار قرار گذاشتند که سالی ۵۶ هزار تومان عاید دولت ایران گردد و مدت آن بجای ۵ سال، شش سال باشد.

در سال ۱۳۰۶ هجری قمری عباس میرزا قوام‌الدوله که وزارت امور خارجه را داشت، دوباره شیلات ایرانرا بمدت ده سال به لیانازوف واگذار کرد. منتهی این بار قرار شد مبلغ شصت هزار تومان بایران بپردازد و در صورت تخلف یا عدم پرداخت در سر موعد، پنجاه هزار تومان بعنوان جریمه تاءدیه نماید. در سال ۱۳۱۱ میرزا علی - اصغر خان صدراعظم اجاره‌ی شیلات ایران را با لیانازوف بمدت ده سال دیگر تمدید نمود و قرار گذاشت سالی چهل و شش هزار فرانک طلای فرانسه عاید ایران شود. در سال ۱۳۳۴ هجری قمری عین‌الدوله با بازماندگان لیانازوف قرارداد جدیدی بشرح زیر منعقد ساخت: بازماندگان لیانازوف می‌بایستی حق امتیاز سه ساله را که به ۱۳۸۰۰۰ فرانک طلای فرانسه بالغ می‌شد قبلاً، (در آوریل ۱۹۰۶) بخزانه‌ی دولت بپردازند و در دسامبر همان سال ۴۶۰۰۰ فرانک بابت ۱۹۱۰ و در آوریل ۱۹۰۸ همان مقدار فرانک نیز بابت سال ۱۹۱۱ تاءدیه نمایند و شش درصد ازین مبلغ را بعنوان تنزیل کسر کنند. در مقابل، دولت ایران متعهد می‌شد که بدون تراضی ایشان به فسخ امتیازنامه اقدام ننماید. در سال ۱۲۹۷ شمسی وراثت لیانازوف بعنوان آنکه انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه باعث کسادبازی بازار ایشان شده است، از پرداخت چهارصد و شصت هزار فرانک

خودداری کردند. دولت ایران نیز امتیازنامه‌ی آنان را ملغی ساخت و مؤسسات شیلات را بابت تأمین مطالبات خود مصادره نمود.

دولت تا مدت یکسال ( ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۸ شمسی ) از واگذاری شیلات ایران بروسها صرفنظر کرد. بالاخره یکی از اتباع روسیه بنام کریگور پطروویچ وانیتسف بضمانت برادران طومانیا نس امتیاز شیلات را با شرایط زیر از دولت ایران گرفت:

- ۱ - مدت اجاره بیست سال خواهد بود.
- ۲ - حق امتیاز دولت ایران پنجاه درصد از عایدات خالص خرج در رفته است.
- ۳ - صاحب امتیاز باید ظرف پنجسال اول با اقساط متفاوت مبلغ یک میلیون تومان و در پانزده سال آخر سالی پانصد هزار تومان در دو قسط متساوی بدولت تأدیه نماید.
- ۴ - حق ماء مور ایران که باید بدفاتر مستاء جر رسیدگی نماید، سالی شش هزار تومان است.
- ۵ - همه آلات و ادوات شیلات از حقوق گمرکی معاف است.
- ۶ - چنانچه مستاء جر در قلمرو و امتیاز خود نیاز بزمین داشته باشد، میتواند از آن استفاده نماید. منتهی در صورتیکه آن زمین متعلق بدولت باشد، بطور مجانی و اگر از آن دیگران باشد با تأدیه‌ی قیمت عادله در اختیار مستاء جر قرار خواهد گرفت.

۷ - مستاء جر میتواند شرکتی تشکیل دهد و سهامی نیز بفروش برساند. چون دو سال پس از عقد این قرارداد وانیتسف نتوانست شرایط آنرا انجام دهد، دولت ناچار امتیاز را لغو نمود.

پس از لغو قرارداد مزبور، تا سال ۱۳۰۱ شیلات ایران بدون استفاده باقی ماند، در آن سال پس از عقد قراردادی بین دولتین ایران و روسیه و بموجب ماده‌ی چهاردهم آن که بالاخره منجر بانعقاد قرارداد دیگر ویژه‌ی شیلات شد، دولت ایران مسأله‌ی شیلات را حل کرد و قرار گذاشت شرکتی مختلط ( از روسها و ایرانیها ) بنام شرکت شیلات تشکیل شود. شرایط شرکت مزبور بقرار زیر بود:

- ۱ - قلمرو عملیات شرکت همان قلمرو عملیاتی لیانازوف است.
- ۲ - ماهی‌های حرام متعلق بشرکت است و ماهی‌های حلال از آن کسانی است که آنها را صید می‌کنند.

- ۳ - مدت امتیاز ۲۵ سال و ابتدای آن، تاریخ شروع به عملیات است.
- ۴ - دولتین ایران و روسیه در شرکت سهم متساوی دارند.
- ۵ - سرمایه‌ی شرکت نباید از سه میلیون تومان تجاوز کند.
- ۶ - حق‌الامتیاز دولت ایران عبارتست از هشتاد هزار تومان در سال باضافه پانزده درصد از عایدات خرج در رفته‌ی شرکت، و بقیه‌ی عایدات خالص بالمناصفه بین طرفین بخش میشود.
- ۷ - تعداد اعضای شرکت ۶ نفر است: سه نفر ایرانی و سه نفر روسی و اقامتگاه آنان تهران است و اعضای ایرانی سمت ریاست دارند.
- ۸ - اسباب و ادوات شرکت از پرداخت حقوق گمرکی معاف است.
- ۹ - کمپانی تابع قوانین جاریه‌ی ایران است.
- ۱۰ - زمینی که مورد احتیاج شرکت است با تراضی مالکان بشرکت واگذار می‌شود. صید ماهی در رودخانه‌هایی که بخلیج فارس و دریاچه‌ی پریشان میریزد چندان قابل ملاحظه نبود و اساساً "بخارج حمل نمیشد و در داخل کشور بمصرف اهالی میرسید."

### نفت

نفت در اکثر نقاط ایران وجود دارد. برابر آگاهی‌هائیکه در دست است علاوه بر جنوب غربی ایران، وجود نفت در خراسان و ایالات ساحلی بحر خزر و قسمت‌های مرکزی نیز به تحقق پیوسته است. چاه‌های این نواحی بیشتر در حوالی بندر پهلوی، بارفروش، امیرآباد، ساری و جنوب خلیج حسینقلی واقع و مهمتر از همه چاه‌های نفت خوریان در سمنان است. منابع عمده‌ی نفت ایران در قسمت جنوب غربی، در ناحیه‌ی مسجد سلیمان واقع است. مسجد سلیمان بین دره‌های باریک و طولی واقع شده است که هر یک از آنها با سامی مخصوص مانند زلوی و چوب سرخ نامیده می‌شود، ولی بطور کلی این چاه‌ها مجموعاً "بچاه‌های نفت مسجد سلیمان مشهور است."

در سال ۱۳۱۹ هجری قمری برابر با ۱۹۰۱ میلادی دولت ایران امتیاز نفت سراسر کشور را بیک نفر استرالیائی بنام ویلیام ناکس داریسی با شرایطی که در زیر ذکر خواهد شد واگذار کرد، اما در اثر اعتراض و پافشاری روسها و یک سلسله مقالاتی

که در باکو و نقاط دیگر بر علیه تصمیم دولت ایران در خصوص واگذاری جمیع چاههای نفت آن بداری انتشار یافت، دولت ایالات آذربایجان، گیلان، مازندران، گرگان و خراسان را از حوزه امتیاز داری منتزع ساخت. داری ابتدا برای کشف نفت در قصر شیرین مشغول تحقیقات و حفر چاه شد، ولی با وجود تحمل زحمات بسیار و صرف پانصد هزار لیره انگلیسی نتیجهای بدست نیاورد و بهمین سبب امتیاز خود را بکمپانی انگلیسی بیرمه واگذار کرد.

انگلیسها در سال ۱۳۲۱ برای تحقیقات و امتحانات مقدماتی بتاء سیس شرکتی معروف بشرکت استخراجات اولیه با سرمایهی ششصد هزار لیره اقدام کردند. شرکت مزبور قرار گذاشت که مبلغ دو بیست هزار لیره پول نقد و معادل همان مقدار نیز سهام بدولت ایران بپردازد، ولی چون عملیات آن مستلزم دخالت در اراضی بختیاری بود، ناچار بموجب قراردادی جداگانه بنا شد چهار درصد از منافع شرکت به خوانین بختیاری تاء دیه شود و انگلیسها برای انجام ایمنظور شرکتی بنام شرکت بختیاری با سرمایهی چهارصد هزار لیره تاء سیس کردند. حوزهی امتیاز مزبور ۳۳۱۴۰ فرسنگ مربع بود که به قریب پانصد هزار میل مربع انگلیسی بالغ می‌گردد.

امتیاز نامه‌ی داری مشتمل بر هجده ماده بود که مهمترین آنها بقرار زیر است:

- ۱ - دولت ایران اجازه‌ی تفتیش و تفحص و استخراج و حمل و نقل قیرو موم طبیعی و گاز طبیعی را برای مدت شصت سال به ویلیام ناکس داری می‌دهد.
- ۲ - صاحب امتیاز حق کشیدن لوله از منابع نفت تا خلیج فارس و همچنین اجازه‌ی تاء سیس کارخانه‌های لازمه را دارد. دولت باید در موقع احتیاج، زمین‌های بایر خود را تحت اختیار صاحب امتیاز قرار دهد و اگر زمین آباد و دایر بود، بقیمت عادلانه بوی بفروشد. در صورتیکه آن اراضی متعلق باشخاص دیگری باشد، در تعیین قیمت آن نیز رویه‌ی منصفانه‌ی پیش گیرد و بصاحب امتیاز در آن موضوع مساعدت‌های لازم را بنماید.

- ۳ - دولت هر سال شانزده درصد از کلیه‌ی منافع خرج در رفته‌ی نفت و مشتقات آن را وصول میکند و مبلغ دو هزار تومان نیز بابت حق دیوانی معادن شوستر و دالکی و قصر شیرین و بندر بوشهر - که در آن وقت دایر بود - از صاحب امتیاز میگیرد و آن اراضی را تحت اختیار وی میگذارد.

- ۴ - حوزه‌ی عملیات صاحب امتیاز تمام ایالات ایران غیر از نواحی شمالی است و دولت به هیچوجه بکسان دیگر حق لوله‌کشی بطرف رودخانه‌ها و سواحل

جنوبی ایران را نمیدهد.

۵ - صاحب امتیاز کلیه‌ی اراضی را که در امتیازنامه ذکر شده است تحت اختیار خود درمیاورد و لوازم کار و ماشین‌های آن از عوارض گمرکی معاف می‌شود و درموقع خروج محصولات نفت بهیچوجه مالیات نمی‌پردازد.

۶ - پس از انقضای مدت امتیاز، همه‌ی آلات و ادوات و کارخانه‌های مربوط به استخراج و تصفیه‌ی نفت از آن دولت ایران می‌شود.

غیر از میدان نفتون که اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد، یکی دیگر از مراکز نفت، میدان هفتگل در نه فرسنگی جنوب شرقی مسجد سلیمان است که استخراج نفت آن از سال ۱۲۱۹ قمری آغاز شد. نفت این ناحیه را بوسیله‌ی لوله‌های ویژه به تصفیه‌خانه‌ی آبادان نقل می‌نمودند. در این محل کارخانه‌ی کوچکی برای تصفیه‌ی نفت تعبیه کردند که در روز نمیتوانست بیش از سیزده هزار تن نفت تصفیه نماید و بقیه‌ی نفت خام برای تصفیه به بنادر انگلیس و استرالیا و هندوستان و فرانسه برده می‌شد. در آبادان و مراکز مهم نفت ایران انگلیسها چندین آموزشگاه احداث کردند که داوطلبان ورود به مؤسسات تابع شرکت نفت را تعلیم می‌داد. بعلاوه تشکیلاتی نیز برای تربیت متخصصین فنی ایجاد کردند و هر سال عده‌ی معدودی را با خرج کمپانی نفت ایران و انگلیس جهت تکمیل معلومات بلندن می‌فرستادند.

### بانک

قدیمترین بانکی که در ایران تشکیل شد، بانک شاهنشاهی بود که در سال ۱۲۹۷ ناصرالدین شاه امتیاز تأسیس آن را بیکنفر انگلیسی بنام بارون جولیبوس دورویتر داد. در ابتدای کار، سرمایه بانک یک میلیون لیره بود و در سال ۱۲۹۸ سهام آن بمردم فروخته شد، ولی چون توجه مردم بخرید سهام بانک مزبور زیاد بود، در مدتی قلیل سرمایه‌ی آن به پانزده میلیون لیره رسید. این بانک علاوه بر شرکت در کارهای تجاری و استقراضی، حق نشر اسکناس را نیز از دولت گرفت.

روسها که همیشه در جمیع امور اقتصادی و بازرگانی و سیاسی در ایران با انگلیسها شدیداً رقابت کرده و نمیخواستند در منافع حاصله از این سرزمین از آنها عقب بمانند، در سال ۱۲۹۸ بتقلید از همسایه جنوبی، امتیاز تأسیس بانکی را با اسم بانک استقراضی از دولت ایران گرفتند. این بانک چنانکه از نامش پیداست،



بمنظور رهن گرفتن اشیاء گرانبه‌قیمت دایر گردید. صاحب امتیاز این بانک شخصی بنام ژاک دوپلیاکوف بود، ولی پس از چندی بانک استقراضی روس رسماً جزء مؤسسات دولت روسیه شد. بانک دیگری که در آن تاریخ در ایران تأسیس شد، بانک عثمانی برای توسعه‌ی بازرگانی بین ایران و عراق بود.

### حفریات در ایران

در سال ۱۳۵۱ هجری قمری مارسل اگوست دیولا سوآ بدستگیری سفیر فرانسه در ایران امتیاز کاوش و حفریات شوش را از ناصرالدین‌شاه بدست آورد. وی به‌مراهی همسر خود و عده‌ای دیگر از فرانسویان مدت دو سال در شوش کار کرد، قسمت مهمی از آثار تاریخی و نفیس دوره‌های پیش از اسلام ایران را کشف نمود و برابر قرارداد ویژه، نصف آن را بایران داد و نیم دیگر را به‌پاریس برد. دولت فرانسه چون از عظمت و اهمیت آثار باستانی ایران آگاهی یافت، در سال ۱۳۱۵ از مظفرالدین‌شاه امتیاز کشف و کاوش آثار باستانی را در تمام خاک ایران و برای مدت نامحدود بدست آورد. سپس یکی از دانشمندان باستان‌شناس بنام کنت دو مورگان را بایران فرستاد. دو مورگان از سال ۱۳۱۶ تا سال ۱۳۳۵ هجری قمری باتفاق کشیشی بنام شیل در شوش مشغول کاوش بود و قریب پنجهزار قطعه از اشیاء نفیس کشف شده را به‌پاریس برد.

## روابط ایران با کشورهای دیگر از اوایل

### مشروطیت بعد

دولتهای روس و انگلیس پس از مدتها کشمکش سخت سیاسی در آسیا، بویژه در تبت و افغانستان و ایران که بین مستعمرات آنها واقع بود، بالاخره از ترس ترقیات سریع آلمان و تهدیدیکه از طرف این دولت متوجه آنها میشد، در تاریخ ۲۵ رجب سال ۱۳۲۵ قمری برابر با ۱۳ اوت ۱۹۰۷ با پادرمیانی کلمانسو رئیس‌الوزراء فرانسه قراردادی با یکدیگر منعقد ساخته بموجب آن اختلافات سیاسی خود را در آسیا دوستانه برطرف نمودند. قسمتی از مواد این قرارداد که بقرارداد ۱۹۰۷ معروف است و در دوره‌ی محمدعلیشاه بسته شد، مربوط بایران بود. برابر قرارداد مزبور، منطقه‌ایکه در شمال خط واصل از قصرشیرین باصفهان و یزد و گردنه‌ی ذوالفقار واقعست، منطقه‌ی نفوذ روس شناخته شد. در این منطقه دولت انگلیس نمی‌توانست هیچ نوع امتیاز راه‌آهن و تلگراف و بانک و وسایل نقلیه و بیمه برای خود یا رعایایش کسب کند و نیز نمی‌بایستی با گرفتن این قبیل امتیازات توسط دولت روسیه مخالفت ورزد. دولت روسیه نیز متقابلاً "همین تعهد را در مورد منطقه‌ی نفوذ انگلیس قبول میکرد. منطقه‌ی نفوذ انگلیس محدود به بلوچستان و افغانستان و خلیج فارس و خطی بود که از گردنه‌ی ذوالفقار و بیرجند و یزد به بندرعباس منتهی میشد. منطقه‌ی را که خارج از این دو قسمت قرار داشت منطقه‌ی بیطرف نام نهادند. دولتین مزبور

باز بموجب همین پیمان عموم امتیازاتی را که سابقاً از ایران گرفته بودند رسمی و برقرار شمردند و نظارت در عواید مناطق مزبور را خود تحت نظر گرفتند.

با آنکه دولت ایران به این قسمت از پیمان نامه اعتراض کرد، هیچیک از دولتین روس و انگلیس بآن اعتراض اعتنایی نکردند. روسها در شمال و انگلیسها در جنوب چیره و مسلط شدند و انگلیسها در ایالات جنوبی و جزایر خلیج فارس و بحر عمان - مانند روسها در حوزه‌ی تصرف خود - نیروهائی تشکیل دادند.

در سال ۱۳۳۲ قمری برابر با ۱۹۱۵ میلادی، پس از آنکه روسها تا اصفهان پیش آمدند و انگلیسها در جنوب قوای امنیه و متحدین را مغلوب ساختند، قرارداد سال ۱۹۰۷ را فسخ کرده به جای آن پیمان دیگری بستند که بقرارداد ۱۹۱۵ معروف است. بموجب این قرارداد، آنها منطقه‌ی بیطرف را بکلی از میان برداشتند و ایران را بدو منطقه‌ی نفوذ منقسم ساخته قرار گذاشتند روسها در شمال یازده هزار قزاق تربیت کنند و انگلیسها هم نیرویی بهمان تعداد در جنوب تشکیل دهند. نیروی انگلیسی، پلیس جنوب نامیده شد. بموجب همین قرارداد هیأت مختلطی که از نمایندگان دو دولت مزبور تشکیل می‌شد، مالیه‌ی ایران را تحت اداره‌ی خود گرفت.

در اوایل سال ۱۳۳۶ اوضاع داخلی روسیه بکلی تغییر کرد و دولت بلشویک بجای دولت تزاری روی کار آمد. این دولت در تاریخ چهاردهم ژانویه ۱۹۱۸ برابر با اول ربیع‌الاول ۱۳۳۶ رسماً "قرارداد سال ۱۹۱۵ را ملغی ساخت و با این کار اساس آن سست و قرارداد عملاً لغو شد.

انگلیسها که می‌دیدند نواحی شمالی ایران از نیروی روس تخلیه شده و با این عمل ممکن است آلمانها از راه دریای سیاه و شمال قفقازیه بایران دست یابند و هندوستان در معرض خطر قرار گیرد، از راه بلوچستان نیرویی بخراسان برده از طرف مغرب خود را بهمدان و قزوین و رشت رساندند و تا باکو پیش رفتند. باین ترتیب هنگامیکه جنگ بین‌الملل اول نزدیک باتمام بود، تقریباً "تمام خاک ایران تحت نفوذ انگلیس قرار گرفت و انگلیسها برای آنکه تمام ایران جزء منطقه‌ی نفوذ آنها باشد، از پذیرفتن نمایندگان ایران در مجمع اتفاق ملل خودداری کردند و بالاخره در شوال ۱۳۲۷ قمری دولت ایرانرا بامضای قرارداد شوم دیگری مجبور ساختند. این قرارداد که بقرارداد ۱۹۱۹ معروف شد، اختیار کامل امور مالی و گمرکی و نظامی ایران را بدست مستشاران انگلیسی میداد و این کشور را تحت حمایت بریتانیا قرار می‌داد. خوشبختانه مجمع اتفاق ملل در اثر پیشنهاد آمریکا این قرارداد

را برسمیت نشناخت ، در ایران نیز جمعی از آزادیخواهان برضد قرارداد مزبور قیام کردند و از طرف آمریکا و فرانسه هم نسبت بان اعتراضاتی صورت گرفت. وثوق الدوله رئیس‌الوزراء با زندانی کردن آزادیخواهان و توقیف روزنامه‌های تهران و فرستادن احمدشاه باروپا ، تا اندازه‌ای از بروز انقلاب جلوگیری کرد<sup>۲</sup> و کار بهمین منوال بود تا آنکه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی و موضوع تغییر سلطنت - بشرحی که گفته خواهد شد - پیش آمد .

چنانکه در مبحث راجع به ترقیات عصر حاضر ذکر خواهیم کرد ، موضوع کاپیتو- لاسیون<sup>(۱)</sup> در دوران رضاشاه پهلوی از میان رفت. در سال ۱۳۰۶ شمسی رضاشاه این حق را بطور کلی ملغی ساخت و بتدریج دولت ایران پیمان‌هایی بر اساس حقوق متقابل با دول دیگر منعقد کرد .

در سال ۱۹۲۱ میلادی دولت روسیه با عقد قرارداد اقتصادی ، از کلیه امتیازات خود در ایران چشم پوشید . بسال ۱۳۰۵ شمسی بین ایران و روسیه معاهداتی در خصوص شیلات بسته شد و بموجب آن شیلات در دست هیئت مختلط ایرانی و روسی قرار گرفت و در همان سال بندر انزلی به ایران واگذار شد .

ایران در سال ۱۳۰۵ شمسی عصویت جامعه‌ی ملل را پذیرفت و بسال ۱۳۰۸ در پیمان تحریم جنگ و بسیاری از قراردادها و مقابله‌های بین‌المللی شرکت نمود که از آن جمله است پیمان نامه‌ی ژنورا جمع به گازهای سمی ، اساسنامه‌ی دیوان بین‌المللی ، مراسم گمرکی و موافقت با تحدید مقدار ادویه‌ی مخدره ، قرارداد بین‌المللی اتومبیل‌رانی و بحریان انداختن فیلمهای بین‌المللی .

در سال ۱۳۰۸ شمسی دولت ایران با دولت حجاز و نجد معاهداتی بست و استقلال آنجا را برسمیت شناخت . بسال ۱۳۱۱ تحدید حدود بین ایران و ترکیه عملی شد . در ۱۳۱۴ حدود ایران و افغانستان تعیین گردید و به سال ۱۳۱۶ در کاخ سعدآباد پیمان اتحادی بین ایران و افغانستان و ترکیه و عراق بسته شد . اساس این پیمان نامه بر روی اصول تدافع و تعرض قرار داشت و قرار بود هر زمان که یکی

۱ - کاپیتولاسیون یعنی حق قضاوت کنسولی کشور بیگانه در کشوری دیگر . این حق از سال ۱۳۲۴ بموجب عهدنامه‌ی ترکمانچای به روسها داده شده بود . بتدریج دول دیگر هم برابر پیمان‌نامه‌های مخصوصی از آن استفاده میکردند . حق قضاوت کنسولی باعث تزلزل استقلال قضایی ایران و حاکمیت آن شده بود .

از دول شرکت کننده در پیمان مورد حمله‌ی بیگانگان واقع شود، امضاءکنندگان آن قرارداد به دولت مزبور کمک و مساعدت کنند. اما متأسفانه در این مورد اقدامی بعمل نیامد و چنانکه خواهیم دید، خارجیان بدون هیچگونه مانع و رادعی در سوم شهریور ۱۳۲۵ ایرانرا اشغال کردند.

یکی دیگر از کارهای این دوره - چنانکه در جای خود گفته خواهد شد - تجدید نظر در قرارداد نفت ایران بسال ۱۹۳۲ میلادی بود که تغییراتی در مفاد آن بعمل آمد.

کشتارهای بیرحمانه‌ی آغامحمدخان و بستن قراردادهای ننگین توسط فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و اعوان و انصارشان و بی‌وجدانی و وطن‌فروشی محمدعلیشاه خونخوار همه و همه در زمان سلسله‌ی قاجاریه اتفاق افتاد. اقدامات تقریباً "چشمگیری هم که در ایران روی داد توسط مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود که اولین مدرسه‌ی جدید بنام دارالفنون را تأسیس کرد. قاجاریه مدرسه‌ای بنا ننمودند، ساختمانی نکردند، در راه رفاه حال مردم ایران نکوشیدند و تا زمانیکه احمدشاه از ایران رفت، فقط ۳ مدرسه داشتیم که دو تای آن بتوسط مرحوم رشدییه و بنام مدرسه‌ی رشدییه یکی در تبریز و یکی در تهران ساخته شد و بقیه مکتب‌خانه‌هایی بود که در تمام ایران شماره‌ی آنها به صد نمیرسید و در آن مکتب‌خانه‌ها کتابهایی از قبیل کتاب نوحه و یا کتاب امیرارسلان و یا کتابهای دیگر تدریس میشد، دزدی و غارت و چپاول و راهزنی رواج کامل داشت و کاروانها بهیچ نحو امنیت نداشتند و ایران تحت روش ملوک - الطوائفی اداره میشد. شاه فقط در حرمسرای خویش مشغول عیاشی و خوشگذرانی و از حال کشور کاملاً بی‌خبر بود و اگر راه آهن و تلگرافی ساخته شد بدست روسها و انگلیسها بود که هدف آنها هم منافع خودشان و استثمار کردن ایرانیان بود. روسها و انگلیسها بویژه روسها نسبت با ایران جنایاتی انجام دادند که تاریخ از شرح آن ننک دارد و لازم بتکرار نیست. کسانیکه وقایع زمان قاجار و عهد نامه‌های ننگین گلستان و ترکمانچای و عهد نامه‌های دیگری را که دولت تزار روس با ایران تحمیل کرده خوانده‌اند متوجه می‌شوند که دولت های انگلیس و روس چه بلاهایی بر سر مردم ستم کشیده‌ی ایران آورده‌اند.

### وضع ادبیات فارسی در دوران قاجاریه

در زمان قاجاریه شعر و شاعری بسبب ادبیات در هفت قرن اول هجرت بازگشت نمود. شعرا اشعار خود را با معانی لطیف فلسفی و اخلاقی در آمیختند. در آن دوره گویندگانی بوجود آمدند که مانند فرخی و عنصری و منوچهری و امیر معزی و خاقانی و انوری شعر سرودند. در نثر دوران قاجاریه نیز معانی باریک و شیرینی ظهور کرد و نویسندگان مبرزی ظهور نمودند که پیشقدم سبک خاصی در نثر فارسی شدند و پایه متزلزل آنرا استوار ساختند. اینک بشرح حال مختصری از شعرا و مورخین و تذکره نویسان معروف دوره مورد بحث می‌پردازیم.

#### الف - شعراء

##### مجموعه اصفهانی

سید حسن طباطبائی مجمر در زواری اصفهان پا بعرصه وجود گذاشت. فنون ادب را در زادگاه خود آموخت و با شعرای همزمان خویش از آنجمله نشاط شاعر و ادیب مشهور دمساز شد. چون بتهران آمد، در دربار فتحعلیشاه قاجار راه یافت و مجتهدالشعراء لقب گرفت. وی در نظم فارسی بسبب شعرای منقدهم بازگشت و میتوان او را در اینراه پیشقدم دیگران دانست. این شاعر در جمیع صنوف شعر از قصیده و غزل و قطعه و مثنوی دست داشت، اما در قصیده سرایی جز و استادان فن بشمار می‌آمد. وی اشعار هزل و هجو نیز بسیار دارد. مجمر بسال ۱۲۲۵ در سنین جوانی در تهران بدرود حیات گفت.

##### نشاط

معمدالدوله میرزا عبدالوهاب متخلص به نشاط در زمان فتحعلیشاه میزیست و در نظم و نثر فارسی و عربی مهارت تمام داشت. وی جزو رجال و امرای دربار بود و جز ذوق شاعری، در علوم ریاضی و حکمت و ادب نیز شهرت فراوان داشت. چندی بمجالست با اهل طریقت پرداخت و مجمعی از گویندگان و شعرا در اصفهان

تشکیل داد و به دستیاری آنان شعر فارسی را بسبک خراسانی که سبک شعرای نامی قدیم ایران بود باز گرداند. در غزل قدرت تمام داشت و قصیده و مثنوی نیز می ساخت. وی در غزلسرائی از سعدی و حافظ تقلید کرده و سبک ایشانرا بکار بسته است. مجموعه‌ی اشعار نشاط بنام گنجینه شهرتی خاص دارد و منشآت او در زمره‌ی منشآت درباریست. وفات این شاعر در سال ۱۲۴۴ اتفاق افتاد.

### صبا

فتحعلیخان صبا یکی از شعرای دربار فتحعلیشاه بود، از طرف وی بحکومت قم و کاشان رسید و لقب ملک‌الشعرایی گرفت. با آنکه در جمیع صنوف شعر قدرت داشت، شهرت عمده‌ی وی در قصیده سرائیست. تعداد اشعار دیوان او را بین ده و پانزده هزار بیت نوشته‌اند. مثنوی مهمی بنام شاهنامه باسم فتحعلیشاه برشته‌ی نظم درآورده و مثنویهای معروف دیگری به نامهای خداوند نامه و گلشن صبا ساخته و پرداخته است. این شاعر جزو شعرایی مانند نشاط و جعراصفهانی بود. سبک قدیم رازده و در اشعار خود از روش فرخی و منوچهری تقلید کرد. صبا ی کاشانی در سال ۱۲۳۸ چشم از جهان فرو بست.

### وصال

میرزا شفیع شیرازی متخلص به وصال نیز یکی از شعرای زمان فتحعلیشاه و محمد شاه بود. دیوان وی بالغ بر پانزده هزار بیت می‌شود. شهرت عمده‌ی او در غزلسرائی بود. در نظم مثنوی نیز قوت تمام داشت. یکی از مثنویهای مشهور او بزم وصال نام دارد که در پرداختن آن از سبک فردوسی استفاده کرده است. وی مثنوی فرهاد و شیرین وحشی را بیابان رسانده و در نظم آن داد سخن داده است. این شاعر خوشنویس و آشنا بعلم موسیقی بود. وی در سال ۱۲۶۲ در شیراز چشم از جهان فرو بست. غزلیات وی تقلیدی است از سعدی و حافظ، وقار و میرزا ابوالقاسم فرهنگ و داوری و یزدانی فرزندان وصال نیز جملگی اهل علم و ادب بودند و اکثر آنها جزو خطاطان شناخته شده بشمار می‌آمدند.

## قائم مقام

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فرزند میرزا عیسی بسال ۱۱۹۲ بدنیا آمد. وی از جمله رجال دوران سلطنت فتحعلیشاه بود و چندی وزارت عباس میرزا نایب‌السلطنه را بعهدہ داشت. با گویندگان دوران خود معاشرت میکرد، در حکمت و ادب انگشت نما و در نظم و نثر فارسی و عربی بی‌بدیل بود. اشعار او را قصاید و قطعات و رباعیات و مثنوی کوچک جلایر نامه تشکیل می‌دهد. این دو بیت از قطعه‌ی معروف او زبانزد خاص و عام است که میگوید:

روزگار است آنکه گه عزت دهد، گه خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد

مهر اگر آرد، بسی بیجا و بی‌هنگام آرد

قهر اگر دارد، بسی نا ساز و ناهنجار دارد

در قصیده‌ی شکوائیه‌ای به مسعود سلمان تاءسی کرده و گفته است:

ای بخت‌بدای مصاحب جانم	ای وصل تو گشته اصل حرمانم
ای بی‌تو نگشته‌شام یک روزم	ای با تو نرفته شادیک آنم
ای خرمن عمر از تو بر بادم	وی خانه‌ی صبر از تو ویرانم
تیغست ستاره و تو جلادم	سجن است زمانه و تو سجانم

این شعر را قائم مقام پس از عزل خود در سال ۱۲۲۹ از مقام وزارت سرود.

قائم مقام در سال ۱۲۵۱ بدسنور محمد شاه در تهران کشته شد.

## قآنی

میرزا حبیب قآنی در سال ۱۲۲۲ در شیراز متولد شد. پدر وی نیز از شعرای معتبر بود و میرزا محمد علی گلشن نام داشت. میرزا حبیب در جوانی سفری بخراسان رفت و در آنجا بتحصیل ادب پرداخت. در آغاز امر در شاعری حبیب تخلص می‌کرد. حبیب در خدمت شجاع السلطنه حسن علی میرزا والی خراسان در آمد و وی بمناسبت اسم پسر خویش که اکتا قآن نام داشت، به میرزا حبیب تخلص قآنی داد، و چون شجاع السلطنه بتهران عزیمت کرد، قآنی بدربار فتحعلیشاه راه یافت. این شاعر



بلا شک بزرگترین شاعر دوران قاجاریه است ؛ در انواع شعر طبع آزمایی کرده و قصیده و غزل و مسمط و ترجیع بند را نیکو سروده است، اما هنروی را میتوان در قصیده سرایی دانست . در این فن از منوچهری دامغانی تقلید میکرد و در نثر نیز قوت تمام داشت . کتاب پریشان را بتقلید گلستان سعدی نوشت . این شاعر بسال ۱۲۷۵ در تهران در گذشت .

### فروغی بسطامی

میرزا عباس بسطامی متخلص بفروغی در سال ۱۲۱۳ در عنبات متولد شد . در ایام جوانی به ساری رفت و در آنجا اقامت گزید . سپس عزم کرمان کرده در خدمت شجاع السلطنه در آمد و چون یکی از فرزندان شجاع السلطنه فروغ الدوله نام داشت ، تخلص خود را از نام وی گرفت . مدایحی در حق فتحعلیشاه و شجاع السلطنه سرود . تعداد اشعار دیوان او را در حدود بیست هزار بیت میدانند . وی اهل طریقت و سلوک بود و در عزلت و انزوا بسر می برد . بین شعرای دوران قاجاریه در غزلسرائی بی نظیر بود و درین زمینه از حافظ و سعدی تقلید می کرد . فروغی در سال ۱۲۷۴ چشم از جهان فرو بست .

### سروش اصفهانی

میرزا محمد علی سروش از مردم سده اصفهان است . مدتی در تبریز در خدمت ناصرالدین میرزا ولیعهد میزیست و در موقعیکه ولیعهد بیادشاهی رسید ، اشعاری در مدح وی گفت و ملقب بشمس الشعرا شد . این شاعر علاوه بر قصاید و غزل ، مثنویاتی چون ساقی نامه والهی نامه دارد . سروش در سال ۱۲۸۵ هجری قمری در گذشت .

### محمودخان ملک الشعراء

محمود خان در کاشان متولد شد . علاوه بر شعر و شاعری ، در فنون و علوم دیگر مانند حکمت و حدیث و تفسیر دست داشت . ناصرالدین شاه بوی لقب ملک الشعرا بی داد . دیوان او در حدود ۱۵۵۰ بیت شعر دارد . این شاعر در سال ۱۲۱۱ چشم

از جهان فروبست .

### سحاب

سید محمد اصفهانی متخلص به سحاب فرزند سید احمد هاتف بود و بنا بگفته‌ی رضا قلیخان هدایت در مجمع الفصحاء ، در دربار فتحعلیشاه قاجار اعتبار تمام داشت . این شاعر در قصیده سرایی چیره دست بود . وی تذکره ای بنام سحاب در احوال شعرای زمان فتحعلیشاه تألیف کرده و دیوان او شامل پنجهزار بیت شعر است . این شاعر در سال ۱۲۲۲ هجری قمری وفات یافت .

### یغما جندقی

میرزا ابوالحسن خان متخلص به یغما از مردم جندق بود . اشتهار عمده‌ی وی در هزل سرایی است و دو ثلث از محتویات دیوان او را اشعاری با الفاظ و کلمات رکیک و فحش و ناسزا تشکیل میدهد . یغما جندقی مدتی منشی ذوالفقار خان سمنانی بود و غزلیات معروف به سرداریه‌ی خود را برای اشتغال خاطر وی سرود ، بنا بگفته‌ی ادوارد براون در جلد چهارم تاریخ ادبی ایران ، صاحب تذکره‌ی دلگشا در شرح حال مختصری که از یغما آورده ، او را جوانی فصیح و خوش طبع و مهربان دانسته است . بین یغما و قائنی مناظراتی صورت گرفته و قائنی او را بسیار هجو کرده است .

کلیات یغما شامل یازده قسمت است : ۱- آثار منثور او یعنی مراسلانیکه بدوستان خود و امراء و رجال آن زمان و پسرانش موسوم به میرزا اسماعیل متخلص به هنر و میرزا احمد صفایی و میرزا محمد علی خطر و میرزا ابراهیم دستان نوشته و در غالب آنها سعی کرده است که از آوردن کلمات و الفاظ عربی اجتناب ورزد . ۲ و ۳- غزلیات جدید و غزلیات قدیم که هر دو جزء مزبور سخنان جدی شاعر را تشکیل میدهد . ۴- سرداریه که در آن نخلص سردار را اختیار کرده است . ۵- قصایه با نخلص قصاب . ۶- کتاب احمد با نخلص احمد . ۷- مثنوی خلاصه الافتتاح . ۸- مثنوی شکوکه الدلیل در هجو سید قنبر روضه‌خوان که یغما وی را رستم السادات

می‌نامد. ۹- مراثی در مصیبت ائمه‌ی اطهار (ع) که جزء اشعاری جدی او محسوب می‌گردد. ۱۰- ترجیع بندها و ترکیب بندها. ۱۱- قطعات و رباعیات. او فرزند ابراهیم قلی جندقی بود، بسال ۱۱۹۶ در بیابانک متولد شد و در سال ۱۲۷۶ هجری قمری وفات یافت.

#### ادیب فراهانی (امیری)

میرزا محمد صادق فرزند حاج میرزا حسین از نوادگان میرزا معصوم محیط برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود که در شعرامیری نخلص میکرد و لقب ادیب الممالک داشت. وی یکی از بزرگترین شعرای قرن چهاردهم هجری قمری بود. بسال ۱۲۷۷ متولد شد و بعلت آنکه با لقب امیرالشعراء دادند، در شعرامیری نخلص میکرد. دیوان اشعار او که محتوی وقایع و حوادث و احوال زمان اوست، شامل بیست و دو هزار بیت است. بسال ۱۳۱۶ هجری قمری روزنامه‌ی ادب را در تبریز انتشار داد و در سال ۱۳۳۵ دنباله‌ی آنرا در مشهد بچاپ رساند. در سال ۱۳۳۶ هجری قمری بدرود حیات گفت و در حضرت عبدالعظیم بخاک سپرده شد.

#### ادیب نیشابوری

شیخ عبدالجواد ادیب نیشابوری در سال ۱۲۸۱ هجری قمری بدنیا آمد. در چهار سالگی یک چشم او در اثر مرض آبله نابینا شد. تا شانزده سالگی مقدمات ادبیات و علوم منداول را آموخت. در سال ۱۲۹۷ بمشهد رفت و در ادب فارسی و عربی استاد شد. از ریاضیات و نجوم و هیئات نیز بر خوردار بود. از تالیفات او رساله ایست در جمع بین عروض فارسی و عربی و رساله‌ی دیگری در شرح معلقات سبع. دیوانش در حدود شش هزار بیت شعر دارد. وی در دوازدهم ذی‌عقده ۱۳۴۴ هجری قمری بدرود حیات گفت. ادیب نیشابوری در شعر و شاعری از اساتید مسلم بشمار می‌آید.

## ادیب پیشاوری

سید احمد فرزند سید شهاب‌الدین معروف بادیب پیشاوری بسال ۱۲۶۰ قمری در پیشاور چشم بجهان‌گشود. وی بسبب استادی در ادب فارسی و عرب و احاطه بر جمیع علوم، سرآمد فضلی زمان خود بود. مقدمات ادبیات و علوم را در پیشاور فرا گرفت. پدر و خویشاوندان او در حوادثی که در سرحدات غربی هندوستان اتفاق افتاد کشته شدند. با تحمل مشقات بسیار خود را از پیشاور بکابل رساند. پس از یکسال توقف در این شهر، سفرهایی بغزنین و هرات و مشهد کرد و بتکمیل دانش خود پرداخت و از محضر فضلی زمان خویش کسب کمالات نمود. در سال ۱۲۸۷ بخدمت حاج ملاهادی سبزواری رسید. هنگامیکه در مشهد بود، او را ادیب هندی میگفتند. در سال ۱۳۰۰ بتهران آمد و تا سال ۱۳۴۹ هجری قمری که تاریخ وفات اوست، در این شهر اقامت داشت. دیوان او چهارهزار و دوست بیت فارسی و سیصد و هفتاد بیت عربی را در بر می‌گیرد. از کارهای دیگر او تصحیح دیوان ناصر خسرو و رساله‌ای در بدیهیات است. در مورد جنگ بین الملل اول شعری بنام قیصر نامه پرداخته که شامل چهارهزار بیت است.

## جلوه

میرزا ابوالحسن جلوه اصلاً "نائینی بود. پدرش میرزا سید محمد طباطبائی متخلص بمظهر، طبیب و شاعر معروف زمان فتحعلیشاه قاجار، در آغاز جوانی بحیدرآباد هندوستان رفت و مورد احترام میرزا غلام علیخان امیر سند قرار گرفت؛ ولی پس از مدتی اقامت در آنجا از وی رنجیده خاطر شد و بگجرات رفت. میرزا ابوالحسن خان جلوه بسال ۱۲۳۸ هجری قمری در احمدآباد گجرات بدنیا آمد. پس از اندک مدتی میرزا سید احمد بخواش دوستان خویش باصفهان عزیمت کرد و در قریه‌ی زواره سکونت‌گزید. جلوه جهت تکمیل معلومات خود بمدرسه‌ی کاسه‌گران اصفهان رفت و در اندک زمانی در فلسفه شهرت تمام یافت. در سال ۱۲۷۳ هجری قمری عازم تهران شد و در مدرسه‌ی دارالشفاء سکونت‌گزید. میگویند هفتاد تن از طلاب در مجلس درس او حاضر میشدند. جلوه در آخر عمر در حکمت سرآمد اقران گردید و

بر اسفار و مثنوی مولوی چند حاشیه نوشت. وی شعر نیکو می سرود و سبک ناصر خسرو را می پسندید. جلوه بسال ۱۳۱۴ قمری در گذشت و در ابن بابویه بخاک سپرده شد.

#### خسروی

محمد باقر میرزای خسروی کرمانشاهی فرزند محمد رحیم میرزا پسر محمد علی میرزای دولت شاه بود. در بیست و چهار ربیع الثانی سال ۱۲۶۶ هجری منولد شد. در اکثر علوم ادبیه دست داشت و شعر نیز می سرود. تألیفاتی در ادب فارسی و عربی دارد که هنوز اغلب آنها انتشار نیافته است. تألیف مشهور او داستان شمس و طغری است که در تهران بچاپ رسیده و دیوان شعر وی نیز که قصاید و غزلیاتش را دربر می گیرد بسال ۱۳۰۴ شمسی منتشر شده است. این شاعر و نویسنده‌ی فاضل در سال ۱۳۳۸ هجری قمری بدرود حیات گفت.

#### شوریده

حاج محمد تقی شوریده فرزند عباس از مردم شیراز در سال ۱۲۷۴ هجری قمری منولد شد. وی دیوانی در حدود چهارده هزار بیت دارد. پدرش میرزا عباس کاسب بود، گاهگاه شعر می سرود و نسب باهلی شیرازی می رسانید. شوریده در سن هفت سالگی بسبب ابتلاء بآبله بینائی خود را از دست داد. نه ساله بود که پدرش در گذشت و وی تحت تربیت خال خویش قرار گرفت. در سال ۱۳۰۰ در شعر و شاعری بحد کمال رسید. در ۱۳۱۱ بتهران آمد و ناصرالدین شاه بوی لقب فصیح الملک داد. وفات او در ربیع الثانی ۱۳۴۵ هجری قمری اتفاق افتاد.

ب - ادبا و نویسندگان

#### اعتضاد السلطنه

علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه که یکی از فرزندان فتحعلیشاه قاجار بود، بین سنوات ۱۲۳۴ و ۱۲۳۹ هجری قمری بدنیا آمد. وی مدتی ریاست مدرسه‌ی دارالفنون را بعهده داشت و در سال ۱۲۷۲ بوزارت علوم منصوب گردید. اکسیر التواریخ از

تألیفات اوست . در سال ۱۲۹۸ وفات یافت و در صحن حضرت عبدالعظیم بخاک سپرده شد .

#### معمدالدوله

حاج فرهاد میرزا معمدالدوله فرزند عباس میرزا پسر فتحعلیشاه قاجار در سال ۱۲۳۳ هجری قمری متولد شد . تاریخ وفات او را باختلاف ۱۲۹۵ و ۱۳۰۵ نوشته‌اند . وی تألیفات متعددی مانند جام جم و کتاب زنبیل دارد .

#### اعتمادالسلطنه

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه فرزند حاج علیخان فراشباشی مراغه‌ای بسال ۱۲۵۹ هجری قمری در تهران پا بعرضه‌ی وجود گذاشت ، در ۱۳۱۳ بدرود حیات گفت وجسد وی را در نجف اشرف بخاک سپردند . وی لقب صنیع‌الدوله نیز داشت . از تألیفات او میتوان خیرات حسان ، مرآت‌البلدان ، منتظم ناصری و خوابنامه را نام برد .

#### ذکاءالملک

میرزا محمد حسین فروغی ملقب به ذکاء الملک فرزند محمد مهدی معروف به ارباب در سال ۱۲۵۵ هجری قمری در اصفهان بدنیا آمد . پس از فرا گرفتن علوم متداول آن زمان ، جهت تکمیل تحصیلات خود بعثیات رفت و چون بایران بازگشت غالباً با محمد حسن خان اعتمادالسلطنه وزیر مطبوعات ناصرالدین شاه رفت و آمد داشت . چندی در مدرسه‌ی سیاسی بتدریس ادبیات پرداخت و روزنامه‌ی تربیت را منتشر کرد . وی مؤلف تاریخ ساسانیان ، ریحانة‌الافکار و کتاب بدیع است . بسال ۱۳۲۵ هجری قمری وفات یافت و در ابن‌بابویه بخاک سپرده شد . محمد علی فروغی و ابوالحسن فروغی فرزندان او بودند .

## شمس العلماء

محمد حسین قریب ملقب به شمس العلماء و منخلص بربانی در سال ۱۲۶۲ هجری قمری در گرگان اراک یا بعرضه‌ی وجود گذاشت . پس از فرا گرفتن مقدمات علوم متداول بقم رفت و اصول و تفسیر را در آنجا آموخت ، سپس سفری به عتبات کرد و بنکمیل معلومات خویش پرداخت و بعد از سه سال بوطن خود بازگشت . چندی نگذشت که عازم هندوستان شد و ده سال در آنجا بسر برد . پس از آن مجدداً "بایران آمد و سپس به قفقاز و عثمانی سفر کرد . مدتی ریاست مدارس علمیه و قاجاریه را بعهدہ داشت و در سال ۱۳۴۵ وفات یافت ، وی در فنون مختلف ادب تالیفات فراوانی دارد که مهمترین آنها عبارتست از مقصدالمطالب ، تاریخ خطاطان ، ابداع البدایع و دو رساله در معانی و بیان .

## پ - مورخان و تذکره نویسان

معروفترین مورخان این دوره که آثار گرانبهایی از خود بیادگار گذاشته‌اند عبارتند از میرزا تقی خان ملقب به سپهر نویسنده‌ی ناسخ التواریخ و محمد حسن خان صنیع الدوله صاحب تاریخ منتظم ناصری . سپهر در دربار ناصرالدین شاه بشغل استیفا مشغول بود و ناسخ التواریخ را که مجموعاً "پانزده جلد می‌شود ، تا جلد یازدهم نوشت . بقیه‌ی مجلدات این تاریخ را عباسقلیخان سپهر که در دربار ناصرالدین شاه مقرب بود برشته‌ی تحریر در آورد . از تذکره نویسان معتبر این دوره رضا قلیخان هدایت مشهور به لاله است ( ۱۲۱۸-۱۲۸۸ ) که دو تذکره‌ی معروف مجمع الفصحاء و ریاض العارفین را برشته‌ی تالیف در آورد .

## نظری اجمالی بدربار قاجاریه

چنانکه اشاره شد ، وضع مالی ایران از اواخر سلطنت مظفرالدینشاه رو بخرابی گذاشت . وامهای فراوانی که پادشاه مزبور برای سفر به فرنگستان از بیگانگان گرفت و دنباله‌ی آن بدوران پادشاهی احمد شاه کشیده شد ، بحران مالی کشور را به حد اعلا‌ی خود رسانید ، بخصوص که برای تضمین این وامها اغلب منابع درآمد و حتی گمرک و

عوارض نحت نظارت و تفتیش دولتین روس و انگلیس و در واقع بصورت گروگان وامهای مورد اشاره درآمد، برای آنکه خواننده تا حدودی از وضع این قبیل وامها آگاهی یابد، قسمتی از آن را در اینجا ذکر می‌کنیم: (۱)

بسال ۱۳۲۰ قمری یک میلیون منات، با سود پنج درصد بمدت ۷۵ سال در مقابل عایدات گمرک شمال،

در سال ۱۳۲۹ معادل ۱۱۱۱۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی بمدت ۱۵ سال و با سود هفت درصد از روسیه،

پادشاهان قاجار از دولت انگلیس نیز وامهایی گرفتند که برای نمونه چند فقره از آن را یادآور می‌شویم:

بسال ۱۳۲۹ قمری ۱۲۵۰۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی بمدت ۵ سال و با تنزیل ۵ درصد در مقابل عایدات گمرک جنوب،

در سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ بدفعات قریب چهارصد و پنجاه هزار لیره‌ی انگلیسی، باز هم در مقابل قسمت دیگری از عایدات جنوب،

غیر از آنچه که گفته شد، دولت در مقابل شیلات، گمرک و دیگر منابع ثروت کشور وامهای دیگری نیز از بانک شاهنشاهی و بانک استقراضی روس اخذ کرده بود، بنا بمطائبی که مجملاً "مورد اشاره قرار گرفت، در زمان قاجاریه ایران علاوه بر از دست دادن استقلال مالی، از لحاظ استقلال سیاسی و ارضی نیز در مخاطره افتاد، از طرف دیگر اغتشاشات داخلی، عدم اطاعت ایلات و عشایر از حکومت مرکزی، وجود ملوک الطوائفی در سراسر این سرزمین، بروز جنگ بین الملل اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴)، تقسیم ایران بدو منطقه‌ی نفوذ روس و انگلیس و روی کار آمدن دو حکومت یکی در مرکز و دیگری در مغرب توسط مهاجرین، اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران را هر لحظه وخیم‌تر می‌نمود، حضور اسماعیل آقا سمیتقو در آذربایجان، نایب حسین کاشی و پسرش ماشاءالله خان در کاشان، شیخ خزعل در حوزستان و مخالفت هر یک از ایشان با دولت اساساً امنیت را در این کشور پایمال میکرد و ایران را بیش از پیش بجانب ورطه‌ی هلاک و اضمحلال میراند، حکومتی مرکزی وجود نداشت که بتواند اوضاع را بهبود بخشد.

۱ - منات پول رایج روسیه معادل صد کوپک و هر کوپک گویا معادل ۳/۵ ریال ایران بوده است.



از صورتی بصورت دیگر درآورد. قبل از این کودکان را هزنان و چپاولگران راه‌ها را بسته، کاروانیانرا بقتل میرسانیدند و اموالشان را بغارت می‌بردند. نرخ اجناس شهرهای ایران متفاوت بود و دستگاهی وجود نداشت که بر این هرج و مرج نظارت کند. اغنیا غنی‌تر و فقرا ضعیف‌تر میشدند و کشور ایران دستخوش هرج و مرج و نا امنی بود.



کرزوس پادشاه لیدی، کاپادوکیه، فریگیه، پافلاگونیه، کازیه، کیلیکیان و دیگران بر علیه ماد و پارس پیمان اتحادی امضاء کند. بر این اساس پادشاه بابل سفیرانی نزد فرمانروایان این سرزمینها اعزام داشت تا ایشان را از خطر ماد و پارس آگاه سازند و تذکر و هشدار داد که لازمه‌ی جلوگیری از خطر چیرگی ماد و پارس بر سرزمینهای آنان، انعقاد پیمان اتحاد جمعی است. بعضی از پادشاهان تحت تأثیر این هشدار و عده‌ی دیگر زیر نفوذ رشوه‌های کلان بعقد قرارداد تن دردادند. کیاکسار پس از آگاهی از این اتحاد، فرستادگانی به پارس اعزام داشت و از بزرگان آنجا و شوهر خواهر خود کمبوجیه استمداد کرد. کورش فرزند کمبوجیه به فرماندهی سپاهیان امدادی منصوب شد. کورش نخست پادشاه ارمنستان را که تحت تأثیر اتحاد منعقد بر علیه دولت ماد در برابر این دولت تمرد آغاز کرده بود، مغلوب و معزول ساخت و پیمان نامه‌ای با تیگران سلطان جدید ارمنستان امضاء کرد. وی در انتظار حمله‌ی بابلیان و متحدان ایشان نشست و در حمله‌ی ایشان پیشدستی کرد. کورش در این جنگ پادشاه بابل را کشت و باهیرکانیان که همسایه‌ی بابلیان بوده و برای سرکوبی بابلیان پیشنهاد اتحاد و یاری و راهنمایی به کورش داده بودند، عهد اتحاد بست.

دولت هخامنشی همچنین با نبونید پیمان وحدتی منعقد کرد. کورش سرسلسله‌ی هخامنشیان به یاری گفتگوهای سیاسی و از راه مسالمت و یک سلسله لشکرکشی، ایالاتی را که پیشتر به دولت ماد تعلق داشت بتصرف دولت پارس در آورد، و بدین ترتیب آشور، ارمنستان، کاپادوکیه و فلات گوهستانی ایران در جزو قلمرو دولت وی درآمد.

### دیپلماسی ایران در آخرین سالهای سلطنت اشکانی

نرون از سفر شاهزادگان اشکانی (تیرداد و فرزندان وی و بلاش پادشاه اشکانی) برای ادای احترامات نسبت به خود ناخشنود بود، زیرا امپراتور انتظار داشت بلاش شخصا بروم سفر کند و این توقع را هم چندین بار عنوان کرد. پادشاه اشکانی که نمیخواست تا بدین حد تن بحقارت دهد، سرانجام چنین پاسخ داد: "برای تو آسان است که از دریایی بدین پهناوری بگذری، پس اگر به سفر آسیا مایل باشی، گوشه‌ای برای گفتگو خواهیم داشت." پس از نرون، وسپازین امپراتور جدید روم سفیرانی نزد بلاش و تیرداد فرستاد تا از لحاظ استقرار صلح با خاور اطمینان حاصل کند. سال بعد پادشاه اشکانی سفیرانی نزد وی اعزام داشت و به

امپراتور پیش نهاد کمک نظامی کرد. امپراتور روم ضمن نشکر بوی اطلاع داد که در آرامش بسر میبرد و بهتر است وی سفیرانی بروم بفرستد - که بیگمان هدف وی تجدید عهدنامه بود. بنا به نوشته‌ی سوئنون، سفیران اشکانی در سال ۷۰ میلادی برای همین منظور بروم اعزام شدند.

در دوران بازماندگان اشکانیان، در سالهای ۱۱۷، ۱۲۸ و ۲۱۷ میلادی بترتیب عهدنامه‌هایی میان پادشاهان اشکانی از یک طرف و تراژان، هادریان و ماکرینوس امپراتوران روم از سوی دیگر بسته شد که از لحاظ اهمیت درخور شرح و تحلیل نیستند. ناگفته نماند که ایران همیشه آموزگار دیپلماسی روم بوده است. در زمان ساسانیان هم پیمان نامه‌هایی بین دولتین ایران و روم منعقد گردید. بقای معاهدات در فاصله‌ی سده‌های سوم و چهارم پس از میلاد و دوام نظم نظارت بر مذاکرات، خود نمایانگر برتری ایرانیان و نفوذ عمیق سنن و رسوم شرق است.

#### دوران تشتت پس از اسلام

از زمان انقراض سلطنت ساسانی و استیلای اعراب بر ایران، در کشور ما عصری آغاز می‌شود که مشخصه‌ی آن عبارتست از حکومت دودمانها و قبایلی که در آن واحد هم ایرانی وهم مهاجم و بیگانه‌اند و هرگوشه از این مملکت عرصه‌ی تاخت و تاز و یغماگری ایلخان یا سلطانیت. در حقیقت در ایران پس از مرگ یزدگر (سال ۶۵۱ میلادی) تا چندین قرن دولت متمرکز و مستقلی بوجود نیامد. بنا بر این تاریخ دیپلماسی ایران تا سده‌ی دهم هجری در خور بررسی و تشریح مفصل و مشروح - در حد تاریخ عمومی و بدانگونه که خواننده‌ی علاقمند به تاریخ دیپلماسی متوقع و مشتاق آنست - نیست، زیرا هر کس که بر گوشه‌ای از ایران چیره شده، بناخت و تاز پرداخته است. بدین ترتیب تا دوران صفویه دیپلماسی ایران موضوع قابل ذکری ندارد.

#### دوران پیش از شاه عباس اول

از ابتدای سده‌ی دهم هجری تا نیمه‌ی آن (۹۲۰ تا ۹۶۳) بر سر تصرف قفقاز،

کردستان و عراق عرب که اهمیت استراتژیک (۱) و اقتصادی بسیار داشت و راه کاروانهای بازرگانی اروپا - آسیا بود، میان ایران و عثمانی جنگ‌های مداوم و بلا - انقطاع جریان داشت. پس از وفات اوزون حسن، روابط سیاسی میان ایران و کشورهای اروپا برای مدتی دچار تعطیل شد و این وضع ادامه داشت تا آنکه خاندان صفوی زمام امور ایران را بدست گرفت.

پس از آنکه شاه اسمعیل صفوی پایه‌های فرمانروایی خود را استحکام بخشید و عراق و فارس را گرفت، با یزید سلطان عثمانی سفیرانی نزد او به اردبیل فرستاد و نامه‌هایی دوستانه با وی مبادله کرد، اما روابط حسنه میان دو سلطان رقیب اسلامی دوامی نیافت. در دوره‌ی حکمرانی سلطان سلیم - جانشین بایزید - اختلاف و کشمکش میان باب عالی و ایران تجدید شد و سرانجام در سال ۹۲۵ هجری به جنگ معروف چالدران و شکست ایران انجامید. شاه اسمعیل در کمال درایت برای تجدید روابط دوستانه میان ایران و عثمانی کوشش کرد و بمنظور نیل بدین هدف، میر نورالدین عبدالوهاب نام را که از فضایل زمان بود با نامه و هدایا نزد سلطان عثمانی فرستاد. اما بایزید نماینده‌ی شاه ایران را بزندان افکند و نه فقط به پیشنهادهای شاه اسمعیل پاسخی نداد، بلکه با این رفتار خصمانه و وهن آور نسبت به سفیر ایران، تا هفت سال بعد که خود بدست فرزندش سلطان سلیم کشته شد، روابط دو کشور را تیره تر کرد. سلطان سلیم اول ایلچی شاه اسمعیل و همراهان او را از زندان آزاد کرد و پادشاه صفوی نیز متقابلاً " بمناسبت مرگ بایزید نامه‌ی تسلیت آمیزی بسطان نوشت و ضمن آن جلوس او را بر تخت سلطنت عثمانی تبریک گفت. بدین ترتیب در دوران طهماسب اول زمینه‌ی مساعدی برای تجدید روابط دو کشور فراهم آمد. سرانجام در زمان سلطنت شاه طهماسب پیمان صلحی میان ایران و عثمانی بسته شد که به دوره‌ی نخست جنگ‌های دو کشور پایان داد. بموجب این پیمان که در سال ۹۶۳ هجری در شهر آماسیا منعقد گردید، ایران آذربایجان و ارمنستان شرقی و گرجستان شرقی را حفظ کرد، قارص بیطرف اعلام شد و گرجستان غربی، ارمنستان غربی و عراق عرب تحت تصرف دولت عثمانی باقی ماند. در این اوان پیش آمدی رخداد که شاه طهماسب کوشید تا از آن برای حفظ روابط حسنه با دولت عثمانی سود جوید و آن حادثه عبارت بود از تحویل بایزید - فرزند سلیمان اول سلطان عثمانی - به پدرش، وی که

۱ - فن اداره‌ی عملیات جنگی، دانش رهبری عملیات نظامی - سوق الجیشی.

بر علیه پدر خود شوریده بود، پس از تحمل شکست بیادشاه صفوی پناه برد. سلطان عثمانی هیأت‌هایی به ایران اعزام داشت و از پادشاه ایران خواست که فرزند عاصی او را با اندرز و دلالت رام کند و نزد وی بفرستد. شاه طهماسب نیز شاهقلی بیک را بعنوان ایلچی بدربار عثمانی گسیل داشت. سرانجام نخستین پیمان نامه‌ی ایران و عثمانی در باره‌ی حل اختلافات و استرداد مقصران سیاسی بزبان ترکی در استانبول امضاء شد. بر طبق یکی از شروط این پیمان، شاه طهماسب بایزید رابه نمایندگان سلطان عثمانی تسلیم کرد.

### روابط دیپلماتی شاه عباس با دولت عثمانی

وخامت وضع داخلی و اوضاع سیاست خارجی ایران حتی در زمان شاه عباس اول دشواریهایی در زمینه‌ی روابط سیاسی کشور ما پدید آورده بود. مهم‌ترین مسأله‌ی که سلطنت صفوی با آن روبرو بود، نتایج حاصل از پیمان صلحی بود که در سال ۹۹۹ هجری قمری به ناچار با دولت عثمانی بسته شد. شرایط این پیمان بی اندازه سنگین و عبارت بود از واگذاری گرجستان خاوری، ارمنستان خاوری، کردستان، سراسر آذربایجان کنونی واران (به استثنای اردبیل و طالش) و بخشی از لرستان به دولت عثمانی. داستان آمدن برادران شری به دربار شاه عباس را مفصلاً در تاریخ صفوی خوانده‌ایم. تقریباً همه‌ی نامه‌هایی که شاه عباس به پادشاهان اروپا و پاپ رم نوشته حاوی نکات و شروط چهارده‌گانه‌ایست که نظر به اهمیت شکل و محتوای دیپلماتیک آن، ۱۲ مورد مهم آن را باختصار ذکر می‌کنیم:

۱ - به سبب علاقه بکشورهای مسیحی و اتباع ایشان و نفرت شدید نسبت به دشمن مشترک یعنی ترکان عثمانی، باب دوستی و اتحاد را مفتوح میسازد.

۲ - مایل است اطمینان حاصل کند که اگر با این دشمن مشترک بجنگ برخیزد، نعام بارجنگ بر دوش وی گذاشته نخواهد شد.

۳ - اگر قراردادهای دوسانهای با ترکان عثمانی بسنهاند، فسخ کنند و چنانچه مصلحت ایجاب نمی‌کند که با تمام نیرو با پادشاه ایران بر علیه سلطان عثمانی همکاری کنند، دست کم نارمانیکه وی با سلطان در جنگ است، در نهان پشتیبان او باشند.

۴ - گروهی از بازرگانان فرنگی قراردادهای خصوصی با دولت عثمانی منعقد کرده‌ و از راه خشکی و دریا اقسام مهمات جنگی برای آن دولت می‌فرستند. این گونه

قراردادها باید هر چه زودتر لغو و از ارسال مهمات به کشور عثمانی خودداری گردد.  
 ۵ - چون دشمنی و جنگ پادشاهان مسیحی اروپا با یکدیگر نتیجه‌ای جز نقویت امپراتوری عثمانی ندارد، بهتر است هر چه زودتر با بستن پیمانهای دوستانه و صادقانه با هم متحد شوند.

۶ - تعهد می‌کند که اگر دولتهای مسیحی با وی در برابر سلطان عثمانی متحد شوند، بی درنگ شش هزار نفر گچی و سواره و پیاده بقدری که متفقین بخواهند برای جنگ آماده کند.

۷ و ۸ - جنگهای دفاعی مابین آنلاف وقت، پول، نفوس بی گناه و حیثیت و آبروست. بنابراین باید بی تأمل و تردید از مشرق و مغرب مخصوصاً " خاک مجارستان بر تصرفات عثمانی بنازند.

۹ - تعهد می‌کند که اگر پادشاهان اروپا به جنگ با سلطان عثمانی برخیزند، وی بی تأمل از شرق برخاک این کشور حمله خواهد برد. در اینصورت انتظار دارد که فرمانروایان اروپا سفیرانی به ایران روانه کنند تا هرگونه اقدام جنگی با مشورت ایشان انجام پذیرد.

۱۰ - میان ایران و دولتهای اروپا قراردادی بسته شود که هیچیک از اطراف قرارداد بدون موافقت دیگران بکاری که مخالف سیاست عمومی باشد اقدام نکند.  
 ۱۱ - در صورت وقوع جنگ، هیچیک از متحدان نباید پیش از جلب و موافقت سایرین از جنگ کناره گیرد یا با دشمن مشترک صلح کند.

۱۲ - تعهد می‌نماید که اگر دولتهای اروپا با وی معاهده‌ی دوستانه ببندند، سراسر ایران را بروی تمام پیروان دین مسیح از هر فرقه باز خواهد کرد و به ایشان اجازه خواهد داد که هر جا بخواهند بروند و بمانند و برای خود خانه و کلیسا بسازند و مراسم دینی خود را آزادانه و بی هیچ مانعی انجام دهند.

شاه سفیران خود را تا دولت آباد مشایعت کرد و در آنجا مهر طلای خود را به آنتونی شرلی داد و گفت "برادر هر چه را که نو مهر کنی، گرچه به قدر سلطنت من ارزش داشته باشد، قبول دارم." سپس روی او را بوسید و دست رابرت شرلی را در دست گرفت و وعده داد که در غیاب آنتونی با وی چون برادری مهربان رفتار نماید. سفارت حسین علی بیک و آنتونی شرلی نتیجه‌ی مورد نظر شاه عباس را ببار نیاورد، لیکن ایران را که تا آنروزگار در نظر اروپائیان گمنام و دور افتاده بود تا حدی شناساند و اهمیت بین‌المللی دوستی و اتحاد با ایرانیان را برای مقابله با

دشمن مشترک یعنی دولت عثمانی بآنها نشان داد. کوششهای بعدی آنتونی شرلی که سرانجام بخدمت فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا در آمد، و مکاتبه‌ی وی با شاه عباس بمنظور اعلام شروع ماءموریتی جنگی در خشکی و دریا بر علیه نیروهای هلندی و عثمانی، و داستان دشمنی وی با برادرش رابرت شرلی و ماجرای بازمانده‌ی عمرش که به فقر و نهیدستی سپری شد، اهمیت زیادی ندارد و قابل ذکر نیست، بخصوص که مادر فصل مربوط به سلسله‌ی صفویه بقدر کافی درباره‌ی برادران شرلی سخن رانده‌ایم.

### روابط دیپلماتی شاه عباس با دو رقیب سیاسی:

#### انگلستان و پرتغال

شاه عباس از اواخر سال ۱۰۲۹ هجری قمری برای سرکوبی نیروهای اسپانیایی و پرتغالی در خلیج فارس پیشنهاد اتحادی به کمپانی هند شرقی ارائه کرد و مذاکراتی با نمایندگان شرکت انجام داد. با آنکه مدیران کمپانی هند شرقی در کار بازرگانی از رقابت پرتغالیان زیان فراوان منحمل شده بودند، معیناً قبول پیشنهاد شاه عباس اول را دشوار میدیدند. علت امر آن بود که در آن هنگام دولت انگلیس با پادشاه اسپانیا روابطی دوستانه داشت و از سوی دیگر حمله‌ی کشتی‌های بازرگانی کمپانی به استحکامات و قلاع جنگی پرتغالی آسان نبود. با این حال مدیران کمپانی انگلیسی هند شرقی چاره‌ای جز پذیرش پیشنهاد ایران نداشتند، زیرا امامقلی خان امیر الامرای فارس به نمایندگان کمپانی اخطار کرده بود که چنانچه شاه را در جنگ ایران و پرتغال یاری نکنند، تمام ابریشمی که در ایران دارند ضبط و امنیازاتی که قبلاً "کسب کرده‌اند لغو خواهد شد. اما اگر دست اتحاد به سوی ایران دراز کنند، زیان‌هایی که منحمل میشوند جبران و نیازهای ایشان از لحاظ اسلحه و آذوقه ناهمین خواهد گردید.

مدیران کمپانی هند شرقی در روز اول محرم ۱۰۳۱ پنج فروند کشتی و چهار زورق بزرگ را برای حمله به کشتی‌های پرتغالی ماءمور خلیج فارس به این ناحیه اعزام کردند. از سوی دیگر شاه عباس اول نیز بامام قلی خان دسنور داد نبرد با پرتغالیانرا



آغاز کند، وی به منظور بهانه تراشی به قنبر بیک خان سالار دستور داد که نسبت به جزیره‌ی هرمز دعوی مالکیت کند. حکمران پرتغالی جزیره بدین دعوی پاسخی تند داد و همین خود مستمکی برای شروع جنگ بود.

برای درک اهمیت مسأله‌ی هرمز و کشمکش‌های مربوط به آن، در اینجا لازم میدانیم که بررسی تاریخی خود را از سده‌های پیش آغاز کنیم. در جزیره‌ی خشک و عریان هرمز واقع در خلیج فارس و مقابل بندر ایرانی گمبرون، بندرگاه مشهوری قرار داشت که در آغاز سده‌ی چهاردهم بار انداز و بورس بازرگانی، کاروانی، دریایی و ترانزیتی با هندوستان و نااندازه‌ای با چین، عربستان و کشورهای اروپا بود. پرتغالیان که آفریقا را دور زده راه دریایی وصول به هند را کشف کرده بودند، در سال ۹۱۳ هجری قمری هرمز را تصرف و تقاضای شاه اسماعیل را که از آنان خراج خواسته بود رد کردند، ولی بعدها آن جزیره را از دست دادند. امیر البحر آلفونسو دالبوکرک دریانورد نامی و نایب السلطنه‌ی متصرفات پرتغال در هند گوا، در سال ۹۳۱ هجری بار دیگر هرمز را متصرف شد. پرتغالیان این جزیره را سخت مستحکم ساخته پادگان خود را در آن مستقر کردند.

بندر هرمز برای شاه عباس اول از لحاظ صدور ابریشم ایران که در انحصار خزانه‌ی شاهی بود اهمیت فراوان داشت. منافع شاه چنین اقتضا می‌کرد که ابریشم ایران نه از راه کاروان عثمانی که با ایران دشمن بود و عوارض گزافی بابت عبور دریافت میکرد، بلکه از راه دریائی هرمز به اروپا صادر شود. گفتگوهائی که رابرت شلی از طرف شاه در باره‌ی صدور ابریشم از طریق هرمز با فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا و پرتغال بعمل آورد نتیجه‌ی مطلوبی نداد. در عین حال استعمار طلبان دیگر یعنی انگلیسیان نیز با کمال موفقیت با پرتغالیها به رقابت برخاستند. مقارن این احوال بود که شرکت بازرگانی انگلیسی بنام هند شرقی تاسیس یافت (۱۰۵۹ هجری). کمپانی هند شرقی در صدد برآمد که پرتغالیان را از متصرفاتشان در هندوستان بیرون راند. در این هنگام منافع دولت شاه ناهدی با منافع کمپانی انگلیسی هند شرقی مطابقت داشت، زیرا که خرید ابریشم ایران مستقیماً در این کشور برای بازرگانان انگلیسی پنجاه درصد ارزانتر از خرید آن در شهر حلب (سوریه) که بازار عمده‌ی ابریشم عثمانی بود تمام میشد. کمپانی انگلیسی هند شرقی که از اواخر سده‌ی شانزدهم رقیب بزرگ پرتغالیان در خاور بود، در سال ۱۶۵۹ میلادی ادوارد کنوک نامی را به ایران گسیل داشت. در واقع وی باعتبار نامه‌ای که از پادشاه انگلستان در

دست داشت، سفیر این کشور در اصفهان محسوب می‌شد. کنوک در سال ۱۰۳۸ هجری قراردادی برای خرید و صدور ابریشم از ایران - که اجازه‌ی بازرگانی آن در اختیار شاه بود - امضاء کرد. ضمناً چون شاه عباس از نفوذ تجاری و تجاوزکاریهای صد ساله‌ی پرتغالیان در خلیج فارس ناخوسند بود، بنا بر تفصیل مندرج در منابع انگلیسی، قراردادی در ۳ ماده بانمایندگی کمپانی هند شرقی امضاء کرد و در سال ۱۶۲۱ میلادی کمک کشتیهای انگلیسی پرتغالیان را از جزیره‌ی هرمز و بندر گمبرون بیرون راند و پس از این پیروزی بود که این بندر را بندر عباس نامیدند. تاریخ عالم‌آرای عباسی شرح مختصری درباره‌ی این لشکر کشی نوشته و فقط به ذکر این ماده از قرارداد بسنده کرده است که غنائم جنگی متعلق به بیگانگان از آن انگلیسیان و اموال دیگر متعلق به ایرانیان باشد. این پیمان پنج ماده‌ای که در ۲۴ صفر ۱۰۳۱ میان امامقلی خان و نماینده‌ی شرکت هند شرقی انگلیس امضاء شده، در منابع تاریخی با شکل مختلف نقل شده است. مثلاً "بین متن انگلیسی قرار داد که از مجموعه‌ی پیمان - نامه‌ها و اسناد اچیسن ترجمه شده و آنچه در رندگانی شاه عباس اول تألیف نصر - الله فلسفی آمده اختلاف فاحشی وجود دارد و ما منبع اخیر را که با استفاده از اسناد و منابع معتبر متعدد خارجی و داخلی نوشته شده است مورد استناد قرار میدهم. ماده‌ی اول - هرگاه بسبب کمک کشتی‌های انگلیسی، دولت ایران بر پرتغالیان هرمز غالب گردد، بایستی غنائم جنگی به تساوی میان دو طرف تقسیم شود. ماده‌ی دوم - قلعه‌ی هرمز با تمام توپخانه و ذخایر جنگی آن باید به انگلیسیان تسلیم شود و دولت ایران در صورت تمایل می‌تواند قلعه‌ی دیگری به خرج خود در جزیره بسازد. ماده‌ی سوم - درآمد گمرکی جزیره از آن پس باید به تساوی بین دولت ایران و شرکت هند شرقی انگلیس تقسیم شود و کالاهای انگلیسی نیز پس از آن از پرداختن گمرک و سایر عوارض آن معاف گردد. ماده چهارم - پس از جنگ، اسیران مسیحی به انگلیسیان و اسیران مسلمان به ایرانیان تسلیم شوند. ماده پنجم - دولت ایران نصف مخارج کشتیها و خوراک و حقوق کارکنان سفائن و خسارت جنگ را برعهده گیرد و از این گذشته برای کشتیها باروت و مواد جنگی فراهم سازد.

### روابط دیپلماسی ایران و هند

شاه عباس اول مانند پادشاهان سلف خاندان خود از آغاز پادشاهی خویش بر آن شد که میان ایران و هند روابط دوستانه برقرار کند. او با جلال الدین محمد اکبر و پس از وی با نورالدین محمد جهانگیر (شاه سلیم) و همچنین با شاهزاده خرم پسر یاغیش مکاتبات و روابط حسنه داشت. چنانکه از نوشته پی یتر و دلاواله برمیآید، شاه عباس سفرای هندی را با محبت و شوخ طبعی پذیرا میشد و آنها را مورد اکرام قرار میداد، اما مناسبات وی با زمامداران غالباً "بسته به رفتار نیک و بد ایشان با شاه و سفیران وی بود. چنانکه در برابر رفتار زشت جلال الدین محمد اکبر امپراتور هند که منوچهر بیک سفیر او را هفت سال در هندوستان نگاهداشت، وی نیز متقابلاً "ایلچی مغول کبیر را مورد مهربانی و توجه قرار نداد و او را بمدت یکسال در ایران متوقف داشت.

### روابط دیپلماسی ایران و آلمان

روابط صفویان با آلمان از زمان سلطنت شاه اسماعیل آغاز شد. انگیزه‌ی این روابط تشکیل اتحادیه بر علیه دولت عثمانی بود و این موضوع هم بدین امر مربوط میشد که میان این پادشاه - که با ترکان بجنگ برخاسته بود - و پادشاهان اروپا - که از اقتدار فزاینده‌ی ترکان عثمانی و پیشرفتهای ایشان در اروپا اندیشناک بودند - منافع مشترکی وجود داشت. شاه اسماعیل در ماه شوال ۹۳۹ نامهای بزبان لاتین به کارل پنجم معروف به شارلک امپراتور آلمان نوشت و بوسیله‌ی فرزند پطرس نام که از جانب پادشاه مجارستان بدربار ایران آمده بود، برای امپراتور ارسال داشت.

پادشاه صفوی در این نامه چنین نوشته بود: "از شما با اصرار تمام انتظار دارم که در خواهشهای من دقت کنید. ما باید در ماه آوریل با هم از دو سو بر دشمن مشترک خود سلطان عثمانی بتازیم و تا هر وقت که پیروزی نصیب ما گردد بجنگیم. چنانکه از رعایای عثمانی شنیده‌ام، پادشاهان عیسوی با یکدیگر در جنگ و جدالند و این مایه‌ی حیرت است، زیرا که مخالفت ایشان بر جسارت دشمن خواهد افزود.

بنابراین لازم است که زودتر به تهیهی سپاه اقدام کنید و امیدوارم که برای تحریض شما به نوشتن نامه‌های دیگری نیاز نباشد.

نامه‌ی شاه اسماعیل پس از دو سال به دست امپراتور آلمان رسید و کارل نیز در تاریخ ششم ذی قعدة ۹۳۱ بوسیله‌ی همان کشیش پاسخ نامه‌ی شاه ایران را ارسال داشت، اما شاه اسماعیل متجاوز از یک سال پیش از این تاریخ در گذشته بود. کارل پنجم امپراتور آلمان کوشید تا این ارتباط را حفظ کند، ولی شاه طهماسب اول که سخت خرافی و متعصب بود و شاهان اروپا را نجس و کافر میدانست، به کارل پاسخی نداد.

مناسبات دیپلماتی ایران و آلمان در زمان سلطنت شاه عباس اول - که دوران گسترش روابط دیپلماتی کشور ما با همه‌ی ممالک اروپاست - توسعه یافت. در این دوره انگیزه‌ی روابط، عقد پیمان اتحاد با فرمانروایان اروپائی بر علیه سلطان عثمانی و بستن قزار دادهائی در زمینه‌ی فروش ابریشم ایران به اروپا بود. آنتونی شرلی به اتفاق حسینعلی بیک بیات از جمله کسانی بودند که بآلمان عزیمت کردند. نامبردگان نزدیک به شش ماه در پراگ - که در آن هنگام مقر امپراتور آلمان بود - اقامت گزیدند و مهمان امپراتور بودند.

رودولف دوم پیشنهادهای نمایندگان شاه عباس را درباره‌ی اتحاد آلمان و ایران بر ضد ترکان عثمانی با احتیاط پذیرفت و کوشید تا آن دو را از مراجعه بدربار سایر پادشاهان اروپا باز دارد و به ارسال نامه‌های پادشاه ایران بوسیله‌ی پیک‌های ویژه متقاعد کند. اما سفیران ایران این نظر امپراتور را نپذیرفته عازم ایتالیا شدند. رودولف دوم پس از عزیمت نمایندگان دیپلماتی ایران از پراگ، برای آنکه از مقاصد واقعی شاه عباس آگاه شود، به اتحاد آلمان و ایران بر ضد عثمانی عملاً "تحقق بخشیده هیأتی را بریاست اتی‌ین کاکاش دوزالون کمنی بعنوان سفیر به ایران گسیل داشت. اتی‌ین کاکاش مأمور بود که از جانب امپراتور با شاه عباس قراردادی بر علیه سلطان عثمانی امضاء کند و بویژه از شاه قول بگیرد که نا شهر تبریز را از عثمانی باز نستاند، با سلطان عثمانی صلح نکند. سفیر آلمان هم چنین مأموریت داشت که در مسکو با تزار روس درباره‌ی اتحاد ایران و آلمان بر علیه دولت عثمانی گفتگو کند و او را نیز به شرکت در این اتحاد برانگیزد. کاکاش با رسیدن به لاهیجان در اثر ابتلاء به بیماری سختی مرد؛ لیکن پیش از مرگ، ریاست هیأت را به ژرژ تکتاندرفن دریا بل منشی خود سپرد. تکتاندر در روز ۱۵ دسامبر ۱۶۰۳ میلادی

به تبریز رسید و شاه او را بیدرنگ بحضور خواست. تکتاندر در خلال ملاقاتش با شاه عباس، نخست ماجرای سفر هیأت را که در آغاز رئیس و سه تن از اعضای آن بعلت بیماری درگذشته و سپس چهار تن دیگر آنان مشرف بمرگ در راه مانده بودند بازگفت. آنگاه شاه نامه‌ها را از وی خواست. بنا بنوشته‌ی تکتاندر: " ولی نامه‌ها در صندوق من مانده بود و چون از جای برخاستم که از پی آنها بروم، اجازه نداد. پس ناگزیر کلید صندوق خود را بیکی از مشاوران شاه سپردم و او نامه‌ها را از مسکن من بسکاخ شاهی آورد و بدست من داد. آنها را با رعایت نشریفات رسمی یعنی زانو بزمین زدن و بوسیدن دست شاه باو تقدیم کردم. نامه‌ها را با احترام گرفت و دست بر سر من گذاشت و نزدیک خود نشانید. سپس خود سر نامه‌ها را گشود. مترجم در حضور من آنها را بفارسی ترجمه کرد. " شاه عباس که تبریز را متصرف شده بود، عزم تسخیر ارمنستان و قفقاز را داشت. ژرژ تکتاندر چنانچه خود می‌نویسد - با اردوی وی همراه شد. شاه پس از تصرف قلعه‌ی ایروان به سفیر آلمان اجازه داد که به کشور خود بازگردد و مهدیقلی بیک را که از درباریان و منسوبانش بود ماء مور کرد که با در دست داشتن پاسخ نامه‌های تزار روس و امپراتور آلمان همراه وی بعنوان سفارت به روسیه و آلمان برود. تکتاندر باتفاق مهدیقلی بیک و همراهانش از ایروان حرکت کرده و هشت ماه بعد، پس از تحمل مشقات فراوان بمسکو رسید. مهدیقلی بیک ماء مور بود که باریس گادونوف تزار روس را از پیشرفتهای شاه عباس در ممالک عثمانی آگاه سازد و از کمکیائی که وی در این جنگها بشاه کرده است سپاسگزاری نماید. ژرژ تکتاندر و سفیر ایران در شهر غازان به سفیر دیگری برخوردند که شاه عباس پیش از وقت نزد تزار فرستاده بود و اینک با همراهان خود از مسکو باز میگشت. تکتاندر می‌نویسد: " این سفیر و همراهانش بما گفتند که تزار روسیه چند هزار سپاه با تفنگچیان قابل و چند عراده نوپ بیاری شاه عباس فرستاده است تا قفقاز و قلعه‌ی دربند را محاصره کنند، و بویژه از شاه خواهش کرده است که از جنگ با سلطان عثمانی دست نکشد. " باریس گادونوف سفیران ایران و آلمان را با مهربانی پذیرفت و بوسیله‌ی سفیر آلمان نامه‌ای برای رودولف دوم امپراتور آلمان فرستاد که در آن از مناسبات دوستانه‌ی خود با شاه عباس و از اتحاد با وی بر علیه سلطان عثمانی سخن گفته بود. مهدیقلی بیک و همراهانش در ربیع الاول ۱۰۱۳ مسکو را ترک گفته از راه دریای بالتیک روانه‌ی آلمان شدند. اما نتیجه‌ی این سفر معلوم نشد و تا پایان سلطنت شاه عباس اول نیز جز سفارت رابرت شرلی - که شرح

آن در صفحات پیش آمد - رویداد دیپلماسی قابل ذکری وجود ندارد.

### آغاز وابستگی ایران

سده‌ی دوازدهم هجری مشحون از عوارض و علائم سقوط و انحطاط اقتصادی کشورماست. واپس ماندگی و انحطاط فزاینده‌ی اقتصاد ایران نسبت به اقتصاد کشورهای اروپایی و ضعف سیاسی آن در پایان قرن، موجبات نفوذ سرمایه‌ی صنعتی بیگانه را از آغاز سده‌ی نوزدهم میلادی و سپس تبدیل ایران را به کشوری وابسته و نیمه مستعمره فراهم آورد.

از بخت بد کشورما، در سر آغاز این دوران تهاجم سرمایه و دیپلماسی اروپا بکشورهای واقع در مسیر هند و بازرگانی پر سود با شرق، زمام امور ایران در کف بی‌کفایت شاه سلطان حسین قرار داشت که معاصران درباره‌ی وی به حق چنین داوری میکنند: "حتی میان عوام الناس نیز چنین ابله‌ی کمتر یافت می‌شود، تا چه رسد به تاجداران."

سقوط بازرگانی خارجی کشور ایران از حدود ۱۰۸۱ محسوس بود. شاردن می‌نویسد: "درشش هفت سال نخست سلطنت شاه سلیمان، در آمد گمرکات بندر عباس و مناطق نزدیک هرگز بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار لیور نوسان می‌کرد، و حال آنکه این عواید در زمان شاه عباس دوم به ۱/۱۰۰/۰۰۰ لیور افزایش یافت."

دولت شاه سلطان حسین که میخواست بر عواید خود از راه بازرگانی خارجی بیفزاید و از نفوذ انحصار کمپانی هند شرقی - که میکوشید تا بازرگانی خارجی ایران را با اروپا تحت انحصار خود قرار دهد - بگاهد، در سالهای ۱۱۲۰ و ۱۱۲۷ دو قرار داد تجاری با دولت فرانسه منعقد ساخت. بموجب این پیمانها، بازرگانان فرانسوی بیش از رقبای هلندی خود از تسهیلات و امتیازات برخوردار می‌شدند. بازرگانان فرانسوی گذشته از معافیت از پرداخت حقوق گمرکی و بازرگانی، تحت حمایت شاه سلطان حسین حق برون مرزی نیز تحصیل کردند. بر اساس این حق فقط محکمه‌ی کنسولی فرانسه می‌توانست فرانسویان مقیم ایرانرا محاکمه کند و دعاوی میان اتباع فرانسه و ایران می‌بایستی مشترکا "از طرف قاضی شاهی و کنسول فرانسه مورد رسیدگی قرار گیرد. در واقع این همان رژیم کاپیتولاسیون بود که از سال ۹۴۲ هجری قمری نیز در ترکیه‌ی عثمانی، برای فرانسویان برقرار کرده بودند.

## دیپلماسی ایران در آستانه‌ی سلطنت نادرشاه

## روابط خارجی ایران در زمان نادرشاه

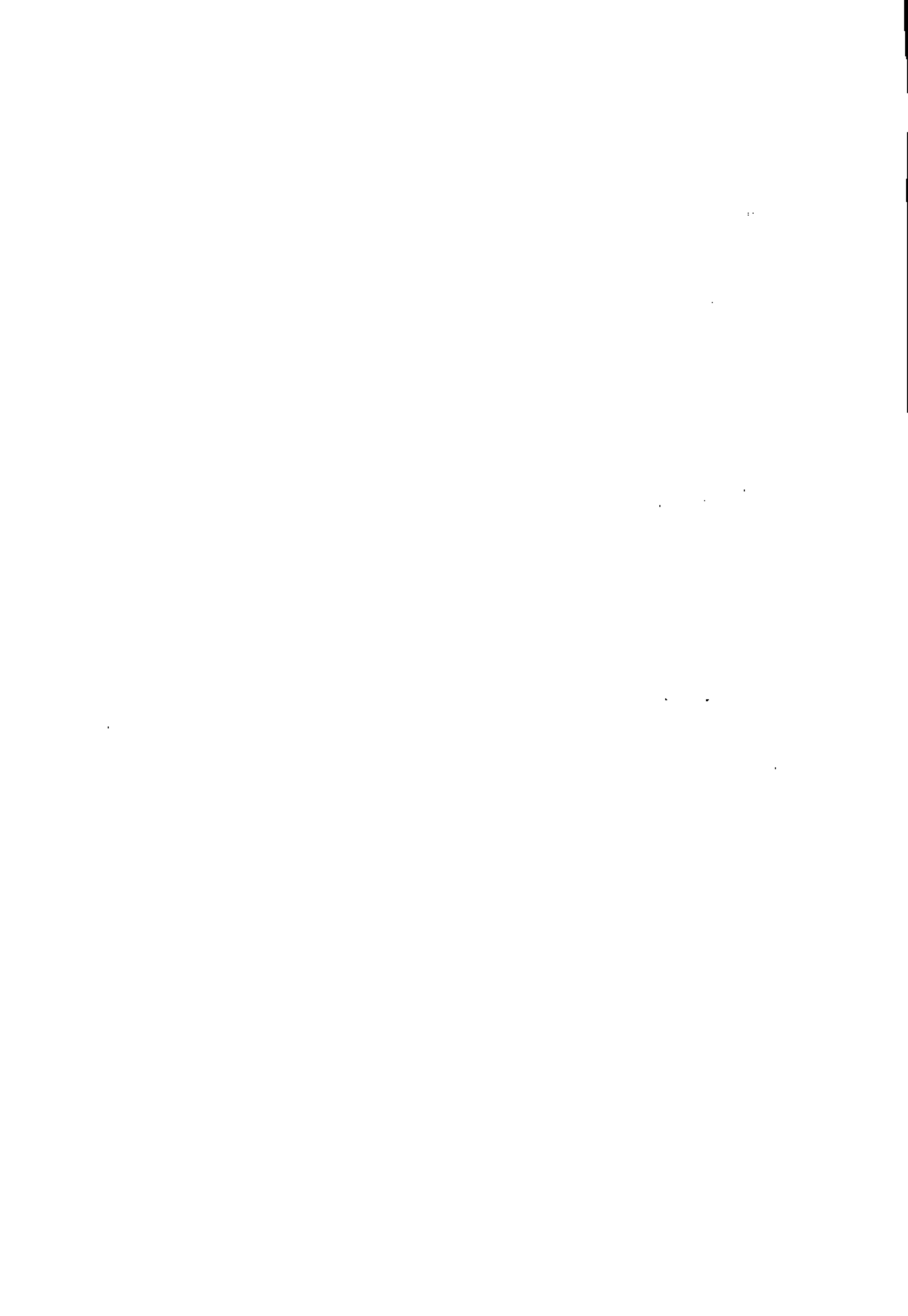
قبلاً اشاره شد که پتر اول پس از کسب پیروزی در جنگ با سوئد در سال ۱۱۳۴ هجری قمری، از اوضاع داخلی ایران برای اشغال نواحی مجاور کرانه‌ی دریای خزر استفاده کرد. دولت پتر قصد داشت مناطق واقع در راه ولگا - خزر را به انضمام نواحی ابریشم خیز سواحل این دریا تحت نفوذ و سیطره‌ی خود در آورد. چنانکه معلومست، محرک اصلی دولت پتر اول در لشکرکشی به کشورهای قفقاز این بود که مانع اشغال این کشورها و نواحی ساحلی دریای خزر توسط ترکیه‌ی عثمانی بشود، زیرا که اشغال این سرزمینها از لحاظ نظامی و بازرگانی برای روسیه خطری بزرگ محسوب می‌شد. پتر اول در ژوئن سال ۱۷۲۲ برابر با ۱۱۳۳ هجری اعلام کرد که با شاه سلطان حسین سر جنگ ندارد، بلکه قصد او سرکوبی کسانیست که در شهر شماخی نزدیک به سیصد نفر تاجر روسی را کشته اند، و نیز مصمم است که مسیحیان یعنی گرجیان و ارمنیان را آزاد کند. لشکریان روسی شهرهای دربند را اشغال کردند. طهماسب قلیخان پیش از احراز مقام سلطنت، نخست در رجب سال ۱۱۴۴ قرار دادی در رشت و سال بعد نیز معاهده‌ای دیگر در گنجه با دولت روسیه امضاء کرد. بموجب این دو معاهده که فقط بزبان روسی تنظیم یافته بود، ولایات شمالی ایران که طی عهدنامه‌ی اضطراری شاه طهماسب دوم بروسیه واگذار گردیده بود، بایران بازپس داده شد. در سال ۱۱۴۹ هجری یک معاهده‌ی سرزی و صلح بر پایه‌ی قرارداد سال ۱۶۳۹ میلادی - که شاه صفی و سلطان مراد چهارم امضاء کرده بودند - میان نادرشاه و سلطان محمود خان دوم به امضاء رسید. متن فارسی این عهدنامه تقریر میرزا مهدی خان - وقایع نگار نادرشاه - در تاریخ جهانگشای نادری مندرج و مشتمل است بر یک مقدمه‌ی جالب توجه، یک شرط و یک اساس در قرارداد، امور خارجیان، اقامت مأموران دو دولت در کشورهای یکدیگر، استرداد اسیران، تثبیت وضع مرزها و پاره‌ای تسهیلات بازرگانی.

نادرشاه در دوران سلطنت یازده ساله‌ی خود ( ۱۱۶۰ - ۱۱۴۹ هجری ) به

احیای وحدت ایران و تصرف مجدد کشورهای اهنام ورزید که صفویان پس از تسخیر از دست داده بودند. وی نخست برای تحکیم موقع خود در داخل به سازماندهی قشون پرداخت و بوسیلهی آن، سران ایل بختیاری و ایلات افغانی را فرمانبردار خود ساخت. سپس موفق شد که خان نشین‌های ازبک را از کمک به افغانه باز دارد و برای نیل بدین منظور، ازبکان را بدوستی خود مطمئن ساخت و پس از رفع این مشکل به دولت مغول کبیر در هند که بشورشیان افغانی پناه داده بود، اعلان جنگ داد. لشکریان نادر در حمله‌ی به هند، قشون محمد شاه (مغول کبیر) را شکست دادند و پایتخت آن دهلی را متصرف شدند (سال ۱۱۵۲ هجری). نادرشاه یکسال پس از تسخیر و غارت دهلی نو - یعنی در سال ۱۱۵۳ هجری - به خان نشین‌های بخارا و خیوه لشکر کشید. در فواصل سالهای ۱۱۵۴ و ۱۱۵۶ هجری لشکرکشی دشواری به داغستان انجام داد تا خان نشین‌ها و اقوام آزاد (پدرشاهی - عشیرتی) آن سامان را فرمانبردار خود کند، اما در این راه توفیقی بدست نیاورد. نادر که میکوشید حیثیت از دست رفته‌ی خود را باز یابد، در صدد جنگ با باب عالی عثمانی برآمد. وی قصد داشت عراق عرب را نیز مسخر کند، اما در این جنگ که در فواصل سالهای ۱۱۵۶ و ۱۱۵۹ میان نادر و ترکان عثمانی بوقوع پیوست، گاهی نادر پیروز میشد و زمانی ترکان سرانجام در سال ۱۱۵۹ هجری به موجب پیمان صلحی که میان طرفین بسته شد، مرز میان ایران و عثمانی بوضع سابق که در پیمان ۱۰۴۹ - قرار داد منعقد شده میان شاه صفی اول و سلطان مراد چهارم پادشاه عثمانی - تصریح شده بود، باقی ماند. در بعضی منابع چنین آمده است که نادرشاه در صدد تسخیر تمام کرانه‌های دریای خزر بود و بهمین علت روابط وی با روسیه که در آغاز سلطنتش حسنه بوده، به تیرگی گرائید. لشکرکشی‌های نادر به داغستان و قصد وی در مورد ایجا ناوگانی در دریای خزر، دولت روسیه را نگران ساخت و او را بر آن داشت که نیروهای نظامی خود را در قیزلار در نزدیکی مرزهای ایران مستقر سازد. تصمیم این لشکرکشی را نادر هنگامی اتخاذ کرد که چند کشتی ایران که وی از خارج خریده بود، در یک لشکرکشی ناکام به مسقط غرق شد. کار این کشتی سازی را جان آلتون نماینده‌ی ماجراجوی بازرگانی انگلیس رهبری میکرد.

بطوریکه خواننده ملاحظه فرموده است، روابط خارجی و دیپلماسی ایران در زمان قاجاریه در طی شرح احوال پادشاهان آن سلسله ذکر شده و بنابر این قید آن در این مبحث موردی ندارد.





## فهرست اعلام

### « آ »

- آخوند ملا محمد کاظم خراسانی: ۱۲۲
- آذر بیکدلی (لطفعلی بیک شاعر): ۷۴-۷۳
- آزاد خان ابدالی: ۶۵
- آزاد خان افغان: ۴۴-۴۶-۴۹-۷۸
- آزاریانتس (از ارامنه‌ی تبعه روسیه):
- آستیاک: ۲۲۷
- آصف الدوله (الهیاریخان): ۱۰۵-۹۹
- آصف الدوله‌ی شاهسون: ۱۲۴
- آقا محمد خان (قلجار): ۵۹ تا ۶۴-۷۹-۸۰ تا ۸۶-۹۹-۲۳۶
- آقا اسماعیل جدیدالاسلام: ۲۲۵
- آقا باقر: ۱۵۷
- آقا خان (محلانی): ۱۰۲ تا ۱۰۴
- آقا رضا: ۲۱۹
- آقا عبدالعلی (واردکننده‌ی مطبعه‌ی سنگی به تهران): ۲۱۸
- آقا محمد خان (قاجار): ۴۸-۵۹-۷۸
- آغا قویونلو (دودمان): ۶۵
- آل علی (ع): ۶۶
- آلفونسو دالبوکوک (نایب‌السلطنه پرتغال در هندگوا (= ۲۵۶
- آماده ژوبر (نماینده‌ی اعزامی ناپلئون نزد قتل‌شاه): ۸۷
- آنتوان دو گوئا (کشیش مسیحی): ۲۱۶
- آندرس (مفتش اداره کل چاپخانه ایران): ۲۱۱-۲۱۰
- آندوسن ژوزف (مبلغ مسیحی): ۲۱۶

### « الف »

- ابراهیم (پدر ملا صدرا‌ی شیرازی): ۷۵
- ابراهیم خان ظهیر الدوله (برادر نادر شاه): ۱۹-۲۰-۲۵-۲۸-۳۱-۴۲-۴۸
- ابراهیم خلیل خان (جوانشیر والی قلعه‌ی شوشی): ۸۳-۸۵
- ابراهیم‌شاه (از جانشینان نادر): ۴۲-۴۴-۴۵
- ابراهیم قلی جندقی (پدر یغما جندقی شاعر): ۲۴۲
- ابن ابی‌الحدید (مؤلف نهج‌البلاغه): ۲۲۰
- ابن بابویه: ۲۴۵
- ابوالحسن خان (نیای آقا خان محلانی): ۱۰۳
- ابوالفتح خان (از خوانین بختیاری): ۴۴ تا ۴۶
- ابوالفتح خان (پسر کریمخان زند): ۵۷ تا ۵۹
- ابوالفیض خان (امیر بخارا): ۳۱
- اتابک اعظم (لقب امیر کبیر در ابتدای صدارت عظمی): ۱۱۰
- اتابک و اتابک اعظم (لقب امین السلطان):

اسکولف (ژنرال روسی) : ۱۱۴	۱۲۲-۱۲۳-۱۲۰-۱۳۱
اسماعیل (برادر ستار خان) : ۱۳۶	اتی بن کاکاش دوزالون کمنی (سفیر آلمان) :
اسماعیل آقا سمیتقو : ۲۴۸-۲۰۷	۲۵۹
اسماعیل اول، دوم و سوم (شاه صفوی) :	اچینن (انگلیسی) : ۲۵۷
۱۳-۴۵-۴۶-۶۷-۲۵۲-۲۵۶-۲۵۸-۲۵۹	احسان الله خان : ۲۰۷
اسماعیل خان (چاپارچی باشی) : ۲۱۱	احمد پاشا (حاکم بغداد) : ۱۹ تا ۲۴-۳۳
اسماعیل خان دامغانی : ۹۷	۳۴
اسماعیل خان قراچه داغی (رئیس فراشهای	احمد خان ابدالی ودرانی : ۳۸-۴۲-۴۴-
خلوت محمد شاه قاجار) : ۱۰۱	۶۰-۷۸-۸۶-۱۳۷
اسماعیل خان قشقائی : ۵۸	احمد شاه (قاجار) : ۱۹۹-۲۰۴-۲۰۷-
اسماعیلیه (فرقه) : ۱۰۲ تا ۱۰۴	۲۰۸-۲۳۵-۲۳۶-۲۴۷
اشپخدر (نامی که ایرانیان به سیسیانوف	احمد شاه درانی : ۹۷
سردار روس داده بودند) : ۸۶	احمد میرزا (ولیعهد محمد علیشاه) : ۱۸۳-
اشرف (افغان و غلجائی) : ۱۶ تا ۱۸	۱۹۹
اشرف الواعظین (یکی از آزادیخواهان) :	ادوارد براون (طیب و مورخ انگلیسی) : ۲۴۱
۱۸۹	ادوارد برجس (یکنفر انگلیسی که از طرف
اشکانی- اشکانیان (سلسله) : ۲۵۰-۲۵۱	عباس میرزا برای امور مطبوعه استخدام شده
اصغر گوش بریده : ۱۵۳	بود) : ۲۲۲
اعتضاد السلطنه (علیقلی میرزا) : ۲۱۲-۲۲۳	ادیب پیشاوری و ادیب هندی (سید احمد) :
۲۲۵-۲۴۴	۲۴۳
اعتماد الدوله (حاجی ابراهیم کلانتر) : ۸۱	ادیب فراهانی (میرزا محمد صادق متخلص به
اعتماد الدوله (میرزا آقا خان نوری) : ۱۱۳	امیر) : ۲۴۲
اعتماد السلطنه (محمد حسن خان) : ۲۲۴-۲۲۵	ادیب نیشابوری (شیخ عبدالجواد) : ۲۴۲
۲۴۵	اراپکلی و هراکلیوس (پادشاه گرجستان) : ۸۰
اعتماد السلطنه (علیقلی میرزا) : ۱۱۴-۱۱۹	۸۲-۸۶
افراسیاب : ۷۹	ارشد الدوله : ۱۷۳-۱۷۵
افشار- افشاریه (ایل و دودمان) : ۱۳-۱۵ تا	استال (روسی، اولین مدیرپست ایران) : ۱۲۰
۱۷-۲۱-۲۳-۲۵-۲۷-۲۹-۳۱-۳۳ تا ۳۷-۳۵	۲۱۰-۲۱۱
۴۲ تا ۴۳-۴۵-۴۷ تا ۴۹-۵۱-۵۳-۵۵-۵۷	استوکس (ماژور، وابسته‌ی نظامی انگلیس در
۵۹-۶۱-۶۳-۶۵-۶۷-۶۹-۷۱-۷۳-۷۵-۷۹	ایران) : ۱۸۳-۲۰۲

امام رضا (ع): ۲۰۳	۸۱-۸۳-۸۵-۸۷-۸۹-۹۱-۹۳-۹۵-۹۷-۹۹
امامزاده زید (ع): ۶۴	۱۰۱-۱۰۳-۱۰۵-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۳
امامقلی خان (از امرای دوره‌ی شاه عباس):	۱۱۵-۱۱۷-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۳-۱۲۵-۱۲۷
۲۵۵-۲۵۷	۱۲۹-۱۳۱-۱۳۳-۱۳۵-۱۳۷-۱۳۹-۱۴۱
امامقلی میرزا (پدر نادر شاه افشار): ۱۳-	۱۴۳-۱۴۵-۱۴۷-۱۴۹-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۵
۱۴	۱۵۷-۱۵۹-۱۶۱-۱۶۳-۱۶۵-۱۶۷-۱۶۹
اماموردیخان (سردار ظل‌السلطان): ۱۰۰	۱۷۱-۱۷۳-۱۷۵-۱۷۷-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۳
امیدی (شاعر): ۶۶-۶۷	۱۸۵-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۱-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۷
امیر ارسلان: ۲۳۶	۱۹۹-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۵-۲۰۷-۲۰۹-۲۱۱
امیر اصلانخان قرخلوی افشار: ۴۲	۲۱۳-۲۱۵-۲۱۷-۲۱۹-۲۲۱-۲۲۳-۲۲۵
امیر الشعرا (لقب ادیب فراهانی): ۲۴۲	۲۲۷-۲۲۹-۲۳۱-۲۳۳-۲۳۵-۲۳۷-۲۳۹
امیر علیخان حیات داودی (حاکم بندر- ریگ): ۶۲	۲۴۱-۲۴۳-۲۴۵-۲۴۷-۲۵۱-۲۵۵
امیر علیشیر نوائی (وزیر سلطان حسین بایقرا): ۶۸	۲۵۷-۲۵۹-۲۶۱-۲۶۳
امیرکبیر (میرزا تقی خان): ۹۶-۱۰۶-۱۰۸	اقبال (سعید): ۵
تا ۱۱۱-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۹-۱۲۲-۱۲۷-۱۲۹	اقبال (فرشید): ۵
۲۱۰-۲۱۱-۲۲۲-۲۲۵-۲۳۶	اقبال آشتیانی (عباس، مورخ): ۳۰-۷۷
امیر مؤید مازندرانی: ۲۰۷	اقبال السلطنه (فرمانروای ماکو): ۱۵۶-۱۶۴
امیر معزی (شاعر): ۲۳۷	۱۶۶-۲۰۸
امیر نظام (از القاب امیر کبیر): ۱۱۰-۱۱۱	اکبلا خان (پسر زکیخان زند): ۵۹
امین الدوله (میرزا علیخان): ۱۲۰-۱۲۲	اکبر شاه (سلطان هندوستان): ۷۱
۱۳۴-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۵-۲۲۶	اکتافآن (پسر شجاع السلطنه): ۲۳۹
امین السلطان (آقا محمد ابراهیم آبدارباشی):	الکساندر (سردار گرجستان): ۸۶
۱۲۰-۲۱۵	الکساندر اول (امپراتور روسیه): ۸۸
امین السلطان (میرزا علی اصغر خان ملقب به وزیر اعظم): ۱۱۷ تا ۱۲۲-۱۲۴	اللهیار خان ابدالی (حاکم هرات): ۱۶-
۱۲۸-۲۱۳	۱۹-۲۰
امین الضرب (حاج محمد حسن اصفهانی):	الیس (سفیر انگلیس در ایران): ۸۹
۱۴۶-۲۱۳-۲۱۵-۲۲۶	الیویه (سفیر فرانسه در زمان آقا محمد خان):
	۸۲
	ام‌الخاقان (مادر محمد علیشاه): ۱۲۹
	امام حسین (ع): ۹۱

بلوری (از مجاهدان تبریز) ۱۷۳-۱۷۲  
 بلوکویل (عکاس فرانسوی) ۱۱۴  
 بواتال (برادران سازندگان بلژیکی راه آهن  
 بین تهران و حضرت عبدالعظیم) ۱۲۰-  
 ۲۱۳  
 بوگی (سفیر فرانسه در زمان آقا محمد خان  
 قاجار) ۸۲  
 بهاء الدین (شیخ بهائی) ۷۶  
 بهبهانی (سید عبدالله از رهبران مشروطه):  
 ۱۳۴-۱۳۰

بهمن میرزا (شاهزاده قاجار) ۱۰۴  
 بیدل (عبدالقادر، شاعر) ۶۹  
 بیوک خان (پسر رحیم خان) ۱۴۵

### « پ »

پاپ ۲۵۳  
 پاختیانوف (کنسول روس در تبریز) ۱۴۶-  
 ۱۸۱-۱۴۸  
 پاسکیویچ (ژنرال روسی) ۹۳-۹۴-۹۶  
 پاشا بیک (از مجاهدین تبریز) ۱۵۷  
 پرکین (دکتر، مبلغ مسیحی امریکائی) ۲۲۰  
 پتر پتر اول، پتر کبیر (امپراتور روسیه) ۸۹  
 ۲۶۲-۲۱۸  
 پل و پل اول (تزار روسیه) ۸۲-۸۶  
 پوتین جر (افسر انگلیسی) ۸۸-۱۰۲  
 پیران ویسه (وزیر افراسیاب) ۷۹  
 پیر قلیخان شامبیاتی (از سرداران قاجاریه)  
 ۸۰  
 پیر نیا (حسن) ۲۰۸  
 پی یتر و دلاواله ۲۵۸

امین الملک (میرزا علیخان) ۲۱۰  
 انگلس (مشاور مالی بلژیکی) ۲۱۵  
 انوری (شاعر) ۲۳۷  
 اورنگزیب (پادشاه دهلی) ۲۷-۳۰-۸۲  
 اوزون حسن (آق قویونلو) ۲۵۲  
 اهلی ترشیزی (شاعر) ۶۸  
 اهلی شیرازی (شاعر) ۶۹-۲۴۴  
 ایلبارس خان ۳۲

### « ب »

باباخان (نام فتحعلی شاه) ۶۲-۸۱-۸۴-۸۵  
 بابافغانی (شاعر) ۶۷-۷۱  
 بارکلی (انگلیسی) ۲۱۲  
 بارون جرج رویتر ۱۱۷  
 بارون جولیوس رویتر: ۱۱۷-۱۱۸-۲۱۳  
 ۲۳۱  
 بارون لوئی دونرمان (مهندس بلژیکی ناشر-  
 روزنامه پاتری) ۲۲۰-۲۲۴  
 باریس گادونوف (تزار روس) ۲۶۰  
 باسکرویل (معلم مدرسه امریکائی تبریز) ۱۳۵-  
 ۱۷۸  
 باقرخان و سالار ملی ۵-۱۳۵-۱۳۶-۱۴۰  
 ۱۴۱-۱۴۳ تا ۱۴۶-۱۵۱-۱۵۵-۱۵۷-۱۶۱  
 ۱۶۴-۱۶۵-۱۶۷-۱۶۸-۱۷۰-۱۷۱-۱۸۲ تا  
 ۱۸۴-۱۸۶ تا ۱۹۱-۱۹۳-۱۹۶ تا ۱۹۸  
 بایزید (سلطان عثمانی) ۲۵۲-۲۵۳  
 برنهارد دورن (نویسنده) ۲۱۹  
 بریث (مطبعه چی امریکائی) ۲۲۰  
 بلاش (پادشاه اشکانی) ۲۵۰  
 بلقیس (ملکه سبا) ۷۱

## ت

جلال‌الدین محمد اکبر (مغول کبیر، پادشاه هند) : ۲۵۸

جلوه (میرزا ابوالحسن ادیب) : ۲۴۳-۲۴۴  
جوانشیر (ابراهیم خان، حاکم قراباغ) : ۸۵  
جونسرهانوی (نماینده‌ی تجاری انگلیس) : ۴۱

جوهری (مؤلف صحاح‌اللغه) : ۲۱۷  
جهانگیر میرزا (پسر عباس میرزا) : ۱۵۵  
جیمز اوترام (ژنرال انگلیسی) : ۱۱۳  
جیمز موریه (دبیر سفارت انگلیس) : ۸۹

## ج

چنگیز (مغول) : ۲۲ - ۳۲ - ۷۷ - ۲۰۹

## ح

حاج ابراهیم (خان) کلانتر (اعتمادالدوله کلانتر فارس در زمان زندیه) : ۶۱ - ۶۲  
۸۱ - ۸۴ تا ۸۶ - ۸۹ - ۹۹  
حاج حسن (پدر ستار خان) : ۱۳۶  
حاج حسن کوزه کنانی : ۱۴۹  
حاج سید کاظم (رشتی) : ۱۰۷  
حاج شیخ هادی نجم‌آبادی : ۱۲۱ - ۱۲۸  
حاج علیخان فراشباهی (پدر اعتماد السلطنه) : ۲۴۵  
حاج محمد اسماعیل آقای آذربایجان‌سی معروف به مغازه : ۲۱۵  
حاج محمد تقی صراف : ۱۳۸  
حاج محمد حسین خان اصفهانی از وزرای

تراژان (امپراتور روم) : ۲۵۱

تقی (امیر کبیر) : ۱۰۹

تقی خان (حاکم یزد) : ۶۰

تقی زاده (سید حسن) : ۱۳۵

توپال عثمان پاشا و عثمان پاشا (سردار - عثمانی) : ۲۱ - ۲۲

تیپو (سلطان میسور هند) : ۸۶ - ۸۷

تیرداد (اشکانی) : ۲۵۰

تیگران (پادشاه ارمنستان) : ۲۵۰

تیمور (گورکان) : ۲۷ - ۲۰۹

تیموریان (دودمان) : ۶۶

## ث

ثعالبی (مؤلف کتاب یتیمه‌الدهر) : ۲۲۱  
ثقه الاسلام تبریزی (از آزادخواهان تبریز) : ۲۰۳

## ج

جامی (عبدالرحمان، شاعر) : ۶۶ - ۶۷  
جان‌التون (مهندس دریائی و نماینده تجاری انگلیس در زمان نادر شاه افشار) : ۳۱ - ۲۶۳  
جان محمد (از سرداران قاجار) : ۶۲  
جرج سوم و پادشاه انگلیس) : ۸۸  
جرجی زیدان (نویسنده و مورخ مصری) : ۲۱۹  
جعفر خان (زند، برادر زاده‌ی کریمخان زند) : ۵۱ - ۵۷ تا ۶۱ - ۸۱  
جعفر قلی خان (برادر زاده‌ی آقا محمد خان قاجار) : ۶۰  
جلال‌الدین دوانی : ۶۶

حاجی میر مناف : ۱۶۸  
 حاجی هاشم شیرازی ( پدر حاجی ابراهیم کلانتر ) : ۸۱  
 حافظ ( شیرازی ) : ۶۶ - ۲۳۸ - ۲۴۰  
 حبیب ( نخستین تخلص قآنی شاعر ) : ۲۳۹  
 حسام السلطنه ( سلطان مراد میرزا، والی - خراسان ) : ۱۰۷ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۲۱۰  
 حسن آقای قفقازی ( از مجاهدان تبریز ) : ۱۶۶  
 حسنعلی بیک ( معیرالممالک ) : ۱۸  
 حسن کرد ( از مجاهدان تبریز ) : ۱۷۴  
 حسین (ع) : ۲۰۳  
 حسین ( شاه سلطان، صفوی ) : ۱۸ - ۲۲  
 ۴۵ - ۲۶۱ - ۲۶۲  
 حسین باغبان ( کربلائی حسین خان لیل آبادی، از مجاهدان معروف تبریز ) : ۱۵۷-  
 ۱۵۸ - ۱۶۶ تا ۱۶۸  
 حسین بایقرا ( سلطان ) : ۶۸  
 حسین پاشا خان : ۱۵۲ - ۱۵۳  
 حسین خان دولو ( حاکم اصفهان ) : ۴۷  
 حسین زاده ( از مجاهدان ) : ۱۸۵  
 حسینعلی بیک ( فرستاده‌ی شاه عباس به اروپا ) : ۲۵۴ - ۲۵۹  
 حسینعلی خان امیر نظام گروسی : ۱۱۶  
 حسینعلی خان جهانسوز ( برادر آغا محمد - خان ) : ۸۱  
 حسینعلی شاه ( آقاخان محلاتی ) : ۱۰۳  
 حسینعلی میرزا ( والی فارس ) : ۹۱  
 حسینعلی میرزا فرمانفرما ( پسر فتحعلی

فتحعلی شاه ) : ۹۹  
 حاج محمد قره داغی : ۱۴۷  
 حاج محمد قره داغی : ۱۴۷  
 حاج محمد کریم قاجار ( شاگرد سید کاظم رشتی ) : ۱۰۷  
 حاج ملا عبدالله مازندرانی : ۱۳۲  
 حاج ملا هادی سبزواری : ۲۴۳  
 حاج میرزا جبار تذکره چی ( مدیر روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ) : ۲۲۲  
 حاج میرزا حسن آشتیانی : ۱۱۸  
 حاج میرزا حسن شیرازی : ۱۱۸  
 حاج میرزا حسین : ۱۳۲  
 حاج میرزا حسین ( پدر ادیب فراهانی ) : ۲۴۲  
 حاج میرزا خلیل : ۱۳۲  
 حاج میرزا کریم امام جمعه‌ی ( تبریز ) : ۱۶۸  
 حاجی ابراهیم صراف : ۱۴۶  
 حاجی بیک افشار ( سردار نادرشاه ) : ۲۸  
 حاجی خان نوبری ( از مجاهدان تبریز ) : ۱۶۶  
 حاجی علیخان حاجب الدوله ( مامور اجرای حکم قتل امیر کبیر ) : ۱۱۱  
 حاجی فرامرزخان : ۱۴۲ - ۱۴۷ - ۱۵۳  
 ۱۶۶  
 حاجی فیروز میرزای افغانی : ۹۶ - ۹۷  
 حاجی محمد تاجر باشی : ۱۴۶  
 حاجی محمد تقی : ۱۶۸  
 حاجی میرباقر : ۱۶۸  
 حاجی میرزا آغاسی ( وزیر محمدشاه قاجار ) : ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸

شاه ( : ۹۸ ) خلیل خان ارک ( از مجاهدان تبریز ) :

حسینعلی خان قاجار ( از سرداران قاجاریه ) : ۱۹۵

۶۳ خواجه ( شاعر ) : ۶۶

حسینعلی نوری ( میرزا ، بهاءالله ) : ۱۰۹

حسین غلجائی ( برادر محمود افغان ) : ۲۰

۲۶ خواجه نظام الملک : ۱۰۹

حسینقلی خان ( برادر آغامحمدخان قاجار ) :

۷۸

حسینقلی خان ( برادر فتحعلیشاه ) : ۸۵

حشمتالدوله ( حمزه میرزا ، برادر محمدشاه

قاجار ) : ۹۲ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۸ -

۱۱۴ - ۱۱۶

حضرت رضا (ع) : ۱۵ - ۱۲۴

حضرت عباس (ع) : ۱۵۹

حضرت عبدالعظیم (ع) : ۱۰۴ - ۱۲۰ -

۱۲۴ - ۱۲۵ - ۲۱۳ - ۲۴۲ - ۲۴۵

حضرت علی (ع) : ۶۷

حکیم الملک ( میرزا علی قلیخان ) : ۲۲۵

حکیم سامانی : ۲۲۳

حمزه خان : ۱۷۳ - ۱۷۴

### « خ »

خاقانی ( شاعر ) : ۲۳۷

خان دوران میربخش ( مشاور محمد شاه -

پادشاه دهلی ) : ۲۷

خدایار خان عباسی ( حاکم سند ) : ۳۱

خسرو میرزا ( پسر عباس میرزا ) : ۹۶ - ۱۰۰ -

۱۰۹

خسروی ( محمد باقر میرزای کرمانشاهی ) :

۴۴

خلیل خان ارک ( از مجاهدان تبریز ) :

۱۹۵

خواجه ( شاعر ) : ۶۶

خواجه رشیدالدین فضل الله : ۱۰۹

خواجه نصیر طوسی : ۷۶

خواجه نظام الملک : ۱۰۹

### « د »

دآرسی ( ویلیام ناکس ، استرالیائی ، گیرنده ی

امتیاز نفت ) : ۱۲۲ - ۲۲۹ - ۲۳۰

دالگورکی ( پرنس ، سفیر روسیه ) : ۱۱۱

داوری ( فرزند وصال شیرازی ) : ۲۳۸

دنسترویل ( فرمانده ی انگلیسی ) : ۲۰۶

دوست محمد خان ( فرمانروای کابل ) : ۹۷

۱۰۱ - ۱۱۳ - ۲۰۸ - ۲۳۲

دونت دومورگان ( باستانشناس فرانسوی ) : ۲۳۲

۲۳۲

دیوکس ( از شاهان ماد ) : ۲۴۹

### « ذ »

ذوالفقارخان ابدالی : ۲۶

ذوالفقارخان افشار ( حاکم خمسه ) : ۵۸

ذوالفقار سمنانی : ۲۴۱

### « ر »

رابرت گرنت واتسن ( مورخ انگلیسی ) :

۷۸

راولینسن ( انگلیسی ) : ۱۰۰

رحیم خان ( از هواخواهان استبداد در

آذربایجان ) : ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۵۰ تا



۱۵۲ — ۱۶۱ تا ۱۶۴ — ۱۶۶ — ۱۶۸

۱۶۹ — ۱۷۱ تا ۱۷۳ — ۱۷۵ — ۱۸۵

۱۸۶

رحیم خان چلبیانلو : ۱۸۵

رستم خان : ۶۰

رشدیه : ۲۶۳

رشید ( از اطرافیان ستارخان ) : ۱۷۴

رشیدالملک : ۱۶۱

رضاشاه ( پهلوی ) : ۹۵ — ۲۳۵

رضا قلیخان ( از سرداران شاه طهماسب

صفوی ) : ۱۴

رضا قلیخان شاملو : ۱۸

رضا قلیخان یکانی : ۱۳۸

رضا قلی میرزا ( پسر نادر شاه افشار ) : ۱۳

۱۵ — ۱۸ تا ۲۰ — ۲۵ — ۲۷ — ۳۰ تا

۳۲ — ۳۶ — ۳۷ — ۴۱ — ۴۲ — ۷۸

رکنا : ۷۳

رکن‌الدین خورشاه ( آخرین امیر اسماعیلیه‌ی

الموت ) : ۱۰۳

رمانوسکی ( سفیر روسیه در ایران ) : ۱۸۳

روح القدس : ۱۳۴

رودولف دوم ( امپراتور آلمان ) : ۲۵۹ —

۲۶۰

روشن‌الدوله ( بانی مسجدی در دهلی ) :

۳۰

رونالد تامسن ( کفیل سفارت انگلیس در —

ایران ) : ۲۱۴

رویتر ( بارون جرج و بارون جولیس ) :

۱۱۷ — ۱۱۸ — ۲۱۳ — ۲۳۱

ریدر ( اتریشی ، مشاور امور پستی ) : ۲۱۰

### « ز »

زکریا خان ( حاکم لاهور ) : ۲۷ — ۲۸

زکیخان ( برادر مادری کریمخان زند ) : ۹

۵۳ — ۵۵ — ۵۷ تا ۵۹ — ۸۵

زلالی خوانساری ( شاعر ) : ۶۸

زمانشاه ( افغان ) : ۸۶ — ۸۸

زند ، زندیان و زندیه ( دودمان ) : ۴۱ —

۴۴ — ۴۵ — ۴۷ تا ۴۹ — ۵۷ — ۵۹ — ۶۱ تا

۶۴ — ۷۳ — ۷۹ — ۸۱ — ۱۰۳

زیمنس آلمانی و برادران : ۲۱۲

زینگر ( مؤلف کتاب شرق شناسی ) : ۲۱۹

### « ژ »

ژاک دوبلیاکوف ( صاحب امتیاز بانک

استقراضی روس ) : ۲۳۲

ژرژ تکتاندرفن دریابل ( منشی هیئت اعزامی

آلمان به ایران ) : ۲۵۹ — ۶۰

ژوبوف ( سردار روسی ) : ۸۲

### « س »

ساسانیان ( دودمان ) : ۲۴۵ — ۲۵۱

ساسی : ۲۱۸

سالار ( حسن خان ، پسر دایی محمدشاه

قاجار ) : ۱۰۵ تا ۱۰۷

سالارالدوله ( برادر محمدعلیشاه قاجار ) :

۲۰۱

سام خان : ۱۴۲ — ۱۵۳ — ۱۷۳

۷۸

سپهدار ( تنکابنی ، محمد ولیخان ) : ۱۵۶

سروش اصفهانی ( میرزا محمد علی ، شاعر ) :  
 ۲۴۰  
 سرهارفورد جونز ( سفیر انگلیس در زمان  
 فتحعلی شاه ) : ۸۸ تا ۹۰  
 سعادت خان ( حاکم بنگاله ) : ۲۸  
 سعدالدوله ( میرزا جواد ، نماینده ی مجلس ) :  
 ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۲۱۲  
 سعدی ( شیرازی ) : ۶۶ - ۷۱ - ۲۱۸ -  
 ۲۳۸ - ۲۴۰  
 سلطان محمد : ۶۶  
 سلطان مراد میرزا ( برادر حشمت الدوله ) :  
 ۱۰۶  
 سلطان وردیخان اردلان : ۳۴  
 سلیمان ( پیغمبر ) : ۷۱  
 سلیمان اول ( سلطان عثمانی ) : ۲۵۲  
 سلیمان خان ( حاکم بصره در زمان زندیه ) :  
 ۵۱ - ۵۳  
 سلیمان میرزا ( پسر طهماسب دوم صفوی ) : ۳۱  
 سلیمان و سلیمان دوم ( شاه صفوی ) :  
 ۴۲ - ۴۳ - ۲۱۴ - ۲۶۱  
 سلیم پاشا ( حاکم بایزید ) : ۹۲  
 سلیم و سلیم اول ( سلطان عثمانی ) : ۲۵۲  
 سنائی ( غزنوی ، شاعر دوره ی غزنویان ) :  
 ۷۱ - ۷۲  
 سنارسکی ( ژنرال روسی ) : ۱۷۹ - ۱۸۰  
 سوئه تون : ۲۵۱  
 سهام الدوله ( سردار فوج ملایری ) : ۱۵۵ -  
 ۱۶۱  
 سید ابراهیم ( آرامگاه ) : ۱۶۴  
 سید ابراهیم ( کوچی ) : ۱۵۳

۱۶۰ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۸۲ - ۱۸۳ -  
 ۱۹۹ تا ۲۰۱ - ۲۰۵  
 سپهر ( عباسقلیخان ) : ۲۴۶  
 سپهر ( میرزا تقی خان مؤلف ناسخ التواریخ ) :  
 ۲۴۶  
 سپهسالار ( میرزا حسین خان مشیرالدوله ی  
 قزوینی ) : ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۲۰ - ۱۲۲ -  
 ۲۲۴ - ۲۲۶  
 سپهسالار ( میرزا محمد خان قاجار ) :  
 ۱۱۵  
 ستار ( از مجاهدان تبریز ) : ۱۵۸  
 ستارخان ، سردار و سردار ملی : ۵ -  
 ۱۳۵ تا ۱۴۱ - ۱۴۳ تا ۱۸۰ - ۱۸۲ تا  
 ۱۸۴ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۹ تا ۱۹۸  
 سحاب ( سید محمد اصفهانی ، شاعر ) :  
 ۲۴۱  
 سحابی ( شاعر ) : ۷۲  
 سرپرسی سایکس ( ژنرال ، فرمانده ی پلیس  
 جنوب ) : ۲۰۵  
 سرجان مکنیل ( سفیر انگلیس ) : ۱۰۲  
 سرخای خان لکزی : ۲۳  
 سردار اسعد ( بختیاری ، حاج علیخان ) :  
 ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۹۹ - ۲۰۱  
 سردار بهادر : ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۹۵  
 سردار سپه ( رضا خان ) : ۲۰۹  
 سردار محیی ( عبدالحسین خان ) : ۱۹۳  
 ۱۹۶  
 سردار همایون ( قاسم خان ) : ۲۲۰  
 سرگراوولی ( سفیر انگلیس در ایران ) : ۸۹  
 تا ۹۱

سید جمال‌الدین اسدآبادی (افغانی) :

۱۲۱ - ۱۲۷

سید جمال واعظ اصفهانی : ۱۲۴ - ۱۳۴

سید حمزه : ۱۴۳

سید ضیاء‌الدین ( طباطبائی ) : ۲۰۶

سید عبدالرزاق خان : ۱۹۳

سید عبدالله بهبهانی ( از رهبران مشروطه ) :

۱۲۴ - ۱۳۴ - ۱۹۳ - ۲۰۰

سید علی‌محمد ( شیرازی ، باب ) : ۱۰۷ تا

۱۰۹

سید قنبر روضه‌خوان ( رستم‌السادات ) : ۲۴۱

اضافی است .

سید ماجد بحرینی : ۷۶

سید محمد ( طباطبائی ، از رهبران مشروطه ) :

۱۲۴ - ۲۰۰

سیدنی آرمیتا اسمیت ( مشاور مالی انگلیسی ) :

۲۰۷

سید هاشم : ۱۲۴

سیسیانوف ( سردار روسی ) : ۸۶ - ۸۷ -

۸۹ - ۹۰

سیمون مزالس ( مبلغ مسیحی ) : ۲۱۶

## « ش »

شاپشال ( معلم روسی محمدعلیشاه قاجار ) :

۱۳۳

شاردن ( سیاح فرانسوی ) : ۲۱۴ - ۲۱۷ -

۲۶۱

شاه جهان ( پادشاه هند ) : ۲۶ - ۷۲

شاه خلیل‌الله ( پدر آقاخان محلاتی ) :

۱۰۲ - ۱۰۳

شاهرخ ( میرزا ، نوهی نادر شاه افشار ) :

۳۲ - ۴۲ تا ۴۴ - ۴۹ - ۸۲ - ۸۵

شاهزاده خرم : ۲۵۸

شاهقلی بیگ ( ایلچی شاه طهماسب به

عثمانی ) : ۲۵۳

شبل‌ی نعمانی : ۷۱ - ۷۲

شجاع الدوله ( لقب صد خان ) : ۱۷۳ تا

۱۷۷ - ۲۰۳

شجاع‌السلطنه ( حسینعلی میرزا ، والی خراسان ) :

۱۰۰ - ۲۳۹ - ۲۴۰

شجاع نظام ( از مستبدان آذربایجان ) :

۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۵۳ -

۱۵۷ - ۱۶۳ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۶۹

شرلی ( آنتونی ) : ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۹

شرلی ( برادران ) : ۲۵۳

شرلی ( رابرت ) : ۲۵۴ تا ۲۵۶ - ۲۶۰

شجاع‌السلطنه ( منصور میرزا ، برادر محمد علی

شاه قاجار ) : ۱۲۴ - ۲۰۲

شرف‌الدین حسن ، شاعر ) :

شفائی ( حکیم شرف‌الدین حسن ، شاعر ) :

۷۲ - ۷۳

شفیع خان ( چاپارچی باشی ، رئیس چاپار

خانه‌ی زمان امیر کبیر ) : ۲۱۰ - ۲۱۱

شکرالله خان : ۱۴۲

شمس‌الشعراء ( لقب سروش اصفهانی ، شاعر ) :

۲۴۰

شمس‌العلماء ( محمدحسین قریب متخلص به

ربانی ) : ۲۴۶

شوّاب ( مؤلف کتاب کتابشناسی ایران ) :

۲۱۹

- شوریده ( حاج محمد تقی شیوازی، شاعر) : ۲۴۴
- صاحب اختیار : ۱۹۱
- صاحب الزمان : ۱۵۴
- شوستر ( مورگان، کارشناس مالی امریکائی) : ۲۰۱ تا ۲۰۳ - ۲۱۵
- صاحب دیوان ( باغ ) : ۱۴۵ - ۱۵۲ -
- ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۶۹
- شهاب الدین ( پدر ادیب پیشاوری) : ۲۴۳
- صادقخان ( برادر کریمخان زند) : ۴۵ تا ۴۷ -
- ۵۱ تا ۵۵ - ۵۷ تا ۶۱
- شهاب الملک ( حاج حسین خان چارچی -
- باشی) : ۲۱۱
- شہید ثانی ( شیخ زین الدین) : ۷۵
- صالح بیک و صالح خان افشار ( رئیس -
- صالح الدوله : ۱۶۱
- شیخ احمد احسائی ( موسس فرقهی شیخیه) : ۱۰۷
- قراولان نادر شاه ) : ۳۸
- شہائی ( بہاء الدین حسین عاملی، از
- علمای دورہی صفویہ) : ۶۵ - ۶۶ - ۷۵
- صبا ( کاشانی، فتحعلی خان، شاعر) : ۲۳۸
- صباحی کاشی ( شاعر ) : ۷۳
- صقوی، صقویان و صفویہ ( سلسلہ ) : ۱۶
- ۲۲ - ۲۴ - ۲۵ - ۳۱ - ۳۶ - ۴۰ تا ۴۳
- ۵۵ - ۵۶ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۸ - ۷۴ -
- ۷۵ - ۷۷ - ۹۵ - ۲۱۴ - ۲۵۱ تا ۲۵۳ -
- ۲۵۵ - ۲۵۸ - ۲۶۳
- صفی خان بغایری ( سردار نادر شاه افشار) : ۲۳
- صفی میرزا : ۳۴
- صفی و صفی اول ( شاه صفوی ) : ۳۵ -
- ۲۶۲ - ۲۶۳
- صمدخان ( مراغہای، شجاع الدولہ) : ۱۳۷
- ۱۷۱ تا ۱۷۸ - ۲۰۳
- صمصام السلطنہ ( بختیاری ) و ۱۹۷ - ۲۰۱
- ۲۰۵
- صنیع الدولہ ( مرتضی خان، اولین رئیس -
- مجلس شورای ملی) : ۲۰۱ - ۲۰۶ - ۲۱۵
- صائب ( تبریزی، شاعر ) : ۶۶ - ۷۲ -
- ۷۳

## « ص »

ظهماسب قليخان فيلي ( از سرداران لطف  
علي خان زند ) : ۶۲

### « ظ »

ظفرخان ( از امرای هند ) : ۷۳  
ظل السلطان ( مسعود ميرزا : ۹۹ - ۱۲۲ -  
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵  
ظهوري ترشيزي ( شاعر ) : ۶۶ - ۶۹  
ظهيرالدوله ( ابراهيم خان ، باردر نادر شاه  
افشار ) : ۱۹ - ۲۰ - ۲۵ - ۲۸ - ۳۱ -  
۳۲ - ۴۲ - ۴۸

### « ع »

عادلشاه ( عليقلي ميرزا برادر زاده ي  
نادر شاه افشار ) : ۴۲ - ۴۵  
عادلشاه ( لقبی که ظل السلطان برای  
سلطنت نود روزه ي خود اختيار کرد ) :  
۹۹ - ۱۰۰  
عباس ( از مجاهدان تبريز ) : ۱۵۸  
۱۵۹  
عباس ( پدر شوریده شاعر شیرازی ) : ۲۴۴  
عباس آقا صراف آذربايجانی ( قاتل اتابک ) :  
۱۳۱  
عباس اول ، دوم ، سوم و کبير ( شاه صفوی ) :  
۲۵ - ۲۶ - ۳۱ - ۶۸ - ۷۲ - تا ۷۴ -  
۷۷ - ۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۵۱ -  
۲۵۳ تا ۲۶۱  
عباس ميرزا ( شاه عباس سوم صفوی ) : ۲۰  
۲۴

صنيع الدوله و اعتماد الدوله ( محمد حسن ،  
صاحب کتاب منتظم ناصری ) : ۲۲۳  
۲۲۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶  
صنيع الملک ( ميرزا ابوالحسن غفاری نقاش  
باشی کاشانی ) : ۲۲۴  
صور اسرافيل : ۱۳۴  
صولت الدوله قشقائي :  
صيد محمد خان ظهيرالدوله ( حاکم  
هرات ) : ۱۱۲

### « ض »

ضرغام : ۱۴۲ - ۱۵۳ - ۱۶۳ - ۱۶۶  
ضرغام السلطنه ( بختياری ، ابراهيم خان ) :  
۱۹۳ - ۱۹۶  
ضرغام نظام : ۱۵۸ - ۱۷۳  
ضياء پاشا : ۷۱

### « ط »

طالب آملی ( شاعر ) : ۶۹  
طباطبائي ( سيد محمد ، از رهبران مشروطه ) :  
۱۳۴  
طومانيانس ( برادران ) : ۲۲۸  
ظهماسب ، ظهماسب اول و ظهماسب دوم  
( شاه صفوی ) : ۱۴ تا ۲۰ - ۲۴ - ۲۵ -  
۳۱ - ۳۶ - ۴۵ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۴ -  
۷۸ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۹ - ۲۶۲  
ظهماسب قليخان ( لقب نادر ) : ۱۴ تا ۲۵  
۲۶۲  
ظهماسب قليخان جلایير ( سردار نادر شاه  
افشار ) : ۲۲ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۹ - ۳۷ -

- عباس میرزا ( ولیعهد فتحعلی شاه ) : ۸۵  
 ۸۹ تا ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۲۰۹ - ۲۱۷
- عبدالباقی خان زنگنه ( سفیر نادر شاه به عثمانی ) : ۲۶  
 ۲۱۹ - ۲۲۲ - ۲۲۷ - ۲۳۹ - ۲۴۵
- عبدالحمید ( پادشاه عثمانی ) : ۱۷۴ - ۱۰۵  
 عبدالحمید ( پادشاه عثمانی ) : ۱۰۵ - ۱۷۴
- عبدالرزاق بن نجفقلی ( مؤلف تاریخ قاجاریه ) : ۲۱۸
- عبدالعزیز ( حاکم درعیه از شهرهای نجد ) : ۹۱
- عبدالله پاشا ( کوپرلی زاده، والی مصر ) : ۳۴ - ۲۳
- عبدالله خان امین الدوله ( از وزرای فتحعلی شاه ) : ۹۹
- عبدالله خان زند ( عموی لطفعلی خان زند ) : ۶۳
- عبدالمجید اول ( پادشاه عثمانی ) : ۵۰
- عبدالوهاب نجدی : ۹۱
- عثمان پاشا ( سردار عثمانی ) : ۲۱ - ۲۲
- عرفی شیرازی ( جمال‌الدین محمد بن بدر الدین، شاعر ) : ۶۶ - ۷۰ - ۷۱
- عزت الدوله ( همسر امیر کبیر ) : ۱۱۰
- عضدالملک ( علیرضا خان، رئیس ایل قاجار ) : ۱۱۹ - ۱۸۳ - ۱۹۹ تا ۲۰۱
- عظیم ( برادر ستارخان ) : ۱۳۶
- علاءالدوله ( حاکم تهران ) : ۱۲۴
- ۱۲۵
- علی (ع) : ۱۴۲ - ۱۶۰ - ۱۶۷
- علی پاشا ( سر عسگر عثمانی ) : ۱۹ - ۲۳
- ۲۴
- علی خان والی : ۲۲۰
- علیرضا ابن عبدالکریم ( مورخ دوره‌ی زندیه ) : ۵۴
- علیرضا پاشا ( والی بغداد ) : ۱۰۴
- علیرضا عباسی ( هنرمند معروف ) : ۶۶
- علیشاه ( یا عادلشاه کور ) : ۴۲
- علیقلی خان ( برادر آقا محمدخان قاجار ) : ۶۱ - ۸۵
- علیقلی خان ( و میرزا، برادر زاده‌ی نادر شاه افشار ) : ۳۱ - ۳۷ - ۳۸ - ۴۲
- علی محمد خان ( زند ) : ۵۱
- علیمرادخان ( زند، خواهر زاده‌ی کریمخان زند ) : ۵۳
- علیمرادخان ( سردار کریم خان زند ) : ۵۷ تا ۶۱ - ۷۹
- علیمردان خان ( از خوانین بختیاری ) : ۴۴ تا ۴۷
- علی نقی خان ( برادر زاده‌ی کریمخان - زند ) : ۵۸ - ۵۹
- عمرپاشا ( والی بغداد ) : ۴۹ - ۵۰ - ۵۳
- ۵۳
- عنصری ( شاعر ) : ۲۳۷
- عین‌الدوله ( سلطان مجید میرزا ) : ۱۲۳ تا ۱۲۵ - ۱۲۸ - ۱۳۵ - ۱۴۵ - ۱۵۰
- ۱۶۰ تا ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۵
- ۱۷۵ - ۱۸۴ - ۲۰۰ - ۲۲۷

## غ

فروغی بسطامی ( میرزا عباس، شاعر ) : ۲۴۰  
 فرمانفرما ( فریدون میرزا ) : ۱۰۵ - ۱۱۲  
 فصیح‌الملک ( لقبی که ناصرالدین‌شاه به  
 شوریده شاعر شیرازی داد ) : ۲۴۴  
 فضلعلی خان قراباغی ( حاکم کرمان ) : ۱۰۳  
 قزولبی ( شاعر ) : ۶۹  
 فلسفی ( نصرالله، استاد دانشگاه ومورخ ) :

۲۵۷

فیروز ( برادر زمانشاه درانی ) : ۸۶  
 فیروز میرزا ( حاکم کرمان ) : ۱۰۳ - ۱۱۲  
 فیضی ( دکنی، شاعر ) : ۶۶ - ۷۱  
 فیلیپ دوم و سوم ( پادشاه اسپانیا ) :  
 ۲۱۶ - ۲۵۵ - ۲۵۶

## ق

قآنی ( میرزا حبیب، شاعر ) : ۲۳۹ - ۲۴۱  
 قائم مقام ( میرزا ابوالقاسم ) : ۱۰۰ - ۱۰۱  
 ۱۰۹ - ۲۱۷ - ۲۳۹ - ۲۴۲  
 قائم مقام وقائم مقام اول ( میرزا عیسی ) :  
 ۸۵ - ۲۳۹  
 قاجار، قاجاریان وقاجاریه ( ایل، دودمان ) :  
 ۴ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۷ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۳  
 ۲۵ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۵ -  
 ۳۷ تا ۳۹ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۷ تا ۴۹  
 ۵۱ - ۵۳ تا ۵۵ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۱ تا ۶۵  
 ۶۷ - ۶۹ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۷ تا  
 ۸۵ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۵ -  
 ۹۷ تا ۹۹ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۷  
 ۱۰۹ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۷ -  
 ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۵ تا ۱۲۷ - ۱۲۹

غروخان : ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۶  
 غزنویان ( سلسله ) : ۷۱  
 غفار ( برادر ستارخان ) : ۱۳۶

## ف

فاطمه‌الزهراء (ع) : ۱۵۴  
 فتح‌الله خان ( پسر لطفعلی خان زند ) :  
 ۶۴  
 فتح‌خان ( وزیر محمود شاه افغانی ) : ۹۷  
 فتحعلی‌خان ( افشار ) : ۴۸ تا ۵۰  
 فتحعلی خان ( قاجار قوانلو، سردار شاه  
 طهماسب صفوی ) : ۱۴ - ۱۵ - ۴۵ - ۷۸  
 فتحعلی شاه ( قاجار ) : ۴۳ - ۸۴ - ۸۵ تا  
 ۹۴ - ۹۶ تا ۹۹ - ۱۰۱ - ۱۰۷ - ۱۰۹  
 ۱۲۴ - ۲۱۷ - ۲۲۶ - ۲۳۶ تا ۲۴۱ -  
 ۲۴۳ تا ۲۴۵  
 فرارتنس ( پادشاه ماد ) : ۲۴۹  
 فرج‌آقا ( از مجاهدان تبریز ) : ۱۷۲ - ۱۷۳  
 فرخ‌خان امین‌الدوله ( کاشانی ) : ۱۱۳  
 فرخی ( شاعر ) : ۲۳۷ - ۲۳۸  
 فردوسی ( طوسی ) : ۶۷ - ۲۳۸  
 فرز پطرس ( کشیش مجارستانی که از طرف  
 شاه اسماعیل به آلمان رفت ) : ۲۵۸  
 فروغ‌الدوله ( پسر شجاع‌السلطنه ) : ۲۴۰  
 فروغی ( ابوالحسن ) : ۲۴۵  
 فروغی ( محمد علی ) : ۲۴۵  
 فروغی ( میرزا محمد حسین ذکاء‌الملک ) :  
 ۲۴۵

- ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۴۱  
 ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۱  
 ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۵۹ - ۱۶۱  
 ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۳  
 ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۳ - ۱۸۵  
 ۱۸۷ - ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۷  
 ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۰۷ تا  
 ۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۱۷ تا  
 ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۵ تا ۲۲۷ -  
 ۲۲۹ - ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۵ تا ۲۳۷ - ۲۳۹ تا  
 ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۷ تا ۲۵۱ -  
 ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۱ -  
 ۲۶۳  
 قادری یزدی ( شاعر ) : ۷۰  
 قاضی ارداقی : ۱۳۴  
 قزوینی : ۶۶  
 قنبر بیک خان سالار : ۲۵۶  
 قوام الدوله ( میرزا محمد آشتیانی ) : ۱۱۴  
 قوام الدوله ( عباس میرزا ، وزیر امور خارجه ) :  
 ۲۲۷  
 قوام‌الدین نوربخشی : ۶۷  
 قوج پاشا ( سردار عثمانی ) : ۳۳
- ک**
- کانرمر ( مورخ فرانسوی ) : ۲۱۸  
 کاترین و کاترین دوم ( ملکه‌ی روسیه ) : ۸۰  
 ۸۲ - ۸۶  
 کارل پنجم معروف به شارلکن ( امپراتور -  
 آلمان ) : ۲۵۸ - ۲۵۹  
 کامران میرزا : ۱۲۰ - ۱۳۰ - ۲۲۷
- کامران میرزا ( حاکم هرات ) : ۹۷ - ۹۸ -  
 ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۱۲  
 کربلائی قربان ( پدر امیر کبیر ) : ۱۰۹  
 کوزن ( لرد ) وزیر خارجه‌ی انگلیس : ۲۰۶  
 ۲۰۶  
 کرزوس ( پادشاه لیدی ) : ۲۵۰  
 کریستف ( مبلغ مسیحی ) : ۲۱۶  
 کریستی ( مازور ، افسر انگلیسی ) : ۸۸ -  
 ۹۰  
 کریم توشمال ( کریمخان زند ) : ۴۵  
 کریمخان ( زند ) : ۴۴ تا ۵۷ - ۵۹ - ۶۱  
 ۶۳ - ۶۵ - ۷۴ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۱ -  
 ۱۲۱  
 کلباسی : ۲۱۹  
 کلبعلی خان ( برادر زن بیگلربیگی فارس ) :  
 ۵۱  
 کلمانسو ( نخست وزیر فرانسه ) : ۲۳۳  
 کلیم ( همدانی و کاشانی ، ابوطالب ، شاعر ) :  
 ۶۶ - ۷۲  
 کلینی ( مؤلف کتاب اصول کافی ) : ۷۵  
 کمال‌الدین بهزاد ( از هنرمندان دوره‌ی  
 تیموریان و صفویه ) : ۶۶  
 کمبوجیه : ۲۵۰  
 کنوک ( ادوارد ، نماینده‌ی اعزامی کمپانی  
 هند شرقی به ایران ) : ۲۵۶ - ۲۵۷  
 کوتون ( دکتر ) : ۲۱۸  
 کورش ( سرسلسله‌ی هخامنشیان ) : ۲۵۰  
 کیا کسار ( پادشاه ماد ) : ۲۴۹ - ۲۵۰  
 کیپ‌هاوزن ( رئیس تجارتخانه‌ی هلندی در  
 بصره ) : ۵۲



گاردان ( ژنرال ، سفیر فرانسه ) : ۸۷ -  
 ۸۸  
 گریبایدوف ( نماینده ی فوق العاده ی دولت  
 روسیه در ایران ) : ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۹  
 گرین وی ( عضو شرکت خط آهن ایران -  
 متعلق به انگلیسها ) : ۲۱۴  
 گلد اسمید ( سر فریدریک ، رئیس هیات -  
 داوری تعیین مرز ایران و عثمانی ) : ۱۱۵  
 گودویچ ( ژنرال روسی ) : ۸۲ - ۹۰  
 گورکانان ( سلسله ) : ۲۷ - ۶۵  
 گیورکی ( گرگین ، پادشاه گرجستان ) : ۸۶

« ل »

لازارف ( ژنرال روسی ) : ۸۹  
 لسان الملك سپهر : ۲۱۷  
 لسانی ( شیرازی ، شاعر ) : ۶۸  
 لطفعلیخان ( زند ) : ۶۰ تا ۶۴ - ۸۰  
 ۸۱ - ۸۴  
 لنج ( عضو شرکت خط آهن ایران متعلق  
 به انگلیسها ) : ۲۱۴  
 لنین : ۲۰۵  
 لیاخوف ( فرماندهی قزاقها ) : ۱۳۳ -  
 ۱۳۴ - ۱۴۳ - ۱۷۷ - ۱۸۳ - ۱۹۹  
 لیانازوف ( استپان مارتین ، ارمنی ، تبعه ی  
 روسیه ، گیرنده امتیاز صید ماهی ) : ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 لینج ( برادران ) : ۱۱۸  
 لیندسی ( کاپیتان انگلیسی ) : ۸۸

ماد ( سلسله ) : ۲۴۹ - ۲۵۰  
 مارسل اوگوست دیولا فوآ ( فرانسوی ،  
 صاحب امتیاز حفریات شوش ) : ۱۱۸ - ۲۳۲  
 مازارویچ ( سفیر روسیه در ایران ) : ۹۲  
 ما ژور تالبوت ( انگلیسی ) : ۱۱۸  
 ماسکارناس ( نایب السلطنه ی اسپانیا در -  
 گوئا ) : ۲۱۶  
 ماشاء الله خان ( پسر نایب حسین کاشی ) :  
 ۲۴۸  
 ماکرینوس ( امپراتور روم ) : ۲۵۱  
 مجتهد الشعراء ( لقب مجمر اصفهانی شاعر ) :  
 ۲۳۷  
 مجد السلطنه ی افشار ( از اعیان رضائیه ) :  
 ۲۰۸  
 مجلسی ( ملا محمد باقر و ملا محمد محمد  
 تقی ) : ۶۵ - ۶۶ - ۷۴  
 مجمر اصفهانی ( سید حسن طباطبائی ، شاعر ) :  
 ۲۳۷ - ۲۳۸  
 محتشم کاشانی ( شاعر ) : ۶۶ - ۷۰  
 محقق و محقق ثانی ( نورالدین علی بن  
 عبدالعالی ، فقیه دوره ی صفویه ) : ۷۴ تا  
 ۷۶  
 محمد ( ص ) : ۱۴۲  
 محمد ابراهیم آبدار باشی ( پدر علی اصغر  
 خان امین السلطان ) : ۱۱۷  
 محمد امین خان ( خان خیره ) : ۱۱۲  
 محمد بیک ( از مجاهدان تبریز ) : ۱۵۹

- محمد تقی خان ( بیگلر بیگی فارس ) : ۵۱  
محمد حسن ( آشاقه‌باش و قاجار قوانلو ) :  
۷۸ - ۷۹  
محمد حسن خان ( قاجار ) : ۳۱ - ۴۵  
تا ۴۹ - ۵۹  
محمد حسن میرزا ولیعهد : ۲۰۸  
محمد حسین ( از مجاهدان ) : ۱۸۵  
محمد حسین خان ( آشاقه‌باش، پسر -  
فتحعلی خان قاجار قوانلو ) : ۷۸  
محمد حسین خان ( یوخاری باش ) : ۷۸  
محمد حسین خان قراگزلو ( سردار قاجار ) : ۶۳  
محمد حسین فراهانی متخلص به وفا ( از  
رجال دوره‌ی کریمخان زند ) : ۵۶  
محمد خان امیر نظام : ۹۶  
محمد خان بلوچ ( سردار شاه طهماسب ) :  
۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۲  
محمد خان زند : ۸۵  
محمد خان قاجار ( حاکم ایروان ) : ۸۹ -  
۹۰  
محمد رحیم میرزا ( پدر خسروی کرمانشاهی  
شاعر ) : ۲۴۴  
محمد سلام آغاسی ( سفیر والی بغداد در  
زمان کریمخان زند ) : ۴۹  
محمد شاه ( قاجار ) : ۹۹ تا ۱۰۷ -  
۱۰۹ - ۱۱۰ - ۲۲۱ - ۲۲۶ - ۲۳۸ -  
۲۳۹  
محمد شاه ( ناصرالدین، سلطان دهلی ) :  
۲۷  
محمد شاه ( گورگانی ) : ۲۸ - ۲۹ - ۳۰  
محمد شاه ( مغول کبیر ) : ۲۶۳
- محمد شفیع ( ناشر روزنامه‌ی مفرح‌القلوب  
در کراچی ) : ۲۲۲  
محمد صادق خان چرن‌دابی ( از مجاهدان -  
تبریز ) : ۱۶۶  
محمد طاهر ( مؤسس روزنامه‌ی اختر -  
استانبول ) : ۲۲۵  
محمدعلی بیگ ( کنسول ترکیه در تبریز ) :  
۱۸۳  
محمد علیخان ( از امرای شاه طهماسب ) :  
۱۶  
محمد علیخان ( حاکم بم ) : ۶۴  
محمد علیخان افشار ( از سران سپاه نادر ) :  
۳۸  
محمدعلیخان تربیت ( میرزا ) : ۱۹۳ - ۲۱۸  
محمدعلیخان زند ( پسر کریمخان زند ) : ۵۷  
محمدعلیخان ناطق : ۱۴۷ - ۱۶۱  
محمدعلی رفسنجانی : ۳۴  
محمدعلیشاه ( قاجار ) : ۱۲۹ - ۱۳۰ -  
۱۳۲ تا ۱۳۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰ -  
۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۸ تا ۱۷۰ - ۱۷۴ -  
۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۸۵ -  
۱۸۶ - ۱۹۴ - ۱۹۹ تا ۲۰۱ - ۲۱۵ -  
۲۳۳ - ۲۳۶  
محمدعلی میرزا ( ولیعهد ) : ۱۲۷ - ۱۳۵ -  
۱۴۱ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۲۰  
محمدعلی میرزای دولت‌شاه ( فرزند فتحعلی  
شاه قاجار ) : ۹۲ - ۲۴۴  
محمدقلیخان ( از سردسته‌های مجاهدان -  
تبریز ) : ۱۴۱ - ۱۴۳  
محمد مهدی ارباب ( پدر ذکاء‌الملک

- فروغی) : ۲۶۵
- محمد میرزا ( پسر عباس میرزا قاجار) : ۹۷
- ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱
- محمد ولی میرزا ( پسر فتحعلی شاه قاجار) : ۹۷ - ۲۱۱
- محمد یوسف میرزا سدوزائی : ۱۱۲ - ۱۱۳
- محمود ( سلطان غزنوی ) : ۶۷
- محمود افغان : ۲۰ - ۲۶
- محمود پاشا ( والی ایالت سلیمانیه ) : ۱۰۴
- محمود خان ، محمود خان دوم ( پادشاه - عثمانی ) : ۳۳ - ۲۶۲
- محمود خان ملک الشعرا : ۲۴۰
- محمود سیستانی ( ملک ) : ۱۴ - ۱۵
- محمود شاه افغانی : ۹۷ - ۱۰۱
- محمود و محمود میرزا ( درانی ) : ۸۶
- مخبرالدوله ( علی قلیخان ) : ۲۲۵
- مخبرالسلطنه ( مهدی قلیخان هدایت ) : ۱۳۵ - ۱۸۴ - ۱۸۵
- مدداف ( ژنرال ، حکمران قراباغ ) : ۹۳
- مرآت سلطان : ۱۹۶
- مراد چهارم ( سلطان عثمانی ) : ۳۵ - ۲۶۲ - ۲۶۳
- مرتضی قلیخان ( نابرداری آغامحمدخان ) : ۷۹
- مستشارالدوله ( رئیس مجلس شورایملی ) : ۱۹۰ - ۱۹۱
- مستوفی الممالک ( میرزا حسن آشتیانی ) : ۱۰۱
- مستوفی الممالک ( میرزا یوسف ) : ۱۱۴ تا ۱۱۷
- ۲۰۱ - ۲۰۴ - ۲۰۶
- مسعود ( پسر عبدالعزیز وهابی ) : ۹۱
- مسیح ( ع ) : ۲۱۶ - ۲۴۹ - ۲۵۴
- مشتاق ( شاعر ) : ۷۴
- مشکور ( محمد جواد ، استاد دانشگاه ) : ۷۷
- مشهدی اسدآقا باسمه چی معروف به تبریزی : ۲۱۹
- مشهدی هاشم اهرابی ( از مجاهدان تبریز ) : ۱۶۶
- مشیرالدوله ( حاج میرزا حسین ) : ۲۲۷
- مشیرالدوله ( حسن پیرنیا ) : ۳۰ - ۷۷ - ۲۰۷
- مشیرالدوله ( میرزا نصرالله خان نائینی ) : ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۳۰
- مشیرالسلطنه : ۱۳۲
- مصطفی خان ( عثمانی ) : ۵۰
- مصطفی خان دولو ( از سرداران آغا محمد - خان قاجار ) : ۶۲ - ۸۰
- مصطفی خان شاملو : ۳۵
- مظفرالدین شاه ( قاجار ) : ۱۱۸ - ۱۲۲ تا ۱۲۴ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۲۱۵ - ۲۳۲ - ۲۳۶ - ۲۴۷
- مظفرالدین میرزا ( ولیعهد ) : ۱۲۲
- معتمدالدوله ( حاج فرهاد میرزا ) : ۲۲۵ - ۲۴۵
- معتمدالدوله ( منوچهرخان ، حاکم اصفهان ) : ۱۰۸ - ۲۱۷ - ۲۱۸
- معیرالممالک : ۲۰
- معین الملک ( میرزا محسن خان ) : ۲۱۱
- مغوی ( قوم ) : ۱۳ - ۷۷ - ۷۸ - ۲۱۶
- مقدس اردبیلی ( احمد بن محمد ) : ۷۴
- ملا افضل قائنی : ۷۶
- ملا اماموردی ( از آزادیخواهان ) : ۱۵۶
- ملا حسین : ۱۰۳

- ملا حسین بشرویه ( از سران فرقه‌ی بابی ) : ۱۰۸
- ملا حمزه : ۱۴۶
- ملا صدرا ( صدرالدین محمد و صدرالدین شیرازی ) : ۷۵ - ۷۶
- ملا عباسعلی : ۲۱۸
- ملا عبدالرزاق لاهیجی متخلص به فیاض : ۷۶
- ملا عبدالله یزدی : ۷۶
- ملا محسن فیض کاشانی ( محمد بن مرتضی ) : ۷۶
- ملا محمد باقر تبریزی : ۲۱۸
- ملا محمد علی زنجانی ( از سران فرقه‌ی بابی ) : ۱۰۸
- ملک المتکلمین ( از آزادیخواهان ) : ۱۲۴ - ۱۳۴
- ملکم ( سرجان ، سیاستمدارانگلیسی ) : ۸۴
- ملکم خان ( میرزا ، ناظم‌الدوله ) : ۱۱۷ - ۱۲۱
- ملیک بیلکف (ارمنی تبعه‌ی روسیه ، صاحب امتیاز صید ماهی ) : ۲۲۷
- منچیکف ( شاهزاده‌ی روسی ) : ۹۳
- منوچهر بیک (فرستاده‌ی شاه عباس به هند ) : ۲۵۸
- منوچهری ( دامغانی ، شاعر ) : ۲۳۷ - ۲۳۸
- مؤتمن‌الملک ( از وزرای امور خارجه ) : ۲۲۷
- موسی خان ( هجوانی ) : ۱۴۲ - ۱۴۷ - ۱۵۳
- مولوی ( شاعر ) : ۲۴۴
- مهد علیا ( مادر ناصرالدینشاه ) : ۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۱
- مهدیقلی بیک ( فرستاده‌ی شاه عباس اول به روسیه و آلمان ) : ۲۶۰
- مهدیقلی خان ( نماینده‌ی شرکت تجاری هند در بوشهر ) : ۸۶
- مهدیقلی میرزا ( پسر محمد ولی میرزا ) : ۲۱۱
- میرباقی ( تبریزی ، چاپچی ) : ۲۱۸
- میرداماد ( میرمحمدباقر بن محمد استرآبادی متخلص به اشراق ) : ۶۸ - ۷۵
- میرزا آقابالا ( از مجاهدان تبریز ) : ۱۴۶
- میرزا آقاخان ( نوری ، اعتمادالدوله صدراعظم ناصرالدینشاه ) : ۱۰۱ - ۱۱۱ تا ۱۱۳ - ۱۱۵
- میرزا ابراهیم دستان ( از پسران یغما جندقی شاعر ) : ۲۴۱
- میرزا ابوالحسن خان ایلچی ( خواهر زاده‌ی حاجی ابراهیم کلانتر ) : ۸۹ تا ۹۱
- میرزا ابوالقاسم فرهنگ ( از فرزندان وصال شیرازی ) : ۱۳۸
- میرزا احمد صفائی ( از پسران یغما جندقی شاعر ) : ۲۴۱
- میرزا اسدالله ( از اهالی فارس ) : ۲۱۹
- میرزا اسماعیل متخلص به هنر ( از پسران یغما جندقی شاعر ) : ۲۴۱
- میرزا تقی خان ( از چاپارچی باشی‌ها ) : ۲۱۱
- میرزا تقی خان فراهانی ( اتابک اعظم ، امیر کبیر ، امیر نظام و وزیر نظام ) : ۹۶

میرزا علی اصغر خان اتابک و صدراعظم  
 (امین السلطان) : ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۲۲۷  
 میرزا عیسی خان فراهانی معروف به میرزا  
 بزرگ یا قائم مقام اول : ۸۵ - ۱۰۰  
 میرزا غفارخان زنوزی : ۱۹۶  
 میرزا غلام علیخان (امیر سند) : ۲۴۳  
 میرزا محمد جعفر (از منشیان نادر شاه  
 افشار و از وزرای کریمخان زند) : ۵۶  
 میرزا محمد جعفر (از ناشران روزنامه‌ی مفرح-  
 القلوب چاپ کراچی) : ۲۲۲  
 میرزا محمد جعفر تبریزی مشهور به امیر :  
 ۲۱۹  
 میرزا محمد خان (امیر نظام زنگنه) : ۱۰۱  
 ۱۰۵ - ۱۰۹  
 میرزا محمد خان قاجار (حاکم تهران) :  
 ۶۴ - ۸۵ - ۱۱۳ تا ۱۱۵  
 میرزا محمد صادق (از ناشران روزنامه‌ی-  
 مفرح القلوب چاپ کراچی) : ۲۲۲  
 میرزا محمدعلی خطر (از پسران یغما -  
 جندقی شاعر) : ۲۴۱  
 میرزا محمد علی صدر الممالک : ۴۹  
 میرزا محمد علی گلشن (پدر قآنی شاعر) :  
 ۲۳۹  
 میرزا مخلص علی صاحب : ۲۲۲  
 میرزا مسلم بیات ایروانی (حاجی میرزا -  
 آغاسی) : ۱۰۱  
 میرزا مسیح مجتهد (از علمای تهران) :  
 ۹۶  
 میرزا مصطفی (از خوانین حسن آباد تبریز) :  
 ۱۳۷

۱۰۱ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۰  
 میرزا تقی خان کاشانی (حکیمباشی ظل-  
 السلطان) : ۲۲۴  
 میرزا جعفر خان تبریزی (دایر کننده‌ی  
 اولین مطبعه در تبریز) : ۲۱۸ - ۲۱۹  
 میرزا جهانگیر خان : ۱۳۴  
 میرزا حبیب (قآنی، شاعر) : ۲۴۱  
 میرزا حسن خان آشتیانی : ۱۰۱  
 میرزا حسن خوشنویس : ۲۱۹  
 میرزا رضا خان قزوینی (فرستاده‌ی فتحعلی  
 شاه به دربار ناپلئون) : ۸۷  
 میرزا رضای یزار شیرازی (پدر سیدعلیمحمد  
 باب) : ۱۰۷  
 میرزا رضای کرمانی (کشنده‌ی ناصرالدینشاه  
 قاجار) : ۱۲۱  
 میرزا زین العابدین تبریزی (وارد کننده‌ی  
 مطبعه به تبریز) : ۲۱۷ - ۲۱۸  
 میرزا سعید خان (وزیر امور خارجه) : ۲۱۲  
 میرزا سید محمد طباطبائی متخلص به مظهر  
 (پدر جلوه) : ۲۴۳  
 میرزا شفیع مازندرانی (صدراعظم فتحعلیشاه  
 قاجار) : ۸۹ - ۹۹  
 میرزا صادق موسوی متخلص به نامی (مورخ  
 دوره‌ی زندیه) : ۵۴  
 میرزا (محمد) صالح (مهندس) شیرازی :  
 ۲۱۹ - ۲۲۱  
 میرزا عبدالله بن فضل الله (مؤلف کتاب  
 المعجم فی آثار ملوک العجم) : ۲۱۸  
 میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله، متخلص به  
 نشاط : ۲۱۹

- میرزا معصوم محیط ( برادر میرزا ابوالقاسم  
 قائم مقام ) : ۲۴۲  
 میرزا مهدی : ۲۱۹  
 میرزا مهدیخان استرابادی ( منشی الممالک ،  
 وقایع نگار نادر شاه افشار ) : ۲۷ - ۳۵ -  
 ۲۶۲ - ۳۹ - ۳۷  
 میرزای تبریزی : ۲۱۷  
 میرزا یحیی ( نوری ، صبح ازل ، جانشین  
 سید علی محمد باب ) : ۱۰۹  
 میر سید علی : ۶۶  
 میر سید محمد ( نوهی دختری شاه سلیمان  
 صفوی ) : ۴۲ - ۴۳  
 میرفندرسکی ( میرزا ابوالقاسم ) : ۷۶  
 میرک : ۶۶  
 میرمهنا ( شیخ بندر ریگ در زمان زندیه ) :  
 ۵۲ - ۵۳  
 میر نورالدین عبدالوهاب ( فرستاده‌ی شاه  
 اسماعیل صفوی به عثمانی ) : ۲۵۲  
 میر هاشم و سید هاشم ( از مخالفان -  
 مشروطه در تبریز ) : ۱۴۱ - ۱۴۵ -  
 ۱۶۷ - ۱۶۹  
 « ن »  
 ناپلئون ( بناپارت ، امپراتور فرانسه ) :  
 ۸۷ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۵  
 نادر ( شاه افشار ) : ۴ - ۱۳ تا ۱۵ - ۲۳  
 تا ۴۲ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۸ - ۵۰ - ۵۱  
 ۵۶ - ۵۷ - ۶۵ - ۷۴ - ۷۸ - ۸۲ -  
 ۲۶۲ - ۲۶۳  
 نادر میرزا ( پسر شاهرخ میرزا ، نوهی نادر  
 شاه افشار ) : ۱۴

- شاه افشار ) : ۴۳ - ۸۲ - ۸۵ - ۸۶  
 ناصرالدینشاه ( قاجار ) : ۱۰۶ - ۱۰۸ -  
 ۱۱۰ تا ۱۲۲ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۲۱۰ -  
 ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۱۹ - ۲۲۰ -  
 ۲۲۲ تا ۲۲۶ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۴۰ -  
 ۲۴۴ تا ۲۴۶  
 ناصرالدین میرزا ( ولیعهد ) : ۱۰۱ - ۱۰۶  
 ۱۱۰ - ۲۴۰  
 ناصرالملک ( ابوالقاسم خان قراگزلو ، نایب -  
 السلطنه‌ی احمد شاه قاجار ) : ۱۳۱ -  
 ۱۳۲ - ۲۰۱ - ۲۰۴  
 ناصر خان ( بن مذکور ، حکمران بوشهر و  
 بحرین در زمان زندیه ) : ۵۳ - ۵۴  
 ناصر خسرو ( شاعر ) : ۲۴۳ - ۲۴۴  
 نایب حسن : ۱۵۳ - ۱۵۸  
 نایب حسین کاشی : ۲۴۸  
 نایب کاظم : ۱۵۳ - ۱۵۸  
 نبونید : ۲۵۰  
 نجف خان : ۶۰  
 نجفقلی خان خراسانی ( مامور حفاظت ارک  
 کرمان در زمان لطفعلی خان زند ) : ۶۴  
 ندرقلی ( نام اولیهی نادر شاه افشار ) : ۱۳  
 نراقی : ۲۱۹  
 نرون ( امپراتور روم ) : ۲۵۰  
 نشاط ( معتمدالدوله ، میرزا عبدالوهاب ،  
 شاعر ) : ۲۳۷ - ۲۳۸  
 نصرالله خان : ۱۶۸  
 نصرالله خان یورتچی : ۱۵۷ - ۱۵۸ -  
 ۱۶۶  
 نصرالله میرزا ( پسر نادر شاه افشار ) : ۱۴

۲۷ - ۳۰ - ۳۴

نصرت الدوله ( فیروز میرزا ) : ۲۱۰

نصیر خان لاری : ۶۰

نظام السلطنه‌ی مافی : ۲۰۴

نظام الملک : ۱۲۷

نظام الملک ( وزیر محمد شاه سلطان دهلی ) :

۲۷ - ۲۹

نظامی ( گنجوی ، شاعر ) : ۶۷ - ۷۱ -

نظیری نیشابوری ( شاعر ) : ۶۶ - ۶۸

نقی الدین محمد ( میرزا ، ازوزرای ایران ) : ۷۳

نوبری ( اسماعیل ، نماینده‌ی آذربایجان ) : -

۱۸۷ - ۱۹۰ - ۲۰۸

نورالدین محمد جهانگیر ( شاه سلیم پادشاه

هند ) : ۲۵۸

نوز ( مستشار بلژیکی ) : ۱۲۲ تا ۱۲۴ - ۲۱۱

نیکلای اول و دوم ( امپراتور روسیه ) : ۹۳ -

۹۶ - ۱۰۱ - ۲۰۵

### و

واسموس ( جاسوس آلمانی ) : ۲۰۴

وانیتسف ( گریگور پتروویچ روسی ، صاحب امتیاز

شیلات ایران ) : ۲۲۸

وثوق الدوله ( نخست وزیر ایران ، عاقد قرار -

داد ۱۹۱۹ ) : ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۳۵

وحشی ( بافقی ، شاعر ) : ۷۰ - ۲۳۸

وحید قزوینی ( شاعر ) : ۷۳

وزیر نظام ( لقب امیر کبیر ) : ۱۰۹

وسپازین ( امپراتور روم ) : ۲۵۰

وضال ( میرزا شفیع شیرازی ، شاعر ) : ۲۳۸

وکیل‌الرعیایا ( کریمخان زند ) : ۵۷

وکیل‌الرعیایای اردبیلی : ۱۶۱

ولسلی ( لرد ، فرمانفرمای بنگال ) : ۸۶

ویلسن ( رئیس جمهور امریکا ) : ۲۰۷

### « ه »

هاتف ( اصفهانی سیداحمد ، شاعر ) : ۷۳ - ۷۴

۲۴۱

هاتفی خرجردی ( شاعر ) : ۶۷

هادریان ( امپراتور روم ) : ۲۵۱

هاشم خان ( از مجاهدان تبریز ) : ۱۴۶

هخامنشیان ( سلسله ) : ۲۵۰

هدایت ( رضا قلیخان مشهور به لاله ) : ۶۷ -

۲۴۱ - ۲۴۶

هلالی ( جغتائی ، شاعر ) : ۶۸

### « ی »

یارمحمدخان ( وزیرکامران میرزا افغان ) : ۱۱۲

یارمحمدخان کرمانشاهی ( از مجاهدان تبریز ) :

۱۴۶ - ۱۷۴ - ۱۸۶

یاغیش : ۲۵۸

یالمارسن ( سرهنگ ، رئیس کارشناسان سوئدی ) :

۲۰۲

یرمولوف ( ژنرال روسی ) : ۹۰ - ۹۳

یزدان بخش ( از نوادگان اورنگ زیب پادشاه

هند ) : ۳۰

یزدگرد ( پادشاه ساسانی ) : ۲۵۱

یزدانی ( از فرزندان وصال شیرازی شاعر ) : ۲۳۸

یعقوب آق قویونلو : ۶۷

یغماچندقی ( میرزا ابوالحسن خان ، شاعر ) : ۲۴۱

فرم خان ( ارمنی ، از مبارزان مشروطه ) : ۱۸۲

یکن پاشا و یکن محمد پاشا ( عثمانی ) : ۳۴

یوزباشی تقی ( از مجاهدان تبریز ) : ۱۴۶

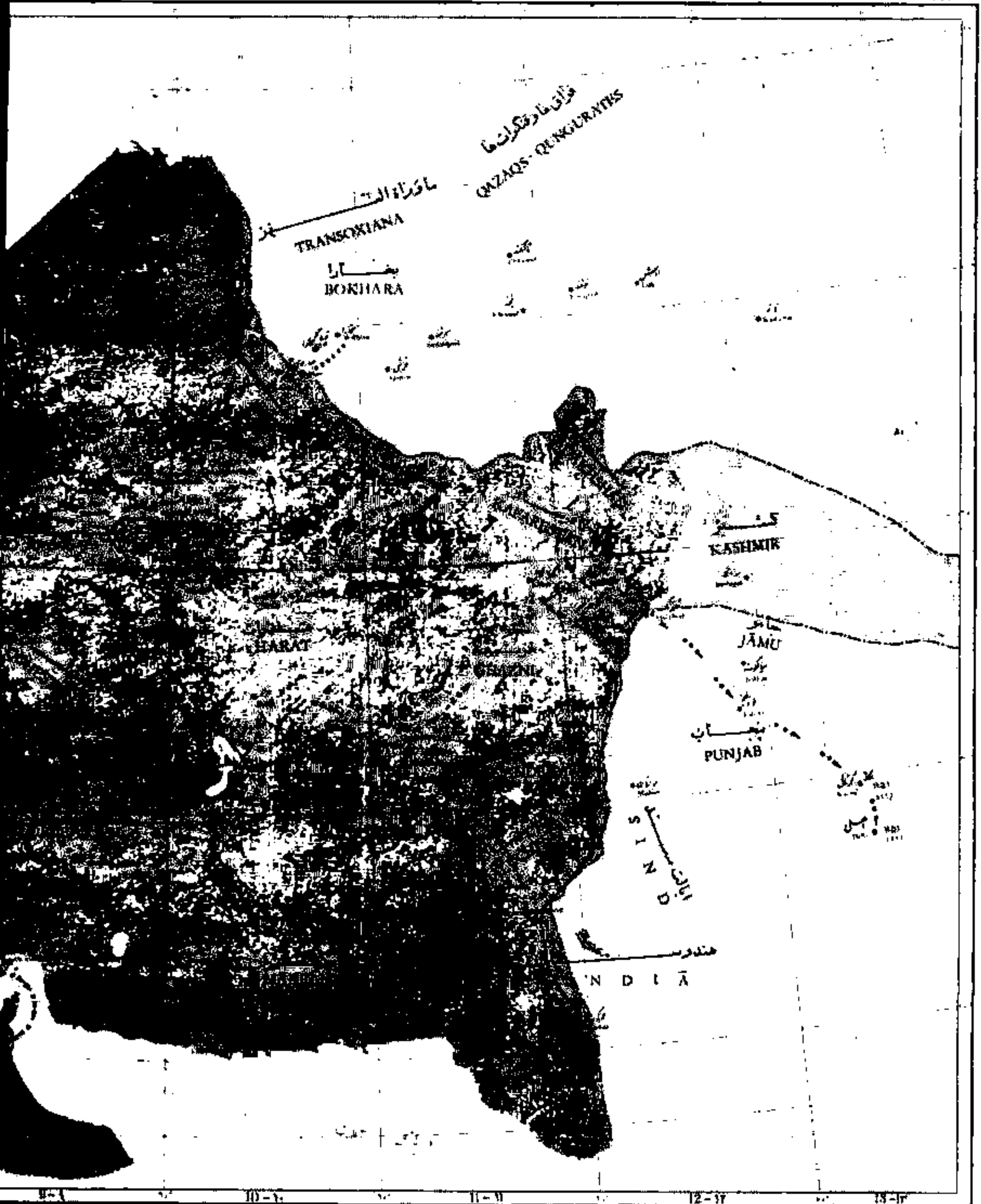
یوسف علی خان ( حاکم قلعه ی عوریان ) : ۹۶

۹۷

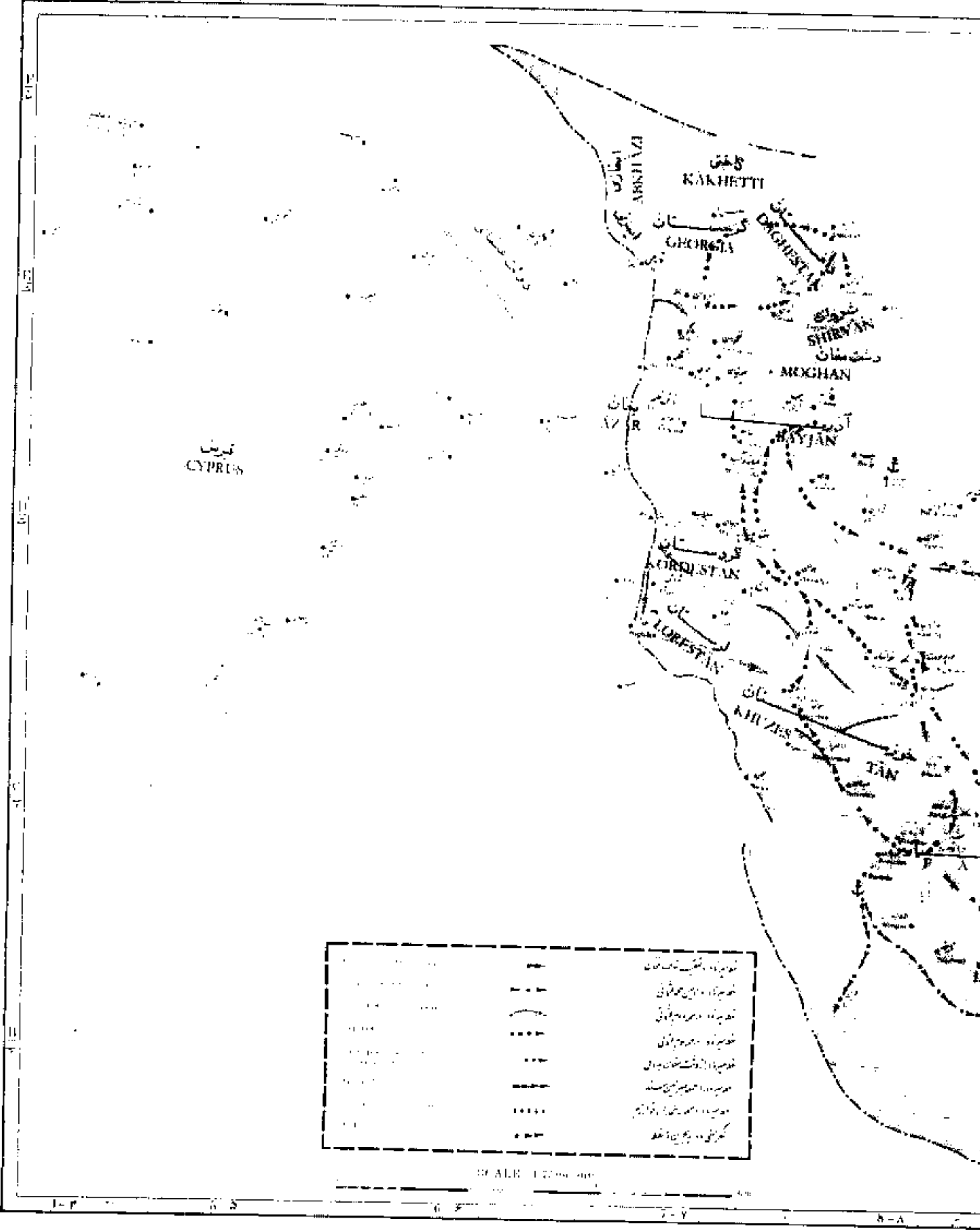
یوسف هراتی ( از عمال روسیه در مشهد ) :

۲۰۳



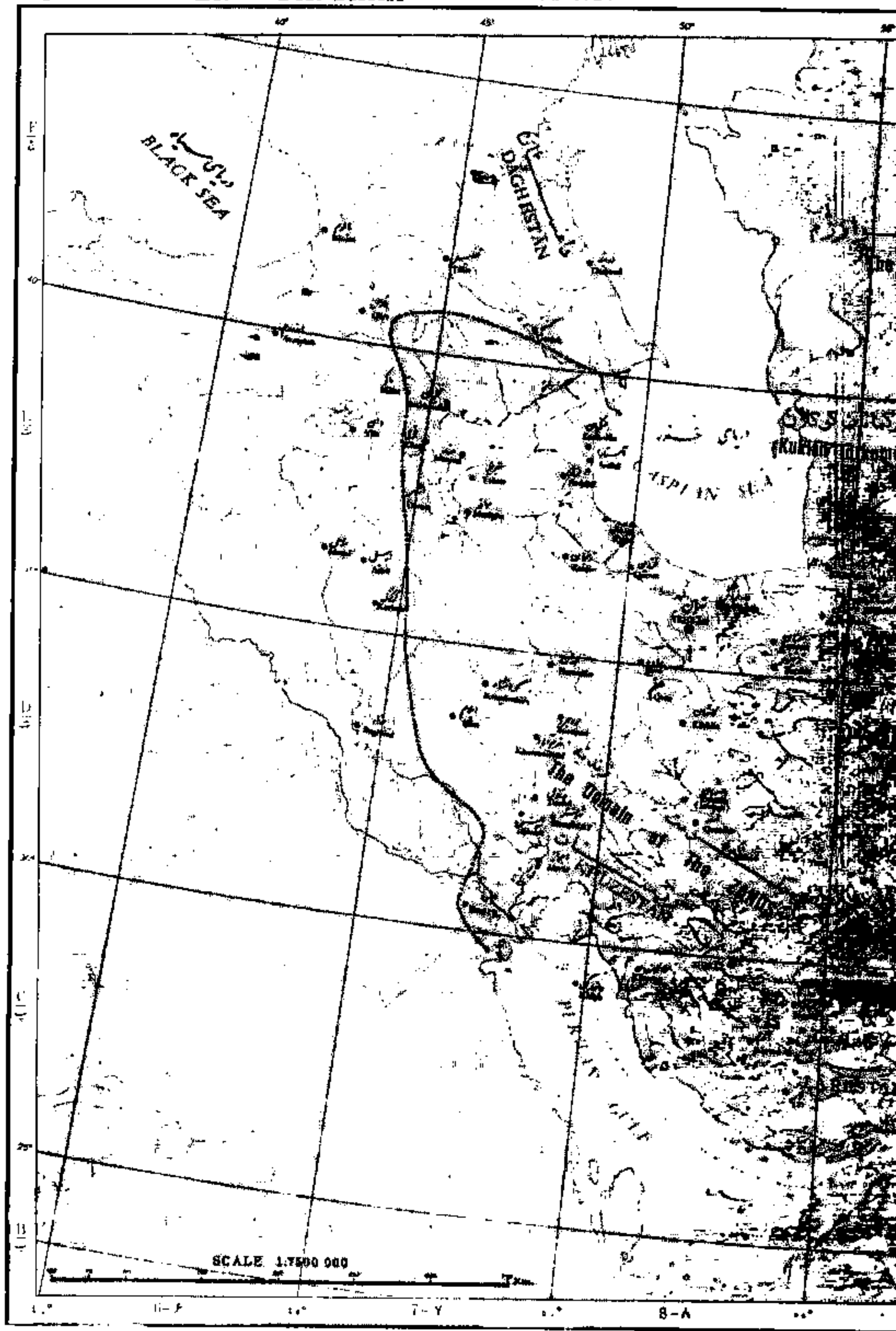


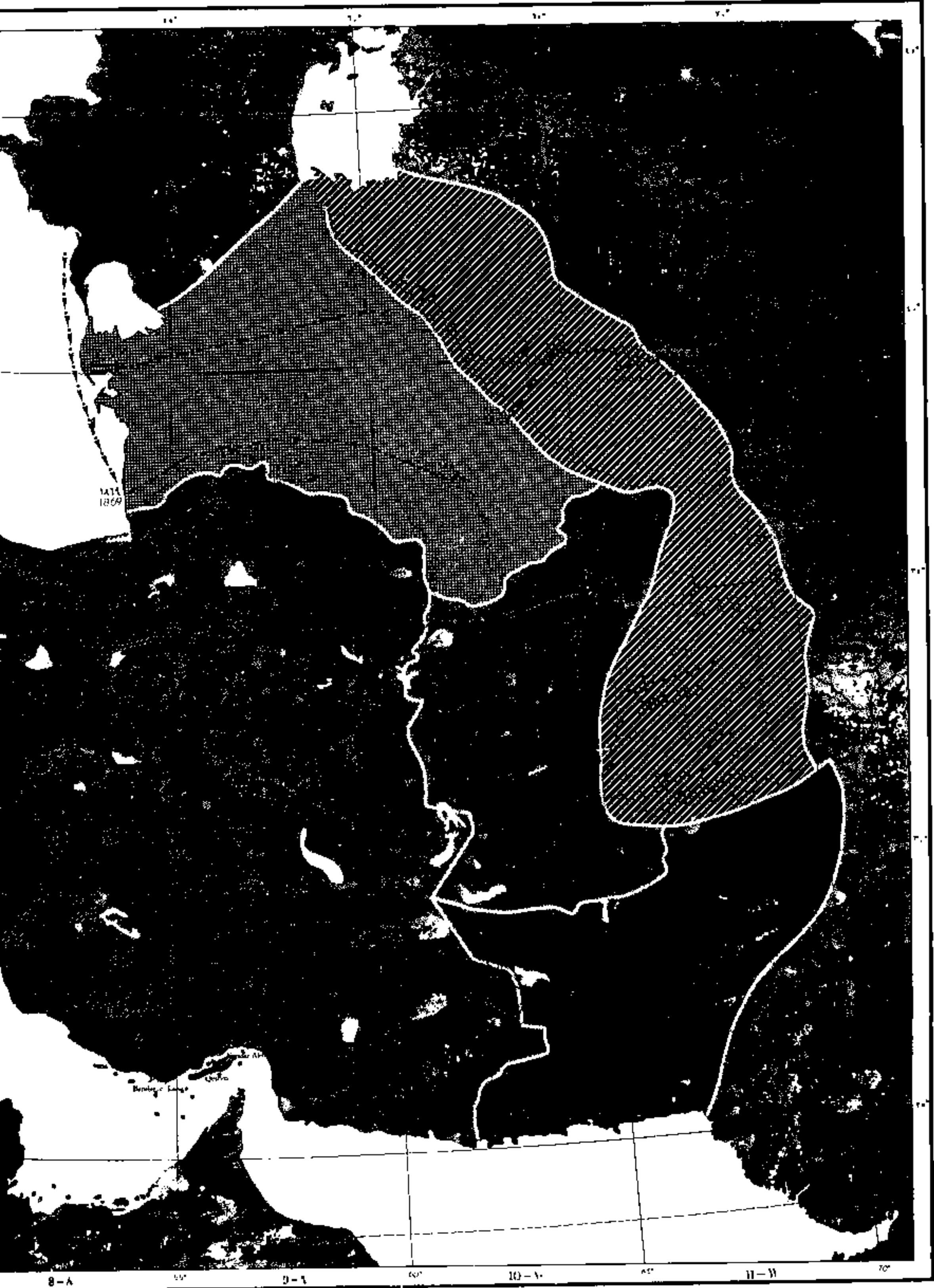
NADIR SHAH (Afshar)





IRAN AFTER NĀDIR SHĀH (THE ZAND PERIOD)





ایران در دوره  
قاجاریه  
IRAN DURING  
QAJARS

منطقه که بر حسب بیان گلستان (دو فصل ۱۲۴۸ - اکتبر ۱۸۱۳) از ایران جدا شد

Area Separated from Persia as a Result of the Treaty of Gulistan  
(Dhu'l-Qa'dah 1228 / October 1813)



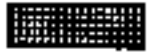
منطقه که بر حسب بیان ترکمنچای (۵ شعبان ۱۲۱۴ هجری قمری - فروردین ۱۲۲۸) از ایران جدا شد

Area Separated from Persia as a Result of the Treaty of Turkmanchay  
(Sha'ban 1243 / February 1828)



منطقه که بر حسب قرارداد (۲۲ محرم ۱۲۱۲ هجری قمری - ۱۹ سپتامبر ۱۸۱۲ میلادی) اشغال شد

Area Occupied by the Russians as a Result of the Treaty of 20  
Muharram 1208 / 9 December 1811



منطقه تحت نفوذ ایران در پادشاهی فتحعلی شاه

Area of Persian Influence During the Reign of Fath 'Ali Shah



منطقه که بر حسب عهدنامه ترکمانچای (۱۲۲۴ - ۱۸۲۷) از ایران جدا شد

Area Separated from Persia as a Result of the Treaty of Turkmanchay (1223/1827)



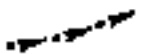
منطقه که بر حسب حکمیت گلدنمیدل (۱۲۸۸ - ۱۸۷۰) و قرارداد (۸ رجب اول ۱۲۱۴ - ۱۹ سپتامبر ۱۸۱۲) از ایران جدا شد

Area Separated from Persia as a Result of the Goldemid Arbitration (1288/1871) and the Treaty of 1208/1811



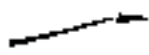
خط سیر پیشروی تدریجی روسها در سرزمینهای شمال شرقی ایران

Route of the Gradual Russian Encroachment in the Northwestern Provinces



خط سیر پیشروی قوای انگلیس در جنگ (۱۲۲۴ - ۱۲۸۷)

The Route of the British Advance in the War of 1273/1857



محل تکزکوهی قوای انگلیس در جنگ (۱۲۲۴ - ۱۲۸۷)

The Site of the British Concentration of Forces in the War of 1273/1857



محل تکزکوهی قوای ایران در جنگ (۱۲۲۴ - ۱۲۸۷)

The Site of the Persian Concentration of Forces in the War of 1273/1857



میدانهای جنگ

Battles in the War of 1273/1857

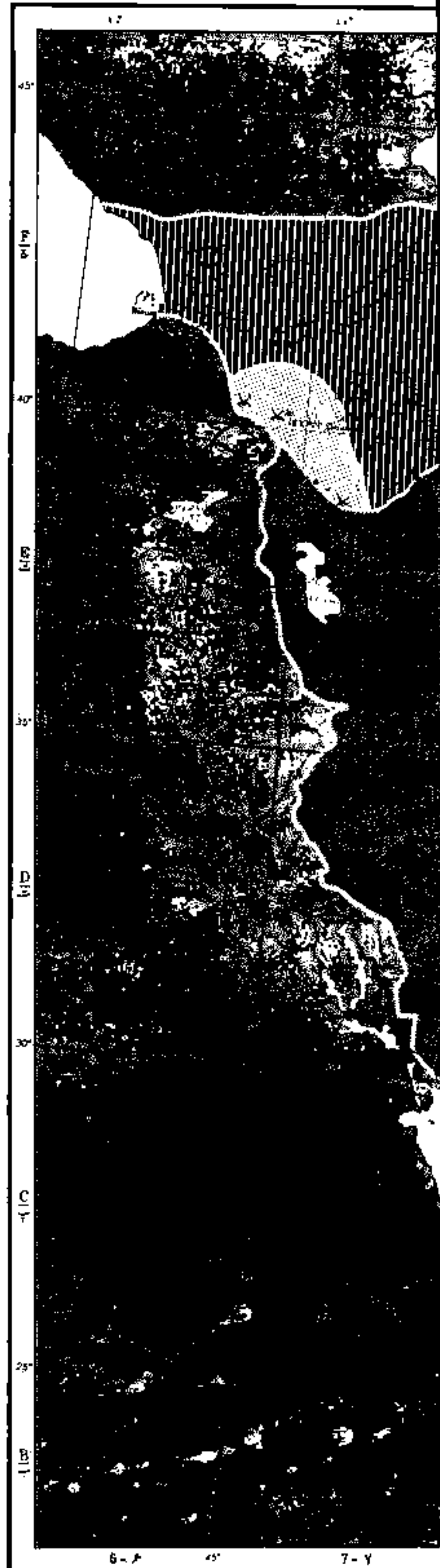


پایتخت  
Capital



SCALE 1:7500 000

0 10 20 30 40 50 Km.



## منابع و مآخذ

نام مؤلف	نام کتاب	نام مترجم
آرتور کریستن سن - آ - کاژدان	کیانیان	ذبیح‌الله صفا
آن تری وایت	جهانهای گمشده	کیکاوس جهان‌داری
آ - آ برامویچ - ژ - ایلین فیلیپاف	تاریخ جهان باستان	محمد باقر مومنی
آرتور کریستن سن	ایران در زمان ساسانیان	رشید یاسمی
ابوالقاسم فردوسی	شاهنامه	
ابوعلی محمد بن بلعمی	تاریخ بلعمی	
ایدت پرادا	هنر ایران باستان	یوسف مجیدزاده
احمد یعقوب	تاریخ یعقوبی	
ایلین - ای سگان	انسان در گذرگاه تاریخ	م - زمانی
ابونصر علی بن احمد اسد طوسی	گرشاسب نامه	
اومند	تاریخ شاهنشاهی هخامنشی	
استاد احمد مشکوه کرمانی	تاریخ تشیع	
پور داود	یشت ها	
حسن پیرنیا مشیرالدوله	تاریخ ایران قدیم	
حسن پیرنیا مشیرالدوله	تاریخ ایران	
حبیب‌الله شاملوئی	جغرافیای کامل ایران	
ر - گیوشمن	ایران از آغاز تا اسلام	دکتر محمد معین
دکتر سعید نفیسی	تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران	
دکتر سعید نفیسی	تاریخ تمدن ایران ساسانی	
دکتر سعید نفیسی	بابک خرم دین	
عزالدین علی بن الاثیر	تاریخ بزرگ اسلام و ایران	ابوالقاسم حالت
عبدالعظیم رضائی	اصل و نسب ایرانیان از آغاز تا اسلام	
عباس پرویز	تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران	
دکتر عزیزالله بیات	کلیات تاریخ و تمدن ایران	

عبدالله رازی	تاریخ کامل ایران
عمادالدین حسین اصفهانی	تاریخ مفصل اسلام و ایران
علی اصغر نفیسی	آل بویه و اوضاع زمان ایشان
غیاثالدین همام الدین حسینی	تاریخ جیب السیر
معروف به خواندامیر	
فیروز آذرگشسب	گات ها
فریدون شایان	سیری در تاریخ ایران باستان
فریدون جنیدی	زروان
دکتر محمد جواد مشکور	تاریخ ایران زمین
دکتر محمد جواد مشکور	ایران در عهد باستان
دکتر محمد جواد مشکور	تاریخ مذاهب اسلام
مرتضی راوندی	تاریخ اجتماعی ایران
دکتر موسی جوان	تاریخ اجتماعی ایران باستان
م . م . دیاکونوف	اشکانیان
دکتر محمد معین	فرهنگ فارسی ( اعلام )
میرخواند	روضه الصفا
مجتبی مینوی	تاریخ و فرهنگ
ن - و - پیکولوسکا	تاریخ ایران
ویل دورانت	تاریخ تمدن جلد ۱
ویل دورانت	تاریخ تمدن جلد دهم
ویل دورانت	تاریخ تمدن جلد یازدهم
ویل دورانت	تاریخ تمدن جلد بیستم
ویل دورانت	تاریخ تمدن جلد بیست و یکم
ویل دورانت	تاریخ تمدن جلد بیست و ششم
هرودت یونانی	تاریخ هرودت
هرودت یونانی	تواریخ
هاشم رضی	ادیان بزرگ جهان
هارولد لمب	اسکندر مقدونی
هاشم رضی	فرهنگ نامهای اوستایی
	کریم کشاورز
	کریم کشاورز
	احمد آرام
	ابوطالب صارمی
	ابوالقاسم پاینده
	پرویز مرزبان
	اسماعیل دولتشاهی
	ضیاء الدین طباطبائی
	عـو حیدمازندرانی
	عـو حیدمازندرانی
	دکتر رضا زاده شفق



